

پیران و سمنان کا ایک شاہنشاہ اور ایک شاہنشاہ



کردار ایک  
سن «سن» و «سن»

گفتار نیک  
سن ۱۵۵۵

مقدمہ

ادبیات میرزا دینا

(جلد اول)

قسمتی از کتاب مقدس

است

تفسیر و تالیف

(پور داود)

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی

عربی و ایران لیگ

از نفقه<sup>۲</sup> پشوتن مار کر

حق طبع محفوظ است

قیمت جلد معمولی ۳۷ قرآن جلد خوب ۴ تومان



بدوست محترم عزیزم  
آقای پشوتن دوساهاى مارکر  
تقديم گرديد

**Dedicated**

**TO**

**MY DEAR ESTEEMED FRIEND**

**PESHOTAN DOSSABHOY MARKER, Esq.,**



## فهرست مندرجات

۲۱-۱۳	کتابهای که استفاده شد
ج-۱	دین دهره ( الفسای زند )
۵-ید-۱۳	<u>دیباچه</u>
۲-ید-۲۰	فائده تحصیلات مزد یسنا
۴-۲	یشتها بطور عموم
۸-۲	ترجمه یشتها بتوسط مستشرقین
۱۳-۹	مندرجات اس نامه و طرز تحریر آن
۲۷-۱۴	<u>یشتها</u>
۱۵-۱۴	اشفاق طلبات اشت و کرده
۱۸-۱۵	اسامی یشتها و ایزدان سی روز ماه
۲۰-۱۸	یشتها در قدیم و لغات یشت عهد ساسانیان
۲۱-۲۰	وسع یشتهای باقی مانده
۲۲-۲۱	قدمت یشتها
۲۳-۲۲	اوزان اشعار یشتها
۲۵-۲۳	مندرجات یشتها و داستان ملی
۲۶-۲۵	تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است
۲۷-۲۶	سایر قطعاتی که نیز یشت نامیده شده است
یب	
۳۲-۲۸	<u>آئین مزد یسنا</u>
۳۰-۲۸	دیو و جادو ویری و کریان و کاوی
۳۱-۳۰	اساس یوحید و آفرینش نیک
۳۲-۳۱	فرشته نیکی و دیو بدی
۱	
۳۲-۳۲	سلطنت مینوی و تواضع ایزدی

۱	ب	
۳۲	۳۲	جلال و آسایش و خوشی
۲	۳۲	آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است
۳۲	۳۲	باید بنا بود کردن آنچه بد و زشت است نوثید
۳۲	۳۲	پندار و گفتار و کردار نیک
۳۲	۳۲	مطالب خارق العاده مابه الاشتراك کلیه ادیان است
۳۲	۳۲	رسومات ظاهری در مزد یسنا
۳۲	۳۲	راستی و دروغ
۳۲	۳۲	دایری و علم و سخاوت و علم خوش بینی
۳۲	۳۲	وطن پرستی
۳۲	۳۲	غایت آمال
۳۲	۳۲	<u>ملحقات یشتها</u>
۳۳	۳۳	<u>هر مزد</u>
۳۵	۳۳	کلمه هر مزد و قدمت آن
۳۶	۳۵	اشتقاق کلمات اهورا و مزدا
۳۸	۳۶	اهورا مزدا خدای یگانه زرتشت
۴۰	۳۸	اُورمزس یا هورمزس نزد مورّخین یونان و رُم
۴۱	۴۰	هرمز جزو اسامی خاص
۴۳	۴۱	بغ و خدا و سپنت مینو و ایزد و صفات فره مند و رابوهند
۴۵	۴۳	نقوش و آثار قدیم که باشکال اهورا مزدا معروف است
۴۶	۴۵	مندرجات هر مزد بهشت
۶۸	۴۹	<u>هر مزد بهشت</u>

۶۹	۹۶	امشاسپندان
۶۹	۷۱	اشتقاق کلمہ امشاسپند
۷۱	۷۲	سپنت مینو
۷۳		امشاسپندان و صفات اہورامزدا
۷۴	۷۹	عدد مقدس ہفت
۷۹	۸۵	ذکر اسمی امشاسپندان در تاریخ قدیم و قدمت آنها
۸۵	۸۷	مقام امشاسپندان در اوستا و کتب پہلوی
۸۸	۹۱	ہمن
۹۱	۹۲	اردیہشت
۹۲	۹۳	شہر بور
۹۳	۹۵	سپندارمذ
۹۵	۹۶	خرداد و امرداد
	۹۷	مقدمہ ہفتن یشت کوچک
۹۹	۱۰۹	ہفتن یشت کوچک
۱۰۹	۱۱۱	مقدمہ ہفتن یشت بزرگ (ہفت ہا)
۱۱۳	۱۳۵	ہفتن یشت بزرگ (بسیا ۳۵)
۱۳۱		کوه ہرا
۱۳۳		جانور عجیب الخلقہ خرا
۱۳۳	۱۳۵	اقیانوس فراخکرت
۱۳۵		مقدمہ اردیہشت
۱۳۹	۱۴۹	اردیہشت یشت
۱۵۱	۱۵۷	خرداد یشت
۱۵۳		نسا = لاشہ و مردار
۱۵۸	۱۷۶	نامیدی

۱۵۹	۱۵۸	عناصر چارگانه
۱۶۱	۱۵۹	ایرانیان آب را محترم میداشته اند
۱۶۲	۱۶۱	اخبارات نادرست هرودت
۱۶۴	۱۶۲	ناهید مربوط بابشتار نیست
۱۶۶	۱۶۴	اشتقاق کلمات اردویسور ناهید
۱۶۷	۱۶۶	توصیف ناهید از روی آبان یشت
	۱۶۸	ناهید در کتیبه هخامنشی
۱۷۳	۱۶۹	آتشکده های ناهید
۱۷۶	۱۷۳	شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر
۲۳۱	۱۷۷	<u>اسامی خاص در آبان یشت</u>
۱۷۹	۱۷۸	هوشنگ پیشدادی
۱۸۸	۱۸۰	جمشید
۱۹۱	۱۸۸	ضحاک
۱۹۵	۱۹۱	فریدون
۳۰۷	۱۹۵	گرشاسب
۲۱۴	۲۰۷	افراسیاب
۲۱۶	۲۱۴	کیکاوس
۲۲۱	۲۱۶	طوس (ویسه و گنگدز)
۲۲۷	۲۲۲	رود رنگها = ارنک
۲۳۰	۲۲۷	جاهاسب
	۲۳۰	ناهید (کله عربی)
۲۳۲	۲۳۰	<u>مقدمه آبان یشت</u>
۰۴	۲۳۲	آبان یشت
۲۴۳	۲۴۱	تواضع ایزدی
	۲۵۳	کیخسرو

۲۶۵ - ۲۶۳	اسامی چند تن از ابرانیان و تورانیان
۲۶۷ - ۲۶۵	خاندان نوذر و هوتوسا زن کی گشتاسب
۲۷۱ - ۲۶۹	یوایشت یلگی از پارسایان تورانی از خاندان فریان
۲۷۷	ناخوشی پیس (برس)
۲۸۳	رود داییتیا
۲۸۷	زریر و نستور
۲۸۹	اندربمان
۲۹۱	چار پایان خرد و بزرگ و اعداد صد و هزار
۲۹۵ - ۲۹۳	پنهام
۲۹۹ - ۲۹۸	بهر
۳۰۹ - ۳۰۷	خورشید
۳۱۵ - ۳۱۱	خورشید یشت
۳۱۹ - ۳۱۶	ماه
۳۲۳ - ۳۲۱	ماه یشت
۳۳۲ - ۳۲۵	تشر
۳۲۹ - ۳۲۶	اسامی ستارگان در اوستا
۳۳۱ - ۳۲۹	ستاره تشر در تیر یشت
۳۳۴ - ۳۳۱	چرا تشر ستاره باران خوانده شده است
۳۳۶ - ۳۳۷	تیر آرش که انگیر
۳۷۱ - ۳۳۷	تیر یشت
۳۴۷	کُشتی = بندی که مزد یسنان بدور کمر بندند
۳۵۹	اشی = فرشته ثروت و نعمت
۳۷۵ - ۳۷۱	گوش = درواسپا
۳۹۱ - ۳۷۸	گوش یشت = درواسپ یشت
۳۸۷	هوتوسا = هوتس زن کی گشتاسب

۳۸۹	اسامی برخی از تورانیان
۳۹۱	نُه‌های و به آفرید دو دختر کی کشتاسب
۳۹۲	<u>مهر</u>
۳۹۲	اشتهاق کله مهر
۳۹۲	مهر نزد برهمنان
۳۹۵	قدمت مهر
۳۹۵	مهر در کتیبه‌های هخامنشیان
۳۹۶	جشن مهرگان
۴۰۰	مهر در کتب مورخین قدیم
۴۰۲	مهر در اوستا
۴۰۷	<u>آئین مهر در رُم</u>
۴۰۷	شهرت مهر در ایران و ممالک مجاور
۴۰۹	آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر با میراطوری رُم
۴۱۰	انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن
۴۱۲	دوره انحطاط آئین مهر
۴۱۲	اثرات آئین مهر در دین عیسی <sup>۱</sup>
۴۱۶	معابد مهر و داستان ظهور وی
۴۱۷	آنچه در کیش عیسی <sup>۱</sup> از آئین مهر گرفته شده است
۴۲۳	<u>مهر بشت</u>
۴۲۷	داموئیش اَوَ پَمن
۴۳۱	هری رود و زر افشان و جیحون و هفت کشور
۴۳۵	مان پت و ویس پت و زند پت و ده پت
۴۵۹	وراز = گراز
۴۶۹	طبقات هفت‌تانه پیشوایان دینی
۴۷۱	۴۶۸

۵۱۵	۵۰۴	<u>آذر</u>
۵۰۸	۵۰۲	آتش بطور عموم
۵۱۰	۵۰۸	اخبارات مورخین قدیم راجع بآتش
۵۱۳	۵۱۲	فریاخوره
۵۱۵	۵۱۲	جشن سده
۵۲۴	۵۱۷	<u>سروش</u>
۵۲۲	۵۲۰	خروس
۵۳۹	۵۲۵	<u>سروش یشت ها دُخت</u>
		ارشتات (فرشته درستی) چیدنا (فرشته علم) منذر (فرشته کلام ایزدی)
	۵۳۵	دات (فرشته قانون) اوپین (فرشته سنت پهن)
	۵۵۵	۵۲۱ سروش یشت سرشب (بنا ۵۷)
۵۶۰	۵۵۶	<u>برسم</u>
۵۵۸	۵۵۶	اشتقاق کلمه برسم و آداب آن
۵۶۰	۵۵۸	مقصود از برسم گرفتن چیست؟
۵۶۳	۵۶۱	<u>رشن راست</u>
۵۸۱	۵۶۵	<u>رشن یشت</u>
۵۷۳	۵۶۷	ور = سوگند (Ordulin)
۵۷۷	۵۷۵	سیمرغ
۶۰۲	۵۸۲	<u>فروهر</u>
۵۸۳	۵۸۲	فروهر یکی از ارواح جاوداتی انسان است
۵۸۷	۵۸۳	اشتقاق کلمه فروهر
۵۸۹	۵۸۷	قوای پنجگانه انسان
۵۹۲	۵۹۰	صور اجسام از روی صور عالم معنوی فروشی ساخته شده است
۵۹۳	۵۹۲	فروهر غیر از روان است
۵۹۴	۵۹۳	جشن نوروز اوقات نزول فروهرهاست

۵۹۶	۵۹۴	اعیاد مذهبی شش گهتبار سال
۵۹۷	۵۹۶	جشن نوروز
۵۹۹	۵۹۷	فرودین یشت و کتب پهلوی
۶۰۱	۵۹۹	اعمال فروهرها
	۶۰۲	فهرست کتب راجع بفروهر
۶۲۶	۶۰۳	فرهنگ لغات اوستا
		<u>غلطنامه</u>
		<u>تصاویر و نقشه</u>
		پیغمبر ایران زرتشت اسپنتان
		نقش حجاری ناهید در فارس
۱۵۹	۱۵۸	درمان مسجید
۱۷۷	۱۷۶	" خرابه معبد ناهید در قصبه کشکاور
۳۹۵	۳۹۴	" نقش حجاری مهر در طاق بستان
۴۱۱	۴۱۰	" مجسمه مهر در قصر واتیکان ( رُم )
۴۲۱	۴۲۰	نقشه جغرافیائی ممالی که در زیر نفوذ آتش مهر بوده است
۵۰۹	۵۰۸	" آتشگاه فیروز آباد
		ترجمه دیباچه و مقاله آئین مزدیسنا بزبان اسکالسی

# کتابهایی که استفاده شد

کتاب فارسی و عربی

- ۱ آثار الباقیه عن القرون الخالیة تألیف ابوریحان بیرونی باهتمام زاخو Sachau چاپ لپزیک Leipzig ۱۹۲۳ میلادی
- ۲ کتاب التفهیم فی صناعته التتجیم تألیف ابوریحان بیرونی نسخه خطی
- ۳ بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف الطیب الهروی چاپ طهران ۱۲۸۸
- ۴ تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری رجوع کنید به نولدکه Nöldke
- ۵ تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن محمد بن عبداله البلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان
- ۶ تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلن ۱۳۴۰ هجری
- ۷ تاریخ روضة الصفاء تألیف میرخواند چاپ لکهنو از بلاد هندوستان ۱۳۳۲ هجری
- ۸ تحفته المؤمنین تألیف حکیم مؤمن ۱۲۹۰
- ۹ تورات ترجمه مارتن لوتر Martin Luther
- ۱۰ چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی النمطامی العروسی السمرقندی بسعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ لیدن از بلاد هلند ۱۳۲۷ هجری
- ۱۱ روایات داراب هرمزیار باهتمام هربند مانکجی رستم جی اون والا Unvala در دو جلد چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۲ مجموعه از روایات در دو جلد نسخه خطی
- ۱۳ شاهنامه فردوسی باهتمام ترنر مکان Turner Macan و چاپ دیگر باهتمام آموزنده عکسی از روی خط اولیا سمیع شیرازی پونه ۱۳۱۹
- ۱۴ صد در نثر و صد در بندهش باهتمام هربند دهابر Dhabhar چاپ بمبئی ۱۹۰۹ میلادی

۱۵ لغت فرس تألیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی طوسی بسعی و اهتمام

پاول هورن Paul Horn برلن ۱۸۹۷ میلادی

۱۶ فرهنگ جهانگیری نسخه خطی

۱۷ فرهنگ سروری نسخه خطی فرهنگهای دیگر برهان جامع برهان قاطع

فرهنگ انجمن آرای ناصری

۱۸ معجم البلدان یا قوت هموی رجوع کنید به میشارد Meynard

۱۹ مقدمه الادب تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر الزعفرانی با اهتمام

وتراشتین Wetzstein چاپ لپزیگ

۲۰ ویس و رامین داستان منظوم فخرالدین اسعد استرابادی "رگزی بهتنام"

لیس Leeb کلکته ۱۸۱۵ میلادی

کتب پهلوی

۲۱ ارداویرافنامه The Book of Arda Viraf, with Gōsht-i Fryānō and Hadoht Nask, text and translation by Hoshang and Haug; London and Bombay 1872

و Artā Viraf-Nāmak traduction par Barthélemy, Paris 1887.

۲۲ بندش Bundesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische Studien) Berlin; 1863.

و Bundesh übersetzt von Ferd. Justi Leipzig 1868.

و The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V; Oxford 1880.

۲۳ دادستان دینیک S.B.E. by West Vol. XVIII Oxford 1882.

۲۴ دینکرد S.B.E. by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and Vol. XLVII; Oxford 1897.

از برای ترجمه تمام مجلدات دینکرد رجوع کنید بحاشیه صفحه طهمین کتاب

S.B.E. Vol. V.

۲۵ زاد سپرم

S.B.E. Vol. V.

۲۶ زند بهمن بشت

و Zand ī vohūman Yasu and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.

S.B.E. Vol. V.

۲۷ شایست لاشایست

۲۸ کارنامه اردشیر بابکان Geschichte des Artachšir i Pāpakan aus dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abdruck; Göttingen 1879.

Kārnāmuk-i Artakhsir Pāpakan by Edalji Kersāspji Āntiā; و  
Bombay 1900.

Adrien Barthélemy; Gujastak Abalish, مانیگان کجستک ابالیش  
Relation d'une Conférence Théologique Présidée par le Calife  
Māmoun; Paris 1887.

۳۰ مانیگان یوشت فریان رجوع کنید بشماره ۲۱ این فهرست

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Adrien و  
Barthélemy; Paris 1888.

Mañyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and مینوخرده  
London 1871.

Yātkar-i Zarīran und sein Verhältnis zu یادگار زریران  
Šalmane von Geiger 1890

کتب مورخین قدیم یونان و روم و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه

و دانشمندان پارسی هندوستان

۳۳ Ammien Marcellin: traduit en Français III tomes  
Berlin 1775.

۳۴ Bratholomae, Christian: Arische Forschungen 1 Heft;  
Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

۳۵ „ „ Beiträge zur Kenntnis des Avesta.

۳۶ „ „ Altiranisches Wörterbuch Strass-  
burg 1901.

۳۷ „ „ Zarathuštra's Leben und Lehre;  
Heidelberg 1924.

۳۸ Bradke, P.V. Dyāus Asura, Ahura Mazda und die Asuras;  
Halle 1885.

۳۹ Casartelli, L.C.: La Philosophie religieuse de Mazdēisme  
sous les Sassanides Paris; 1884.

۴۰ Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen  
Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

۴۱ Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides;  
Kobenhavn 1907.

۴۲ Cumont, F.: Textes et Monuments Figurés relatifs aus  
Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles  
1894—1900.

۴۳ „ „ Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe  
von Gehrich; Leipzig u. Berlin 1923.

- ۱۴۴ Darmesteter, James : Le Zend-Avesta 3 vols. ; Paris 1892—93.
- ۱۴۵ „ Études Iraniques ; Paris 1883.
- ۱۴۶ „ Points de Contact entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah ; Paris  
MDCCLXXXVII.
- ۱۴۷ „ Haurvatât et Ameretât ; Paris 1875.
- ۱۴۸ „ Ormazd et Ahriman ; Paris 1877.
- ۱۴۹ Dhabhar, E.B.N. : Zand-i Khûrtak Avistak ; Bombay 1927.
- ۱۵۰ Dieterich, Karl : Byzantinische Quellen zur Länder-und Völkerkunde 5.—15. Jhd ) ; Leipzig 1912.
- ۱۵۱ Dieterich, Albrecht : Eine Mithrasliturgie ; Leipzig u. Berlin 1923.
- ۱۵۲ Duncker, Max : Geschichte des Alterthums Zweiter Band ; Berlin 1853.
- ۱۵۳ Ebeli : Der Vedische Mythos des Yama ; Strassburg 1890.
- ۱۵۴ Fick, August : Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen 1 Band 3 umgearbeitete Auflage ; Göttingen 1874.
- ۱۵۵ Flandin et Coste : Perse Ancienne Texte.
- ۱۵۶ Geldner, Karl F. : Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände ; Stuttgart 1886—1895.
- ۱۵۷ „ „ Studien Zum Avesta ; Strassburg 1882.
- ۱۵۸ „ „ Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt ; Stuttgart 1884.
- ۱۵۹ „ „ über die Metrik des Jüngeren Avesta ; Tübingen 1877.
- ۱۶۰ „ „ Awestalitteratur, Grundriss der Iranischen Philologie II Band ; Strassburg 1896—1904.
- ۱۶۱ Geiger, Wilhelm : Ostirânische Kultur ; Erlangen 1882.
- ۱۶۲ „ „ Handbuch der Avestasprache ; Erlangen 1879.

- ۶۳ Geiger, Wilhelm : *Agemadaëa* ein Pârsentractat  
übersetzt u. Erklärt ; Erlangen 1878.
- ۶۴ Georges, Karl Ernst : *Lateinisch-Deutsches und  
Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch*  
2 Bände ; Hannover u. Leipzig  
1909—1911.
- ۶۵ Harlez, G. de : *Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme* ;  
Paris 1881.
- ۶۶ „ *Origines du Zoroastrisme* ; Paris  
MDCCCLXXIX.
- ۶۷ „ *Manuel de la Langue de l'Avesta* ; Paris  
1882.
- ۶۸ Hardy, Edmund : *Der Buddhismus nach älteren Pāli-  
Werken* Münster i.W. 1919.
- ۶۹ Haug, Martin : *Essays* ; London 1878.
- ۷۰ Hertel, Johannes : *Beiträge zur Metrik des Avesta und  
des Rgvedas* ; Leipzig 1927.
- ۷۱ Helm, Victor : *Kulturpflanzen und Haustiere* ; Berlin  
1911.
- ۷۲ Heil, Ferdi. : *China, seine Dynastien, Verwaltung und  
Verfassung* ; Berlin 1900.
- ۷۳ Henry, Vic. : *Parsisme* ; Paris 1905.
- ۷۴ Herodotos : übersetzt von Friedrich Lange ; Leipzig  
1885.
- ۷۵ Horn, Paul : *Grundriss der Neupersischen Etymologie* ;  
Strassburg 1893.
- ۷۶ „ *Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi.  
1 Bd. 2 Abt.)* Strassburg 1898—1901.
- ۷۷ Hübschmann, H. : *Persische Studien* ; Strassburg 1895.
- ۷۸ Houtum-Schindler : *Die Parsen in Persien, ihre Sprache  
und einige ihrer Gebräuche.*
- ۷۹ Jackson, A. V. Williams : *The Prophet of ancient Iran* ;  
New York 1901.
- ۸۰ „ „ *Persia Past and Present* ;  
New York 1906.
- ۸۱ „ „ *Die Iranische Religion (G. ir.  
Phi. 2 Bd.)*

- ۸۲ Jackson, A. V., Williams: Herodotos VII. 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources
- ۸۳ Jeremias, Alfred: Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur; Leipzig 1913.
- ۸۴ „ „ Allgemeine Religions-Geschichte; München 1918.
- ۸۵ Jamasp, Dastoor Hoshang: Vendidad. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index; Bombay 1907.
- ۸۶ Junker, Heinrich F. J.: Frabang i Pahlavik Heidelberg 1912.
- ۸۷ Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1878.
- ۸۸ „ „ Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
- ۸۹ „ „ Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sāsāniden (G. ir. Phil. 2. Bd.).
- ۹۰ „ „ Die älteste Iranische Religion, in Preuss. Jahr Bd. 88 S. 58 Nr. 7.
- ۹۱ „ „ Handbuch der Zendsprache; Leipzig 1864.
- ۹۲ Klaber, E. G.: Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus. von L.M. Hartmann; Gotha 1919.
- ۹۳ Kohut, Alexander: Die Talmudisch-Midrassische Adamssage in ihrer Rückbeziehung auf die Persische Yima und Meshiasage.
- ۹۴ Kanga, Kavasji Edalji: Complete Dictionary of the Avesta Language; Bombay 1900.
- ۹۵ Kluge, Theodor: Der Mithrakult; Leipzig 1911.
- ۹۶ Lagard, Paul de: Beiträge zur Altbaktrische Philologie.
- ۹۷ Lindner, Gustav: Das Feuer, Eine Culturbistorische Studie; Brünn 1881.
- ۹۸ Lommel, Herman: Die Yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet; Göttingen 1927.
- ۹۹ Marquart, J.: Ērānšahr; Berlin 1901.

- ۱۰۰ Meffert, Franz : Das Urchristentum IV Teil ; Gladbach 1921.
- ۱۰۱ Meynard, Barbier de : معجم البلدان یا قوت  
Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la  
Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris  
MDCCCLXI.
- ۱۰۲ Modi, Jivanji Jamshedji : The Religious Ceremonies  
and Customs of the Parsees; Bombay 1922.
- ۱۰۳ Nöldeke, Th. : Geschichte der Perser تاریخ طبری  
und Araber Zur zeit der Sasaniden  
aus dem Chronik des Tabari übersetzt ;  
Leyden 1879.
- ۱۰۴ „ Aufsätze zur Persischen Geschichte ;  
Leipzig 1887.
- ۱۰۵ „ Das Iranische Nationalepos (G. in. Phi.  
II Bd.)
- ۱۰۶ Pausanias : übersetzt von Schubart Langenscheidtsche  
Bibliothek N. 37 & 38.
- ۱۰۷ Perrot et Chipiez : Histoire de l'Art dans l'Antiquité  
Tome V ; Paris 1890.
- ۱۰۸ Práček, Justin, V. : Geschichte der Meder und Perser  
Bände ; Gotha 1906—1910.
- ۱۰۹ Rapp : Die Religion und Sitte der Perser nach den  
Griechischen und Römischen Quellen.
- ۱۱۰ Rawlinson, Geo. : Parthia ; London 1893.
- ۱۱۱ Reichelt, Hans : Avesta Reader Texts, Notes, Glossary  
and Index ; Strassburg 1911.
- ۱۱۲ Réville, Jean : Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des  
Religions).
- ۱۱۳ Rezwi, Taher : Parsis : A People of the Book ; Calcutta  
1928.
- ۱۱۴ Sarre, Friedrich : Die Kunst des Alten Persien ; Berlin  
1922.
- ۱۱۵ Scheftelowitz, J. : Die Altpersische Religion und das  
Judentum ; Giessen 1920.
- ۱۱۶ Schwenck, Konrad : Mythologie der Perser ; Frankfurt  
am Main 1850.

- ۱۱۷ Seemann, Otto : Mythologie der Griechen und Römer ; Leipzig 1910.
- ۱۱۸ Seignobos, Ch. : Histoire du Peuple Romain ; Paris 1909.
- ۱۱۹ Söderblom, Nathan : La Vie Future d'après le Mazdéisme ; Paris 1901.
- ۱۲۰ Spiegel, Fr. : Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände ; Leipzig 1852—63.
- ۱۲۱ „ Commentar über das Avesta 2 Bände ; Wien 1864—68.
- ۱۲۲ „ Die Traditionnelle Literatur der Parsen ; Wien 1860.
- ۱۲۳ „ Arische Periode und ihre Zustände ; Leipzig 1887.
- ۱۲۴ „ Avesta und Schahname.
- ۱۲۵ „ Iranische Alterthumskunde 3 Bände ; Leipzig 1871—78.
- ۱۲۶ „ Altpersischen Keilinschriften ; Leipzig 1881.
- ۱۲۷ Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechischen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann ; Leipzig 1882.
- ۱۲۸ Tiele : Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich ; Gotha 1903.
- ۱۲۹ Weber Albr. : Überalt-Iranische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 Januar ; Berlin ; 1888.
- ۱۳۰ Weissbach, F.H. : Die Keilinschriften der Achämeniden ; Leipzig 1911.
- ۱۳۱ Wesendonk, G. von : Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).
- ۱۳۲ West, E.W. : Pahlavi Literature,  
(G. ir. Phi. II Band).
- ۱۳۳ Westergaard, N.L. : Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians ; Copenhagen 1852—54.
- ۱۳۴ Whitney : Zoroaster ; the Great Persian ; Chicago 1905.
- ۱۳۵ Windischmann, Fried. : Mithra ; Leipzig 1857.
- ۱۳۶ „ Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel ; Berlin 1863.

دین دبیره  
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	اهور، خدا	ahura	ا هور	سده دلد	ا	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آ تیر	سده دلد	آ	۲
i	اینها	idā	ای ندا	دوس	ای ( کوتاه )	۳
ī	جله، قوه	īra	ای ر	یدس	ای ( کشیده )	۴
u	اشتر، شتر	uštra	او شتر	دوس دلد	او ( کوتاه )	۵
ū	چری	ūtha	او ثا	چلد	او ( کشیده )	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha-	م دین	سده دلد	ا ( در وسط کلمه )	۷
ē (broad)	راست، درست	ērōš	ارش	دلد	ا ( کوتاه )	۸
ō (long)	نوا، نازورم	ōma-	ا م و ت	دسده دلد	ا ( کشیده )	۹
ō (broad)	یر، بسیار	pouru	یا ورو	دلد	ا ( کوتاه در وسط کلمه )	۱۰
ō (long)	یک	ōyīm	او یوم	دلد	ا و ( کشیده )	۱۱
āo	یور، پسر	puθrāo	پو تراو	دلد	آ و	۱۲
ā	اندر، میان	antarē	انتر	سده دلد	ان	۱۳
ā	لگام	āxma	اخن	پلد	ا ( در بینی تلفظ میشود )	۱۴
k	گام، گامه	kāma	گام	دسده	ک	۱۵
kḥ	خرد	xratu	خر نو	دلد	خ	۱۶
kḥ <sup>v</sup> or q	خواب	xvafna	خو فن	سده دلد	خو	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گام	دسده	گ	۱۸
gh	موج زدن	ghžar	غزر	دلد	غ	۱۹
ñ (anp)	فراخی، بزرگی	frathañih	فر دنا	دلد	ا تگ ( در وسط و آخر کلمه در بینی تلفظ میشود )	۲۰

۱ این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در {دسده گشوش genōš} بمعنی گاو فقط در گاتها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مال فوق {دسده پ} با و یا ۴ نوشته میشود

۲ مثال فوق {دسده} بمعنی بک در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ پد در توی بینی گفته میشود (nasal) خیشوی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی است که بیش از و او معذوله نوشته میشود مثل خواهر، خواش

دین دبیره  
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املاً لاتین	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
ch	چشیدن	čaš	چَش	چَش	چ	۲۱
j	ژرف عمیق	jafra	جَفَر	جَفَر	ج	۲۲
z	زاده	zāta	زات	زات	ز	۲۳
zh	زانو	žnu	ژ نو	ژ نو	ژ	۲۴
ii (ang)	آگاه ساختن، خبر کردن	srāva-yēñhē	سَراوَنیگه	سَراوَنیگه	تلفظ مثل 3	۲۵
t	تن	tanu	تَنو	تَنو	ت	۲۶
th	تخشا کوشا	thvaxš	تَوَخش	تَوَخش	ث (ته)	۲۷
d	درفش	drafša	دَرَفش	دَرَفش	د	۲۸
dh	پنجم	puxdha	پُوخند	پُوخند	ذ (دروسط کلمه)	۲۹
n	ناف تراذخویش	nāfya	نَافیه	نَافیه	ن	۳۰
p	پیل	pērōta	پیرِ تو	پیرِ تو	پ	۳۱
ph or f	فروهر، فرورد	fravaši	فَرَوِشی	فَرَوِشی	ف	۳۲
h	بخ، خداوند	Bagha	بَگه	بَگه	ب	۳۳
w	گرفتن	garēw	گَرَو	گَرَو	و (انگلیسی)	۳۴
m	مرد	mareta	مَرِت	مَرِت	م	۳۵
y	ایزد	yazata	یَزَت	یَزَت	ی (بزرگ در سر کلمه)	۳۶
Y	بز	buzya	بُوزیه	بُوزیه	ی (کوچک و سطر کلمه)	۳۷
r	رد (سرداردینی)	ratu	رَ تو	رَ تو	ر	۳۸
v	برف	vafra	وَ فَر	وَ فَر	و (بزرگ در سر کلمه)	۳۹
v	بیور (ده هزار)	baevari	بَیاوَر	بَیاوَر	و (کوچک در سطر کلمه)	۴۰

۱ که تلفظ این حرف مثل ۳ (آنگ) میباشد همیشه بیش از ۵ (ه) که بحرف ۳ ختم شده باشد استعمال میشود حرف ۳ همان ۱۵ (ا) میباشد که در نمیه ۷ مرقوم شد و در آخر کلمه باین شکل نوشته میشود و گاهی در وسط کلمه نیز میآید

۲ حرف ۴ (ت) در آخر کلمه تغییر یافته باین شکل ۳۳ نوشته میشود مثل ۳۳ نیت یعنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از و (ک) یا ر (ب) باشد ۳۳ و ۳۳ کیش و ۳۳ و ۳۳ کیه و رزیدن

۳ ۳۵ (ی بزرگ) و ۳۶ (واو بزرگ) مثل حرف مارو سکول majnaento الفبای


دین دبیره  
(الفبای زند)


English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
s	ستودن	stū	ستو	ستود	س	𐬰𐬀
sh	شاد	stāta	شات	شاد	ش	𐬰𐬀𐬀
ṣ	کردار نیک	hvarṣta	هور شت	هورش	ش	𐬰𐬀𐬀𐬀
h	هاون	hāvana	هاون	هاون	ه	𐬰𐬀𐬀

فرانسه و آلمانی در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه « (ی کوچک) » و « (واو کوچک) »  
میآید در بعضی از نسخ بجای ۳۵ این حرف دیده میشود.  
در کلمه «ه» که بمعنی هم در میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کلمه واقع  
است این کلمه اصلاً «ه» دو بوده است. برور و افتاده است  
بساد در نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصی پیدا کرده است مثلاً این طور «ه»  
(ش) و «ه» (آ) و «ه» و حروف «ه» و «ه» (ج) و «ه» و حروف «ه» و «ه» (ت) و «ه» و  
حروف «ه» و «ه» (ه) = «ه»


برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستایی و فرس و  
پهلوی انتخاب گردید

ا بسته = ā ā باز = dh ā = ă ح = ħ ج = ħ ٪ = g کب  
gh = غ s = س s = š ش th = ت v = فرانسه = و  
u آلمانی مثل u فرانسه = u x = خ ٪ فرانسه = ز  
در کلماتی که v از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرار داده شده دلیل است که واو  
معدوله است مثل xvaŋna (خوڤن) خواب

 در پاورقی صفحه ۷۵ در مصراع دومی از شعر معروف سعدی اشتباهی  
روی داده (همچنان در فکر اقلیم دگر) چاپ شده معلوم است که باید (همچنان  
در بند اقلیمی دگر) باشد

 در حواشی صفحات ۹۲ و ۹۴ عباراتی از کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی  
مندرج است برخی از دالهای آن جملات (چون نقل از یک نسخه  
خطی قدیمی است) باید ذال باشد ولی در مطبعه متوجه نشده همه را دال  
درج کردند و در وقت تصحیح هم بنا بر عادت که حالاً در فارسی همه ذالهای قدیم  
را دال نوشته و دال تلفظ میکنیم با املاء اصلی کلمات منتقل نشدیم از خوانندگان

این نامه خواهش میشود که اشتباه مذکور را از روی قاعده ای که خواجسته نصیر  
در یک رباعی بیان کرده اصلاح نمایند  
آنانکه بفارسی سخن میرانند در معرض دال ذال را بنشانند  
ما قبل وی از ساکن جزوای بود دال است و کز نه ذال هیچ شایسته

 بملاحظه آنکه در طی مقالات و توضیحات فقرات پیشین شایسته آنست که  
وَرِنَ فادیه (گیلان دیلم) و یُو فادیه (فرشته هوا) این بیت را بنویسند  
و یُو فادیه (فرشته آب) در املاء فارسی مختلف نوشته شده لازم دیدیم در اینجا  
برای رفع اشتباه ذکر کنیم که کلمات مذکور با املاء فوق مقررین اشتباه  
مطابق تلفظ درست اوستائی آنهاست

همچنین متذکر میشویم که در املاء فارسی يك دسته از لغات اوستائی  
که در این نامه استعمال شده غالباً تلفظ بهلوی آنها مذکور شده در اینجا  
این کتاب کلبه این لغات با تلفظ اوستائی آنها بخط فارسی مندرج است

دیگراینکه حرف اوستائی ط را در جزو هات نهی (نه) و گهی (تا)  
نگاشتیم غالب مستشرقین معادل این حرف را (th) انگلیسی می نهند که اگر  
مثل (تاء) تلفظ میشود عربها هم (تاء) را تقریباً مثل (تا) تلفظ میکنند مثلاً  
فارسی زبانان که در کلماتی مثل اُتات و اساس فرقی بین تاء و طاء نمیکنند  
حرف مذکور در بهلوی گهی به (تاء) تبدیل یافته و گهی به (پین) چنانکه  
میشود (مهر) میتر و گات و ساس گاس شد این طبع آخر را امروزیان  
ما با (تاء) تلفظ نموده گات یا گاتا میگوئیم چنانکه در اسم راجع به ایران  
سُساس و سَساس و زَرَنوشتر همین معامله را نموده زرشتر میگوئیم پارسیان  
حرف مذکور را در وقت قرأت اوستا مثل (تاء) تلفظ میکنند از برای (تاء)  
معمولی در القای زند یا دین دیره حرف (ط) وضع شده است حرف (ط) را  
اگر مثل (ث) عربی یا (th) انگلیسی تلفظ کنیم بخطا نرفته ایم



## دیباچه

نماد ایزد بنشاینده بخشایشگر

بیارابد این آتش زرتشت بگیرد همی زرد و استا بمشت  
 نکهد اردابن فال و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده  
 همان اورمزد و همان روز مهر بشوید بآب خرد جان و مهر  
 کنند تازه آئین اهراسپی هماند پی کیش گشتاسپی  
 (فردوسی)

رهی سرافرازم که از یرتو اهورا مزدا و یاری مهبین فرشتگان و پیغمبر  
 یاک سرشت ایران زرتشت اسینتمان با انتشار جلد دوم از نامه فرخنده اوستا  
 موفق آمده آن را برسم ارمغان تقدیم آستان وطن خویش میکنم هیچ  
 ارمغانی را نرانبها ترا از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را همان  
 سرودهایی که در طی چندین هزار سال از زبان نیانگان نامدار ما از مرز و بوم  
 ایران برخاسته بعالم بالا بکرزمان برین میرسید بزبان امروزی ایران در  
 آورده بگوش عموم فرزندان آن خاک برسانم و دریابند آنچه را که خدای  
 یگانه ایرانیان اهورامزدا پیغمبر برگزیده اش گفت «ای زرتشت اگر ترا  
 آرزوی غلبه نمودن است بخصومت دیوها و مردمان و جادوان و پریها و  
 راهزنان و گمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهارپا و بلشکر دشمن  
 و بسنکر فراخ روی و درفش بزرگ و برافراشته و خونین و پس در همه

شب و روز این اسامی مرا آهسته زمزمه کن منم پشتیبان و منم آفریننده  
و نگهبان . . . . . ۱

نه آنکه فقط از مطالعه این نامه بره و رسم نیاگان خود بی برد  
جویای اخلاق پاک راد مردان عهد کهن خواهیم شد بلکه امیدواریم  
که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی بادییات و زبان و تاریخ ایران هم  
کرده باشیم

در مقدمه گاتها گفتم «دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم  
است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین او سبب است»  
بسا از وقایع تاریخی را بواسطه قوانین مذهبی باید حل  
نمود چنانکه يك رشته از مسائل مذهبی را بواسطه تاریخ باید روشن  
کرد همچنین اگر خواسته باشیم که بارزش لغات زبان قومی برخورداریم و  
معنی اصلی تعبیّرات و اصطلاحات آن بی بریم از دانستن تاریخ و دین  
آن قوم ناگزیریم سرچشمه زبان فارسی فرس هخامنشی است  
که بیش از چهار صد لغت از آن باقی مانده است و پس از آن اوستاست که  
امروز دارای هشتاد و سه هزار کلمه است و بخصوصه پهلوی که فارسی از آن  
مشتق شده است از تفسیر پهلوی اوستا که در عهد ساسانیان نوشته شده امروز  
منجاوز از یکصد و چهل هزار لغت موجود داریم و بعلاوه کتب بسیار مهم و  
معتبری بزبان پهلوی در دست است این کتب باستانی چند جلد تمامه را جمع  
بدین زرتشتی است و تقریباً دارای چهار صد و چهل و شش هزار لغت میباشد  
کتب پهلوی غیر مذهبی فقط دارای چهار و یک هزار کلمه است درطی مقالات و  
توضیحات از اغلب این کتب ذکر کردیم

در گاتها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران بشمار است موقع  
بدست نیامده تا نشان دهیم که چگونه مورخین و ادبای آینده ما محتاج بشناختن

مزدیسنا هستند چه گاتها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مهم آن محروم کرده مجموعه ایست از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی بیش از آنچه در آنجا گفته شده مجال شرح و بسط نداشتیم ولی یشتها که موضوع این نامه است نسبتاً مفصل و قسمت ادبی اوستا بشمار است زمینه ایست وسیع از برای مباحثات اخلاقی و تاریخی و ادبی و لغوی بخصوصه بس از انتشار گاتها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا یک رشته مطالب در آن گفته آید و یک نظر اجمالی از مجموع مسائل مزدیسنا بهمرسانیم نواقص این نامه در جلد دوم از یشتها تکمیل خواهد شد امید است که بعدها بیماری خداوند با انتشار یسناها و خورده اوستا نیز موفق آئیم که کلیه جزوات اوستا باستانهای وندیداد در پنج جلد منتشر شود دامنه این دین نهن سال باندازه وسیع است که در ده جلد کتاب بزرگ هم تمام مسائل آن را نمی توان فرا گرفت بخصوصه کوشش صد و پنجاه ساله بزرگترین علمای اروپا و صدها کتب مفصل و نفیس آنان راجع بایران مزدیسنا را یک سرچشمه خشک نشدنی ساخته است حقیقه سزاوار نیست که ما با وفور این همه مطالب درخصوص دین آباء و اجداد خود بخند کله موهوم و بیمعنی مورخین و نویسندگان قدیم خود بسازیم آخر فقط تنک بودن دائره علم و دانش در قدیم سبب موهومات نویسی قدماء میبود عذری است بس موجه اما بد بخانه در اقوال آنان صراحت تعصب عربی دیده میشود در میان چندین مثال بذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقره ادبی اکتفاء نموده ضمناً خواهیم دید که ایرانیان آینده بواسطه تحصیل مزدیسنا باید اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند و در ادبیات ارزش کلمات را شناخته بجای خود بکار برند ابو جعفر محمد بن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲۴ در آمل تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت در تاریخ کبیر خود راجع بر رشت و هوماتی ذکر نموده که اسباب اشتباه مورخین بعد گردیده است عین عبارت فارسی تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ کبیر و توسط ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی در سال ۳۵۲ انجام یافته این است « و مغان را یکی

پیغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش پرستی را او در میان آورد و دعوی کرد که من پیغامبرم و آتش پرستی ایشان را سواب نمود تا بایام گشتاسپ و او شاگرد عزیز علیه السلام بود و عزیز علیه السلام را مخالف شده بود پس آن استاد زردشت را دسا ارد و گفت خدای تعالی او را علامتی کناد و بنی اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت المقدس بعراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسپ و دعوی پیغامبری کرد . . .<sup>۱</sup>

برای ما بقی موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب وی باید رجوع کرد باصل کتاب طبری خود ایرانی است آن هم از طبرستان در آنجائی که شنیدیم دین اسلام دیر تر نفوذ نمود هر چند که آمل شهر خود محمد بن جریر طبری نسبتاً زود تر از سایر قسمتهای طبرستان بدست عربها افتاد (۱۲۳ هجری) و شاید هم بتوانیم بگوئیم که در عهد او هنوز ثلث جمعیت ایران زمین قدیم زردشتی بوده اند و بتوسط علمای بسیار بزرگ زرتشتی که در آن عهد میزیستند اندکی توانسته که از خود رفع اشتباه کند و سبب اشتباهات متاخرین نشود ولی تعصب شوم عربی که در خون ایرانیان تزیین شده بود آن مؤرخ و مفسر را از این گونه تحقیقات باز میداشت ولی از باب حق شناسی باید اقرار کنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در خصوص آئین ایران قصور کرده تاریخی راجع بساسانیان باقی مانده که مهم ترین اسناد تاریخی ماست همان است که استاد نولدکه آن را با آلمانی ترجمه نموده با توضیحات و حواشی بسیار مفید منتشر کرده است برای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجع بمرد بسنا ناشی از تعصب بوده بمندرجات روضه الصفا که زرتشت را شاگرد یکی از تلامذۀ ارمیای پیغمبر میشمرد در ذکر سلطنت گشتاسپ نیز ملاحظه کنید لوتیامیر خواند از برای عهد گشتاسپ هم سنگ تعصب دین اسلام بسینۀ میزد است همچنان فضل الله نویسندۀ تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتاسپ یکسره عنان قلم فارسی خراب کن خود را بدست تعصب سیرده راجع بدین قدیم ایران از هیچ گونه ناسزا خودداری نتوانسته است در همان قرن اندکی پیش از آن که طبری در بغداد افسانۀ ماد

و نمود میخواند و قصه ابراهیم و نمرود می نوشت در همان قرن پیشوای بزرگ زرتشتی آثر فرن بنغ پسر فرخ زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸) کتاب معروف دینکرد را که راجع است بمسائل دینی و عادات و رسومات و سنت ها و تاریخ و ادبیات مزدیسنا بزبان پهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوز هم موجود و بزرگترین و مهم ترین کتاب پهلوی است.<sup>۱</sup> دستور دیگری موسوم به آثر ب پسر هومت تألیف دینکرد را بانجام رسانیده است آثر فرن بنغ همان است که در حضور مأمون بایک زندیق موسوم به ابالش مباحثه دینی نموده وی را محبت ساخته و موجب مسرت مأمون و در بارش گردیده است صورت مباحثه آثر فرن بنغ با ابالش موضوع کتاب کوچک پهلوی است هشتصد و ۱۲۰۰ کلمه حاوی هفت جوابی است که دستور مذکور زندیق داده است این کتاب موسوم است به (ماتینان کجستک ابالش) و بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است.<sup>۲</sup> با آنکه ابوریحان بیرونی یک قرن بعد از طبری میزیسنه و نسبتاً از عهد دولت زرتشتی دور تر بوده ولی عشق و محبت وی بایران و تنفرویی از عمرها خراب کنندگان مجد و جلال نیا گانش او را بر آن داشت که با دانشمندان و علمای زرتشتی عهد خود در مراوده باشد و مسائل مذهبی را از آنان جو یا شود.<sup>۳</sup> آثار الباقیه کتاب ابن فیلسوف و ریاضی بزرگ که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰

۱ کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شده دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است و ست. West مرحوم مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را با تکلیسی ترجمه نموده با توضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است Sacred Books of the East Vol. XXXVII Oxford 1892 در ۵ سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است Vol. XLVII Oxford 1897 تمام مجلدات دینکرد بکجراتی و انگلیسی با توسط دستورشن سنجانا و بعد بتوسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده در هجده جلد منتشر شده است جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نگردیده است

۲ Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférence théologique présidée par le calife-Mamoun Paris 1887

۳ رجوع کنید بمقدمه استاد زاخو Sachau در کتاب آثار الباقیه چاپ زاخو Leipzig 1923 و به چهار مقاله عروضی سمرقندی بجواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی س ۱۹۳-۱۹۷ چاپ لیدن ۱۳۲۷ هجری

در غزنه وفات نمود راجع بمسائل دینی مزدیسنا و تقویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبرترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است گذشته از تاریخ در زمینه ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آنهم بی شک ناشی از تعصب بوده نه تعصب یک شخص مخصوص بلکه تعصب عمومی که بالطبع گریبان گیر یک شاعر و نویسنده هم شده است سعدی در بوستانش از بتکده سومنات در هندوستان صحبت داشته میگوید «بقی دیدم از عاج در سومنات مرصع چو در جاهلیت منات مردم از اطراف و اکناف زیارت این بتکده می آمدند سبب پرستیدن دیگر فی هوش و توان را پرسیدم

مغنی را که بامن سروکار بود نگو گوی و هم حجره دیار اود  
بنرمی پرسیدم ای برهن عجب دارم از کار این بقعه من

این مع از سؤال من خشمکین شده پیشوایان دیگر را خبر کرد

مغان را خبر کرد و پیران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر  
فتادند گبران پازند خوان چوسک در من از بهر آن استخوان

و من در میان آن جماعت مہین برهن را ستودم بلند که ای پیر تفسیر استاوزند  
مرا نیز با نقش این بت خوششت که شکلی خوش و قامتی دلکش است

ولی هنر او چیست برهن در جواب گفت که این بت بخصوصه مجرم است  
برای آنکه در طرف صبح دست بسوی آسمان بلند میکند من برای امتحان  
شب را در بتکده بسر بردم

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بیرون در نماز  
کشیشان هرگز نیازده آب بغلها چو مردار در آفتاب

چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزه بت جمع شدند  
مغان تبه راي نانشسته روی پدید آمدند از درو دشت و اوی

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فائده‌ای ندیدم  
بنای تزویر گنداشتم و بسالوس گریستم و دست بت بوسیدم

بمقلید کافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند  
از پرتو این تدلیس طرف توجه کشته در بتکده منزل گزیدم تا آنکه روزی  
کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سر ریسمانی بدست گرفته که  
از کشیدن آن دست بت بطرف آسمان بلند میشود

پس پرده مطرانی آذر برست مجاور سر ریسمانی بدست.<sup>۱</sup>

کاری بارزش ادبی این اشعار نداریم سعدی یکی از بزرگان شعرای دنیا و از  
مفاخر وطن ماست و زبان داکش و شیرین او باید سر مشق عموم ما ایرانیان باشد  
مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چگونه لغاتی متعلق  
بمزدیسنا بیجا در ادبیات ما بکار رفته است چنانکه ملاحظه میکنید پیشوای یاب  
بتکده در هندوستان کُهی بصواب برهمن نامیده شده و غالباً بخطا مع که اسم  
پیشوای دینی زرتشتی است نخست سعدی معنی گفت ای برهمن بعد برهمنان بجای  
آنکه کتاب دینی خود و یدرا بخواند گبرانی شدند پا زند خوان یعنی زرتشتیان  
اوستا خوان پس از آن برای دلجوئی نزد برهمنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی  
نمود نه از وید فوراً این برهمنان کشیشان شدند یعنی از پیشوایان دین عیسی بالاخره  
خود سعدی هم برای مصلحت روزگار کافر و برهمنی شد ولی چه برهمنی بیرو  
تعلیمات زند نه وید طولی نکشید که یکی از آن برهمنهائی که از کشیشان آذر  
پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد یعنی به بزرگترین درجه پیشوای دین  
عیسی رسید ولی چه مطرانی که از روح القدس چشم پوشیده آتش می پرستید  
حقیقه هم سعدی را نباید ملامت کرد که در سرانجام داستان یکی از این  
برهمنان مغان گبران پا زند خوان کشیشان بیوضو نماز گزار را که مطران آتش  
پرست شده بود بجاه انداخته با سنگ و کلوخ کشت و بت را از خدمت چنین  
پیشوای بی ثباتی آسوده ساخت

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی و تقلبی دسائیر با آنکه مند رجاتش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر دروند و گجستک یعنی اسکندر خبیث و ملعون کتب مذهبی بهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جزو کتب دینی زرتشتیان پنداشته‌اند و ناسخ التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تصور کرده لغات ساختگی این کتاب جدید را که نویسنده اش مزور و متقلبی بیش نبوده در فرهنگ‌های متأخرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری لغات زند و پازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف پارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیانگان خود مبرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشته‌های آنان دیده میشود مثلاً میگویند یاسای زرتشت این لغت مغولی ترکی را متقدمین فقط از برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مغولی خونخوار و ستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده اند<sup>۱</sup> ابتدا مناسب نیست که بحای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله گنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع مزدیسنا در این جا متذکر شویم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصص قابل استفاده نیست<sup>۲</sup> و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگها ضبط است بکلی باید صرف نظر نمود دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورخین قدیم یونان و روم و بزرانی بی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که در میان ایران و این ممالک وجود داشته است از آنجمله است بقول هرودت سوزانیدن کمبوجیا لاشه فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و نازیانه زدن خشیارش آب داردانی را در وقت لشکرکشی بر ضد یونان آتش و آب بخصوصه در مزدیسنا

۱ آنهمه یاسهای سخت رفت یار با ما هنوز بر سر جنگ نزاری پستانی (فرهنگ جهانگیری)

۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع زرتشت رجوع کنید بکتاب اسناد چکن امریکائی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)

Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901

ستوده زرد ایرانیان قدیم و تا بامروز زرد زرتشتیان مقدس بوده و هست ممکن نیست که شاهنشاهان هخامنشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند<sup>۱</sup> بخصوصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقه تامی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ریشه این درخت کهن سال در سرزمین ایران آبیاری گشته برگ و بری بافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بچین رفت و مذهب عیسوی از فلسطین باروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستجو اصل و بنیاد لغات زبان فارسی محتاج بمزدیسنا هستیم این احتیاج را چینیان زرد نژاد نسبت آئین آریائی بودا ندارند و نه اروپائیان نسبت بمذهب سامی عیسوی<sup>۱</sup> تاریخ ما ایرانیان که از قرن هفتم پیش از میلاد شروع میشود یعنی بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب بمزدیسنا مربوط است در این دوره طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهم آن همه مجد و جلال و بزرگی بوده است هر چند که زبان ما پس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته و آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن با فارس و زبان اوستا و پهلوی از هم نگسسته است بجااست که در مدارس عالی ما تدریس فارس و اوستا و پهلوی معمول گردد همانطوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبانهای یونانی ولاتینی که ریشه السنه مغربی است معمول است امبد است که بزودی دولت ما چندتن از باریسان دانشمند اوستا و پهلوی دان را بطهران جلب نموده تحصیل این دو زبان را برقرار سازد و بعلیت ماروح تازه بدو زبان فارسی از پهلوی و پهلوی از فارس هخامنشی آمده است زبان اوستاییکی از لمجات ایران قدیم بوده که بسیار نزدیک بسانسکربت و بنحصره نزدیک بفارس میباشد، فارس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان

اخیر بعقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام بوده مگر آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشمار میرفته است با این همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر با اندک تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات اسرائیلیها قدیم ترین آثار خطی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مدتهاست که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است. ملاحظه آنکه اروپائیان با هندوان و ایرانیان از یک نژاد اند و زبانهای آنان و هندوان و ایرانیان را یک مأخذ و آبشخور است برای توسعه علم اشتقاق (فیلولوژی Philology) السنه خویش در زمنیه اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را باید که بحیال استفاده افتاده از این گلستان کلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمی و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور دنیا میباشند دائره خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نباید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبه مهمی است از السنه قدیم اقوام هند و اروپائی دوم آنکه خود ایرانیان یکی از طوایف بلند همت و دلیر نژاد هند و اروپائی بوده اند در میدان کارزار جهان از همکنان گوی سبقت ربوده بک قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آورده بوده اند و بواسطه جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساختند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرستی که تا آب روز در میان اقوام هند و اروپائی متصور نبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسیاری از ادیان سانی مثل عیسویت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

یکی از فرشتگان مزد بسناسات میباید و شرح آن را در مقاله آئین مهر در رم (ص ۴۰۷-۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از یک طرف بواسطه مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب یک مقام بسیار مهمی پیدا کرده است بطوری که یک رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه یک رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد. بنابراین در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران یک فائده عمومی است بطوری که هیچ مورخ و عالم بفقہ اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست. گذشته از این فوائد که توجه یک دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فضلا و بزرگان اروپا بواسطه غربت ثرادی خود را دو ستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر بمعلم و مری دیکر آریائی بودا محبت میورزند وطن ما همیشه یک جنبه معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد باید بدوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لازمه هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشد مدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته را برای این گفتم تا بخیال برخی خطور نکند که در گیر و دار این عصر چه حاجتی بنحیلات اوستا و بهلولی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائده دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بگایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است خصلتهائی که نیاگان ما را بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت برپست دید و دروغ جای فرشته راستی گرفت کار و کوشش بتن پروری و سستی مبدل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و دروژی تعبیر یافت از تعلیمات اوستا سبب سرافراری پارینه و جهت ذلت کنونی را خواهیم دانست که از سبب است

همچنین خواهیم دانست که بنابستور آئین هن دنیا میدان آزمایش قوای انسانی است هر که مغلوب دیو سستی گردید لاجرم بانگ فریاد بر آورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف قدم واپس نکشید بجاء و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عزم و اراده انسانی وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فرو بزرگی و پارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگوئی و دایری و وطن پرستی نیاگان ماست

همان ذوق لطیف سخن سرایان ما که در اشعار عهد یشتهها بطور عموم سامانیان و غزنویان و سلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتهها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است بامید سله و جائزه ای اما یشتهها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است بامید پاداش روز و ایستادن از آنکه یشتهها را بقصاید شعراء تشبیه کردیم نکند چنین تصور شود که دسی آنها را بمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتهها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مضامین آنها عبارت است از سنت هائی که از زمان بسیار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمان نیز موجود است همانطور که فردوسی داستانها و سنت های قدیم را بنظم در آورده بدون ساخت همانطور یشتهها برشته نظم ننشیده شده است یشتهها بعد از گامها و هفت ها قدیمترین جزوات اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیات زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با امروز فرق قابل ذری نگرفته است با وجود این ضرب المثل های زمان او از یادها منوشده و از اصطلاحات آن دوره

بینکانه شده ایم چه رسد بيشتمها که قدمت انشاء آنها بيش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شايد در عهد هخامنشیان هم مقروک بوده است گذشته از اين هالطمانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آنخاک روی داده کتاب مقدس تأثیر ابعث نمائده حوادث روزگار آن را مانند کاخهای باشاوه شاهنشاهان هخامنشی برانند و پریشان نموده است باوجود اين همانطوری که امروز از پرتو فن معماری می توانیم از روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه اللغة و تاریخ و مقایسه ادیان باهد یگرمی توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در بارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این باقی مانده چیست اوشش صد و پنجاه ساله مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر بهاولی اوستا و کتب عیدیه بهاولی و پازند و فارسی و اخبارات کلیه مورخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیه کتب مذهبی برهمنان و مقایسه لغات السنه هندو اروپائی بایکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسومات قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در ترکیب برخی از جملات و معنی یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست |

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشتمها و تألیف مهالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومل Lommel در آلمان مشغول بترجمه یشتمها بود این کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشتمهای نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمه کامل اوستای ولف و بارتولومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدید ترین ترجمه کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تغییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری نیست که اساس را بهم بزند و معانی مخالف و ضد ببخشد

یشتها که قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب به حضرت زرتشت نیست آنچه در اوستا از کلام مؤسس دین شمرده میشود همان پنج گانه است که در سال گذشته با انتشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب به موسی<sup>۱</sup> است ما بقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است در اعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در اعصار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بودائیان تپیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است<sup>۱</sup> انجیل نیز یس از عیسی<sup>۲</sup> نوشته شده نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از يك مملکت اند و نه متعلق بیک عصر

بیست و يك پست اوستا در قدست با همدیگر مساوی نیست شرح آن در مقاله بعد بیاید

ترجمه نگارنده مطابق متن اوستای کلدانی (Chaldean) است که در سه جلد در سنوات ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۰ میلادی در آلمان بطبع رسیده است<sup>۲</sup> معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ و سترگارد را بکار میبرند<sup>۳</sup>

ترجمه یشتها توسط  
مستشرقین

نگارنده در ترجمه خویش از ترجمه یشتهای کلیه مستشرقین استفاده کردم باستثنای ترجمه پیشقدم آنان انکتیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد<sup>۴</sup> گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست

Der Buddhismus nach alteren Pali-Werken von Edmund Hardy, Münster ۱  
I. W. 1919 8. 7

Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. ۲  
Geldner I Teil jamn 1886, II Vispered und Khorde Avesta 1889; III Vendidad 1895 Stuttgart

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. J. ۳  
Westergaard, Copenhagen 1852 51

Zend Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771 ۴

کلر Klonker اوستا را از روی این ترجمه فرانسوی زبان آلمانی ترجمه نموده در دو جلد در سال ۱۷۸۱-۱۷۸۳ منتشر ساخته است

ترجمه ایست از روی سنت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸-۱۷۶۱ میلادی باو گفتند همان را انکاشت مقصود این نیست که ترجمه سنتی بکلی بی‌مصرف است بر خلاف تفسیر بهاوی اوستا که ترجمه سنتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقصود این است که ترجمه سنتی نسبت به ترجمه‌ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است در جلد سوم از ترجمه اوستای انکتیل یک رشته اطلاعات راجع به عادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعه آنها از هر حیث مفید است

پس از این ترجمه قدیم ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای یشتها هم باشد بنا به تاریخ انتشار آنها از این قرار است نخست ترجمه اشپیکل در سه جلد که بواسطه یاد داشتهای عاید شده همیشه مفید است هر چند که اصل خود ترجمه را باید از کتابهای کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست<sup>۱</sup> بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپیکل که در تفسیر ترجمه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است<sup>۲</sup>

دوم ترجمه اوستای دُهارلز در یک جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه<sup>۳</sup> این ترجمه کم و بیش در تحت نفوذ اوستای اشپیکل میباشد

سوم ترجمه دارمستتر در سه جلد بزرگ که از بزرگترین آثار ادبیات مزدیسنا شمرده میشود<sup>۴</sup> هیچ اوستا شناسی از مطالعه این کتب مستغنی نیست نه از برای خود ترجمه بلکه از برای حواشی و یادداشتها و توضیحات فراوان

Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände ۱  
Leipzig 1853-63

از روی این ترجمه آلمانی ترجمه انگلیسی بتوسط بلك صورت گرفته است

Arthur Henry Bleeker London 1864

Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864-68 ۲

Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez ۳  
Paris 1881

Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol, Paris 1892-93 ۴

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتماد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحت و سقم آنها همه یاد داشتها را در وقت ازوم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عذیده نیست بخصوصه آنچه راجع بعقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آن را بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغائی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را برضد خود بشوراند

چهارم ترجمه اوستای وُلف که ترجمه تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر باستثنای پنج گاتها<sup>۱</sup> ترجمه پنج گاتها پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای وُلف بواسطه بارتولومه صورت گرفت<sup>۲</sup> از این جهت در ترجمه وُلف لازم باعاده آن نشد چه ترجمه اوستای وُلف نتیجه زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم<sup>۳</sup> که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستائی بدون تصرف با همان الفاظ و جملات از فرهنگ مذکور بارتولومه بترجمه اوستای وُلف نقل داده شده است خود بارتولومه نیز ترجمه مذکور را ملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمه کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجمه بشتهای بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آنها را ترجیح دادم متأسفانه این کتاب بدون هیچ یاد داشت و توضیحاتی است فقط برای صحت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و انس چندین ساله با آن ندارد از آن بهره نتواند برد گرچه کلیه کتب مستشرقین متأخر در همین حکم است

۱ Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Strassburg 1910

۲ Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's versproedigten, übersetzt von Christian Bartholome, Strassburg 1905

۳ Altiranisches Wörterbuch von Chri. Bartholome, Strassburg 1904

چه آنها از برای استفاده عموم که اصلاً با این گونه کتب کاری ندارند نوشته نشده است بلکه از برای یکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجمه‌های کاسا، ترجمه قطعات مختلف اوستا نیز در جز و کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است. بزرگ چند فقره از آنها که دارای ترجمه برخی از شتهاست اکتفاء میکنیم از آجمله است ترجمه شتهای گلدنر که در کتب و رسائل متفرق منتشر شده است

نخست ترجمه پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشر یشت و مهر یشت و فروردین یشت در ماه فوریه و ۴۰ ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجله «مقایسه السنه» انتشار گردید.<sup>۱</sup> در دو سال بعد در جز و کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچک که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و استاد یشت و وند یشت منتشر شد.<sup>۲</sup> و در دو سال دیگر ترجمه سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید.<sup>۳</sup> چنانکه سلاخه میشود ۱۵ یشت توسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ۶ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتای یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اثر هم گلدنر آنها را ترجمه نموده درجائی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم. ترجمه‌های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است. گلدنر در زمینه اوستا خدمات شایان نموده و بگردن عموم ایرانیان حق بزرگی دارد. تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جزو کتب متعدده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دو یشت نیز که عبارت

Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn. ۱  
Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strasburg 1882 s. 101—132 ۲  
Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner ۳  
Stuttgart 1884

باشد از زامیاد یشت و هرمزد یشت در کتاب «تحقیقات آریائی» بنظر نگارنده رسیده است.<sup>۱</sup> در میان جزوات خود ترجمه ارت یشت بارتومه را نیز در دست دارم ولی نمی توانم معین کنم که این یشت کی ترجمه شده و در کجا انتشار یافته است چه ترجمه مذکور در جزو سایر مقالات مستشرقین راجع بمزدیسنا باهم جلد شده بدون تعیین تاریخ و اسم مجله یا کتابی.<sup>۲</sup> از وندیشان نیز ترجمه چند یشت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج است از آنجمله ترجمه مهر یشت در کتاب «میترا»<sup>۳</sup> و ترجمه فروردین یشت در کتاب «دروس زرتشتی»<sup>۴</sup> چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از مستشرقین معروف چه از متقدمین و چه از متأخرین آنان چند قطعه از اوستا را ترجمه نموده موضوع مباحثات و تحقیقات قرار داده اند و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد در میان ترجمه یشتها ترجمه لومل که ذکرش گذشت بخصوصه قابل دقت است این کتاب که چند ماه پیش از این بزبان آلمانی انتشار یافته از روی متن اوستای گلدنر ترجمه شده است و دارای ترجمه تمام یشتهاست و بعلاوه یسنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم یشت نامیده میشود و فرکرد دوم اروندیداد که در داستان جمشید است هر يك از یشتها دارای مقدمه مختصر و مفیدی است.<sup>۵</sup> این ترجمه با وجود اندك تفاوتی که با ترجمه ولف - بارتواومه دارد بهترین دلیل صحت این ترجمه اخیر است و يك گوهر گرانبهائی است که بتازگی داخل خزینه کتب مزدیسنا گردید در انجام این مبحث - افزائیم که دانشمند مرحوم پارسی کانگا تمام جزوات اوستا را بگجراتی ترجمه نموده در پنج جلد منتشر ساخته است و یشتها در جزو خورده اوستا در سال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گردیده است

Arische Forschungen von Chr. Bartholomae erstes Heft, Halle 1882 ۱

S. 99-147 und 119-151

Beiträge zur Kenntnis des Avesta II. von Chr. Bartholomae, Der Avesta ۲

(y. 17) S. 560-585

Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857 S. 1-52 ۳

Zoroastriische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324 ۴

Die yāstas des Avesta, übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel, ۵

Göttingen 97.

مدرجات این  
نامه و طرز  
تحریر آن

خیال نگارنده این بوده که بیست و یک بشت اوستارا در یک جلد منتشر سازم ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله ای مبهم نماند بخصوصه که در زبان فارسی هنوز کتابی راجع بهزدیسنا که از روی یک اساس علمی نوشته شده باشد نداریم در کمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابی که قابل ذکر باشد در این زمینه زبان فارسی موجود نیست بناچار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تا بیک اندازه قانع شده یک فکر عمیق ولی روشن از مزدیسنا، همسرانند و بفوائد اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخوردار شوند نظر باین نکات این کتاب مَطوّل شد و مدت اقامت در هندوستان با تمام آن موافق نشدم اگر هم بانجام میرسید در یک جلد نمی گنجید بناچار دوازده بشت را در همین جلد منتشر میسازم و بانضمام مقاله فرردین که متعلق است بهرور دین بشت که بشت سیزدهم است خود این بشت بسیار مفصل است بامتن و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا لازم دارد و این کتاب را بی اندازه بزرگ میکند لهذا آن را برای جلد دوم گذاشته در اروپا منتشر خواهم ساخت در طی ترجمه بشتهای بعضی از لغات مذهبی را که مصطلح زرتشتیان است ترجمه نکردم چنانکه عادت ناخوش برخی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزدا» را به سرور دانا و «فروهر» را به روح یا گوهر و «زور» را به فدیه مایع و غیره ترجمه میکنند هر علم و فنی دارای یک دسته لغات و اصطلاحات مخصوص بخود میباشد که در زمینه همان علم و فن باید دانست در هر جایی که بچنین لغاتی بر میخوریم آنها را شرح دادم و توضیحات لازمه را نگاشتم و باین اکتفاء نکرده از برای هر یک از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و باندازه که ممکن بود مطالب تاریخی و لغوی متعلق بهرشته همان بشت را ذکر کردم در میان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرگ صحبت شده باشد و در یک کتاب بدون تردید دست رس عموم

باشد مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا از برای محصلین بعد راه تحقیق باز باشد همچنین مسائلی که از خود اوستا استخراج شده جای هر يك را معلوم نمودم بیشتر از چهارصد و پنجاه لغت اوستائی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها معنی شده و ارتباط برخی از آنها را با لغات فارسی بیان کردم دیگر اینکه از برای گروهی از پادشاهان و دایران و نامداران که در اوستا از آنان ذکر شده مقالات نسبتاً مفصل نباشتم و تمام مواضع اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع بآنان نشان دادم تا از برای صحت داستانهای ملی از قدیم ترین آثار خطیبی ایران حقیقتی در دست داده باشم بخصوصه قارئین این نامه را متوجه میسازم که از قرأت هیچ يك از پاوری ها صرف نظر نفرمایند چه دانستن آنها برای فهم مطالب بعد لازم است همچنین لازم است که پیش از مطالعه یشتها مقالات ناتمام تألیف ننهاده نیز ملاحظه بشود چه آن کتاب را باید جلد اول این سلسله مشسوب داشت مطالبی که در آنجا مندرج است در یشتها تکرار نشده است در انجام مقال باید یاد آور شوم که در طی یشتها عبارات ساده آنها نباید تکریر آن الفاظ را فقط باید وسیله فهم معانی قرار داد این سادگی کلام که در یشتها ملاحظه میشود تخصیصی باوستا ندارد و در کلیه کتب قدیم همین سادگی بیان و جملات کوتاه و تکرار آنها مشاهده میشود عباراتی که امروز بنظر ما ساده میآید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و استعاره بوده که ما بواسطه انقلاب زمان موفق ذوق خود نمی یابیم چنانکه ساختمان و بوشاک و کتبه طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقه کنونی می بینیم بعقیده نگارنده در کلام قدهاء قطع نظر از معانی يك لذتی است در سادگی که حتی الامکان باید آنها را بهمان ترتیب اصلی نگاهداشت و آرایشهای جدید را با سادگی قدیم نیامیخت و بالاخر تصرفات کردن در آنها را باید نسبت بعلم و معرفت خیانتی دانست بنقص نامه در کتب مذهبی که مندرجات آنها وحی و الهام تصور میشود اوستا را در عهد ساسانیان طبع بطبعه بدون هیچ

تصرفی تفسیر کرده اند و از برای موارد مشنانه جداگانه توضیحاتی افزوده اند بی شک این شکل ترجمه اوستانه در فارسی و نه در زبان دیگر ممکن نیست یعنی که از کلمات پهلوی همچیده معنی ای بدست نخواهیم آورد چه ترکیب جملات اوستا شبیه بفارسی نیست بنابراین در ترجمه تقدم و تاخر کلمات قهری است کسانی که بمن اوستا ملاحظه ای کرده و یا نسخه ای از ترجمه مستشرقین هر زبانی که باشد خوانده میدانند که نگارنده در این ترجمه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده ام بخصوصه که در فارسی کتابی در زمینه مزدیسنا نداریم که از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات عامی متقدمین استفاده کنیم بناچار باید خود با مصالح نو بنائی برپا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیک به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد بنابر این نگارنده را جز این که ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است بجزی که هیچ خیال ندارم آن زینت نمودن جملات است درمیان نوشتههای متأخرین عبارات شیرین و دلکش بسیار برمیخوریم ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپنتمان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی نه آن عهدی که تو بایک دروغ پرست بستی و نه آن عهدی که تو بایک راستی پرست بستی چه معاهده با هر دو درست است خواه موحد و خواه مشرک»

مهریشت فقره ۲

چون این نامه آخرین کتابی است که در هندوستان منتشر میسازم لازم میدانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبت شان بوده ام بخصوصه رئیس محترم انجمن دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی جی باهای ایرانی که متحمل زحمات بی اندازه شده آنچه لازمه مهمان نوازی بوده در حق من کوتاهی نکردند و از هر قسم اسباب آسایش مرا فراهم آوردند بطوری که توانستم ار پرتو مساعی ایشان با حواسی جمع و

خاطری آسوده یک دوره تحصیلات مزد یسنا را در این جاطی نمایم و باند از قوه خویش معلوماتی از آئین کهن بیندوزم بجاست از این سرمایه معنوی که در مرکز مزد یسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم در مقابل آن همه زحماتشان بهیچ وجه وسیله تلافی در خود سراغ ندارم یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم برآید و عموم ایرانیان اندک فائده‌ای از آن بتوانند برد همان را مزد زحمات چندین ساله خویش خواهند شمرد

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزار شام هستم دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جشید جی مدی Modi شمس العماست که همیشه درخواستهای مرا اجابت نموده از دادن کتبی که لازم داشتم دریغ نوزیدند و بتوسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع بمزد یسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنچایت Panchayat (G. K. Nariman) عن هدیه شده است و دیگر دانشمند شهر گشتاسب نریمان (G. K. Nariman) که همواره بدستگیری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا مبسوق شدم و کتب آنان را برای استفاده عن برگذار کردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعه معارف وقف کرده اند جز این هم نباید منتظر بود

و دیگر هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar بادقت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون اوستائی این نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده بسی از سهوها مبسوقم کردند و دیگر دانشمند اوستا و پهلوی دان مشهور بهرام گور انگلیسریا Anklesaria که در مدت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضورشان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعه ایشان بهره مند شدم و دیگر برادر ایشان هوشنگ انگلیسریا صاحب مطبعه‌ای که نوشته‌های من در آنجا بطبع رسیده ایشان در طبع این کتب دقت مخصوص بکار بردند گوئیا خواستند که کتب مقدس مزد یسنا با طرزی مرغوب و شکلی پاکیزه بوطن زرتشت تقدیم شود می توان گفت

که این نامه یکی از پاکیزه ترین کتاب فارسی است که در هندوستان بطبع رسیده است بخصوصه طبع آن بسه خط: زند و فارسی و لائینی و هرسه غریب این مملکت و با حواشی و یادداشتهای عدیده بخط ریز کار آسانی نبوده است

### پورداد

بمبئی کولابا (Colaba) فردوس

اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی

# یشتها

اوستا مرکب است از پنج کتاب یا جز و اول یسنا که مهم‌ترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا (ها) میباشد پنج گاتها جزو آن است دوم ویسپرد مجموعه ایست از ملحقات یسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۴ فصل یا (کرده) سوم وندیداد که مطالب عمده آن راجع بقوانین مذهبی است هر يك از ۲۲ فصل آن را يك (فرگرد) گویند چهارم یشت که موضوع این کتاب است از آن مفصل تر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستا یا خورده اوستا که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی و غیره ترتیب داده شده است مندرجات خورده اوستا مثل سایر جزوات اوستا محدود به حدی نیست بسا از نسخ خطی قدیم دارای ادعیه ایست که نسخه دیگر نیست همچنین قاعده ای ندارد که چند تا از یشتها باید در جزو آن باشد ولی بدون استثنا تمام نسخ دارای هر مزد یشت و سروش یشت میباشد<sup>۱</sup> و بسا هم کلیه یشتها را جزو خورده اوستا می‌شمرند که بنابر این کلیه اوستا مرکب از چهار کتاب میباشد اینک یشت که پس از گاتها و هفت ها قدیمترین قسمت اوستا و سرچشمه يك رشته معلومات بسیار نفیسی است راجع بایران قدیم کلمه یشت در اوستا یشتی (۳۳۵-۳۳۶) آمده و از ماده کلمه یسنا (۳۳۵-۳۳۶) ست و در معنی هم با آن یکی است یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیہ یشتن در پهلوی بمعنی ستودن و عبادت کردن و فدیہ آوردن است یشتی بمعنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله است در فقره ۵۶ از رام یشت یشنر (۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷)

اشتقاق کلمات  
یشت و کرد

۱ برای اطلاعات مفصل تر رجوع کنند بگاتها ترجمه نگارنده بقالۀ اوسا ص ۴۴-۶۰

بمعنی نماز گزار و پرستنده و ستایش کننده است چنانکه در یسنا ۱۲ فقره ۱۵ و یسنا ۱۴ فقره ۱ و اردیبهشت یشت فقره ۱ آمده است از این کلمات اوستائی لغت جشن که بمعنی عید و از کله یسنا مشتق است در زبان فارسی بیادگار مانده است. فرقی که در میان مفهوم یسنا و یشت می توان قرار داد این است که اوّلی بمعنی ستایش و نیایش است بطور عموم دومی بمعنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است بالخصوص ۲۱ یشت اوستا نیز چنین چیزی است

هریک از یشتهای بزرگ دارای چندین فصل است که آنها را ( کرده گویند و از کلمه اوستائی رت و سداههه می باشد که بمعنی کرد و خنجر است کرده یعنی يك قطعه بریده در ست بمعنی peclia لاتینی و فصل عربی است که بمعنی بریدن است مثلاً آبان یشت دارای ۳۰ کرده است

اسامی یشتها و  
اسامی ایزدان سی  
روز ماه  
قرار است

اسامی ۲۱ یشت که معمولاً مستشرقین آنها را از روی شماره نامیده یشت یک و دو و سه و غیره میگویند از این قرار است

۱	اهور مزدا	سپنتا مینو	هرمز یشت
۲	آمیش سپنتا	سپنتا مینو	هفتین یشت
۳	آش و هیشتا	سپنتا مینو	اردیبهشت یشت
۴	هاورواتا	سپنتا مینو	خرداد یشت
۵	آردو ویسورانا هیتا	سپنتا مینو	اردو یسور بانو

معمولاً آبان یشت گفته میشود

۶	هور خشیتا	سپنتا مینو	خورشید یشت
۷	ماونگه	سپنتا مینو	ماه یشت

تیشتر معمولاً تیر یشت گفته میشود	تیشتریه	۸
درواسپ یا گوش یشت	درواسپا	۹
مهر یشت	میشتر	۱۰
سروش یشت	سرئوش	۱۱
رشن یشت	رشنو	۱۲
فروردین یشت	فروشی	۱۳
بهرام یشت	ورئرنغن	۱۴
معمولاً رام یشت نامیده میشود	ویو	۱۵
معهولاً دین یشت نامیده میشود	چیستما	۱۶
اردیشت	آشی ونگوهی	۱۷
معمولاً اشتادیشت نامیده میشود	آئین ینم خوارنو	۱۸
معمولاً زامیادیشت نامیده	کوننم خوارنو	۱۹

میشود در نسخ خطی قدیم نیز یکان یشت نامیده شده است

هوم یشت	هوم	۲۰
وند یشت	ونت	۲۱

چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از این یشتها دارای اسامی ایزدانی است که سی روز ماه نیز دارای اسامی آنان است. اسامی این سی ایزد یا فرشته که روزهای ماه در تحت حمایت آنان است نیز در دو سیزده کوچک و بزرگ (جزو خورده اوستا) مرتباً یاد شده ولی در یشتها این ترتیب رعایت نشده است

برای آنکه آسان تر بتوانیم ترتیب اسامی ایزدان را آن طوری که یشتهای موسوم بآنان ترتیب داده شده و آن طوری که در دو سیزده آمده و حالا در تقویم رعایت میشود باهمدیگر مقایسه کنیم اسامی ایزدان ماه را مینگاریم

۱ هر مزد	۲ بهمن	۳ اردیبهشت
۴ شهریور	۵ سفندار مذ	۶ خرداد

۷ مرداد	۸ دین باذر	۹ آذر
۱۰ آبان	۱۱ خورشید	۱۲ ماه
۱۳ تیر	۱۴ گوش	۱۵ دین مهر
۱۶ مهر	۱۷ سروش	۱۸ رشن
۱۹ فروردین	۲۰ بهرام	۲۱ رام
۲۲ باد	۲۳ دین بدین	۲۴ دین
۲۵ ارد	۲۶ اشتاد	۲۷ آسمان
۲۸ زامیاد	۲۹ مهر اسپند	۳۰ انیران

نخستین روز ماه که هر مزد باشد و روز هشتم و پانزدهم و بیست سوم که دی یا دین باشد باسم خداوند است (س ۴۲ ملاحظه شود) در مقابل آن هر مزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ و خرداد و مرداد باشد که مجموعاً امشاسپندان نامیده میشوند فقط برای دوتن که اردیبهشت و خرداد باشد یشتی موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسپند یشت را برای کلیه امشاسپندان محسوب بداریم از امشاسپندان گذشته باسم پانزده ایزد ماه هم یشتی داریم و باسم نه فرشته دیگر که بهمن و شهریور و سفندارمذ و مرداد (از امشاسپندان) و آذر و باد و آسمان و مهر اسپند و انیران باشد امروزه یشتی در دست نیست در عوض باسم دوتن از ایزدان دویشت کوتاه داریم که اسامی آنان در جزو اسامی سی ایزد ماه نیست این دویشت عبارت است از دویشت اخیر که هوم و ونند باشد

برخی از یشتها فقط با سامی ایزدان ماه نامزد شده اما مندرجات آنها راجع بهمن ایزدان بخصوصه نیست مثل اشتادیشت که دارای اسم ایزدی است که پاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست ولی موضوع این یشت در فرآربائی (ایرانی) میباشد و بزامیاد یشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده اما

مندرجات آن فقط تا فقره ۹ که از زمین (زم) یعنی از اوها صحبت میدارد بافرشته زمین زامیاد مناسبتی دارد چه از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۶ باشد راجع است بفرکیانی

همچنین رام یشت و دین یشت فقط باسم ایزد ۲۱ و ایزد ۲۲ ماه است اما مندرجات اولی راجع است به (ویو) فرشته هوا و مندرجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشته علم میباشد از اینکه این چند یشت باسم فرشته ای و مطالب آنها متعلق بفرشته دیگری است برای این است که همین این فرشتگان ارتباط نامی موجود است بمناسب علاقه آنان بهمديگر چند یشتهای مذکور را باسم مشهور ترین آنان نامزد کرده اند (شاید اصلاً باین وسیله خواسته اند باسم هر یک از ایزدان ماه یشت مخصوصی باشد) مثلاً در فقره ۲۱ از دو سیروزه کوچک و بزرگ رام و ویویکجا نامیده شده اند و در فقره ۲۴ چیستا و دین باهم آمده اند در سایر جاهای اوستا نیز غالباً این فرشتگان را باهم می بینیم

بی شک در قدیم چنانکه در سنت مزدیسنان است از برای هر یک از امشاسپندان و ایزدانی که باسامی آنان سی روز ماه نامیده شده یشتی موجود بوده است و وجود هوم یشت و وند یشت بخوبی دلیل است که از برای سایر ایزدان معروف نیز یشتی داشته اند بهمن یشت که یکی از کتب پهلوی است و معمولاً (زند بهمن یشت) نامیده میشود نیز شاهد است که در قدیم یشتها بیش از آنچه امروز در دست داریم بوده است بنا بقصریح خود این کتاب که دارای ۴۲۰۰ کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن یشت یعنی تفسیر پهلوی بهمن یشت اوستاست در فصل اول فقره ۶ گوید «در زند (تفسیر) وهومن یشت و خوردات یشت و اشتات یشت آمده که که گجستک (ملعون) مزدک بر بامدات دشمن دین خروج کند و در میان یروان دین یزدان فساد برانگیزد» در فصل دوم فقره ۱ گوید «در زند وهومن

یشتها در قدیم و  
بغان یشت

یشت آمده که زرتشت از هرمزد دادگر حیات جاودانی درخواست<sup>۱</sup> در این جا متذکر می‌شویم که خرداد یشت و اشناد یشت امروز در جزو یشتها موجود است اما تفسیر پهلوی آنها از میان رفته است. شکی در این نیست که مأخذ کتاب زند بهمن یشت بسیار قدیم است چنانکه وست (۱۷۰۱) احتمال می‌دهد قدمت آن تا بعد خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) یا اندکی پس از او می‌رسد چه در کتاب مذکور از پادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است هر چند که گرد آورنده آن مدتی پس از استیلای عرب حتی پس از عهد سلجوقیان می‌زیسته است. قدمت نسخه خطی آن که حالا موجود است تقریباً بیاضد و پنجاه سال می‌رسد و محققاً این نسخه از روی نسخه قدیمیتری نوشته شده است.<sup>۲</sup> در دیندرد که شرحش در دیباچه گذشت تمام مندرجات اوستا تجزیه گردیده هر یک جداگانه شرح داده شده است. از این تجزیه و شرح بخوبی بر می‌آید که مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را در زبردست داشته و از میان ۲۱ نسل اوستای قدیم فقط یک نسل در آن زمان موجود نبوده است بنا به مندرجات دینکرد می‌توان دانست که کتاب مقدس در پارینه بچه عظمت بوده و الحال آنچه در دست است متعلق به کدام یک از ۲۱ نسل مفقود شده می‌باشد از آنچه در کتاب هشتم دینکرد

۱ مندرجات زند بهمن یشت عبارت است از واقعاتی که اهورا مزدا از پیش پیغمبرش خبر داده که چگونه ایران گرفتار پنجه قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و چه صدمه‌ها بدین مزدیسنا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدیسنا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدیسنا قوت خواهد گرفت

قسمتی از کتاب مذکور را اشیگل در جزو کتاب (ادبیات سنی پارسیان) بآلمانی ترجمه کرده است

Die Traditionelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128-135

و بعد وست در جزو (کتاب مقدس مشرق) با انگلیسی ترجمه نموده است

The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرام گور انکلیسریا آنرا با انگلیسی ترجمه کرده با متن پهلوی

منتشر ساخته است

Zand-i Vohvman Yasn and two Pahlavi Fragments. published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

(۲) رجوع کنید بکتاب مذکور وست ص ۱۸۱-۱۸۰

در فصل ۱۵ مندرج است شکی نمی ماند که یشتهای حالیه در قدیم متعلق به نسک یا کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن را بغان یشت (یعنی ستایش بغها) می گفته اند اینک دینکرد گوید: «بغان یشت نخست در ستایش هرمزد است که در میان بغان بزرگترین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات مرئی و غیر مرئی زمین است از آن ایزدانی که روزهای ماه با سامی آنان نامزد است همچنین در شهرت و قدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که سامی آنان در وقت نیایش برده میشود و از احترامات و اطاعتی است که باید نسبت بآنان منظور داشت»<sup>۱</sup> این تعریفی که دینکرد از بغان یشت کرده در یشتهای کنونی مصداق می یابد و مدلل میدارد که هر یک از سی ایزد ماه و بسا ایزدان دیگر را هم یشت مخصوصی بوده است که همه از دست رفته بجز معدود قلیل بمانده است.

این یشتهای باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن مانده حال  
 پراگندگی و پاشیدگی از وجنات آنها پیدا است باز جای  
 شکر است که صفحات نامه مقدس ایران بکلی از سیل خونی که  
 عرب و مغول در وطن ما جاری ساخته اند فروشته نشده و سندی از جهل و جلال  
 نیاکان بدست ما فرزندان رسیده است از یشتهای مفقود شده خبری نداریم  
 راجع بآنچه موجود است گوئیم بیست و یک یشت اوستا در قدمت با هم فرق  
 دارد چهار یشت اولی نسبت جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بپای  
 یشتهای بزرگ نمیرسد بخصوصه یشت دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچک)  
 و اردیبهشت یشت و خرداد یشت باشد دارای مطالب مهمی نیست و بسا از  
 کلمات و جملات آنها هم خراب شده است

دو یشت اخیر که هوم و وند باشد بسیار کوتاه و هر یک دارای دو سه  
 جمله است بطوری که در خصوص آنها حکمی نمی توان نمود برخلاف یشتهای

بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اصطلاحات قسمت مقم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد و حقیقهٔ برازنده است که آنها را قصاید غراء بنامیم بی شك این یشتها در وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا معمول و مصطلح بوده است بر خلاف یشتهای کوچک که احتمال یروود پس از متروك شدن زبان سروده شده باشد زبان اوستا مدتها پس از متروك شدن چون زبان مقدس بوده در میان پیشوایان دین و عامای مذهب تدریس میشده و مصنوعی آن را نگاه داشته بوده اند

با آنکه فرق فاحشی میان یشتهای بزرگ و یشتهای کوچک  
 قدمت یشتها موجود است باز نمی توانیم بگوئیم که اولی کی سروده شده  
 و دومی کی در هیچ یک از آنها بوقایع تاریخی بر نمیخوریم  
 ممکن نیست که عهد انشاء یشتها پیش از تشکیل سلطنت هخامنشی باشد که  
 در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است چه از این سلطنت با آن  
 همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فرا گرفته بود نه مستقیم و نه  
 غیر مستقیم اسمی نیست و نه هیچ یک از وقایع مهم آن عهد در آنها اشاره شده  
 است اوستا در هر جای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه  
 در مشرق بیرون از قلمرو هخامنشیان نبوده است در یشتها بسا از پادشاهان  
 داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده اند اسم برده شده و مکرراً از سلسله  
 کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب نیز یاد گردیده ولی از پادشاهان مقتدر واقعی  
 مثل کوروش و داریوش و خشیارشا و غیره ذکری نیست در صورتی که غالباً  
 بهمین اسامی در جزوات تورات آنها در کتاب دینی بیگانه از ایران  
 بر میخوریم <sup>۱</sup> مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا عطالی اشاره شده که مدلل میدارد  
 آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است اگر هم عهد انشاء  
 یشتها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از

۱ رجوع کنید بتورات کتاب عزرا و کتاب استر و کتاب دانیال باب ششم

میلاد قرار بدیم شاید بخطا نرفته باشیم نظر بمندرجات یشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بغیدی متوجه شویم و تا بیک عهدی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میبردند چه نظایر این داستان در ریک وید برهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گائها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گائها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود در میان سرودهای گائها و یشتها هم مشاهده میگردد عجالة بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشافات بعد محول میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهایی افزوده اند که مابه الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا در یک مقاله جداگانه از آنها صحبت خواهیم داشت

یشتها نیز مانند گائها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد در پنج گائها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (Syllables) میباشد ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است و در میان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک از این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگی گاهی سکنه (درنگ) در وسط واقع است (۴ + ۴) و گاهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم ندره هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سکنه گاهی در وسط واقع است ۵ + ۵ و گاهی پس از آهنگ ششم در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سکنه موجود است جای سکنه اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ۴ + ۴ یا ۳ + ۵ یا ۵ + ۳ و جای سکنه دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری یشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هر یک از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم

مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و مرور جزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیاده را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارتولومه و گلدنر از برای برخی از یشتها که ذلر آنها در دیباچه گذشت این کار را کرده اند منظومات اوستا منحصر بکانه و یشتها نیست در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دو سال پیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوستا را که پس از گاتها انشاء شده مورد بحث قرار داده کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است<sup>۱</sup> در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هرنل نواقص را تکمیل نموده اوزان شعری اوستا و ریک وید را معا در یک کتاب<sup>۲</sup> مدقانه جمع کرده است<sup>۲</sup> بی شک ادخال کلمات در میان منظومات اوستا در وقتی روی داده که زبان متروک گشته کسی میان نظم و نثر امتیاز نمیداده است هرودت در تاریخ خود در جائی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است که (مغها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنی میکنند)<sup>۳</sup> لابد تغنی در نظم ممکن است نه در نثر در آخر هر یک از یشتهای بزرگ ترجیعهای خصوصی تکرار میشود مثل ترجیعات حالیه در منظومات فارسی

یشتها از حیث مطالب به همدیگر فرق دارد یشتهای کوچک  
غالباً از ادعیه و نمازهایی که از سایر قسمتهای اوستا  
استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که  
کلیه مستقل و بدیع است هر یک بطرز خصوصی سروده شده و در هر یک

مندرجات یشتها  
و داستان ملی

Über Die Metrik des Jüngerer Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

۱

Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas von Johannes Hertel

۲

Leipzig 1927.

Herodote I. 132

۳ هرودت.

فکر مخصوصی غلبه دارد در این جا محتاج بشرح و تفصیل نیستیم چه در مقاله راجع بآنها و از ترجمه خود یشتها کاملاً بطرز نگارش و بفکر و مفهوم آنها خواهیم پی برد فقط در این جا برای منتقل کردن اذهان می افزائیم که مثلاً در آبان یشت و تشریشت جنبه حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهر یشت و فروردین یشت جنبه اخلاقی و در زامیاد یشت جلال سلطنت ایران و رقابت نورانیان و ایرانیان همین مابه الامتیاز در هر یک از یشتهای بزرگ موجود است گذشته از این کلیه مندرجات آنها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستانها قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جملات مکرره بیان شده است قسم دومی بطور اختصار و ایجاز آمده است هرچند که این داستانها مختصراً بیان شده و در بعضی از جاها فقط بآنها اشاره گردیده ولی باز در برخی از مواقع کامل تر از شاهنامه است بخصوصه در زامیاد یشت فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است و بهمین مناسبت است که در نسخ قدیم آن را کیان یشت نامیده اند آنچه فردوسی و طبری و ابن الاثیر و البیرونی و غیره راجع بداستان ملی ایران ذکر کرده اند در یشتها نیز ذکر شده است از هوشنگ پیشدادی تا گشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است آنطوری که این داستانها در اوستا آمده و بسا فقط بذکر اسم پادشاه یا پهلوان و نامآوری اکتفاء شده دلیل است که داستان ملی ایران در عهد کهن هم معروف خاص و عام و شاید هم مدون بوده که بیک اشاره مردم پی باصل واقعه میبرده اند چنانکه امروز وقتی که در حافظ میخوانیم شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد فوراً ذهن ما بداستان معروف کشته شدن سیاوش بفرمان افراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل میشود باوجود این برخی از مندرجات یشتها را راجع باین داستانها باید بتوسط شاهنامه روشن کنیم بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخوبی ثابت میکند که فردوسی در ذکر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خود نبوده و اغراقات بیرون از اندازه بکار نبرده است این داستانها در اوستا بمنزله قصص انبیاء بنی اسرائیل است در تورات و قرآن فرق عمده که با آنها دارد این است که بنا بخصایص ایرانیان

قدیم پر از دلیری و جوانمردی و جاه و جلال است ضعیف و عجز و لایه و گریه و زاری و فقر و بی اعتنائی دنیا در آنها را هی ندارد در مقاله آینده از آئین مزدیسنا و اخلاق مندرجه در یشتها صحبت خواهیم داشت در این جامتذکر میشویم که داستان ملی ایران حقیقه یک رشته دروس اخلاقی است از هر نقطه نظری که باشد داستانهای ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریائی پشت پیشت گردیده بها رسیده بمنزله دُرهای بسیار گرانبهای است که در گنجینه کتاب مقدس ایرانیان محفوظ مانده است و حجت متقنی است برای اعتبار گفتار یگانه شاعر بزرگ ما فردوسی طوسی دیر زمانی است که داستانهای ملی در اوستا توجه مستشرقین بزرگ را بخود کشیده هر یک را بنگارش کتاب و رساله و مقاله تخته است قطع نظر از آنکه در این داستانها که حاکی خصایص ایرانیان قدیم است فواید چندی است بواسطه مربوط بودن آنها بداستانهای کتاب دینی هندوان وید و بکتاب حماسه آناه مهابهارتا دامنه فائده آن وسعت پیدا کرده است<sup>۱</sup>

تفسیر پهلوی یشتها مثل قسمت عمده خود یشتها از دست رفته است تفسیر چند یشت کوچک که باقی مانده از این قرار است

تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است

- (۱) هر مزدیشت دارای ۲۰۰۰ کله (۲) هفتن یشت کوچک ظاهراً ۷۰۰ کله است (۳) اردیبهشت یشت بسیار جدید است (۴) خورشید یشت ۴۰۰ کله است ماه یشت ۴۰۰ کلمه است (۵) سروش یشت ها دخت ۷۰۰

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242—288  
Avesta und Shâhname von Spiegel.  
Erânische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514—722  
Étude Iranienne par Darmesteter tome Second p. 217—23  
Points de Contacte entre le Mahâbhârata et le Shâh Nâmah par Darmesteter  
Paris MDCCCXXXVII.  
Das Iranische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil. B. II. S. 131

کلمه است (۶) سروش یشت سر شب (۷) بهرام یشت بسیار جدید است<sup>۱</sup>

در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند و هومن یشت از تفسیر پهلوی خرداد یشت و اشناد یشت اسم میبرد که امروز در دست نداریم

در انجام مقال یاد آور میشویم که گذشته از ۲۱ یشت به چند قطعات دیگر اوستا نیز اسم یشت داده اند از آن جمله یسنای ۲ که راجع است به نثار زور و برسم در نسخ خطی برسم یشت نامیده شده است و یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ که مجموعاً هوم یشت نامیده میشود در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آشام هوم سخن رفته است بخصوصه فصل اول آن دارای خصایص یشتهاست یشت بیستم اوستا که موسوم است به هوم یشت و گفتیم که یشت بسیار مختصری است چند جمله آن از فقرات ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقره ۲۱ از یسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است لومل Lommel این سه یسنارا در جزو ترجمه یشتها ترجمه کرده است دلر آنکه یک قطعه اوستائی که در متن اوستای چاپ وسترگارد (Westergaard) چاپ شده و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده نیز موسوم است به ویشتاسب (گشتاسب) یشت که مجموعاً ۸ فرگرد است و یشت ۲۴ محسوب شده است در واقع ویشتاسب یشت را نمی توان جزو یشتها شمرد زیرا چنانکه

۱ راجع ترجمه های پهلوی یشتها رجوع کنید به Gr. Ir. Phil. B II p. 87-88

متون تفسیر پهلوی خورشید یشت و سروش المعروف گشته شدن سیاوش بهرامان جلد دوم کتاب «دروس ایرانی» چاپ تهران و تورانیان منتقل میشود با وجود ا خورشید یشت و ماه یشت در کتاب Gr. Ir. Phil. B II p. 330-331

برای بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخوبی ثابت میکنند که رجوع کردیم که آنها مغلوب احساسات شاعرانه خود نبوده و اغراقات بیرونی

بکار نبرده است این داستانها در اوستا بمنزله قصص انبیاء بنی ا در تورات و قرآن فرق عمده که با آنها دارد این است که بنا برخصا

گفتیم یشت قطعه ایست در تعریف و توصیف خداوند یا یکی از فرشتگان در کتاب دینکرد هم که ذکرش گذشت بغان یشت قدیم چنین تعریف شده است در ویشناسب یشت از شاه گشتاسب سخن رفته است بی شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسپ ساستو) متعلق بوده است تفسیر پهلوی گشتاسب یشت که دارای ۵۲۰۰ کلمه است نیز موجود است

همچنین مناسبی ندارد (هادخت یشت) را که در متن اوستای چاپ و سترگارد در جزو قطعات یشت شمرده شده و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده یشت بنا میم این قطعه که بدو فرگرد منقسم گشته یشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده در آغاز و انجام آن ادعیه و نه‌ازهائی که در آغاز و انجام هریک از یشتها دیده میشود و ما به‌الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا دیده نمیشود و نیز مثل همه یشتها دارای ترجمه‌ای که در پیش ذر کردیم نیست گذشته از این‌ها مثل یشتهای دیگر در توصیف فرشته یا ایزدی هم نیست این قطعه در فرگرد اول از تأثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مرگ صحبت میدارد لابد این قطعه در قدیم جزو (هادخت نسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل میداده است هوگ (Haug) نیز آنرا از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده با متن و تفسیر پهلوی آن که دارای ۱۵۳۰ کلمه است در جزو کتاب (اردا ویراف) باسم (هادخت نسک) منتشر ساخته است<sup>۱</sup> همچنین قطعه دیگری که در جزو قطعات یشت در اوستای و سترگارد مندرج و بتوسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت) بهتر است که نظر بمندرجاتش جزوی از ویشناسب یشت مذکور شمرده شود یعنی قطعه‌ای از دهمین نسک مفقود شده نه یشت ۲۳ چنانکه و سترگارد محسوب داشته است قطعه هادخت نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اسپیکل نیز در جلد دوم صفحه ۱۸۵ - ۱۹۲ ترجمه شده است

## آئین مزدیسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتهان موسوم است به مزدیسنا این کلمه صفت است بمعنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است در اوستا مزدیسنا و سوسودوس آمده و بسا باصفت (زرتشتی) یکجا استعمال شده است <sup>۱</sup> یعنی دین آوردهٔ زرتشت بسا هم با کلمهٔ راستی پرست یکجا آمده است <sup>۲</sup>

مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسناست که بمعنی پرستندهٔ دیو یا دیو و جادو و پری و کربان و کالوی پروردگار باطل است دیویسن و دیوسودوس در تفسیر بهلوی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده اند «آن دین غیر ایرانی است» در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است <sup>۳</sup> و بسا باصفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است <sup>۴</sup> در این جا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای از اوستا که کلمه دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است غالباً دیوها با جادوان و پریها یکجا ذکر شده اند که همه از گمراه کنندگان اند دیو بمعنی ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه بآنها برمیخوریم. غرور ایام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمی از آنان بهمان کیش قدیم آریائی باقی بوده بگروهی از پروردگاران یا دیوها اعتقاد داشته اند چه غالباً در اوستا از دیوهای مازندران (مازن سوسودوس) و دروغ پرستان دیلم و گیلان (ورن جاسود) سخن رفته است

۱ رجوع کنید به یسنا ۱۲ فقرات ۶ و ۸ و فروردین یشت فقره ۸۹ و ویسپرد ۴ فقره ۲ و ویسپرد ۱۵ فقره ۱ و غیره

۲ مهریشت فقرات ۶۶ و ۱۲۰

۳ آبان یشت فقره ۱۱۳ و درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱

۴ آبان یشت فقرات ۶۸ و ۹۴ و ۱۰۹ و وندیداد فرکرد ۷ فقره ۳۶ و فرکرد ۱۹

فقرات ۲۴ و ۴۱ و سروش یشت هادخت فقرات ۴ و ۶

پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شده اند ولی کلمه دیو در نزد کلیه اقوام هند و اروپائی باستانی ایرانیان همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا Dava نزد هندوان تا امروز بمعنی خداست معنی این کلمه در سانسدریت فروغ و روشنائی است چنانکه زوس Zos که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Dion لاتینی که در فرانسه دیو Dion گویند جلگی یك کلمه است<sup>۱</sup>

عجب در این است که هندوان کلمه (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته بهمان معنی که ما استعمال میکنیم در محاوره بکار میبرند غافل از آنکه این دشنام از کلمه (دوا) یعنی پروردگار آنان ساخته شده است در اوستائیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کریان) و (کوی) و «و» باشند یکجا نامیده شده اند کریان و کاوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریائی بوده که مراسم دینی دیوها را بجای می آورده اند در خود گاتها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند که اسباب گمراهی مردم میباشند و بواسطه تعلیمات دروغین خویش آنان را میفریبند<sup>۲</sup>

گفتیم که در اوستا دیوها و جادوان و پریها در عرش هم اند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند کلمه در خصوص آنها گفته میرویم بسر مطلب چه غالباً در یشتها بآنها برمیخوریم جادو در اوستا یا تو (yatu) است این کلمه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستها بسیار دیده میشود باستانی چند فقره<sup>۳</sup> همیشه با پری یکجا آمده است<sup>۴</sup> در پهلوی یا توکیه (جادوئی) و یاتوک (جادو) گویند یا تو در اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی از

۱ رجوع شود به Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage Göttingen 1874

۲ رجوع کند به گاتها صفحه ۹۳

۳ رام یشت فقره ۵۶ و یستا ۱۲ فقره ۴

۴ هر مزد یشت فقرات ۶ و ۱۰ و اردیبهشت یشت فقره ۵ و خرداد یشت فقره ۳ و خورشید یشت فقره ۴ و تشریشت فقره ۱۲ و فروردین یشت فقره ۱۳۵ و زامداد یشت فقره ۲۸ و غیره

کلمه جادو اراده میکنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری در اوستا بشدت تمام برضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است بسا از جادوان گروه شیاطین ساحر و همراه کنندگان و فریفتاران اراده شده است

بری در اوستا پئیریکا (پسودهوس) نیز تقریباً بهمان معنی است که در فارسی دارد چنانکه سعدی گوید

گر چو توبری در آدمیزاد گویند که هست باورم نیست  
و آن عبارت است از يك وجود لطیف بسیار جلیل و از عالم غیر مرئی که بواسطه حسن جمال خارق العاده خود انسان را میفریبد این کلمه نیز در گاتها نیامده است در سایر قسمتهای اوستا پری جنس مؤث جادو است که از طرف اهریمن گاشته شده تا مزدیسنانرا از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیک باز دارد چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه ئیتی (خناهئیتی) کرشاسب را فریفته است<sup>۱</sup> همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن برضد زمین و گیاه و آب و ستوران و آتش درکار اند همین پریها هستند که بشکل ستارگان دنباله دار با شتر فرشته باران در سر ستیزه ورزم اند تاوی را از بارندگی باز دارند و زمین را از خشکی ویران سازند<sup>۲</sup>

در مزدیسنا از طرفی بگروه پروردگاران داغ باطله خورده  
جلکی از شیاطین فریفتار خوانده شده اند و از طرف دیگر  
اساس توحید چنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصوّر  
شریک و مانندی از برای اهورا مزدا آفریدگار یگانه باقی نمانده است اوست  
آفریننده یکتای بی آغاز و بی انجام آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از  
اوست در هر مزد یشت تقریباً شصت اسم از برای اهورا مزدا تعداد شده کلیّه  
صفاتی که در خود مقام خدای دانا و توانا و مهربان است باو داده شده است

اساس توحید  
و آفرینش  
یک

۱ رجوع کنید بمقاله کرشاسب صفحه ۲۰۲ در همین کتاب

۲ رجوع کنید به تشریشت فقره ۸ و توضیحات باورقی در صفحه ۳۴۳ همین کتاب

برای آنکه این آفریدگار مورد تعریف خدا یا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چنجیدن واقع نشود ذات او را بری دانسته اند از آنکه خود او در مقابل مخلوقات نیک خود که بمنزله فرزندان وی هستند خالق کلیه دردها و آسیب ها هم باشد و انسان را در طبیعت زندگانی گهی اسیر حوادث ناگوار طبیعت و گهی گرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات موزی و بسا دچار اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره بهر یک دچار سازد بنا برین آنچه زشت و زیان آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است انسان را اهورا مزدا از روی تصور روحانی عالم با دین فروهر (فروشی) «*فروهر*» بیافرید و او را پاک و بی آلاش ساخت اوصاف رذیله که آئینه ضمیر وی را کدر ساخته یا وی را باقات و مصائب مبتلی نموده از اثر و سوسه و ضربت اهریمن نابکار است ولی آن جنبه ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فروهر نام دارد و در باطن وی بودیعه گذاشته شده کرد آلاش بخود نپذیرفته پس از جدا شدن روان از کالبد دیگر باره بسوی عالم بالا از همانجائی که فرود آمده بازگردد

انسان در مراحل زندگانی با فرشته نیکی و خوبی و با دیو زشتی و بدی همسفر است آن یک کوشاست که وی را بسر منزل مقصود رساند و آندگری ساعی است که وی را از راه راست بدر برده از کاروان سعادت دور نماید انسان در این میان باید با عزم و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش بتصرف اهریمن بدخواه نیفتد تمام صفحات اوستا نمودار میدانهای جنگ خوبی و بدی است اوصاف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیری و رادمردی و دادگری و کوشش در مقابل دروغ و فریب و ترس و رشک و ستم و تن پروری صف کشیده در زد و خورد اند تاجهان پایدار است این ستیزه برقرار است پروردگار مهربان از برای پیروزی بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیماتی فرستاد و بواسطه آئین راستین اسلحه مهلکی بر ضد جنود دروغ بدست انسان داد نظر باینکه در مزدیسنا بدبینی و نومیدی راه ندارد انسان را بفتح و ظفر مطمئن

فرشته نیکی و  
دیو بدی

ساخته اند و بالاخره در سر انجام از ظهور سوشیانس یعنی هوسود مزدیسنا شکست جنود اهریمن و نابود گشتن آن وعده داده شده است چنانکه در فقرات ۸۸ - ۹۶ از زامیادیشْت آمده است « پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد سعادت روی آورد پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفریابد جهان از دروغ پاک شود خشم نابود گردد راستی بدروغ چیر آید منش ناپاک از منش پاک شکست یبند امشاسپندان خرداد و امرداد دیوهای گرسنگی و تشنگی را براندازند اهریمن بگریزد »

اهورامزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان يك سلطنت روحانی که آن را خَشَنَ (خَشَنَ سَدَاس) گویند آراسته آنچه در عالم بالا و پایین موجود است در تحت حمایت یکی از کارگزاران و گشتگان ایزدی قرار داده شده است پاسپانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره هر یک سپرده بفرشته مخصوصی است و نیز در باطن هر يك از موجودات ایزدی روحی از عالم مینوی که موسوم است بفرورهر بودیعۀ گذاشته شده است دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در درون بایی این پادشاه حقیقی در عین آنکه در همه جا است در بارگاه قدس که آن را گرومان (گرومان سَدَاس) یعنی خانه ستایش گویند مقام دارد بخصوصه نظم و نسق در این سلطنت معنوی جالب دقت است هیچ چیز در عالم خود سر و بیرون از دائرۀ حکم ایزدی نیست گوئبا همین سلطنت سر مشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدت بیشتر از دوست سال از برتو نظم و ترتیب يك قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خویش داشتند در تاریخ دنیا سلطنتی با آن همه عظمت که طول هم کشیده باشد دگر سراغ نداریم

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده ولی از برای ساحت قدس، کبر و غرور

نه پسندیده اند خود اهورامزدا مطیع اوامر معبد جلال است در گال فروتنی برای سرمشق بلندگاف یکی از فرشتگان خود ناهید را که موکل آب است نماز آورده وی را میستایند چنانکه در فقره ۱۷ از آبان یشت آمده است همچنین در فقره ۵۰ از تشر یشت اهورامزدا میگوید من تشر (فرشته باران) را مثل خود شاسته سایش بیافریدم در فقره اول از مهر یشت بعینه همین جمله از برای مهر (فرشته فروغ) تکرار شده است

چون اساس توحید در مزدیسنا بر روی يك سلطنت معنوی  
جلال و آسایش  
و خوشی  
قرار گرفته لاجرم بعظمت و اقتدار و جلال اهمیت خصوصی  
داده شده است برخلاف ادیان سائی مزدیسنا از زندگانی  
مجلل روگردان نیست زندگانی نمک و شریف است جهان و آنچه در آن است  
مقدس است خوشی و خرمی از برای نوع بشر موهبت ایزدی است از آنها  
نباید خود را محروم ساخت فقر و مسکنت کرده اهریمنی است بامید پاداش  
اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید بریشانی و ذلت در این جهان سرمایه  
آبرو و اعتبار از برای جهان دیگر خواهد شد در روز واپسین مزد بکسی بخشیده  
خواهد شد که از پرتو خویش زمین را آباد و مردم را شاد میسازد  
خانه خلد برین در گرو حسن عمل بندگان است آنکس که از پرتو کار و کوشش  
خویش مایه خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش  
دیگران بهره مند گشته در خوشی و آسایش خواهد بود نظر بهمین اصول است که  
غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین میخوانیم که مزدیسنادینی است موافق اصول  
زندگانی عصر حاضر در اوستا مکرراً بفقرا بفرمانی بر میخوریم که ثروت و خانواده  
بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و کردونه و گله ورمه  
و مزارع حاصل خیز حتی غذاهای گوناگون تمنا شده است آنچه 'مورخین  
قدیم یونان مثل هرودت و کزفون و کتزیاس و کورتیوس و دینون و غیره<sup>۱</sup>  
راجع بجلال ایرانیان نوشته اند بخوبی از یشتها هم پیدا است بسا در آنها از

قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای معطر و چرخهای درخشان گردونه‌های خروشنده و اسبهای شیهه زنده و نازیانه‌های طنین براندازنده و تیغ و تیر و گرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و طوق و گوشواره و دست بند گوهر نشان سخن رفته است لابد در دینی که زندگانی حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید بهتمام لذا ید دنیوی اقبال نمود و کلیته آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که ممکن است از آن ضرری رسد و آنچه را که مایه رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید

بنابر این بسیار منطقی است که در مزدیسنا آسمان و آنچه آسمان و آنچه در آوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است و معزز باشد و بفرشتگان موکل هر یک از آنها نماز برده شود و شکرانه نعمت بواسطه این کاشگان بدرگاه آفریدگار مهربان تقدیم گردد در یشتهای خورشید و ماه و ناهید و تیر و کوش و مهر و رام و غیره شکر نعمت بجای آورده خدای را از فروغهای گوناگون و آبها و رستنی ها و چار پایان سپاسگزار اند و حتی از مناظر طبیعی که چشم انسان از آنها حظی میبرد قدر دانی شده بآنها درود فرستاده شده است چنانکه قله کوه و مرغ پران در فقرات ۳ و ۶ از یسنای ۴۲ مورد توجه و نوازش گردیده است مختصراً آنچه ذیل و نغز است مقدس است مکرراً در اوستا بطور مطلق از جمیع موجودات بخوبی یاد شده است از آنجمله در فقره ۳ از یسنای ۴۲ آمده است (بهمد چیزهای خوب و نیک ما درود میفرستیم) در فقره ۲۲ از سروش یشت هادخت آمده است (بیکرهای کلیه آفرینش مقدس را ما میستائیم) معنی شعر سعدی

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست درست در مزدیسنا مصداق می یابد این تعظیم و تکریم اختصاصی از برای مادیات ندارد بلکه از برای مجردات و صفات نیکو نیز فرشتگانی قائل شده

خوشنودی هر يك از آنها نوسیده شده است از آنچه جمله است عدل و عشق و دلیری و زور و بیروزی و سخاوت و شایه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بردباری و فرمانبرداری و کلام راستین و سنت نهن و غیره بخصوصه در همین آئین فرشته‌تاب در فقرات ۲۱-۲۲ از سر و ش یشت ها دخت یاد شده اند

در مقابل این گروه فرشته‌تاب از برای آنچه زشت و بد و ناخوشید و زشت است نوشید و ناخوشید و مجردات از باد تند و ناخوشی و خواب سنگین گرفته تا بدروغ و آرز و خشم بوجود دیوهای قائل شده اند که از طرف خرد خبیث برضد انسان بر انداخته شده اند

برخلاف آئین برهمنی که داشتن هیچ يك از جانوران مودی هم جایز نیست حتی در عید مخصوصی موسوم به (نالا پنچیم) Nag-pañcam مار شیر میدهند و جاینها را که فرقه ای از هندوان اند اگر در بدن خود هم حشرات مودی به بینند باید آنها را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقه «برهمن» و «ویشنوا» Vaishnavo ذبح نمیکند و گوشت هیچ قسم جانداری را نمیخورند) در دین مزدیسنا باید بشک آنچه مودی است جنگید و کشتن حشرات از ثوابهای بزرگ بشمار است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه يك چوبدستی سر سیخ که آن را در اوستا خرفسترغن میخواندند یعنی حشرات زن و حشرات کش و در پهلوی مارن کویند با خود همراه داشته باشند مار از شفقت بیجای هندوان استفاده نموده از دست آنان شیر مینوشد ولی در مقابل هر سال بگروهی از آنها زهر خود چشانیده هلاک میکند بخصوصه این گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد سر تسلیم و رضا در مقابل هیچيك از آفات فرود نباید آورد آنچه زشت سرشت و بد نهاد است در روی زمین مزدا آفریده حق زیستن ندارد باید نابود شود و عرصه را از برای یاران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باین معنی در فقرات ۷-۹ از اردیبهشت یشت آمده است «ای باد طرف شمال

نابود شو ای ناخوشیها فرار کنید ای دیوها بگریزید ای آشوب و غوغا نابود شو  
ای تب فرار کن ای مرد ستمگار نابود شو . . . »

آنچه در مزدیسنا بیش از همه چیز دقت را جلب میکند  
آب سه کله مقدس هومت و هوخت و هوورشت میباشد  
که بمعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است  
و در هر صفحه از اوستا تکرار شده است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد  
که بیرون از دایره وسیع این سه کله باشد هر که دارای این سه گوهر  
تابناک شد بگنجینه اسرار ربانی رسیده انسانی کامل و دارای جمیع صفات  
ملکوتی است اهورامزدا هیچ دولت و سعادت را از برای پیغمبر خویش بالاتر  
از این ندیده که در فقره ۱۸ از آبان یشت آرزو میکند که (زرتشت مقدس  
پسر پوروشسب همواره بر حسب دین بیندیشد بر حسب دین سخن گوید و بر حسب  
دین رفتار کند) زرتشت هم بنوبت خود در گاهها (و بعدها هم از زبان وی در  
سراسر اوستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پیروان مزدیسنا تمنا کرده است

مقصود این نیست که در این مقاله از کلیه اصول مزدیسنا صحبت بداریم  
این مبحث مفصل تر از این است که در چند ورق بگنجید بلکه مقصود این است  
که از مندرجات یشتها بطور عموم سخن رانده از هر مطلای برای نمونه یک  
دو مثالی از فقرات خود یشتها بدست دهیم تا فهم سایر فقرات آسانتر شود

در یشتها مطالب خارق العاده هم بر میخوریم که بیرون از دایره  
تصورات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداوله  
است چنانکه در کتب مذهبی سایر ادیان  
مطالب خارق العاده  
ماه اشتراك کلیه  
ادیان است

مثلاً هیچ مسئله عجیب تر از تولد عیسی<sup>۱</sup> آنطوری که در آغاز انجیل مسطور است  
نیست البته در سر واقعه ولادت بی نظیرش مکث نباید کرد اما اینکه  
آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل  
دقت است در طی مندرجات خارق العاده کتب مذهبی که ابدا ضرری از آنها

بکسی نمیرسد باید دید که چه اخلاقی در آنها گنجانیده اند که ممکن است بعموم  
فائده ای برسد

مسائل خارق‌العاده ما به‌الاستراحت تمام ادیان است ما به‌الامتیاز آنها از همدیگر  
همان مطالب اخلاقی و گذشته از این طرز پرستش و رسوم و آداب است که  
علامات مخصوصه هر یک از آنهاست

ما به‌الامتیاز ظاهری مزدیسنا از سایر ادیان یا علامات خارجی  
آن زور (سیدئوس) و هوم (سیدئوس) و برسم (سیدئوس)  
است که نموده اسباب تبادلت است در این دین نو آنکه هر  
یک از آنها اشاره بیک مقصود مخصوصی است که در جاهای خودشان ذکر کردیم  
ولی همه آنها را باید بهانه (اگر این تعبیر درست باشد) از برای ستایش دانست  
چه در وقت تهیه نمودن آب زور و فشردن گیاه هوم و بستن و آشودن شاخه‌های  
برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست همین  
رسوم و آداب با ادوات و آلات مخصوصی در مندر برهمنان و گذشت یهودیان و  
کلیسای عیسویان هم دیده میشود

قطع نظر از این امتیازات ظاهری در مزدیسنا برخلاف تمام ادیان اهمیت  
خصوصی دنیا و زندگی داده شده یعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت  
اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت دیگر از خصایص مزدیسنا فلسفه  
امشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع بآنها ملاحظه  
خواهید کرد<sup>۱</sup> دیگر از خصایص مزدیسنا مسئله آخر الزمان و ظهور سوشیانس  
و رستاخیز و برخاستن مردگان و پل صراط و میزان و بهشت و برزخ و دوزخ  
است که از ایران بسایر ادیان رسیده است

۱ راجع بفلسفه امشاسپندان رجوع کنید به بیک مزدیسنان تالیف دین‌شاه جی جی باهای  
ایرانی بمبئی نوامبر ۱۹۲۷ میلادی

چیزی که در مزدیسنا بخصوصه توصیه شده و بواسطه اصرار راستی و دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختصات این دین شمرده میشود آن مسئله راستی است ابتدا جای تعجب

نیست که ایرانیان قدیم در دنیا براستگویی مشهور بوده اند و حتی دشمنان دیرین آنان یونانیان آن را منکر نشده اند هرودت مینویسد «ایرانیان بفرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد میدهند سواری و تیراندازی و راستگویی» در چند سطر بعد مینویسد «ایرانیان آنچه را که نبایستی بکشند بزبان هم نبایستی بیاورند نزد آنان دروغگوئی از عیوبات بزرگ شمرده میشود و همچنین قرض گرفتن چه بقول آنان کسی که قرض میگيرد بناچار بدروغگوئی می بردارد»<sup>۱</sup>

تمام آمال و آرزوی يك مزدیسنا کیش باید این باشد که بدرجه اشویی <sup>سپید و سرخ</sup> برسد یعنی راست و پاک باشد راجع براسستی محتاج بنشان دادن مثالی در اوستا نیستیم چه هر صفحه ای از کتاب مقدس را که بکشائیم بتعریف راستی و بتکذیب دروغ برمیخوریم همانطوری که انسان باید بکوشد تا بصفت ایزدی راستی متصف شود همانطور باید از صفت دروغ اهریمنی اجتناب کند دیو دروغ (و دروغ دروغ) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش میکند انعکاس مندرجات اوستا در مذمت از دروغ در کتیبه خطوط میخی دار یوش در بدستون (بهستان) و فارس نیز دیده میشود شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بدستون گوید «توای کسی که بعدها شاه خواهی شد خصوصاً از دروغ پرهیز اگر ترا نیز آرزوی آن است که مملکت من پایدار بماند هر که دروغ گفت او را بسزای سخت برسان» در چند سطر بعد گوید «بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگر نیز بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند اعمال من بنظارش نژاف نیاید و همه آنها را باور کند و دروغ تصور نه نماید اینك آنچه بتوسط من انجام گرفت باور کن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینور و ستمگر

و دروغگو هستیم « درجی دیگر گوید « ای کسی که بعد شاه خواهی شد با آن کسی که دروغگو و ستمکار است دوستی موز او را بسزای سخت برسان « باز همین شاهنشاه در فارس (تخت جمشید) گوید « داریوش پادشاه گوید اهورا مزدا و سایر بندگان باید مرا یاری کنند این ملک را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و قحطی و دروغ حفظ نماید « مکررا گوید « این دشمنان رفقا سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد «<sup>۱</sup> غرض از ذکر این چند فقره این است که چگونه اصحاب اوستا در ایرانیان قدیم اثر کرده راستی دوست و از دروغ متنفر بوده اند<sup>۲</sup> این چند فقره اخیر از کتیبه تخت جمشید در کمال وضوح ترجمه ایست از آیات اوستائی بزبان فارس هخامنشی

شقی ترین در میان مرده‌ها کسی است که بصف زشت در گشت و راه سپهر یعنی دروغگو متصف باشد بخصوصه حیرت انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاگان ما تا باین اندازه بحسن راستی و قبیح دروغ بی برده اند مهر فرشته فروغ و موکل بر عهد و پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که شبانروز بی خواب در بالای برج بسیار بلندی بپا ایستاده نگران است که هر دروغ گوید و عهد بشکنند بسزا رسانند در نزدونه این فرشته دلیر که دستش بشرق و غرب عالم میرسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است تمام این اسلحه بر ضد کسی بکار میرود که دروغ میگوید و پیمان خویش نمی پاید مهر دروغگو را بداغ فرزندانش نشاند خانه اش را ویران سازد خیر و برکت از کشت و گله اش بریزد در میدان جنگ مغلوبش کند از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی بهره اش نماید بهترین پاداش و سختترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغگو معین شده است تا باندازه که از برای مردمان عهد کهن تصور از خوبی و بدی ممکن

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911

۲ رجوع کنید بخرم شاه تألیف نگارنده عبتی ۱۳۰۵ شمسی ص ۶۱-۷۳

بوده و تاباندازه که در آن زمان توانسته اند خیالات را بزبان و بیان آورند در مهریشت راسقی را ستوده و دروغ را نکوهیده اند بطوری که بی اختیار سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاکِ نیاکان ما در وقت خواندن این یشت فرودمی آید

دگر در میان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقت  
 دلیری و عدل و  
 سخاوت و علم و  
 خوش بینی  
 آدی را جلب میکند آن صفت دلیری است سراسر یشتها پر  
 است از بهلوانی و مردانگی و رزمآزمائی و اسب دوانی و  
 تیر اندازی تمام فرشتگان از سرتاپای غرق اسلحه سیمین و زرین اند در همه جای  
 یشتها از این فرشتگان نیرومند فتح و پیروزی و قوت دل و اسب تندرو و  
 پایداری تمنا میشود در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده  
 و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه برضد جنود اهریمن بکوشد  
 لابد باید برشادت و جوانمردی هم توصیه شده باشد همانطوری که آئین مزدیسنا  
 در پارینه ایرانیان را براستگویی مشهور ساخت همانطور هم بازوی نیرومند  
 آنان را بشرق و غرب عالم مسلط کرد و همواره آنان را در میدانهای جنگ  
 مظهر و منصور نمود اگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در یشتها را یک  
 یک شرح دهیم سخن بدرازا خواهد کشید بناچار دامنه سخن کوتاه گرفته  
 گوئیم که در هر یک از یشتها اخلاق خصوصی نلبد دارد مثلاً در رشن یشت  
 از عدل و انصاف سخن رفته است در فقرات آن یشت یک یک هفت کشور  
 روی زمین از قلعه کوه هرا و کنار دریای فراخکرت گرفته تا با آسمان و کره ماه  
 و خورشید و ستارگان و فضای فروغ نیایان (ایران) و عرش اعظم (گرزمان)  
 شمرده شده و در هر جائی که رشن یعنی عدالت باشد تمناي داشتن آن  
 گردیده است در فروردین یشت به بذل و بخشش توصیه شده است  
 فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز)  
 از آسمان برای دیدن و سرکشی باز مانند کبان فرود می آیند بخصوصه  
 امیدوارند که باز مانند کبان آنان در راه خدا اتفاق کنند تا آنان خوشنود و

خرم با آسمان عروج نموده از درگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وسعت رزق باز ماندگان را درخواست نمایند فرشته سخاوت موسوم است به رانا در فقره ۳ از هفتن یشت کوچک از او اسم برده شده است

در دین یشت از پیستای معنی علم و معرفت سخن رفته در فقره اول از یشت مذکور آمده است «درست‌ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه راست را نموده بسر منزل مقصود میرساند» در فقرات ۶ و ۷ آمده است «زر یشت علم را بواسطه پندار نیک و تقهار نیک و کردار نیک خویش بستود و از او ثبات قدمها و شنوائ گوشها و قوت بازوان و سخت بدن و قوه بینائی درخواست نمود»

در هفتن یشت (کوچک) فقرات ۱ و ۶ از خرد نوکلایم که بمعنی خرد و دانش است سخن رفته و از دانش فطری و دانش آسمانی یاد کرده گوید «دانش فطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش آسمانی مزدا آفریده را ما میستائیم» (بفقره ۱۲۶ از مهر یشت و فقره ۱۶ از سروش یشت ها دخت نیز نگاه کنید) چنانکه ملاحظه میشود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است در زامیاد یشت که از فروشکوه سلطنت ایران صحبت میدارد امید و خوش بینی که مشوق انسان است در کار و کوشش بخوبی پیدا است بنامند درجات یشت مذکور فرو و جلال مختص بایران است و تا جهان بایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخر الزمان این فرسوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهد گردید

در سراسر اوستا و در جزو آن یشتها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهبانی از چارپایان مفید توصیه شده است از پرتو همین اخلاق و قوه معنوی است که دوره عظمت و اقتدار و جلال ایران بیش از دوره اقتدار دو رقیبش یونان و روم طول کشیده است

در انجام مقال بخصوصه لازم میدانیم که یک نکته بسیار مهمی متوجه شویم و یکی از اخلاق مندرج در اوستا بچیزی که وطن ما بغایت محتاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی

وطنپرستی

نجات نخواهد دید. منتقل گردیم و آن علاقه مخصوصی است «آنچه را که ما امروز وطنپرستی میگوئیم» که نیاگان ما بخاک خویش داشته اند برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده میشود که ایرانیان قدیم علاقه بوطن خود نداشته اند و نمیدانیم که مأخذ این خیال بی اساس از کجاست از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی برمی آید که ایرانیان فاقد این حس بوده اند گذشته از آنکه مورخین قدیم هم ایرانیان را علاقمند بخاکشان ذکر کرده اند در کتابی که باسم قیصر موری کیوس Maurikios موسوم گردیده از مورخین بیزانس قرن ششم میلادی نقل شده است که (ایرانیان بوطنشان علاقمند هستند) و بعد شرحی در دلاوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید بنظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است با آنکه در طی مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده اند ولی اوصاف مشهوره آنان را نمی توانسته اند که منکر شوند<sup>۱</sup>

گذشته از این آیا از کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی ابن علاقه نسبت بایران مشحون نیست پس تمامی داریوش از درگاه اهورا مزدا که این (خاک دچار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد) چه معنی دارد؟ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روی زمین باقی نگذاشته بود احتمال میرفت که پای دشمن بخاک ایران رسد تا ما دعای مذکور را از برای بقای سلطنت خود او تصور کنیم نه از برای ایران الی الابد

در اوستا مکرراً بکلمه ائیریه سدرسدس بره میخوریم چنانکه در خرداد یشت فقره ۵ و آبان یشت فقرات ۲۹ و ۵۸ و ۶۹ و ۱۱۷ و تشریشت فقرات ۶ و ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۱ و مهریشت فقره ۲ و اشثات یشت فقره ۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۶ و ۶۹ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره این کلمه صفت است یعنی آریائی (ایرانی) همچنین کلمه دیگر ائیرین سدرسدس که در اشثات یشت فقره ۱ و در دو سیروزه کوشاک و بزرگ فقره ۹ و غیره آمده نیز

صفت است یعنی منسوب بآریا همین کلمه است که اکنون ایران گوئیم نگارند.<sup>۵</sup> در هر جائی از یشتها که باین کلمات برخوردیم آنها را بآریائی و آریا ترجمه کردم شاید صواب در این بود که بایرانی و ایران ترجمه کنم تا صراحتاً معلوم باشد که تا بچه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریائی می نامیده اند داریوش بزرگ در کتیبه فارس (نقش رستم) نیز خود را آریائی خوانده است از این قرار «من داریوش هستم پادشاه پادشاهان (شاهنشاه) پادشاه ممالک و اقوام بسیار پادشاه این زمین بزرگ و فرانخ پسر گشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است آریائی و آریاثراد هستم» در فارس هخامنشی آریا *airya* یعنی ایرانی است همچنین هرودت مینویسد (مادها را در قدیم آریائی می گفتند)<sup>۱</sup> مختصراً کلمه آئیریه در اوستا و آریا در فارس و ایرانی در فارسی یکی است مطابق آنچه در فوق از کتیبه داریوش نقل کردیم در فقره ۵۶ از تشریفات آمده است «اگر تشر را (فرشته باران را) معزز بدارند ممالک آریائی (ایران) لشکر دشمن داخل نشود نه سیل نه زهر نه گرد و نه های لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته دشمن» در خصوص کشور مرکزی که موسوم است خونیرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید به صفحه ۴۳۳ با آنکه علاقمندی ایرانیان نسبت بپاک شان بخوبی از مندرجات اوستا بر می آید اما این علاقه مانع نشده است که ممالک دیگر هم بنیکی یاد شود در فقرات ۱۴۳ و ۱۴۴ از فرور دین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان بفروهرهای پاک وردان و زنان ممالک خارجه که از چهار مملکت آنها اسم برده شده و در جای خود شرح خواهیم داد درود فرستاده شده است

اینك باید دید که غایت آمال و آرزو و اشتهای مقصود در  
 مزدیسنا کدام است از پارسائی و پرهیزکاری و راستی و  
 درستی و پاکی و کار و کوشش و دلیری و راد مردی و داد و  
 دهش و دانش و خوش بینی و وطن پرستی و نوع دوستی و غیره نتیجه دنیوی  
 معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و  
 عزت و سرافرازی است پس از سر آمدن دوره زندگی خرم و خوش غایت  
 آمال هم از برای سرای دیگر موافق با مسلک تصوّف ایران در فقره ۲ از یسنای  
 ۴۰ (هفتین یشت بزرگ) این طور بیان شده است «توای اهورا مزدا از برای  
 مادر این جهان و جهان معنوی این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت  
 تو نایل شویم با تو و باراستی جاودان بسر بریم»

بسر بدست هریك از ما	ز رشتت کلید رستگاری
شایسته بارگاه مزدا	فرمود که مرد گردد از کار
در گیتی پر ز شور و نوغا	راهی نبود جز از (اشوئی)
هشدار هم از سراب و صحرا	زینهار میوی راه دیگر
تا گردی ز آن سعید فردا	از بهر کمال نفس خود کوش
کوگشته مطیع امر والا	آری گردد مطاع آن کس
و از (وهمن) خیمه ساز بر پا	در دل علم (اشا) بر افراز
رو آر بدولت (خشترا)	ار کشور بی زوال خواهی
زننگ دل خود ز کینه بزدا	از (ار متی) آن فرشته عشق
باشد رهبر بکار دنیا	ای خوش آن کس که عشق وی را
گردد همه را برادر آسا	گیرد دستی ز بینوایان
ماند پا دار (مزد یسنا)	تا نام ز راستی است پا یا

اشوئی پاکی تقدس      اشا راستی = اردیبهشت

وهمن منش پاک = بهمن      ارمتی فرشته عشق و توانع = سفند ارمد

خشترا قدرت و سلطنت ایزدی = شهر یور

## ملحقات یشتها

در آغاز و انجام هر يك از یشتها نمازها و ادعیه مخصوصی تکرار میشود که در کلیه آنها یکسان است مگر اینکه در هر يك از آنها اسم فرشته مخصوص همان یشت ذکر شده از یشتهای دیگر امتیاز مییابد

نمازهایی که در آغاز می آید بر حسب ترتیب از این قرار است

اول نمازی است بزمن یازند پنجم یزدان

پس از آن خشنوتره *سپنته منوچهر* . . . که از کاهنایسنا ۵۰

فقره ۱۱ میباشد معنی آن چنین است از خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آنچه را که موافقتر با اراده است (خداست) بجای می آورند

پس از آن فرستویه *سپنته منوچهر* . . . ( فقط در هر مزد یشت

می آید) که از یسنا ۱۱ فقرات ۱۷، ۱۸ برداشته شده است معنی آن چنین است

من موظفم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک پندار نیک گفتار نیک کردار باشم من مصممم که آنچه از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است بجای آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت است دوری نمایم

ای امشاسپندان من ستایش و نیایش تقدیمتان میکنم آنها را در

اندیشه و گفتار و کردار نثاران مداسم آنها را بطیب خاطر تقدیم میکنم و نیز جان خود را<sup>۱</sup>

پس از آن نماز معروف *شمن و هو سپنته* . . . سه بار تکرار

میشود که جای آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۴ است و معنی آن را در فقره ۲۳

از هر مزد یشت ملاحظه خواهید کرد

پس از آن فره وراه *سپنته منوچهر* . . . که در اعتراف بدین

زرتشتی است جای آن در یسنا ۱۱ فقره ۱۴ میباشد معنی آن چنین است من

مقررم که مرزداپرست و پیروز زرتشت دشمن دیوها و دوستار کیش اهورا هستم

۱ این جمله اخیر از کاهنایسنا ۳۳ فقره ۱۴ میباشد

در مستم این اعتراف. مناسبت وقت بفرشته یکی از اوقات پنجگانه روز و بیاران و همکارانش درود فرستاده میشود مثلاً اگر یشتی درهاونگاه سروده شود از فرشته موکل این وقت و یارانش اینطور یاد میشود «تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) بهاونی مقدس و سرور تقدس تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) به ساونگهی (دسودسودسود) و ویسیه (وایدسودسود) مقدس<sup>۱</sup>

همینطور است در سایر اوقات روز که رفتون و اُزیرن و ایوه تریترم و اُشهن باشد<sup>۲</sup> پس از آن از ایزد مخصوص همان یشت یاد میشود مثلاً در هر مزد یشت

۱ رجوع کنید بخورشید نیایش فقره ۱۰

۲ اوقات پنجگانه روز و فرشتگان موکل بر آنها

(۱) هاونی «دسودسودسود» هاونگاه ای بر آمدن خورشید تا نبروز و فرشته موکل بر این وقت نیز هاونی گفته میشود یکی از فرشتگان همکار و یاور او موسوم است به ساونگهی «دسودسودسود» فرشته ایست که بافزودن چاربايان بزرگ گاشته شده است و دیگری ویسیه «وایدسودسود» فرشته ایست که مستحفظ ده است

(۲) «ریشوین» «دسودسودسود» رفتونگاه از نبروز تا عصر یکی از همکاران او موسوم است به فرادت فشو «دسودسودسود» فرشته ایست که بافزودن چاربايان خرد گاشته شده است و دیگری زرتوم «دسودسودسود» فرشته ایست که مستحفظ ناحیه است

(۳) اوزیه ایرین «دسودسودسود» اُزیرنگاه از رفتون تا سرشب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویر «دسودسودسود» فرشته ایست که بافزودن انسان گاشته شده است و دیگری دخوم «دسودسودسود» فرشته ایست که مستحفظ ایالت است

(۴) ایوی سروثم «دسودسودسود» ایوه تریترنگاه از سرشب تا نیمشب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویسپم هوجبائی «دسودسودسود» فرشته ایست که مستحفظ است موکل بر رستنها و دیگری زرنوشتروم «دسودسودسود» فرشته ایست که مستحفظ مرکز حکومت زرتشتوم یعنی رئیس روحانی (مسمان) است

(۵) اوشین «دسودسودسود» اُشهنگاه از نیمشب تا بر آمدن خورشید یکی از همکاران او موسوم است به برجیه «دسودسودسود» (برنج) فرشته ایست موکل بر حیوانات و دیگری نازیه «دسودسودسود» فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کوتاه است فقط چهار وقت محسوب میدارند رفتون ساقط میشود و هاونگاه از بر آمدن خورشید تا اُزیرنگاه امتداد می یابد (رجوع کنید به بند هش فصل ۲۵ فقره ۹) در خصوص اوقات روز رجوع کنید به سنا فقرات ۳-۸ از فقرات مذکور بر می آید که مهر درام واردیهشت و آذرو آیم نپات و آبان و آام و بهرام و ویرتات و سروش و رشن و اشتات نیز از یاران و همکاران پنج فرشته اوقات روز میباشند در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع کنید به صفحه ۴۳۰ همین کتاب

این طور اهورا مزدا را یومند فرهمند را خوشنود ساخته اورا ستاش و نیاش  
میکنیم و خورسند هینمائیم و بر او آفرین میخوانیم

در انجام یشتها اول دعائی بزبان بازاد (هرمزد خدای ....) می آید که آهسته  
خوانده میشود پس از آن نماز معروف یثا اهو ... که دوبار  
تکرار میگردد و جای آن در یسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن یسنیمچه  
... که در آن از ایزد مخصوص همان یشت بهمان ترتیبی که در آغاز  
آن یشت ذکر شده یاد میگردد و سپس اشم و هو ... می آید در فقره ۳۳ از هرمزد  
یشت معانی این سه دعا را ملاحظه خواهید کرد پس از آن اهمائی ریشچه  
... که از یسنا ۲۷ فقره ۹ میباشد پس از آن هزنگرم  
... پس از آن جسم آونگپه ... پس از آن باز  
اشم و هو ... برای معانی این ادعیه رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت



## هر مزد

بیکرش مانند روشنی و روانی بهمان راستی است<sup>۱</sup>

خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسوم است به اهور مزدا

در خطوط میخی پندشاهان هخامنشی اورمزداه میباشد امروز در فارسی هر مزد بفتح میم و هر مزد بضم میم و اورمزد و هورمزد توئیم در فرهنگهای فارسی علاوه آنکه طبع مذکور را بمعنی خدا شده اند هر مزد و اشکال دیگر آن را نیز مرادف با طبع برجی و زارش دانسته بمعنی ستاره مشتری گرفته اند

قدیمترین شعرای ایران هم آن را بمعنی مذکور استعمال کرده اند از آنجمله بوشکور گفته است فروتر ز دیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد<sup>۲</sup>

در ادبیات فارسی ستاره اسم هر مزد داده شده که نزد یونانیان با اسم زوس Zens و بعدها نزد رومیها با اسم ژوپیتر Jupiter اسم بزرگترین پروردگار آنان هم بوده است<sup>۳</sup> وجه تسمیه ستاره مشتری را هر مزد نمیدانیم چیست ابدأ مناسبی در اوستا و آئین مزدسنا بنظر نگارنده نرسید چه اهورامزدا ی ایرانیان مانند زوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبعیت نیست در واقع هیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد نه با خدایان سومر و آداد و اشورو بابل و فنیسی و مصر و نه با پروردگاران یونان و روم حتی با هیچ یک

۱ پرفریوس Porphyrius در توصیف Oromazer اورمزس (اهورامزدا) از زبان

مغ های ایران

۲ لغات اسدی فرزدگهای است که در تابستان و زمستان سبز است در عربی

ثیل خوانند

۳ کلمه زاوش یا زواش که در همه فرهنگها ضبط است و شعرای قدیم بمعنی مشتری استعمال کرده اند بنظر میرسد که مانند کلمات درهم و دیار و الماس و دیهیم و غیره اصلاً یونانی و از زوس zens مشتق باشد اورمزدی گفت

حسودانت را داده چهارم نخس ترا بهره کرده سعادت زواش

لغات اسدی

از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا Varuna و غیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند مناسبتی ندارد اهورامزدا ی زرتشت در وحدت و قدرت و خلاقیت فقط با یهو موسی قابل مقایسه است

شاید عظمت اهورا و مشتری را بتوان وجه مناسبت قرار داد چه مشتری از بزرگترین سیارات بشمار است یا آنکه تأثیر نفوذ یونانی را در آن مدخلیت داد کلمه هر مزد که امروز در نشر و نظم ما غالباً بمعنی خداست پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمد نخست از دو کلمه اریائی بمعانی مختلف بتوسط پیغمبر زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید پس از چندین قرن از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان فرس یعنی زبان دوره هخامنشی شد پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا بما فارسی زبانان رسید

از ترکیب خود کلمه قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله پیداست قرنهای لازم بود که کلمه اوستائی ترکیب خصوصی ترفته تا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه بشکل معین اورمزداه زینت ده کتیبه های پادشاهان هخامنشی شود چه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست کلمه مذکور دارای ترکیب فرس نیست بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اول مزدا تنها برای خدا آمده است در قطعه هشتم همین یسنا اهور تنها استعمال شده است باز در همین یسنا در قطعه پنجم نخست اهور و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است در قطعه ششم برعکس اول مزدا و پس از فاصله چندین جمله اهور دیده میشود در قطعه دوم مزدا اهور استعمال گردیده است همین طور است در سراسر گاتها در هر جائی از گاتها که این دو کلمه با هم آمده است مزدا مقدم باهور است چنانکه در قطعه یازده یسنا ی ۲۸ پیغمبر گوید «تو ای مزدا اهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود» برعکس گاتها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه با هم آمده اهورا مقدم بمزداست مگر بطور استثنای تقلید گاتها در فروردین یشت

فقره ۱۴۶ و زامیادشت فقره ۹۲ و فرگرد نوزدهم و ندیداد در فقره ۳۴ مزداهورا آمده است همین طور است در تگیه خطوط میخی پادشاهان هخامنشی یعنی که همیشه اهورا مقدم به مزدا و پیوسته بآن است مگر بطور استثنا در کتبیه از خشایارشا در فارس اهورا جدا از مزدا دیده میشود<sup>۱</sup> اینک به بینیم معنی این دو کلمه که هریک جداگانه یا پیوسته بهمدیگر اسم مخصوص خدای زرتشت گردیده چیست اهورا در اوستا و اسور در وید برهمنان هر دو از ریشه اسو که بمعنی مولا و سرور است میباشد در نزد هندوان اسور غالباً از برای پروردگاران بزرگ استعمال شده است و بخصوصه در وید عنوان وارونا varuna میباشد این عنوان نیز در کتاب مقدس هندوان فقط چهار بار بانسان داده شده است<sup>۲</sup> در اوستا هم کلمه اهورا بمعنی بزرگ و سرور از برای فرشتگان مثل مهر و آبان نیات آمده است<sup>۳</sup> و نیز در گاتها و سایر جزوات اوستا بمعنی امیر و فرمانده و بزرگ از برای انسان استعمال گردیده است<sup>۴</sup>

مزد در اوستا یسنا ۴۰ (هفت ها) فقره اول بمعنی حافظه میباشد در خود گاتها یسنا ۵۴ فقره اول مزد بمعنی بحافله سپردن و بیاد داشتن است این کلمه در سانسکریت مذس Molhu که بمعنی دانش و هوش است میباشد بنابر این وقتی که مزدا برای خدا استعمال شده از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده کرده اند<sup>۵</sup> از آنچه گذشت اهورا مزدا بمعنی سرور دانا

Aurahi, Mazdaha

Xerx. Pers. C § 3

Die keilinschriften der Achameniden Von weissbach

۲ رجوع شود به ryâus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras S. 84-87 Von Bradke

و به Brânsche Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. II S. 21-28

۳ رجوع کنید به مهر یشت فقره ۲۵ و فقره ۶۹ و یسنا دوم فقره ۵

۴ رجوع کنید به یسنا ۵۲ قطعه ۹ و بهرام یشت فقره ۳۷ و آبان یشت فقره ۸۵ و

تیر یشت فقره ۳۶ و فروردین یشت فقره ۶۳

۵ رجوع شود به کلمه مزداه Mazdâh در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

و به Die iranische Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der irani-Philologie)

Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

و به

میباشد اهورامزدا بواسطه زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید بگروه پروردگاران آریائی که هنوز در هندوستان مقام الوهیت آنان محفوظ است داغ باطل زده و دیو را که بمعنی خداست غول و گمراه کننده خوانند از آن روز به بعد در ایران زمین خدا پرست موسوم است به مزدیسنا مُشرک و پیرو دین باطل دیویسنا خوانده شد

بعثت زرتشت از طرف اهورامزداي آفریننده زمین و آسمان کسیکه همیشه بوده و خواهد بود کسیکه از همه چیز آگاه و همه را بیناست بزرگترین وقایع تاریخی جنس بشر است چه تا آنروز از برای اقوام آریائی تصور این مسئله دشوار بود که یک خدا به تنهایی بتواند این همه کارهای مهم بسازد آسمان باین بزرگی و زمین باین بهی و کوههای بلند و سراسر دریاهاى فراخ و همه جانوران و جنس بشرو گیاهها را کار دست یک استاد بداند اقوام آریائی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش یا آنچه بنظرشان باشکوه و زیبا بود مثل خورشید و ماه جمله را خدائی دانسته از بی شکرانه بخشایش و نعمتیکه از این قوای طبیعت بآنان میرسید سجده میکردند هم چنین از قوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم و هراس بودند و بسا از آنها آسیب و گزند میدیدند مثل رعد و برق و غیره هر یک را جداگانه پروردگار غضب آلودی تصور نموده از برای فرونشاندن قهر و خشم آنان تضرع و زاری مینمودند فدیة و قربانی میآوردند زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است جز از او کسی شایسته ستایش نیست و آنچه مایه رنج و آسیب تست با آن بستیز جنس زشت و مستمکار از فدیة و تضرع تو خوب نگردد نسبت به نیک نیکی بجای آر و نسبت به بد کینه ورز چنان کن که بدی از جهان برخاسته نابود گردد و سراسر جهان را خوبی فرا گیرد تو باید آن کسی را باستایش پارسای خود بستائی که همیشه مزدا اهورا نام دارد <sup>۱</sup> کسیکه بضد دروغ پرست با زبان و فکر و دست ستیزگی کند خوشنودی مزدا اهورا را بجای آورد <sup>۲</sup> البته این گونه

مواعظ در آن روز بگلی او و مایه تعجب شنوندگان بوده است خود زرتشت نیز میگوید که ستایش و نیایشش نواست و پیش از او کسی نسروده است<sup>۱</sup> بی شک در چنین روزی با آواز بلند بمردم خطاب کردن «ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید اینک بمنظر تان بسپرید که مزدا در تجلی است نکند دروغ پرستان شمارا فریفته زندگانی دیگر سرای را تپاه کنند»<sup>۲</sup> بسیار خطرناک و سبب انقلاب عظیم بوده است چنانکه از تعاقب مردم مجبور بفرار کردید و خود گوید «ای مزدا بدم خائب فرار کنم بکجا رفته پناه جویم . . . ای اهورا تو مرا مانند دوستی در پناه خود بگیر»<sup>۳</sup> بقول مسشرق دانشمند مرحوم آلمانی پروسور بار تو اومه پیغمبر ایران برای آنکه جان از خطر بدر برد با چند تن از یارانش از بیراه و بیابان راه سیستان پیش گرفت تا آنکه دور از دیار خویش در مشرق ایران بقول سنت در هنگام هجوم ارجاسب دیویسنا که داستان آن مفصلاً در کتب پهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یگانه اهورا مزدا جان فدا نمود در مدت عمرش چهار ستیزه و دشنه امرا و پیشوایان دیویسنا بود و غالباً در کتابها از آنها شکایت میکنند<sup>۴</sup> البته جان فشانی زرتشت بیهوده نبود اثرات مواعظ او قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم ره وحدت پرستی پیش گرفت و از پرستش خدای با آن همه عظمت و جبروت که در جهان زیرین و زیرین فرماندهی جز او نیست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامش در فضای بی پایان نور است و آنچه در جهان بدیدگان مسرت بخشد چه از فروغ خورشید و سپیده دم صبح درخشان جمله از بی تعظیم و تسبیح اوست<sup>۵</sup> در ایرانیان علوهی تولید کرد و نفخه از رشادت و دلیری آنان دمید که در سایه آن بانتهاء درجه اقتدار رسیدند پادشاهان هخامنشی که خود را در روی زمین مظهر تسلط و قدرت

۱ یسنا ۲۸ قطعه ۱

۲ یسنا ۴۵ قطعه ۱

۳ یسنا ۴۶ قطعه ۱ و ۲

۴ یسنا ۳۲ قطعه ۹ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۱

۵ یسنا ۵۰ قطعه ۱۰

اهورامزدا خوانده دارای فر و شکوه ایزدی میدانستند نمیخواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی بادیگری در سلطنت شریک باشند آنچه در عظمت اهورامزدا در گاههای زرتشت میخوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه های داریوش بزرگ میشنویم فقط دار یوش از طرف اهورا برای شهر یاری جهان گماشته شد و زرتشت در کتابها برای رهنمائی جهان برانگیخته گردید داریوش گوید «بغ بزرگ است اهورامزدا کسیکه این زمین بیا فرید کسیکه آن آسمان بیا فرید کسیکه انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بخشایش و نعمت بیا فرید کسیکه داریوش را پادشاه نمود پادشاه (اقوام) بیشمار فرمانده ممالک بسیار»<sup>۱</sup> نیز ممد مسئله فوق خبری است که هرودت از خشیارشا پسر داریوش بزرگ نقل میکند پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرو نشاند قصد آتن نمود سران و بزرگان و امرای ایران را از برای مشورت به حضور خواند

در طی خطابه مفصل شاهنشاه گوید «پس از فتح آتن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و ثغور دیگری نخواهد بود خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد من سراسر اروپا را خواهم در نوردید همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت»<sup>۲</sup>

کوس عظمت خدای ایرانیان همه جا دمیده افلاطون فیلسوف معروف (۴۲۹-۳۴۷ پیش از مسیح) اول یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده اش زرتشت اسم میرد ولی غالب مورخین یونانی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع بایران باهورامزدا نیز اسم خدای بزرگ خود داده زوس گفتند پس از استیلای اسکندر و بعدها بواسطه وسعت خاک رُم و همسایه شدن با ایران مرادده میان ایران و اروپا زیاد تر گردید و غالباً مورخین خدای ایرانیان را با اسم مخصوصش نامیده اورمزش Oromazes یا هورمزش Horomazes نوشته اند فیلسوف یونانی پرفیریوس Porphyrius که در

Die Keilinschrift der Achameniden Von Weissbach Nr 1. ۱

Herodote VII 8 ۲

سال ۳۰۴ میلادی در گذشته است فیلسوف دیگری یونانی فیثاغورس معروف را که در نیمه قرن ششم پیش از مسیح میزیسته است از شایردان زرتشت شمرده .

در شرح احوالش مینویسد فیثاغورس بخصوصه در راست بودن توصیه مینمود و در سر آن پا فشاری میکرد بعقیده او فقط بواسطه راستی است که انسان شبیه بخدا تواند شد زیرا خداوند را چنانکه او از مغها تعلیم یافته است همان خداوندیکه آنان اورمزس مینامند جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی آنچه پرفیریوس از زبان مغ های ایران در وصف هرمزد مینویسد بکلی مطابق آئین زرتشتی است گذشته از آنکه همه مورخین قدیم صفت راستی ایرانیان و مغها را ستوده اند خود اوستا بخوبی گواه صدق قول فیلسوف یونانی است در فقره ۸۱ فروردین یشت آمده است « (اهورا مزدا ئیکه) فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدس است و اشکالیکه پذیرد زیباترین اشکال امشاسپندان است » پلوتارخس Philarkhon که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و در سال ۱۲۵ در گذشته است مفضلاً از اهورا مزدا صحبت میدارد بی شک مطالب عمده اش از کتاب مفقود شده تیونپوس Theopompus مورخ قرن چهارم پیش از مسیح استخراج شده است از جمله مینویسد زرتشت تعلیم داده است که در عالم کون و وجود هر مزس اشبه است به نور و ارمانیوس Arcimanius (اهریمن) اشبه است بظلمت و جهل و نیز مؤرخ مذکور مینویسد که بقول ایرانیان هرمزس از نور تولد یافت اوزبیوس Eusebius نقل از فیلاوس بیلایوس Philos Byblins (۸۰ - ۱۳۰ میلادی) از زبان زرتشت میگوید: « خداوند را سری است مانند سر شاهین اوست نخستین و فنا ناپذیر و جاودانی نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم بی مانند و بی نظیر است آفریننده کلیه چیزهای نیک است خود بهترین نیکی است فریفته نشود و خردمند ترین خردمندان است اوست پدر نظم و آئین و عدالت کسی است که از خود تعلیم یافت ساده و رسا و داناست یگانه موجود قانون مقدس طبیعت است » هر چند که مادر اوستا بجائی بر نمیخوریم که اهورا مزدا بعقاب تشبیه شده باشد نظر بسایر او صافیکه فیلاوس از اهورا مزدا میشارد از

سر عقاب یک معنی مجازی بسیار عالی اراده کرده است لابد مرغیکه نقل میکند همان است که در اوستا سن Saena آمده است و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردید عجالتاً همین اشاره اکتفاء نموده تادر بهرام یشت مفصل تر از آن صحبت بدادیم شاید در تشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد نزد بسا از اقوام قدیم هند و ژرمن عقاب نشانه اقتدار بوده است از جمله علم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و رُمها نیز دارای همین لوا بوده اند حالیه علامت المان عقاب است چنانکه روسیه پیش از انقلاب بولشویکی دارای آن بوده است در کتب مذهبی برهمنان بسا از پروردگاران مثل اندر Indra و آگنی Agni بعقاب تشبیه شده اند سوم (هوم) نیز در ریگ وید بهمین مرغ تشبیه گردیده است<sup>۱</sup> کریزسوس Chrysostrus (۳۴۷-۴۰۷ میلادی) می نویسد مغها در ستایش خدای خویش چنین میسرایند « رسا و نخستین گرداننده گردونه کمال (چرخ جهان) آگاسیاس Agathias (۵۳۶-۵۸۲ میلادی) میگوید ایرانیان بدو اصول اعتقاد دارند یکی از آن خوبی است و دیگری از آن بدی در میان موجودات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اورمیس داتس Ormisdates (هرمزد) مینامند

کلیه از برای یونانیان فهمیدن خصایص اهورا مزدا آنطوریکه در آئین مزدیسنا است دشوار بوده است بکنه معانی آنچه ایرانیان از خدای قادر و یگانه و غیر مرئی خود ذکر میکرده اند نمی رسیده اند چه خدای بزرگ آنان زوس بکلی از معنویات بری تمام بزرگواری و جلال و جبروتش ظاهر و جسمانی بوده است<sup>۲</sup> از جمله دلایلی که مستشرقین برای قدمت زمان زرتشت ذکر کرده اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ایران میباشد که از زمان بسیار قدیم برای تیمن و تبرک جزء اسامی اشخاص گردیده چنانکه امروز هرمز از اسامی

Atharvaveda VII 7

1

۲ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheffter-  
lowitz S. 8.

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 261.

و به

و به Die Religion u. Sitte der Perser nach griech. u. rom. Quellen von Rapp.  
S. 47-53.

اشخاص هم هست

در یک کتیبه اشور که از قرن هشتم پیش از مسیح میباشد از یک ماد مزدک نام اسم برده شده است و اسم مزدک معروف نیز که در عهد ساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲ میلادی بفرمان قباد دشته شده است از همین مزدا میباشد

در فروردین یشت بفروهر اوساذن *Udathm* پسر مز دیسنا نامی یعنی پرسننده مزدادرو دفرستاده میشود<sup>۱</sup> بخصوصه در عهد ساسانیان اسم هر مزد بسیار معمول بوده است چهارتن از پادشاهان سلسله ساسانی باین اسم نامزد بوده اند نخستین آنان پسر شاپور اول<sup>۲</sup> یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است بهرام هر مز بنا شده هر مزد اول بقول حمزه اصفهانی شهر مذکور از ناهای اردشیر پاپکان است و اصلاً رام اردشیر هر مزد بوده است در زمان یاقوت حموی شهر مذکور را مز خوانده میشده است امروز محل مذکور رومز گفته میشود<sup>۳</sup> آری هر نوشته از ایران گویای داستان و گواه قر و شکوه و بزرگی دیرین است در ابراف قدیم و حالا هم نزد زرتشتیان هر یک از سی روز ماه با اسم یکی از فرشتگان و ایزدان است به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هر مزد پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان بنموده است در کتیبه سارگون پادشاه اشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته است با اسم یگ ایرانی نامزد به بگ داتی بر میخوریم که در جنگی اسیر گشته بفرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند بگ داتی درست بمعنی بغداد است که هنوز در کنار دجله یاد آور خدای قدیم ایرانیان است کوه بیستون که امروز در سینه اش بزرگترین کتیبه های دنیا نقش و حافظ اعتبار نامه عهد درخشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بنموده است اسم هفتمین ماه فرس که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است ناگ ایادیش بنموده است که بمعنی

۱ فروردین یشت فقره ۱۲۱

۲ ورا یادش نام کرد اورمزد که سروی بداند میان فرزند فر دوسی

۳ رجوع شود به معجم البلدان یاقوت و به *Reinhold von Marquart S. 146.*

برستش بنغ است در دهم ماه باگ ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح داریوش بزرگ به گماتای مغ دست یافته وی را با بزرگترین یارانش بکشت تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون آورد<sup>۱</sup> بقول هرودت این روز را عید می‌گرفتند با اسم جشن مغ کشان<sup>۲</sup>

لا بد بنغ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است در کلیه کتیبه هخامنشیان اهورامزدا بنغ بزرگ خوانده میشود در خود اوستا فقط چند باری بنغ بمعنی خدا و ایزد آمده است غالباً بمعنی اصلی خود که بخت و بهره و برخ باشد استعمال گردیده است اسمیکه امروز معمولاً بآفریدگار میدهیم خدا یا خداوند میباشد که بعینه مثل اهورا هم اسم باری تعالی است و هم بمعنی امیر و مولا و بزرگ و صاحب میباشد خانه خدا و یا کد خدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و پادشاه و سرور و صاحب آمده است<sup>۳</sup> خدای در پهلوی ختای میباشد از کلمه ختاد مشتق شده است یعنی از خود آفریده از خود برخاسته<sup>۴</sup> گفتیم که اولین روز ماه موسوم است به هرمزد همچنین روز هشتم و یازدهم و بیست و سوم همراه نیز بشکل دیگری دارای اسم هرمزد است روزهای مذکور موسوم است به دین یا دی که بمعنی آفریدگار است و از کلمه اوستائی دذوه dadhva مشتق است اشتباه نشود با دین که اسم روز بیست و چهارم ماه است و از کلمه اوستائی دئن duena که بمعنی کیش و آئین است آمده است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور بهمدیگر مشتبه نشود هریک را به روز بعدش نسبت داده گفتند دین بآذر دین بمهر دین بدین یا دی بآذر و غیره از کلمه سپنتامینو

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 19

۲ Herodote III 79

۳ زن کازراز چیز شد رهنای چنین گفت یکروز با کد خدای فردوسی

۴ رجوع شود به کلمه X<sup>v</sup>adata در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn

Persische Studien von Hübsehmann

Études Iraniennes par Darmesteter 1 p. 7

و به

و به

و به

که بمعنی خرد مقدس است و از آن قوه عامله اهورامزدا اراده شده است در مقاله بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طی مقاله امشاسپندان معانی کلمات وهمن و اردی بهشت و شهر بور و سفندار مندو خورداد و مرداد که گاهی از فرشتگانند و گاهی از صفات خاصه اهورامزدا حل خواهد شد عجله بدو صفت دیگر اهورامزدا که غالباً در اوستا بآنها بر میخوریم اشاره کرده میگذریم اولی آنها کلمه خورنه ونت *xvarenah'vant* میباشد که در ادبیات زرتشتیان خره مند شد و در فرهنگهای فارسی فرهمند ضبط است و شعراء قدیم استعمال کرده اند معنی آن دارنده فرو شکوه میباشد در مقاله زامیادیشث مفصلاً از فر یا خَرّه صحبت خواهد شد دوم کلمه رَئونت (*ravant*) است که در تفسیر بهلوی را یومند شد و بهمین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند معنی آن دارنده جلال و شکوه و فروغ میباشد ریوند اسم محل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده معروف آذر برزین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده است از همین کلمه اوستائی رَئونت است<sup>۱</sup>

همانطوریکه در عهد پیشین از کلمه بَغ بغداد ساخته شده است و امروز از کلمه خدا خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهورداد و مزداداد بمعنی آفریده اهورا و ساخته مزدا آمده است اولی کم و دومی بسیار استعمال گردیده است ۲ کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا هم میباشد بمعنی شایسته ستایش است در اوستا برای اهورامزدا استعمال شده است ولی غالباً یزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهورامزدا در سر آنها جای دارد اینک چند کلمه از نقوش و آثاریکه در ایران از روزگاران قدیم بجا مانده و باشکال اهورامزدا معروف است صحبت میداریم

نخست در کوه بیستون در بالای کتیبه داریوش نقش برجسته ای بشکل آدم تاج بر سر با شمشیر بزرگ دیده میشود همین شکل در نقش رستم هم موجود

۱ رجوع شود به معجم البلدان یا قوت و به کاتها ترجمه نگارنده مقاله زرتشت صفحه ۲۴

۲ تلفظ درست این دو کلمه *Aluradhata* و *Mazdadhata* میباشد

است جمعی از مستشرقین گمان کرده اند که آن اهورامزدا باشد. گرچه هیچ جای تعجب هم نیست که ایرانیان در مراوده با بابلیها بزرگ نفوذ آنان رفته از برای اهورامزدا ی غیر مرئی و معنوی خویش بتقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده میشود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است ولی هرودت مورخ معتبر یونانی که از حیث زمان بسیار متأخرتر از داریوش بانی نقش مذکور است صراحتاً مینویسد «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و محراب بر پا کنند و بنظر آنان کسانی که آنها را میسازند بعمل خطا و ناهنجاری مرتکب میشوند بعقیده من از این جهت که ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند از آنکه پروردگاران شان بشکل انسان باشند»<sup>۱</sup>

گروه دیگری از مستشرقین میگویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورامزدا نیز همین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند چنانکه در فروردین یشت و در مقاله متعلق بآن خواهیم دید که همیشه در هر جا و هر حال از فروهر پاکان و بیکان یاری طلب میشود بخصوصه پادشاهان در میدانهای جنگ فتح و پیروزی خود را از یرتو یاری فروهرها میدانسته اند در صورتیکه اوستا از برای خود اهورامزدا فروهری قائل باشد ابدأ بعید بنظر نمیرسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ ترین بهترین و خوبترین و استوارترین و داناترین و زیبا ترین و دادگرترین و برترین فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند<sup>۲</sup> و نیز ممکن است که شکل مذکور فروهر خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در آنجائیکه روزی قصر سر سلسله شاهنشاهان هخامنشی کورش بزرگ بر پا بوده است در پهلوی قبرش معروف بقبر مادر سلیمان در روی پاره سنگی شکل مرد بلند بالای دیده میشود که از دو طرف شهرهای بسیار بزرگ گشوده تاجی مثل تاج فرعونهای مصر بر سر گذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده

Harodote I. 131 . . . . . ۱

۲ فروردین یشت فوره ۸۰

است در بالای آن بخط میخی نوشته است منم پادشاه کورش هخامنشی اما نقوشیکه از پادشاهان ساسانی در نقش رستم و نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری نگین اقتدار بشاه سوار طرف مقابلش میدهد بی شک اهورامزدا از آن اراده شده است چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانه اسب سوار مقابل اردشیر بخط پهلوی نوشته شده است این بتسمه خداوند اهورامزداست هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از تأثیر نفوذ یونانیها و رُمها باشد چه آنطوریکه اهورامزدا در اوستا توصیف شده است صورت خارجی و جسمانی نپذیرد پیش از آنکه بتجزیه هر مزدیشت که شتمن بخدای بزرگ است برسیم از بوی خوش مورد که در سنت گیاه مخصوص آفریدگار است نگذاریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یا سمن مخصوص باور مزداست<sup>۱</sup> در کتات مذکور نیز بهریک از فرشتگان و ایزدان کل یا گیاهی مخصوص است که هر یک بجای خویش گفته شود

مورد که همیشه سبز و خرم است و آسیب خزان نه بیند مخصوص اهورامزداي جاودانی گردید<sup>۲</sup> همان اهورامزدايکه پیغمبرش در کتابها باو مناجات کرده گوید

ای مزدا همان که ترا با دیده دل نگریسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سرآغاز که توئی سرانجام که توئی پدر منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر<sup>۳</sup>  
اینک هر مزدیشت

این یشت که در سر بیست و یک یشت اوستا جای داده شده است در واقع فهرستی است از اسامی و فضایل اهورا

۱ بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴

۲ مورد بخصوص در میان اقوام آریای مقدس است هنوز در آلمان در شب عروسی تاجی از شاخه های مورد ساخته بسر عروس میگذارند در خانه های زرتشتیان ایران غالباً درخت مورد دیده میشود

۳ یسنا ۳۱ قطعه ۸

از فقره ۱-۶ از اسامی اهورا مزدا که بطور عموم مقدس ترین کلام  
رحمانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت میشود

از فقره ۷-۸ اهورا بیست . اسم خود را برای زرتشت می‌شمرد  
در این جا متذکر میشویم که در فقره ۸ گوید دوازدهمین نام من اهورا است  
و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزدا است

از فقره ۹-۱۱ اثر و خاصیت اسامی فوق بیان میشود

از فقره ۱۲-۱۵ دوباره اهورا مزدا سی و چهار اسم دیگرش را  
برای پیغمبرش ذکر میکند

از فقره ۱۶-۲۰ در تأثیر و قوت اسامی خداست

از فقره ۲۰-۲۲ دعا و ستایش است

فقره ۲۳ نماز معروف یتا اهو وئیریو . . . . میباشد

از فقره ۲۴-۳۲ ظاهراً متعلق باین یشت نیست و در بسیاری از  
نسخ خطی قدیم هم نوشته نشده است بنا بقولی متعلق به همین یشت است

فقره ۳۳ دعای معروف اشم و هو . . . . است که این یشت با آن

ختم میشود

• ၁၉၆၆ ခု

[illegible][illegible][illegible]



## هرمز دیشته

۱ زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا (توای) مقدس ترین خرد آفریننده جهان مادی ای پاک در کلام مقدس (۴۱:۱۳) چه چیز قادرتر چه چیز پیروزمندتر چه چیز بلند رتبه تر چه چیز برای روز واپسین مؤثرتر است؟

۲ چه چیز پیروزمندترین چه چیز چاره بخش ترین چه چیز بخصوص دیوها و مردم بهتر غلبه کند در سراسر جهان مادی چه چیز بیشتر در اندیشه (انسان) اثر نماید در سراسر جهان مادی چه چیز بهتر وجدان را پاک کند؟

۳ آنگاه اهورامزدا گفت ای سپنتمان زرتشت اسم ما و امشاسپندان در کلام مقدس قادر تر پیروزمند تر بلند رتبه تر برای روز واپسین مؤثرتر است؟

۴ این پیروزمندترین این چاره بخش ترین است این است آنچه بهتر بخصوص دیوها و مردم غلبه کند این است آنچه در سراسر جهان مادی بیشتر در اندیشه اثر نماید این است آنچه در سراسر جهان مادی بهتر وجدان را پاک کند؟



۵ زرتشت گفت ای اهورامزدا ای پاکب مرا از آن اسم خود که بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثر تر و فیروزمندتر و چاره بخش تر و بهتر بخصومت دیوها و مردم غلبه کننده است آگاه ساز<sup>۵۵</sup>

۶ تا آنکه من بهمه دیوها و مردم ظفر یابم تا آنکه من بهمه جادوان و پریها چیر شوم تا آنکه کسی بمن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان نه جادو و نه پری<sup>۵۶</sup>

۷ آنگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سؤال کنند اسم من است<sup>۱</sup> دوم کسی که گله ورمه بخشیده است سوم کسی که توانا است چهارم بهترین راستی پنجم (مظهر) گلیه نعم پاک آفریده<sup>۲</sup> مزدا ششم منم خرد هفتم منم خرد مند هشتم منم دانائی نهم منم دانا<sup>۳</sup>

۸ دهم منم تقدس یازدهم (منم) مقدس دوازدهم اهوراسیزدهم زورمندترین چهاردهم (منم) کسیکه دست خصومت با و نرسد پانزدهم مغلوب نشدنی شانزدهم کسیکه پاداش (هریک را) در خاطر نگه دارد هفدهم (کسیکه) همه را نگهدار است هیجدهم همه را در مان بخش است نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا<sup>۴</sup>

۱ یعنی که اهورامزدا سرچشمه علم و معرفت است همه چیز را از او باید درخواست و سؤال نمود



۹ ای زرتشت تو باید شبانه روز مرا با نیاز برانده زو و بستائی ۲  
(این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه بسوی تو آمی سروش  
مقدس برای یاری و پناه بسوی تو آید آب ها و گیاه ها و فروهر پاکان  
(نیز) برای یاری و پناه بسوی تو آیند ۵۵

۱۰ ای زرتشت ابر ترا خواهش غلبه نمودن است بخصوصت دیوها و  
مردم و جادوان و پری ها به کاوی ها و کرپان های ستمکار و  
راهزنان دو پا و گمراه کنندگان دو پا و درگهای چهار پا ۵۶

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا  
برافراشته و درفش نشوده و درفش خونین بدست گرفته پس در همه  
روزها و شب ها این اسامی را آهسته زمزمه کن ۵۷

۱۲ من پشتیبان و منم آفریننده و نگهدار منم شناسنده و مقدس ترین خرد  
چاره بخش نام من است چاره بخش ترین نام من است پیشوانام من است  
بهترین پیشوانام من است اهورا نام من است مزدا نام من است پاک  
نام من است پاکترین نام من است فرهمند نام من است فرهمندترین نام من  
است بسیار بینا نام من است بسیار بینا تر نام من است دوربین نام من  
است دور را بهتر بیننده نام من است

۲ زور در اوستا زور Zaothra عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر و غیره  
که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و بخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یزشنه کردن  
استعمال گردد بعنقل آب مقدس عیسویان eau bénite میبایند



۱۳ پاسبان نام من است پست و پناه نام من است آفریدگار نام من است  
نگهدار نام من است شناسنده نام من است بهترین شناسنده نام من است  
پرورنده نام من است نلام پرورش نام من است جویای سلطنت نیکی  
نام من است (کیکه) بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام من است شهریار  
دادگر نام من است دادگرترین شهریار نام من است ۵۵

۱۴ (کیکه) نقرید نام من است (کیکه) فریفته نشود نام من است  
(کیکه) به ستیزگی ناپه کند نام من است (کیکه) بیک ضربت فتح  
کند نام من است (کیکه) همه شکست دهد نام من است آفریننده کاک  
نام من است بخشاینده تمام نعمت ها نام من است بخشنده بسیار خوشیها  
نام من است بخشایشگر نام من است ۵۵

۱۵ (کیکه) باراده خود نیکی کنند نام من است (کیکه) باراده خود  
پاداش رساند نام من است سودمند نام من است نیرومند نام من است  
نیرومندترین نام من است باک نام من است بزرگ نام من است  
برازنده سلطنت نام من است سلطنت براننده ترین نام من است دانا  
نام من است دانا ترین نام من است (کیکه) دور را نگران است نام  
من است این چنین است نامهای (من) ۵۵

۱۶ وکیکه از برای من در این جهان مادی ای زرتشت این اسمی را  
آهسته زمزمه کنان و با آواز بلند در روز و شب بخواند ۵۵



۱۷ کیسه (آنها را) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدن یا در وقت برخاستن در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن در وقت از جایی بجایی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت بسوی مملکت دیگر سفر رفتن بخواند<sup>۵</sup>

۱۸ بچنین کسی نه در این روز و نه در این شب کاردارگر شود نه تبریز نه تیر نه خنجر نه گرز که از طرف خشمی که باطنش بر از دروغ است بدو حواله شود سنگ های فلاخن بدو نرسد<sup>۵</sup>

۱۹ و این بیست اسمی مانند جوشن پشت سرو زره پیش سیننه بضد گروه غیر مرئی دروغ و نابکاران و رِنا<sup>۱</sup> و کیا نه تبه کار<sup>۲</sup> و بضد اهریمن مفسد ناپاک بکار رود چنانکه گوئی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کند<sup>۵</sup>

---

(۱) وَرِنا وَاَسَدُنا (Varena) اسم مملکتی است مستشرقین را در سر تمین محل آن اختلاف است بقول سنت آن مملکت پشخوارگر (Putaxxvargur) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه بنابر این مملکت مذکور در ناحیه کوپستانی جنوب قفقاز و ناحیه جنوب غربی دریای خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در قمره ۱۸ از آن یاد شده است چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون خوانده شده است رجوع شود به دارمستر Z. A. 2. 14 و به گیکر G. I. R. Ph. 2. 39.

(۲) کیازه وَاَسَدُنا Kayathra اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد آدم کش و غیره امروز نمی توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیازه اراده شده



۲۰ کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگوئیت داور نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته گردیده چنین داوریکه بنزد او اطاعت و منش پاک مقام تزییده داوریکه تو خود او را خواستاری ای مزدا ۱ ۵۵

۲۱ درود بفرّ کیانی ۲ درود بآریا ویج ۳ درود به سئوکت (Saoka) ۴ درود به آب دائی تیا (Daitya) ۵ درود به آب اردوی ناهید ۶ درود به همه موجودات پاک یتاهو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا و شهر یاری را که بمنزله نکهبان بی چارکان قرار داده شد بسوی اهورا آورد اشم و هو . . . راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ۷ ۵۵

۲۲ ما میستائیم اهورا وئیرا را ۸ اشا و هیشتا نیکوترین امشاسپند را می ستائیم ۹ توانائی و قوت و زور و پیروزی و فرو نیرو را میستائیم

(۱) این فقره بدون کم و زیاد از کاتهایسنا ۴۴ قطعه ۱۶ برداشته شده است (۲) در خصوص فرکیانی رجوع کنید به زا میادشت و مقاله متعلق بآن (۳) آریا ویج مستشرقین را در سر تعیین این مملکت نیز اختلاف است نفول ند هاش در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آذر پایگان واقع است دانشمند المانی مار کوارت آنرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در نخستین فرکرد وندیداد در فقره سوم از آن یاد شده است و نخستین کشور آفریده اهورا مزدا یاد گردیده است بمناسبت آنکه در فقره مذکور از زمستان سعت این مملکت صحبت شده است مار کوارت آنرا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سرد ترین مملکت است رجوع کنید به Erānsfah von Marquart p. 155

(۴) سئوکت (Saoka) در سطور فرسده ایست که بصحت و خوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده مظهر خوشی ایزدی است در تفسیر پهلوی سئوکت گردید (۵) دائی تیا اسم رودی است در آریا ویج برخی از مستشرقین آنرا رود آرس دانسته و برخی دیگر زرافشان (۶) رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقاله متعلق بآن (آبان) (۷) رجوع کنید به مقاله ملحقات یشتها (۸) مقصود از اهورا وئیرا همان ناز معروف یتا اهو وئیرا می باشد (۹) اشا و هیشتا یعنی امشاسپند اردی بهشت رجوع کنید به مقاله امشاسپند ان و به اردیشت



اهورامزداي رايومند (و) فرهمند را میستائیم<sup>۱</sup> ینگه هاتام . . .  
 اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان میبشناسد آن کسی را  
 که برای ستایشش باو بتویسد اشا بهترین یاداش بخشیده خواهد شد  
 این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم<sup>۲</sup>

۲۳ یتا اهو و ئیریو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور  
 است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیکب را بسوی مزدا  
 و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارسان قرار داده شد بسوی  
 اهورا آورد درود و ستایش و قوت و نیرو خواستارم از برای  
 اهورامزداي رايومند و فرهمند اشم و هو . . . راستی بهترین  
 نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار  
 بهترین راستی است<sup>۳</sup>

۲۴ ای زرتشت تو باید همیشه کسی را که دوست است از دشمن بدخواه حفظ  
 کنی تو نباید روا داری که دوست را بمعرض خطر اندازی مگذار که  
 از صدمه برنج افتد مگذار آن مرد آئین شناسیکه از برای ما (و) امشاسپندان  
 نیاز بزرگ یا کوچکترین فدیة میآورد از مال خود محروم گردد<sup>۴</sup>

۲۵ این است و هو من آفریده من ای زرتشت این است اردیبهشت آفریده<sup>۵</sup>  
 (۱) در خصوص دو صفت رايومند و فرهمند رجوع کنید به مقاله هرمزد صفحه ۴۳



من ای زرتشت این است شهر یور آفریده من ای زرتشت این است  
سفندارمذ آفریده من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دواز  
آفریدگان من پاداش پاکانیکه بسرای دیگر در آیند از آنان مقرر گردد ۵۵

۲۶ . . . . ای زرتشت پاک بواسطه قوه روحیه و علم من<sup>۱</sup>  
زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام رندگانی چگونه باید باشد ۵۵

۲۷ هزاردرمان ده هزار درمان سیندارمذ (برساد)<sup>۳</sup> وبا (یاری) سفندارمذ  
خصوصت دیورا از هم پائیده و پریشان کنسید گوشهایش را بدرید دستهایش  
را بهم به بندید اسلحه اش را در هم شکنید او را به زنجیر در کشید بطوریکه  
(هماره) در بند باشد ۵۵

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک بدروغ پرست غلبه خواهد نمود<sup>۴</sup> پاکدین  
بدروغ ظفر خواهد یافت دینداران راست به پیروان دروغ چیر  
خواهند شد مای ستائیم قوه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدس

---

(۱) چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیگردد  
(۲) این دو جمله از گاتها یسنا ۲۸ فقره ۱۱ و یسنا ۳۰ فقره ۴ اقتباس گردید (۳) این  
دعا غالباً در اوستا تکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود  
از طرف سیندارمذ برای دینداران تمنا شده است ولی در جاهای دیگر بطور مطلق آمده  
ست (۴) این جمله از گاتها یسنا ۴۸ فقره ۲ اقتباس گردید



را نیوشید مای ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود مای ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز بانیاز برانیده زور می ستائیم ۵۵

۲۹ زرتشت گفت باین وسیله شما را بزیر زمین برانم بواسطه دیدگان سفندارمذ را هنر بزمین افکنده شود ۵۵

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساد)

فروهر این مرد پاک را که موسوم است به اسموخوانونت <sup>۲</sup> Asmō X'vāvant می ستائیم پس از آن من میخواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدینان را بستایم (فروهر) کئوکرنه Gaokerena توانا و مزدا آفریده را می ستائیم کئوکرنه Gaokerena <sup>۳</sup> توانا و مزدا آفریده را می ستائیم ۵۵

۳۱ ما می ستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدّس را نیوشید، ما می ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود

(۱) اوشیدم اوشیدرنه (Uš. dum) اوشیدرنه (Ušidarena) هر دو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت باهام غیبی رسید بقول بندهش در سبستان واقع است در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشنار Ušidastar گردید معنی لفظی آن هوش بخشنده است (۲) اسموخوانونت <sup>۳-۲-۳</sup> Asmō X'vāvant اسم یکی از نخستین پیروان زرتشت است در فرودین یشت در جائی که فروهر همه پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده میشود اسموخوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسجان میباشد (۳) اسم درختی است آنرا هم سفید تصور کرده اند در تفسیر پهلوی گوگرد شد بقول بندهش بزرگ ایندرخت در میان اقبانوس فراح کرت روئیده است برای آنکه مورد صدمه آهریمنی واقع نشود ماهی کر Kara برای محافظت آن کاشته شده است.



ما می ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدس را بیان نمود آن  
کوه اوشیدیم اوشیدرنه را شبانه روز با نیاز برانزده زور میستائیم  
اشم وهو . . . . . راستی بهترین نعمت وهم (ماه) سعادت است سعادت از  
آن بسی است نه خواستار بهترین راستی است ۵۵ (سه بار تکرار میشود)

۳۲ سفندارمذ مقدس کار ساز را میستائیم . . . . .<sup>۱</sup> از این جهت میخواستیم  
آن کسی را که بزرگتر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور  
خود قرار دهیم اهریمن نابکار را بر اندازیم تا ختم اسلحه خونین  
آزنده را برفکنیم تا دیوهای مازندران را برانیم و دروغ پرستان ورنه  
را بر اندازیم تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم تا  
امشاسپندان را بلند سازیم تا ستاره با شکوه پر فروغ تشر را بلند سازیم  
تا مرد پای را بلند سازیم تا دلایه مخلوقات پاک خرد مقدس را  
بلند سازیم ۲ ۵۵

۳۳ اشم وهو . . . . . راستی بهترین نعمت وهم (ماه) سعادت است از آن کسی است  
که خواستار بهترین راستی است  
(کسی که ترا بستاید) نو باو فرو فروغ باو ندرستی باو دوام بدن و پیروزی بدن باو  
دولت بسیار خوشی بخشیده باو نیز فرزندان برانزده باو نهر بلند (و) طولانی  
باو فردوس ناکان (و) روشنائی کلمه لذات بخشیده (عزیزت کنی) ۳  
اشم وهو  
هزار درمان ده هزار درمان (برسد)  
اشم وهو  
ای مه‌دا یاری من بشتاب ۵۵ ۵۵

- (۱) چند کلمه در این فقره خراب شده بطوری که معنی درستی از آن مفهوم نمیشود  
(۲) تمام جملات این فقره تا سر فقره ۳۳ بدون کم و زیاد از فقرات اول و دوم یسنای ۷۲  
برداشته شده است  
(۳) این جمله از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد به یسنای ۶۸ فقره ۱۱ نیز رجوع کنید



## امشاسپندان

امشاسپند اسمی است که بیک دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شده است امشاسپندان جمع آن است امشاسپند و امهوسپند و امهوسفند نیز گفته اند زراشت بهرام گوید ز امشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیک زدان پسندیده تر در خود اوستا امشاسپنت سه یوستا در پیچیده آمده است این کلمه مرکب است از سه جزء نخستین که از ادات نفی است و از برای آن در فرس و اوستا و پهلوی مثال بسیار داریم در سانسکریت و سایر زبانهای هند و اروپائی هم باندک تفاوتی در سربیک رشته از لغات دیده میشود این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر میدهیم مثلاً آگاه! از لغات فرس هخامنشی در فارسی میشود ناگاه و کلمه اوستائی و پهلوی آن آب میشود ناب آخوشنوت و آکران یعنی نا خوشنود و بیکران ابوئر اوستا را باید به بی فرزند و آن اُمت پهلوی را به نومید ترجمه کرد پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و آن ایران (غیر ایران) میخوانده اند<sup>۱</sup> کلمات امرداد و ناهید و انیران که هر یک بجای خود گفته شود دارای همین جزء میباشد

دومین جزء که عبارت باشد از امش بمعنی مرکب است و با کلمه مر *Mar* که در کتیبه های هخامنشی و اوستا بمعنی مردن است از یک ریشه و بن میباشد و نیز از همین ریشه است کلمات مرتیا *Martiya* در کتیبه ها و موشیا *Mašya* در اوستا که بمعنی درگذشتنی و فناپذیر و مردم آمده است در گاتها کلمات امش *Maša* و مرت *Mareta* نیز بمعنی انسان و بشر و درگذشتنی میباشد کلمات مذکور در تفسیر پهلوی به مرتم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای انسان عربی است بمعنی مردنی و درگذشتنی و فناپذیر است<sup>۲</sup>

۱ رجوع شود به Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

۲ رجوع شود به گاتها یسنا ۲۹ قطعه ۱۱ یسنا ۴۶ قطعه ۱۳ و یسنا ۴۵ قطعه ۵ و یسنا ۲۹ قطعه ۷

در اینجا متذکر می‌شویم که مشیا و مشیوئی Mašyoi و Mašyn در بندهش بجای آدم و حوای اقوام سامی است در زبان قوم اوستی Ossethi که در اطراف کوههای شمالی و جنوبی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران) مینامند و اصلاً ایرانی نژاد هستند کلمه مرگ بمعنی زهر است از این جهت احتمال داده اند که مار (حیّه عربی) بمناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش از همان ریشه کلمه فرس مرگ بمعنی مردن است باشد<sup>۱</sup>

سومین جزء سپنت بمعنی سود و فائده و مقدّس و درمان بخش میباشد در سانسکریت سونت آمده است سپنت و سونت هر دو از ریشه و بن کلمه آریائی سو میباشد سوا sva که غالباً در گاتها و اوستا استعمال شده است شکل دیگری از کلمه سپنت میباشد گذشته از آنکه این کلمه در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفند ماه) در زبان ماباقی است اسم گیاه معروف اسپند که تخم آنرا هنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب چشم بد دود میکنند از همین لغت اوستائی است<sup>۲</sup> کلمه گوسپند که امروز بجای کلمه میش استعمال میشود در فرگرد ۲۱ و نذیرداد فقره اوّل بمعنی گاو پاک آمده است در خود اوستا مئش مئش مئش برای گوسفند استعمال شده است سپند نیز کوهی است در سیستان اسدی در گرشاسب نامه گوید یکی شهر بدیشت اسپند کوه بسی رهنان کشته آنجا گروه در شاهنامه هم غالباً از این کوه اسم برده شده است بخون نریان کهر را به بند پرو تازیان تا بکوه سپند اسم خاص اسفندیار که در اوستا سپنتودات<sup>۳</sup> و سپنتو<sup>۴</sup> میباشد بمعنی بخشیده سپنت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی مجموع کلمه امشاسپند میشود بیمرگ مقدّس یا مقدّس فنا ناپذیر و مقدّس جاودانی

گفتیم که این اسم یکب دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شد

- |   |               |
|---|---------------|
| Handbuch der Avestasprache von Geiger.  | ۱ رجوع شود به |
| Altiranisches Wörterbuch von Chr. Bartholomae                                   | و به          |
| Altperischen Keilschriften von Fr. Spiegel.                                     | و به          |
| Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn                              | و به          |
| ۲ یارم سپند اگر چه بر آتش همی فکند از بهر چشم تا رسد مرور اگر ند                |               |
| اورا سپند و آتش ناید همی بکار باروی همچو آتش و با خال چون سپند (حفظه باد غیسی). |               |

سپنت مینو و بعدها اهورامزدا را در سر آنها قرار دادند گفتند هفت امشاسپندان از این قرار هر مزد بهمن اردی بهشت شهر نور سفندارمذ خرداد و امرداد در اوستا و هومناه انار هبشنا خشترا سپنت آرمق هروئت و امرتات میباشد در مقاله گذشته از هر مزد صحبت داشتیم اینک چند کلمه از سپنت مینو گفته پس از آن مبرویم سر امشاسپندان

جزء اولی این کلمه را که سپنت باشد معنی کردیم جزء دوم آن هنوز در زبان ادبی مستعمل و آنرا بمعنی بهشت و فردوس گرفته اند ناصر خسرو علوی گوید این یک سوی دوزخست همیخواند و آن یک سوی ناز و نعمت مینو در خود اوستا مینو مینور (Munyu) آمده است و بمعنی خرد و روح و جوهر است مینو Mainyu صفت است بمعنی روحانی و معنوی ریشه این کلمه من میباشد که در اوستا بمعنی اندیشیدن است در سانسکریت مانو Manu و در یونانی مانیس Mantis و در لاتیخی منی memim جمله از یک اصل است در فرس هخامنشی نیز بمعنی اندیشه است تویی دبیس Thukidides مورخ یونانی که در قرن پنجم پیش از مسیح میزیسته است و مورخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos (قرن اول میلادی) از اریامنس (اریامنس) پسر داریوش بزرگ اسم میبرند معنی این اسم آریا نهاد یا آریا سرشت میباشد<sup>۱</sup>

بخصوصه کلمه دشمن ترکیب قدیمی خود را خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه و بداندیش میباشد چه دُر و دُش بمعنی بد و زشت است چنانکه در کلمات درخیم (بد سرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا)

بنابر آنچه گذشت سبنت مینو را میتوان به عقل مقدس و خرد پاک ترجمه نمود اینک به بینیم که در اوستا سبند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست در گاتها یسنا ۴۷ که خود موسوم است به سپنت مینو در هر شش قطعه این ها از سپنت مینو یا خرد مقدس صحبت شده است بطوریکه ابدأ جای تردید نیست که آنرا غیر از اهورامزدا بدانیم در نخستین قطعه این یسنا خرد مقدس و آئین ایزدی یکجا نامیده شده است و انسان

باید نسبت بآنها نیک اندیش و نیک گفتار و نیک رفتار باشد و بآن وسیله بکمال و حیات ابدی نائل گردد. در قطعه دوم دگر باره انسان را بادای تکلیف خود خوانده نسبت بخرد مقدس اعمال نیک خواسته میشود در قطعه سوم آمده است ای مزدا توئی پدر مقدس این خرد در قطعه ۴ گوید که بتوسط این خرد مقدس گناه کاران و دروغگویان برافتنند و پیروان راستی روی نجات یابند. در قطعه پنجم بدست یاری خرد مقدس از اهورامزدا پاداش اعمال تمنا میشود در قطعه ششم پاداش و سزای اهورامزدا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آئین راستین و کیش دروغین میگردد<sup>۱</sup> در یسنا ۴۴ قطعه هفت زرتشت میگوید ای مزدا من میکوشم که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل بشناسم

از این چند فقره بخوبی بر میآید که سپنت مینو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان چنانکه سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرار داده شدند

ستیزه خرد خبیث انگره مینو یا اهریمن همیشه در مقابل سپنت مینو یا خرد مقدس است نه در مقابل اهورا چنانکه در هر جای از گاتها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدس می بینیم از این قبیل است در یسنا ۴۵ قطعه دوم در مقاله آئین زرتشت مفصلاً از سپنت مینو و انگره مینو صحبت داشتیم فقط در اینجا میافزائیم از آنکه بعدها اهریمن در مقابل اهورامزدا تصور شد برای این است طرف مقابل او که سپنت مینو باشد گاهی بجای اهورامزدا آمده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۲۸ نظیر این در تورات هم دیده میشود بسا روح مقدس برای خود بهو استعمال شده است از این قبیل در کتاب اشعیا<sup>۲</sup> نبی (Yesaja) باب ۴۸ فقره ۱۶ و باب ۶۳ فقره ۱۰ از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا بجای سپنت مینو در سر امشاسپندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سپنت مینو از سر امشاسپندان برای تکمیل نمودن عدد هفت سروش را در آخر

۱ رجوع شود به گاتها یسنا ۴۷ ترجمه نگارنده

امشاسپندان جای داده اند در هیچ جای از گاتها بکلمه امشاسپند بر نمیخوریم ولی همه آنها مکرراً در گاتها آمده تقریباً در هر یک از قطعات غالباً از مجرّدات و صفات اهورامزدا میباشند بسا در یک قطعه برخی از آنها از صفات برخی دیگر از فرشتگان هستند و این از خصایص دین زرتشتی است که هر یک از صفات خداوند فرشته نهمینان جنس بشر است در یسنا ۴۷ در قطعه اول و دوم هر هفت امشاسپند ذکر شده اند از این قرار «نسبت به خرد مقدّس (سپنت مینو) و آئین ایزدی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای آوردن سبب میشود که اهورا بتوسط خسترا و آرمی با کمال (هروتات) و جاودانی (امرات) بخشد»

«برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدّس بهترین اعمال را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از منش پاک (وهومناه) است و خواه از کار بازوان و کوشش پارسا» در یسنا ۵۱ قطعه ۷ گوید «ای کسیکه ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرات) و کمال (هروتات) آفریدی از خرد مقدّس (سپنت مینو) و بواسطه وهومناه بمن قوّه و پایداری بخش»

همینطور است در سراسر گاتها بطوریکه تفکیک آنها از همدیگر دشوار و فهم و ترجمه گاتها را مشکل ساخت در سایر قسمتهای اوستا این کلمات نیز اینطور استعمال شده است مگر آنکه شخصیت آنها ثابت تر گشته بمجموع اسم امشاسپند داده از فرشتگان بزرگ شمرده اند چنانکه 'ملائک' در تورات برای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش که نور مطلق است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده از برای آنان دو جنبه قائل شده اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی آنچه در عالم کون و وجود میگذرد مملوّ بدستکاری این گماشتگان صورت میپذیرد آنانند اجراء کنندگان مشیت و اراده خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی در جائیکه نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپتن هایتی) یسنا ۳۷ فقره ۴ میباشد چه پس از گاتها هفت پاره از قدیمترین جزوات

اوستا بشمار است چیزیکه در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین باین عدد برمیخوریم بعدها یهود ها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیاره بابل ترتیب داده فرمانفرمائی هریک از روزهای هفته را یکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائیل بجای بهرام (مریخ) میکائیل بجای تیر (عطارد) زدکائیل بجای برجیس (مشتري) انائیل بجای ناهید (زهره) سبات ئیل یا کفزائیل بجای کیوان (زحل) <sup>۱</sup> اساساً هفت پروردگاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلیها و اشورها در سرزمین عراق حالیه وجود داشته و متعلق اند بقوم سومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نمیدانیم که از کدام نژاد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیچ یک از زبانهای متداولی امروز نیست آنچه محقق است این است که سومرها سامی نژاد بوده اند تمدن آنان تابسه هزار سال پیش از مسیح میرسد <sup>۲</sup> بی شک مأخذ مقدس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سیارات سبعة است که از پروردگاران سومر محسوب بوده است شماره هفت نیز مستقلاً در میان تمام اقوام هند و ژرمن مقدس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص اپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعروصنعت است بوده است هفت روز مانده بماه نو برای او قربانی میکردند برای آنکه سخن بد رازانکشد از سایر اقوام هندوژرمن صرف نظر کرده فقط از آریائیهایی یعنی هندو و ایرانی صحبت میداریم بحالۀ در این جا اشاره میکنیم

۱ رجوع شود به Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Jeremia Leipzig 1913 S. 164.

۲ رجوع شود به Weltgeschichte, herausg. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster Band Geschichte des alten Orient von Klaber S. 33—35.

تابع دوباره هفتل تر از آن صحبت به داریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدی تیا Aditya هندو عدد هفت بنا بشواید وید و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است در کتابها یسنا ۳۲ قطعه ۳ از هفت بوم هیت بومی (hita bami) صحبت شده است زرتشت از دیو پرستان شکایت نموده گوید که بواسطه دروغ و خود ستائی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید در سایر قسمتهای اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karshvar) سخن رفته است<sup>۱</sup> در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانه زمین برمیخوریم. معروف زنه ن و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم کتابها بهت اقلیم تبدیل یافت<sup>۲</sup> در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سیت دوپا (septa drupa) صحبت شده است<sup>۳</sup>

هفت پاره (هپن هایتی) پس از کتابها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل کتابهاست ولی بآثر از این جهت آنرا از ادبیات کسانیک میشمردند چنانکه از اسم آن برمیآید این قسمت از اوستا بهت فصل یاها متقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته با یسنا ۴۲ ختم میشود<sup>۴</sup> گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعدد هفت اهمیت مخصوصی داده شده است بی شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هرودت مینویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنکرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برجهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است

۱ رجوع کنید به اوستا تیر یشت ففره ۱۰ و به یسنا ۶۵ قفره ۵

۲ گوئی اندر کشور ما بر نمیخیزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جائی برنخواست خاقانی شیروانی

هفت اقلیم از بگرد پادشاه همدان در فکر اقلیم دیگر شیخ سعدی

۳ رجوع شود به Ostianische Kultur von Geiger S. 300-304

۴ اساساً هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افزوده شد رجوع کنید به کتابها ترجمه نگارنده در مقاله کتابها به هفت ها و مقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

باز همین مُورخ مینویسد که داریوش بزرگ با شش نفر دیگر از شرفاء ایران که باخودش هفت تن بودند دست بهم داده تا گماتای مُغ را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار نمایند در طیّ راه به بعضی از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را بضد گماتا بتأخیر اندازند که ناگاه هفت جفت شاهین را در تعاقب یکجفت کرگس دیدند و این را بفال تیک گرفته فوراً با داریوش هم رأی شده کار گماتا را ساختند<sup>۱</sup> بقول هرودت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده اند اشک اول را هفت تن از بزرگان بالای تخت نشانده اند در عهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند<sup>۲</sup>

در تورات در کتاب استر داستان از پادشاه آخشورش (خشیارشا) مذکور است در طیّ این داستان چندین بار بعدد هفت برمیخوریم نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنه خویش شوشن (شوشتر) داد هفت روز طول کشید هفت تن از خواجه سرایان پادشاه را خدمت میکردند

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّ بان پادشاه بودند در مجلس ضیافت حضور داشتند استریه<sup>۳</sup> که از جمله زنان سرا پرده پادشاه بود و بواسطه وجاهت خود خصوصاً طرف توجّه گردیده و بعدها سبب نجات یهودها از قتل عام شد در سال هفتم سلطنت آخشورش داخل قصر سلطنتی گردید<sup>۳</sup>

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روی یگ صّه از سنگ مرمر که دارای هفت پله است ساخته شده است در فارس در درخمه پادشاهان هخامنش معروف به نقش رستم در بالای گور داریوش در جزو نقوشات از دو طرف مشش تفریز منقوش است که با مجسمه خود پادشاه که در وسط

Herodote III, 76

L'Empire des Sassanide par Christensen p. 6 et 8

Nöldeke, Talmi 8 437-

۱

۲ رجوع شود به

و به

۳ رجوع شود به تورات استر باب اول فقره ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۴ و باب دوم فقره ۱۶

ایستاده است هفت تن میشوند شاید از آنان چنانکه پروفیسور اندر آس Andreas گمان میکند نمایندگان شش طایفه و قبیله فارس که هرودت از آنها اسم میدرد و ذکرش گذشت مقصود باشد

در جزو اسمی خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت بر میخوریم که در کارنامک اردشیر پاپگان از هم آوردان و دشمنان اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی شمرده میشود گرچه دانشمند المانی نواد که "Nöldeke" هفتان را از هفت ستارگان سیاره مقصود دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابر این اسم مذکور برای توهین باو داده شده است

این وجه تسمیه بسیار بعید بنظر میرسد بی شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است یکدسته از اسمی ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در پهلوی بمعنی نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه بوخت یعنی هومت هوخت هورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد پنج بوخت یعنی اهنودا شود اسپنتمد و هوخستر و هشواشت (پنج گاتها) نجات داد هم چنین است ماه بوخت و بزدا بوخت هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است<sup>۱</sup>

فیلسوف عرب جا حفا که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش المحاسن والاضداد مینویسد که در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی در خوانچه ای هفت شاخه از درختهاییکه مقدس میشمرند مثل زیتون و بید و انار و غیره میگذاشتند و در هفت پیاله سکه سفید و نو می نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که بحرف سین شروع شده باشد در گیلان خوانچه هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت

۱ رجوع شود به Artachschir Papakan von Th Nöldeke S. 49-50.

رجوع شود به چهار مقاله احمد بن عمر علی النظامی العروسی السرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰ و به ایرانشاه بمبئی ۱۹۲۵ ص ۱۲

Iranisches Namenbuch von Justi.

و به

است از افسانه هفت زنان سرا پرده بهرام گور منظمه نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجی (۵۳۵-۵۸۹) معروف است هم چنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تا با امروز مقدس است در ریک وید آمده است که هفت اسب گردونه خورشید را میکشد بعقیده هندوان هفت بار انسان میمیرد و دوباره بدنیا میآید در روز عروسی داماد و عروس باید هفت گام با هم بردارند<sup>۱</sup>

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در این جا ذکر شود چه این داستان مفصل تر از این است که بتوان باسانی آنرا فرا گرفت و در چند صفحه درج نمود غرض از چند مثال فوق برای نشان دادن انس آریائیهاست از چندین هزار سال قبل تا با امروز باین عدد

بی شک عقیده آسمان وزمین هفت طبقه که فردوسی میگوید  
 زسم ستوران در آن بهن دشت زمین شدش و آسمان کشت هشت  
 از نفوذ بابلیهاست چه در ایران قدیم بطوریکه از کتب مذهبی مزدیسنا  
 برمیآید بزمین و آسمان سه طبقه قائل بوده طبقه زیرین زمین را چنانکه  
 گفتیم بهفت کشور قسمت میکرده اند

یک تقسیم هفت گانه دیگری هم از اقوام سامی بها رسیده است و آن تقسیم  
 ماه بهفته میباشد در ایران ماه بی کم و بیش سی روز بود و بهر روز اسم  
 یکی از فرشتگان یا ایزدان میداده اند اسم روزیکه با اسم ماه یگجا اتفاق  
 میافتاده آن روز را عید میگرفته اند مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به  
 اردی بهشت در ماه اردی بهشت جشن بوده است و در خور داد ماه روز ششم را بواسطه  
 توافق اسم روز با اسم ماه جشن میکرده اند<sup>۲</sup> در مقاله هر مزد گفتیم که  
 گذشته از روز اول ماه که موسوم است به هر مزد روز هشتم و پانزدهم و

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheffelowitz  
 Giessen 1920 S. 133.

۲ رجوع شود به الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف اب الریحان البیرونی چاپ

بیست سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است برخی از مستشرقین گمان کرده اند که ایرانیان باین ترتیب ماه را مانند اقوام سامی بچهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه باین ترتیب دو هفته اولی هر یک دارای هفت روز است و دو هفته آخری هر یک هشت روز میباشد ماه چهار هفته پس از دخول اسلام در میان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبه<sup>۱</sup> از یک کلمه آرامی شبّات *shabath* میباشد که در عبری شبّات گویند این کلمه دارای یک ریشه قدیمتری است و آن شبّاتو *shabatu* است که از قوم اکاد *Akkad* پیادگار مانده است آکادها اصلاً سامی نژاد بوده اند در شمال عراق سلطنت داشته اند بعدها بابلسها جای آنان گرفته کلیه تمدن شان را اخذ کرده اند کلمه شبّاتو در نزد آکادها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه روزیکه دایره ماه پرمیشود کلمه سامدی *amēdi* فرانسه و زامستاخ *Samstag* آلمانی که در مملکت بایرن *Bayern* اسم روز شنبه است مانند خود کلمه فارسی ما از شبّاتو آمده است<sup>۲</sup> بعدها روز شبّات در نزد یهودها روز جشن گردید زیرا که یهود خداوند بنی اسرائیل در روز ششم خلقت جهان را بانجام رسانید و در روز هفتم بیاسود<sup>۳</sup> بنا بر این یوم السبت عربی نیز از همین ریشه و بنیان است

پیش از آنکه در خصوص امشاسپندان بکتاب مذهبی مزدیسنان متوسل شویم و مخصوصه از او متنا که سرچشمه اطلاعات دینی است از فرشتگان زرگ نام و نشانی جوئیم به بینیم از گوشه و کنار تاریخ اسمی از آنان هست یانه بحسب قدمت زمان نخست بیکى از آثار خطوط میخی عهد اسور بانپال *Assurbanipal* پادشاه اشور که از سال ۶۶۷ تا ۶۲۶ سلطنت داشته است متوجه میشویم در جزو خطوط میخی این پادشاه از چندین پروردگاران خارجه اسم برده شده است از آنجمله اسارامزش *Assuramazda* و هفت انونای

۱ بقال نیک و بروز مبارک شنبه نیکدگیر و مده روزگار خوش به بد منوچهری

۲ رجوع شود به *Akkadische Fremdwörter von Heinrich Zimmern Leipzig 1917 S. 67.*

۳ رجوع شود به تورات کتاب موسی باب دوم قمره اول

Annenaki برخی از مستشرقین احتمال میدهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشند<sup>۱</sup>

در خطوط میخی که از خود پادشان هخامنشی ژرتشتی کیش بجا مانده است در هیچ جا صراحتاً از فرشتگان بزرگ اسمی نیست گذشته از آنکه کلیه کتیبه‌های آنان سیاسی است و بامور مذهبی نپرداخته است نام اهورامزدا که تقریباً در هر جله تکرار شده است محالی از برای ذکر اسمی فرشتگان که بمنزله وزیران اهورا هستند نداده است با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون Monlton گمان کرده است که در کتیبه بیستون از کلمات خسترا که بمعنی سلطنت است و شیائیش که بمعنی خوشی و شادمانی است شهر یور امشاسپند و هخدادامشاسپند اراده شده باشد<sup>۲</sup>

مورخین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده اند ولی این سکوت دلیل نامعلوم بودن آنان در آن عهد نیست چه در کتب مورخین مذکور یک دسته از اسمی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و بخوبی دلیل است که در آن دوران مانند این زمان اسمی فرشتگان برای تیمن و تبرک جزو اسمی خاص شده بود همینطوریکه از عهد قدیم تا بامروز اسمی برخی از فرشتگان دین یهود مثل جبرائیل و میکائیل و رفائیل در میان یهودان و عیسویان و مسلمانان از اسمی خاص اشخاص شده است<sup>۳</sup> اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن با اشخاص داده شد هرودت و ارسطو از ارتبانوس اسم میبردند که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بوده است کتزیاس طبیب اردشیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم میبرد که کشنده خشیارشا پدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند اشا (اردیبهشت) دیده میشود ارتبانوس بجای اشوان آمده است که در گاتها و سایر قسمت‌های اوستا صفت مانند استعمال شده است یعنی باشا تکیه کننده و

۱ رجوع شود به Geschichte der Meder u Perser von Präjak II Band Gotha 1910 S. 120.

۲ رجوع شود به Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemm, Giessen 1920 S. 71.

۳ Raphaël, Michel, Gabriel . . . . . ۳

براسق و درستی پناهنده کتزیاس نیز از اوخشیارتس پسر داربوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکر کرده است. مورخ دیگر یونانی فیلارخس (Phylarkho) که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته همین اسم را ضبط کرده است. کتزیاس از یک اوخشیارتس بسیار قدیمی اسم میبرد که پادشاه باختر بوده است و نینوس (Ninos) مؤسس مملکت فبازا او را مملکت داده است.<sup>۱</sup> مورخ رومی دیودر (Diodor) که در پایان قرن اخیر پیش از میلاد بسر میبرده همین اسم را یاد کرده است. اوخشیارتس یا بقول مورخین دیگر اوخشارس متضمن اسم سومین امشاسپند خسترا (شهریور) میباشد اوخشیارتس در کتب یونانیها بحای هوخسترا میباشد که غالباً در اوستا آمده و بمعنی فرمانده خوب و خسرو نیک است.

در جزو اخبارات مورخین یونان بسا باستانی خاص ایرانی بر میخوریم که بخوبی یاد آور امشاسپندان اوستاست. برای اختصار بدو مثال فوق اکتفا کردیم. در سنت پارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خود را برای انتشار آتش مرزا فدا نموده است. در میان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه اردشیر برای تبرک اسم نخستین امشاسپند بهمن را بخود داد. گذشته از آنکه اسم اصلی او اسم دومین امشاسپند اشا میباشد.<sup>۲</sup> غالباً در جزو اخبار یونانیها میخوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی ز بهمن قربانی میکردند و فدیه میآوردند. هرودت در عادات و رسومات ایرانیان مینویسد که بافتاب و بها و زمین و آتش و به باد قربانی میکردند.<sup>۳</sup> کز نفون در خصوص لشکر کشی کورش بزرگ با شور میگوید همینکه لشکریان بخاک اشور رسیدند کورش فرما داد که از برای خوشنود ساختن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران

۱ لشکر کشی پادشاه نینوس بضد باختر از جزو افسانه های دربار هخامنشیان بوده است که کتزیاس در مدت اقامت خود در آنجا شنیده است.

۲ رجوع شود به Grundriss der iran. Philo. Die iranische Religion von Jackson S. 635.

۳ هرودت. Herodote 1. 131.

اشور شریقی نیاز کنند باز همین مورخ مینویسد بفرمان کوروش گاوای برای هر مزد اسبی برای مهر (متر) ستوری برای زمین و چندین قربانی دیگر نیاز پروردگاران اشور گردید<sup>۱</sup> از این قبیل اخبارات در کتب مورخین یونان و رُم بسیار دیده میشود و میتوان دریافت که ایرانیان دوره هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که پرستاری زمین و آب و گیاه و آتش و چارپایان و غیره را سپرده بآنان میدانسته اند و از برای خوشنود ساختن شان فدیہ میآورده اند بخصوصه که در چندین جای اوستا چنانکه ذکرش بیاید از سِپنت آرمَتی (سَندارمذ) و اِشا و هِشتا (اردی بهشت) زمین و آتش اراده شده است بنابر این فدیہ های مذکور نیاز این فرشتگان میشده است یکی از کتب قدیم که ممکن بود توسط آن اطلاعات مفصل و نسبتاً درست در خصوص آئین ایران بدست آوریم موسوم بود به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است نویسندۀ آن مورخ یونانی تئوپونوس Theopompus معاصر فیلیپ و پسرش اسکندر بوده است بنا بسنت زرتشتیان که قائل اند بفرمان اسکندر اوستا بیونانی ترجمه گردیده و بنا بقدمت تألیف فیلیپینا آن هم در عهدیکه یونانیان بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند میتوان گفت که این کتاب بسیار گران بها بوده است در جزو هشتم آن از آئین منغها صحبت میشده است مورخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و ۱۲۵ میلادی درگذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده کرده است آنچه پلوتارخس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی جهان و ادوار مختلفه آن مینویسد و آنچه از ستیزه اریانوس (اهریمن) با اورمزدس (هرمزد) و پیروزی یافتن هرمزد نقل میکند کلیه از کتاب فیلیپینا برداشته شده است شاید هم در جائیکه با آن همه دقت از فلسفه دین

۱ کز نفون در کتاب کبرویدی Kyropaidie 3.3 و 3.8 مقصود از شربشکه نیاز پروردگاران اشور شد. هوم میباشد کز نفون در سال ۴۳۰ با ۴۲۵ پیش از مسیح تولد یافته و ۳۸۴ سال ۳۸۳ پیش از مسیح درگذشته است.

زرتشت صحبت میشود از کتاب منقود شده مذکور باشد<sup>۱</sup> اطلاع مختصری که بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان یا رسیده بسیار مهم است چه مأخذ همانطوریکه در تقسیم کتاب فیله بنام است که در قرن چهارم پیش از مسیح تألیف یافته است از جمله نویسنده هردش، پروردگار و پریا فرید فرشته منش پاک یا نهادنیک فرشته راستی فرشته قانون و نظم فرشته خرد و دانایی فرشته ثروت و مال فرشته خوشی بخشنده و نیکی دهنده<sup>۲</sup> گذشته از آنکه مورخ مذکور این فرشتگان یا بقول خود او این پروردگاران را از خصایص دین زرتشتی و آئین<sup>۳</sup> مغ میشمرد معانی که از برای هر یک آنها داده است تقریباً چنانکه بزودی خواهیم دید موافق معانی حقیقتی آنهاست<sup>۴</sup> پس از پلوتارخس خبر جغرافی دانت یونانی استرابون Strabo که شصت سال پیش از مسیح نوآید یافته بسیار مهم است که میگوید در نایاد<sup>۵</sup> پرستشگاه اومانوس Omonos (وهومناه) و انا داتوس Anadaten یا Anadaton (امرات) را دیده است<sup>۶</sup> بنابر این معبد مذکور متعلق بوده است به اولان و ششمین امشاسپند بهمن و امرداد اصول و فلسفه امشاسپند از خصایص آئین مزدیسنا و از ارکان مهم این دین است بطوری پیوسته و مربوطه بآن است که هیچ وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستائی ممکن نیست دلایل تاریخی و لغوی نیز دلیل است که اصول امشاسپند با مزدیسنا یکجا بوجود آمده بنیان و ریشه این اصول چنانکه دیدیم در خود گاتهاست امروز تا بآن اندازه ای که نگارنده اطلاع دارم کسی از دانشمندان و مستشرقین معروف احتمال نمیدهد که این اصول از تأثیر نفوذ بابلی و سامی باشد ما دامیکه ما از برای اثبات قدمت یا آریائی بودن یکی از مسائل مزدیسنا روید برهمنان و آئین کهن هندوان یعنی برادران آریائی خود دلایل و نظایری در دست داریم در همسایه نباید بگویم دانشمند

۱ رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den Völkern von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 7.

۲ De Iside et Osiride, C 46-47.

۳ Persische Anahita Oder Anaitis von Windischmann München 1856 S. 36.

۴ کپادک در خطوط میخی بیستون کتابانوا آمده است ایالی است در طرف شرقی آسای صغیر خود استرابون در آنجا تولد یافت (اناطولی)

مرحوم فرانسوی دارمستتر با آنکه همیشه طرفدار این بود که امشاسپندان ایرانی مربوطه به ادی‌تیای Aditya هندو است<sup>۱</sup> در چند سال اخیر عمرش تقریباً هزار سال تفاوت میان اعتقاد پیشین و متأخر او پیدا شد<sup>۲</sup> مدعی گردید که ایجاد امشاسپندان از تأثیر نفوذ فلسفه فیلون Philon فیلسوف یونانی و یهودی مییاشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولد شده و در سال ۲۵ میلادی درگذشته است و یکی از پیشروان فلسفه جدید افلاطونی بوده است (Nouveau platonisme) و حتی برخلاف کلیه شواهد تاریخی قدمت تدوین گاتهارا تا بقرون اول میلادی کشانید یعنی در همان اوقاتی که فلسفه مذکور نو افلاطونی بوجود آمده است، چون دارمستتر خود اسرائیلی بود طبعاً میلی داشت که کلیه مزدیسنا را در تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفداري پیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده اند<sup>۳</sup> در صورتیکه استرابون که در شصت سال پیش از مسیح تولد یافته و سراسر کتاب جغرافیای خود از معبد بهمن و امرداد در کاپاتوکا (آسیای صغیر اناطولی) خبر داده میگوید که خود دیده است مجسمه بهمن را در روز جشنی میگردانیده اند ما نمیتوانیم با دارمستتر هم عقیده شده تشکیل امشاسپندان را پس از فیلون که از حیث زمان متأخرتر از استرابون میباشد بدانیم قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارخس راجع بامشاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است

گفتیم که امشاسپندان به آدی‌تیای Aditya برهمنان مربوط است در آئین هندوان آدی‌تیا عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی اسامی همه آنها معلوم نیست چنانکه اسامی همد ۳۳ پروردگاران دیگر که در وید

۱ رجوع کنید به O. mazd et Ahriman par Darmesteter, Paris 1877 p. 38-36

۲ Le Zend Avesta par Darmesteter III vol. Paris 1893 p. LII

۳ رجوع کنید به Gesch. der Rel. im Altert. von Tiele Deutsche Ausg. v. gchrich 8, 38

Jackson, (Grund. der irani. Philol.) irani Religion s. 635

Geldner, Avestalitteratur (Grund. der irani. Philol.) S. 30.

از آنان صحبت شده با نرسیده است آدی تی: یعنی پسران آدی تی که الهه ای میباشد از میان این هفت برادر اسم درونا Varuna و مترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده میشود.

اینک به بینیم در خود اوستا این فرشتگان دارای چه مقامی هستند. در چه سراسر اوستا یعنی در گاتها و دلبه، یسنا و اشتها و ویسپرد و وندیداد و در همه کتب مذهبی پهلوی از عبادت و جلال این فرشتگان صحبت میشود. هیچ یک از قطعات اوستا بر نمخوانیم که در آن ذری از امشاسپندان نشده باشد در خود گاتها در هر قطعه دیده میشوند مگر آنکه در اینجا چنانکه نفقیم غالباً از صفات اهورامزدا هستند. این باید در طبق زندگانی بدو شد که دارای خصلت راستی و درستی و نظم (۱) اهورا گردد باید چنان پاک و آرامش و نیکبخت اندیش باشد که بهشت سوده پاک منش (وهومناه) رسد محبت و فروتنی و بردباری را (آرمتی) باید بداند. مایه رستگاری خود شمرده در صورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد ضمیر و نهاد پاک و اندیشه اش بی آلابش گردید تواضع و محبت را بیند خود ساخت لاجرم بدو خصلت دیگر رحمانی (امریتات) و جاودانی (امرئات) نائل گردد چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در پناه خود گرفته هماره در کشور جاودانی و ملکیت روحانی باریتعالی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگان برمیآید و بعلاوه چنانکه در خود گاتها از ملائکه مقرّین هم شمرده میشوند و واسطه فیض میان اهورامزدا و بندگانشند<sup>۱</sup> در قطعات یسنا ۲۹ که لَفَتکو و سَوَال و جَوَان است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی از این فرشتگان شخصیت امشاسپندان واضح و آشکار است<sup>۲</sup> اما در سایر قسمتهای اوستا نخست در هفت ها پنج بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است<sup>۳</sup> گاهی نیز کلمه امشاسپند

۱ رجوع شود به یسنا ۳۳، قطعه ۱۲      ۲ رجوع شود به قطعات ۲ و ۳ و ۷

۳ رجوع شود به یسنا ۳۵ قهره ۱ و یسنا ۳۷ قهره ۴ و یسنا ۳۹ قهره ۳ و یسنا ۴۲ قهره ۱ و ۶

بدون سپنت برای فرشتگان بزرگ آمده است <sup>۱</sup> در فروردین یشت عدد هفت تن بودند آنان نیز معین گردیده است <sup>۲</sup> در ماه یشت بتوسط امشاسپندان فروشکوه زمین بخشیده میشود <sup>۳</sup>

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گزمان *garomana* (عرش) در آنجائیکه مقام خود اهوراست بامشاسپندان در روی تخت زرین جای داده شده است <sup>۴</sup>

در فروردین یشت میخوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی میکند <sup>۵</sup> در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسپندان باخورشید هم اراده هستند <sup>۶</sup> در فرگرد ۱۹ وندیداد میگوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت میکنند) <sup>۷</sup> در نخستین یشت که مختص بهرمزد است نسبت این فرشتگان بهروردگار معین گردیده گوید و هومن آفریده من است ای زرتشت اردی بهشت آفریده من است ای زرتشت شهریور آفریده من است ای زرتشت سپندارمذ آفریده من است ای زرتشت خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت <sup>۸</sup>

بخصوصه آنچه در فروردین یشت از امشاسپندان ذکر شده است بسیار قابل توجه و دقت است در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ آمده است «ما بفروهرهای نیک و توانا و مقدس پاکان درود میفرستیم و بآن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تند نظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند که هر هفت یکسان سخن گویند که هر هفت یکسان رفتار کنند کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است کسانی را که یک بدرو سرور است و اوست آفریدگار

۱ رجوع شود به بسنا ۲۱ فقره ۲

۲ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۳

۳ یشت هفتم (ماه یشت) فقره ۳

۴ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۳۳ و فقره ۳۶

۵ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۱

۶ یشت دهم (مهریشت) فقره ۵۰ و یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۹۲

۷ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۱۳

۸ یشت اول (هرمز یشت) فقره ۲۵

اهورامزدا کسانیکه یکی از آنها زرتشت و روح دیگری است کسانیکه به موت اندیشند و بهوخت اندیشند و بهوخت اندیشند کسانیکه راه آنان روشن و درخشان است و قتیکه بسوی زور بر وار دارند<sup>۱</sup> فقرات فوق گویای مقام اتحاد و یکرانگی امشاسپندان و ماسوم بودن آنان است بیک پدر و بزرگ در یکی از دهه های متأخر مزدیسنان (دشمن افزون) کسه در جزو خورده اوستای ازسی و سه امشاسپندان مسجین شده است گذشته از این یک فقره دیگر در هیچ جای نخستین مددی برای امشاسپندان بر نمیشوریم<sup>۲</sup> در جزو خورده اوستا بار دیگری نسبتاً متأخر موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان که از فقره یک تا هشت مرتباً از ارمایه یان و یاران و همکارانشان و همآوردان و دشمنان آنان که ۱۸۰ ها در جزو مریک امشاسپندان صحبت خواهم داشت اسم میدهد

از فقره هشت تا فقره ۱۸ نیز مذکور بسایر یزدان درود فرستاده میشود<sup>۳</sup> در دو سهروزه کوچک و بزرگ هر یک از امشاسپندان درود و تحیات تقدیم میکردد بقول زرتشتیان در قدیم هریک از امشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است امروز فقط در میان بیست و یک یشت دوم مخصوص هفت امشاسپندان و دشت سوم و چهارم از آن اردی بهشت و خرداد است احتمال دارد که سنت زرتشتیان را نیز حقیقی باشد چه رساله بهلولی بهمن یشت که امروز در دست است هر چند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه تری ترتیب داده شده است<sup>۴</sup> بنابراین رساله مذکور باسم نخستین امشاسپند است

در کتب بهلولی نیز مانند اوستا غالباً از امشاسپندان اسم برده شد بقول دینکرد امشاسپندان بنزد شاه گشتاسب در آمده اورا بدین زرتشت

۱ رجوع شود به Avesta von Spiegel, Bd. III S. 4.

و به خورده اوستای تیرانداز یعنی سه زندگرددی ۱۲۷۵ صفحه ۱۱

۲ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 231.

۳ رجوع شود به Die Traditionelle Literatur der Persen von Spiegel, S. 128-135.

Sacred Books of the East by West, Oxford 1880 p. 1-lix

۴ Mayan on The Sacred Language, Writings and Religion of the Persia by Mayan p. 107.

دلائل کردند بندهش مقام و درجه هریک را مثل وزراء پادشاهی معین کرده گوید

وهومن که بمنزله بزرگ فرمدار یا رئیس الوزراست در صدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین رتبه است پس از آن باز از طرف راست اردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند از طرف دست چپ سفندارمذ و خرداد و امرداد بحسب ترتیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند

وهو و هیشت *vahista* و شیریه *vairya* سپنت *spenta* از صفات و بحسب ترتیب بمعنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدس میباشد بعدها جزء لاینفک چهارتن از امشاسپندان گردیده گفتند وهومناه (بهمن) اشاوهدشت (اردیبهشت) خشتَر و شیریه (شهریور) سپنت آرمی (سپندارمذ)

شش ماه از سال و شش روز از ماه باسم این فرشتگان است و هریک بجای خویش گفته خواهد شد اکنون که بطور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمیت آنان در مزدیسنا تا بچه درجه است هریک از آنان را جداگانه شرح میدهم

هرچند که در کتابها اشا دارای نخستین درجه است ولی بعدها عادت بر این جاری شده که بهمن در سر امشاسپندان جای داده شود

در اوستا وهومنه *vohumana* در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن گوئیم این کلمه مرکب است از دو جزء وهو بمعنی خوب و نیک است و آینه از ریشه من که ذکرش گذشت میباشد در فارسی منش یا منشن گردید بنا بر این هر دو جزء این کلمه در زبان ما باقی است و میتوانیم مجموع آنرا به وه منش و خرب منش یا به نیک نهاد ترجمه کنیم بسابجای وهو صفت دیگر و هیشت آمده و هیشت آینه گفتند یعنی بهترین منش

وهمن با نهاد یا آب و منش نیک نخستین آفریده اهورامزداست

در عالم روحانی مظهر اند. بشه نیک و خرد و دانائی خداوند است انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشید و او را با آفریدگار نزدیک داند بهمن همان فرشته است که در خواب روح زداشت را به پیشگاه جلال اهورا رهنائی نمود چنانکه گفتیم از زمان بسیار قدیم در ایران زمین و ممالک مزدیسنا این فرشته مورد توجه بوده بنا بشهادت استرابون در آسیای صغیر ستایش او معمول بوده است یکی از وظایف بهمن این است که بانسان گفتار نیک تعلیم میدهد و از زائر کوئی و هرزه سرائی باز میدارد

خروس که از مرغان مقدس شمار است و در سپیده دم بابانگ خوش دیو ظلمت را رانده مردم را به ریاضت و عبادت و نشت و کار میخواند مخصوص به بهمن است شمع چنیز اباس سفید مخصوص باین فرشته است در میان گلهای یاسمین سفید هم از آن و همین است

گفتیم که هریک از فرشتگان را دو جنبه است روحانی و جسمانی در عالم مادی حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورا مزدا سپرده بآنان است که از طرف آفریدگار کمال پرورش و تربیت آنها میکوشند همه جانوران سودمند بحمايت بهمن سپرده شده اند

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن و نیز دومین روز ماه منسوب باوست دومین روز بهمن ماه براسطه توافق اسم روز با اسم ماه در ایران جشن بزرگی بوده با اسم بهمنگان یا بهمنجنه انوری گوید

بعد ماکز سر عشرت همه روز افکندی سخن رفتن و نارفتن ما در اقواء اندر آمد زدر حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم چنین مینویسد «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پاک

خورند و گویند حفظ آید مردم را و فراشتی برون و اما بخراسان  
 مهمانی کنند بر دیکی که اندر و از هر دانه خوردنی خورند کنند و  
 گوشت هر جانوری و حیوانی که حالاند و آنچه آندران وقت آندران بقعه یافته  
 شود از تره و نبات آنچه شاعر معروف علی بن احمد طوسی که در وسط  
 قرن پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس  
 مینویسد نیز قابل توجه است در تحت کلمه بهمنجنه چنین میگوید  
 بهمنجنه رسم عجم است چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بودی بهمنجنه  
 کردندی و این عیدی بودی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد  
 بر سر کاسها برافشانندی فَرخی گفت

فَرخش بان و خذ اوندش فرخنده کنان عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه  
 چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی برمیآید بهمن نیز  
 اسم گیاهی است که بخصوصه در جشن بهمنجنه خورده میشد در طب نیز  
 این گیاه معروف است و آن یخچست سفید رنگ یا سرخ مثل  
 زردک<sup>۱</sup>

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است سابقاً ریشه آن را  
 باسم بهن سرخ و بهن سفید در دواخانه ها استعمال میکردند<sup>۲</sup>  
 سابقاً اشاره کردیم که در ادبیات مزدیسنا از برای هر یک از  
 امشاسپند همکار یعنی یاران و همراهانی ذکر کرده اند هم چنین هر یک را  
 همستار یعنی رقیب و ضد و دشمنی میباشد در اینجا مناسب است که متذکر  
 شویم اگره مینو (اهریمن) در آغاز همستار یا ضدسپنت مینو بوده است چون  
 مرور سپنت مینو (خرده مقدس) از شماره هفتگانه امشاسپند افتاده و بجای  
 آن خود اهورامزدا را در سرفرشتگان بزرگ قراردادند لاجرم اهریمن نیز  
 در مقابل اهورامزدا تصوّر شده است بعقیده نگارنده مأخذ اصلی اشتباه معروف  
 که اهریمن را نقطه مقابل هر مزد خوانده اند همین است

۱ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحر الجواهر

۲ رجوع شود به

ایزد ماه ایزد گوش ایزد رام از همکاران امشاسپند و همی شمرده میشوند  
آک مناه Aka Manni یعنی بدعش یا زشت نهاد دشمن بزرگ و رقیب  
بهمن است <sup>۱</sup>

۲ اردی بهشت بر افکنندای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی <sup>۲</sup>  
در اوستا اشا وهیشت *Aša vahishta* در پهلوی اشا وهیشت یا  
ارت وهیشت و در فارسی اردی بهشت گوئیم جزء اولی این کلمه اشا از جمله لغاتی  
است که معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستی و تقدس و قانون و آئین ایزدی  
و پاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شده است  
فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر بیش نیست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار  
شده است تشخیص معانی آن نیز دشوار است بسا در یک قطعه یا یک جمله  
گاهی یکی از معانی مذکور است و گاهی از آب فرشته ای اراده شده است  
در سانسکریت رتا *ṛta* و در لایتی راتوس *ratna* گویند <sup>۳</sup> بسا در گاتها  
از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود میباشد چنانکه بوستان و سرای  
وهومناه نیز بهمن معنی است <sup>۴</sup> جزء دیگر این کلمه که وهیشت باشد صفت  
تفضیل است یعنی بهتر بهشت که در فارسی بمعنی فردوس است از همین کلمه  
میباشد پس معنی اردی بهشت بهترین راستی و درستی است در آئین مزدیسنا  
آمال و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتو راستی و درستی خویش از زمره  
اشوان یا پاکان و مقدسین گردد کلیه کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد بدین  
راستین است آشون *āšvan* خوانده میشود غالباً خود زرتشت در اوستا اشو  
خوانده شده است آنکه از اشا روی بگرداند و بکیش دروغین گردد در گونت  
*dregvant* یعنی پیرو دروغ نامیده میشود بخصوصه در جزو اسامی خاص ایرانی  
بیکدسته از اسامی برمیخوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است سه نفر از

۱ نزد اهالی کوهستانهای ایران بهمن اسم برقی است که بواسطه تراکم و از دیار  
از بالای کوهها سرازیر شده بدنه و دشت میریزد و آنرا در فرانسه *Avalanche* گویند

۲ دقیقی المعجم فی معایر اشعار العجم

۳ رجوع شود به کتاب خرمشاه ص ۷۰-۷۲ ۴ رجوع شود به یسنا ۳۳. قاعده ۳

پادشاهان سلسله هخامنشی موسوم بوده اند به ارتخشتر همین اسم بتدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک میباشد

اردی بهشت در عالم روحانی نماینده صفت راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست و در عالم مادی نگهبانی کلیه آتشیهای روی زمین بدو سپرده شده است سومین یشت مختص باین فرشته است دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت در روز سوم اردی بهشت ماه بواسطه اتفاق دو اسم باهمدیگر در ایران قدیم جتنی میگرفته اند موسوم به اردی بهشتگان<sup>۱</sup> بقول بندهش گل مرزنکوش مخصوص باوست<sup>۲</sup> ایزد آذر ایزد سروش ایزد بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردی بهشت شمرده میشوند اندرا Indra که بقول بندهش و دینکرد دیو فربتار و گمراه کننده است همستار و دشمن بزرگ اردی بهشت محسوب است نیاز معروف اشمن و هو نیز نیاز اشا گفته میشود

۳ شهر یور ز شهر یورت باد فتح و ظفر بزرگ و تخت و کلاه و تکر (فردوسی) در اوستا خشت و نیریه Xšathra Vairya در پهلوی خشت یور و در فارسی شهر یور یا شهر یر گوئیم<sup>۳</sup> جزء اول این کلمه بمعنی سلطنت و مملکت است باین معنی در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعمال شده است کلمه شهر که امروز در فارسی بجای بلده عربی است از خشت آمده است در قدیم نیز از خود کلمه شهر مملکت اراده میشده است میثقتند ایرانشهر یعنی کشور ایران<sup>۴</sup> در کلمه شهر یار تاکنون معنی اصلی محفوظ ماند چه آن<sup>۱</sup> رجوع شود به آثار الباقیه بیرونی چاپ زاخو Sachau ص ۲۱۹ ۲ رجوع کنید به بندهش Bundehesh von Justi Cap. XXVII گل مرزنکوش (مرزنجوش) ریز سفید رنگ مایل برخی است گل مانند خود گیاه خوشو است (کشف المومنین) ۳ چو در روز شهر یر آمد به شهر زشادی همه شهر را داد بهر لبیبی (فرهنگ انجمن آرای ناصری)

۴ از آفریدون که جایان یارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را سه بخش کرده بیان سه فرزند خویش پاره مشرقی که اندرو ترک و چین است پسرش را داد توژپاره مغربی که اندرو روم است پسرش را داد سلم و پاره مابینگی که ایرانشهر است پسرش را داد ایرج اوریوان بیرونی التلهم فی ضاعة التلجیم و رجوع کنید به معجم البلدان یاقوت حموی .

معنی پادشاه مملکت است جزء دومی این کلمه صفت است. معنی آرزو شده از *var* مشتق است در خطوط میخی و گدانه‌ها و اوستا. معنی انتخاب نمودن و برگزیدن و گزیدن بسیار استعمال شده است در پهلوی و اوز و در فارسی باور گردید.

شهریور را بکشور آرزو شده یا سلطنت مطلوبه میتوان ترجمه نمود بسا در اوستا از شهریور کشور جاودانی اهورامزدا سرزمین فنا ناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است در آنجا نیکه مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زندگانی بسر برد که پس از مرگ شایسته این مملکت گردد شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است در جهان مادی پاسبان فلزات است از اوست فر و فیروزی پادشاهان دادگر چون نگهبانی فلزات با اوست از این رو او را دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروت خواندند <sup>۱</sup> گداهی هم در اوستا از کلمه شهریور فلز اراده شده است <sup>۲</sup> در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ میشود از کسیکه سیم و زر را بد بکار اندازد یا بگذارد که زنگ زند ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان بنا بقولی آنرا نیز آذر جشن میگفتند <sup>۳</sup> بقول بندهش ریحان (شاسپرغم *Basilicum*) مختص بشهریور است <sup>۴</sup> ایزد مهر ایزد آسمان و اینران از یاران و همکاران شهریور شمرده میشوند دیو سئورو *Saurta* که بقول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب و مستی است رقیب و دشمن بزرگ شهریور است <sup>۵</sup>

سپندارمذ پاسبان تو باد ز خرداد روشن روان تو باد (فردوسی)  
 ۴ سپندارمذ در اوستا سپنتا آرمئیتی *Spenta Armaiti* در پهلوی سپندارمذ

۱ رجوع کنید به سی روزه فقره ۴

۲ رجوع کنید به فرگردهم و ندیداد فقره ۱۰

۳ آثار الباقیه (ابو ریحان بیرونی) چاپ پروفیسور زاخو *Sachau* ص ۲۲۱

*Bundehesh von Justi Cap. xxvii*

۴ بندهش

۵ سئورو *Saurta* در پهلوی ساور و در فارسی ساور می باشد

در فارسی سپندارمذ یا سپندارمذ و اسپندارمذ و اسفندارمذ و سفندارمذ گوئیم  
سپنت صفت است. معنی که سابقاً شرح دادیم بعدها بآرمیتی متصل شده است  
آرمیتی. معنی فروتنی و فداکاری است دروید این فرشته نیز آرمیتی گفته میشود  
در یک جای ریگ وید چنان که گاهی در اوستا، معنی زمین آمده است  
در پهلوی آنرا بنجد کامل ترجمه کرده اند

سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا است  
در جهان جسمانی فرشته ایست مۆکل زمین باین مناسبت آنرا مئوئث دانسته  
دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ مۆطف است که همواره زمین را  
خرم و آباد و پاک و بارور نگه دارد هر که بکشت و کار پردازد و خاکی را  
آباد کند خوشنودی سفندارمذ را فراهم کرده است کلیشه خوشنودی و آسایش  
در روی زمین سپرده بدست اوست مانند خود زمین این فرشته شکمیا و بردبار  
است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است ایزد آبان ایزد دین  
ایزد آرد از همکاران و یاران او شمرده میشوند دیو ناخوشنودی و خیره سری  
ترومیثی Taromaiti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است  
آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ در ایران قدیم  
در این روز جشن میگرفته اند بقول ابوریحان بیرونی این عید بزنان تخصیص  
داشته و از شوهران خود هدیه دریافت میکردند انداز این رو به جشن مردگیران  
معروف بوده است<sup>۱</sup>

۱ وکان فیہامنی ہذا الشہر و ہذا لیوم خاصۃ عید النساء و کان الرجال یجودون علیہن  
و قد بقی ہذا الرسم باصفہان و الری و سائر بلدان فہلہ وستی بالفارسیۃ مزدکیران  
(آثار الباقیہ ص ۲۲۹) ابوریحان در کتاب دیگر خود الفہیم این جشن را مردگیران ضبط کرده  
است یعنی در یک نسخه خطی کہ نگارندہ در کتابخانہ ملی پاریس دیدہ ام مردگیران مندرج  
است عجالتہ و سایل تحقیق ندارم عین عبارت کتاب الفہیم از اینقرار است «مردگیران نبشتن  
رقعہا گزدم این از رسمہای پارسیان نیست و لیکن عامیان نو در آوردند این روز بر کافذہا  
نویسند و بر درخانہ آویزند تا اندرو گزند اندر نیاید و بہ پنجم روز است از اسفند ماہ پارسیان  
نبشتن رقعہا گزدم را مردگیران خوانند زیرا کہ زنان بر شوهران اقتراحا کردند و آرزوہا  
خواستندی غالب فرہنگہا مثل فرہنگ سروز و برہان جامع و برہان قاطع و انجمن  
آرای ناسری مردگیران ضبط کردہ و این جشن را در آخرین پنج روز سفندار ماہ قرار دادہ اند

بید مشکب گل خصوص سپندارمذ میباشد

در اوستا هروئات Haurvatat و امرتات Ameretat و در پهلوی  
 خرداد و امرداد و خردات و امردات آمده است این دو فرشته همیشه باهم  
 نامیده میشوند نسبت بسایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شد  
 هروئات از کلمه هرو haurva مشتق است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا  
 بسیار استعمال گردیده بمعنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب میباشد همین  
 کلمه در فرس در خطوط میخی هروو harnva آمده است در سانسکریت سرو  
 sárva گویند بنا بر این خرداد یعنی کمال و رسائی و صحت گذشته از آنکه حفاظت  
 یکی از ماههای سال سپرده باین فرشته و باسم او نامزد نموده خرداد ماه گوئیم  
 بیک شکل دیگر نیز اثری از او در زبان ما باقی است باین معنی که کلمه هر  
 (هرکس و هر چیز) از ریشه وُرن خرداد است و از هروو harnva فرس آمده  
 است <sup>۱</sup> اما امرداد آنچه در ترکیب و تجزیه کلمه امشاسپند ذکر کردیم در این  
 جائیز مصداق میباشد امرداد یعنی بیمرگی یا عبارت دیگر جاودانی این دو  
 فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند در جهان دیگر این دو بخشایش  
 رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است اهورامزدا خوشی (خرداد) و جاودانی  
 (امرداد) را بکسی بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدس  
 بوده است <sup>۲</sup> در عالم مادی پرستاری آب با خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد میباشد  
 این دو وظیفه از برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است چه در خود  
 گاتها اشاره بآن شده است <sup>۳</sup> چنانچه از پیش گذشت استرابون معبد  
 امرداد را در آسیای صغیر دیده است در اوستا یشت چهارم از آن خرداد  
 است سومین و پنجمین ماه موسوم است به خرداد و امرداد روز ششم و هفتم ماه  
 نیز باسم این دو فرشته است این دو روز را در ماههای مذکور عید می گرفته

Grundriss der Neupers. Etymo. von Horn

۱ رجوع کنید به

Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182

و به

Handbuch der Avestasprache von Geiger

و به

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

و به

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۷ قطعه ۱ و هرمزدیشت فقره ۲۵

۳ رجوع شود به گاتها یسنا ۵۱ قطعه ۷

اند باسم جشن خوردادگان و مردادگان<sup>۱</sup> بقول سنت حضرت زرتشت در خردادروز از فروردین ماه تولد یافته و در این روز مبعوث شده و در این روز گشتاسب دین پذیرفته است و در این روز رستا خیز بوقوع خواهد پیوست ایزد نشت و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خورداد میباشند ایزد رشن و ایزد اشداد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده میشوند دیو گرسنگی و تشنگی ترو<sup>۲</sup> Tauru و زئیریک<sup>۳</sup> که در بند هشت تاربیج و زاریج نامیده میشوند از همیستاران و دشمنان خرداد و امرداد هستند این دو دیو نیز مانند دوفرشته رقیب خود همیشه یکجا نامیده میشوند

### گل سوسن مخصوص بخرداد و گل چمبک از آن مرداد است<sup>۲</sup>

- ۱ بقول برهان قاطع خرداد روز در خرداد ماه موسوم است به جشن نیلوفر برون رفت شادان بخرداد روز چمبک اختر و فال گیتی فروز (فردوسی)
- روز مرداد مژده داد بدان که جهان شد بطبع باز جوان (مسعود سعد)
- ۲ چمبک گلی است زرد رنگ خوش بو و تند در آغذه المؤمنین ضبط است که جنبه پهنی زنبق را گویند در فرهنگها چنبا و چنبی مندرج است و شعرا نیز استعمال کرده اند الحال در ایران یک قسم گل یاس باین اسم معروف است و یک قسم برنج نیز در گلان موسوم است به چنبا این کلمه اصلاً از هند آمده است در سانسکریت چمبا<sup>۴</sup> و در هندوستانی چمبا گویند رجوع کنید به قسمت لغات بندهش چاپ و ترجمه یوسنی ۱۸۷۱.

(۱)

(۲)

(۳)

(۴)

در خصوص خرداد و امرداد رجوع کنید به Haurvatāt et Ameretāt par Darmesteter Paris 1875

در خصوص امشاسپندان بطور عموم رجوع شود به کتابهای ذیل

Die iranische Religion G. ir. Ph. von Jackson S. 633-639. Eranische Alterthumskunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des origines du Zoroastrisme par de Harlez p 43-74. Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides par Casartelli Paris 1884 p 66-69. Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den griechischen und römischen quellen S. 63-66 Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215

دانشمند الهامی پروفیسور مارکوارت Marquart نیز رساله ای در خصوص امشاسپندان نوشته است در سال ۱۹۲۰ میلادی در برلین بنا بدرخواستم نسخه خطی آن را که هنوز چاپ نشده بود برای مطالعه بنگارنده داد ماسفاته بواسطه ناسازگاری بودن نسخه و بواسطه یاد داشتهای عدیده که خطش ناخوانا بود نتوانستم از آن استفاده کنم

دکتر برنهارد گِیگر Dr. Bernhard Geiger پروفیسور در وینه کتابی در خصوص امشاسپندان تألیف کرده است پس از فرستادن این مقاله بقطعه کتاب مذکور بدست نگارنده آمد عنوان آن از این قرار است

Die Amesha Spentas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

## مقدمه هفتن یشت کوچک

مقصود از هفتن همان هفت امشاسپندان است که شرحش در مقاله پیش گذشت معمولاً پارسیان دو هفتن یشت تشخیص میدهند یکی موسوم است به هفتن یشت کوچک و دیگری به هفتن یشت بزرگ در واقع هفتن یشت کوچک مخصوص به هفت امشاسپندان و در جزو یشتهاست هفتن یشت بزرگ متعلق به یسناسبت فقط بمناسبت آنکه مرکب از هفت ها (فصل) میباشد آنرا نیز متعلق به هفت امشاسپندان دانستند ما هم هر دو را بمعرض مطالعه عموم میگذاریم بزودی از هفتن یشت بزرگ یا هپتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت اینک در خصوص دومین یشت که متعلق به مهین فرشتگان مزدیسناست گوئیم هفتن یشت کوچک نسبتاً کوچک و بقدمت هم بسایر یشتهای بزرگ نمیرسد

از فقره یک تا فقره شش که میتوان آنرا مثل یک جمله فرض نمود از هفت امشاسپند و همکاران و یارانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و از فقره ۶ تا انجام دوباره از همان فرشتگان مفصل تر اسم برده بهر یک درود فرستاده میشود متأسفانه فقرات اخیر این یشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود بخصوص فقرات ۱۳ و ۱۴ که بهیچوجه از لغات آن معنی ای که موافق علم اشتقاق باشد نمیتوان استخراج کرد مگر آنکه یک معنی سنتی از برای آنها قائل شویم بخصوص در قرأت این یشت قطع نظر از احساسات مذهبی بدو خلعت ایرانیان قدیم بر میخوریم یکی میل مخصوص آنان بزراعت و آبادی و دیگری به پهلوانی و دلیری چه در جزو درود و تحیات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشتم و دهم بگله ورمه و خرمن گندم و زنان دارنده پسران نامور و دلیر نیز درود فرستاده میشود

در انجام باید بیفزائیم که معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت باهم میخوانند در صورتی که خواسته باشند با هفتن یشت کوچک اکتفاء کنند فقرات ۱۱ تا ۱۴ آن را هفت بار تکرار میکنند



## هفتن یشت کوچک

۱. اهورامزداي را یومند (و) فرهمند را امشاسپندان را وهومن را  
 صلح پیروزمند را که از بالاحامی همه آفریدگان است دانش فطری مزدا  
 آفریده را دانش اکتسابی مزدا آفریده را ۵

۲. اردیبهشت زیبا تر را (نماز) زورمند مزدا آفریده ائیریامن ایشیا را ۱  
 سوک ۲ نیک دور بیننده مزدا آفریده مقدس را شهرپور را  
 فلز کُداخته را ۳ رحم و مروت غمخوار بیچارگان را ۴ ۵

---

۱. نماز ائیریامن ایشیا (airyanan ištā) در ادعیه بسیار شریف  
 بخصوصه بضد ناخوشیها خوانده میشود جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ فقره اول است  
 یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روی تجزیه کتاب دینکرد این نماز  
 متعلق به آخرین گانا و جای آن در انجام وهشتواشت بوده است در وزن شعر هم  
 با آخرین گاتا یکی است در یشت آینده که اردیبهشت باشد از فقره ۵ تا آخر آن در تعریف  
 و تأثیر این نماز است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت خود ائیریامن اسم فرشته ایست  
 که درمان و شفا میبخشد رجوع کنید به اردیبهشت و به کاتها ترجمه نگارنده بمقاله چند لغت  
 از گاتا (ایرمان) و بمقاله ملحقات کاتها

۲. سوک در اوستا سوكَ دسَکَوسَ (saoka) در پهلوی سوک گردید رجوع کنید  
 به ترجمه هرمزدیشت صفحه ۵۹ ویاورقی شماره ۴

۳. ذکر فلز در اینجا بمناسبت امشاسپند شهرپور است که پیش از آن گذشت چه در عالم  
 مادی نگهبانی فلز با این امشاسپند است رجوع کنید بمقاله امشاسپندان به شهرپور

۴. ذکر رحم و مروت نیز بمناسبت امشاسپند شهرپور است گفتیم که این امشاسپند در عالم  
 مادی نگهبان فلز است چون فلزات در جزو آن زر و سیم مایه مروت است از این جهت دستگیری  
 از فقره و نقض احوال بیچارگان نیز بعد از شهرپور است رجوع کنید بمقاله امشاسپند به شهرپور



۳ سپندارمذ نیک را زای نیک و دور بیننده مقدس مزدا آفریده را ۱  
 هروتات راد را ۲ یائزیه هوشیتی را ۳ (فرشتگان) سال را سروران  
 تقدس را امرتات راد را هر دو گله پرواری و مزرع گندم سود  
 بخشش را گورن ۴ نیرومند مزدا آفریده را ۵

۴ مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاهان خوب بخشنده را اردیبهشت  
 و آذر اهورامزدا را سرور بزرگ ایام نیات را ۵ و آب مزدا آفریده را ۵

۱ راتا راتاه (Ratā) نخست بمعنی فدیة و نیاز و وجود و بخشش است دوم اسم  
 فرشته است که یاسنان داد و دهش و سخاوت با اوست در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۹ نیز  
 بمعنی اخیر آمده است

۲ کلمه که ما براد ترجمه کردیم در اوستا رتو رتو (Ratav) میباشد بمعنی مرد  
 درست کار یا یک رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموماً بمعنی رئیس و سرور است و  
 نیز بمعنی داور و قاضی است بخصوصه زرتشت در روز رستاخیز داور محکمه ایردی است این  
 کلمه در تفسیر بهلولی اوستا رت گردید و امروز در فارسی رد گوئیم و از آن دلیل و دانا  
 اراده میشود جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بدو هم بخرد رد (ویس ورامین)

۳ یائزیه یائزیه (Yazra) صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یار یا یار (Yahr) که  
 بمعنی سال است مشتق گردید در زبانهای الهی و انگلیسی yahr و year با یار اوستائی یکی  
 است در اینجا از یائزیه فرشتگان شش جشن یا گهتار سال اراده گردید کلمه مذکور  
 غالباً با کلمه هوشیتی یائزیه (Yazra) که بمعنی منزل نیک و عوق در رسیدن است ترکیب یافته  
 از مجموع آنها فرشتگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید رجوع کنید بمقاله فروهر

۴ گورن پهلوی از گئو گرن (ga okerena) اوستائی آمده است  
 شرح آن در هر مزدیشت گذشت رجوع کنید به یشت مذکور بفقره ۳۰ و باورقی شماره ۳

۵ ایام نیات یائزیه (Yazra) بمعنی لفظی آن سرچشمه یا ناف وزاده آب میباشد و  
 آن اسم فرشته است که او را عموماً ایرد برج مینامند در فرس هخامنشی نیز نیات آمده است  
 کلمات نوه و نبیره از همین لثت است نیوس nēros و neptis لاتین که بمعنی نوه است بانیات  
 فرس از یک ریشه و بنیان است



۵ فروهر پاکان را و گروه زنان دارنده پسران نامور را و یائیریه هوشیتی را و امه<sup>۱</sup> خوش اندام زیبا بالا را و بهرام اهورا آفریده را و اوپرتات<sup>۲</sup> پیروزمند را سروش مقدس بهادش بخشنده پیروزمند گیتی افزا را<sup>۳</sup> رشن راست و ارشاد گیتی افزا و فراینده جهانرا خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید<sup>۴</sup> (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است»<sup>۵</sup> باید مرد با کدین آنرا بگوید ۵۵

۶ اهورامزدا را یومند (و) فرهند را میستائیم امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواهان را مامیستائیم وهومن امشاسپند را مامیستائیم صلح پیروزمند را که از بالاحامی همه آفریدگان است مامیستائیم دانش فطری مزدا آفریده را مامیستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را مامیستائیم ۵۵

۱ امه *amə* نخست یعنی جرأت و قوت و رشادت است دوم صفتی است یعنی قوی و زورمند در پهلوی اماوند گردید واسم فرشته ایست که غالباً با یزد بهرام میآید رجوع کنید بمقاله بهرام ۲ اوپرتات *upaṛtāt* اول یعنی برتری و فوق است دوم اسم فرشته ایست رجوع کنید بآخر مقاله بهرام

۳ چون غالباً ما در طی یشت ها بصفت گیتی افزا برمیخوریم لازم است که در همین آغاز چند کلمه در خصوص آن گفته شود مذکور در اوستا فرادات گشته *Fradaḡaetha* میباشد در تفسیر پهلوی به فراج داتاری گهان ترجمه گردید و در فارسی افزونی دهنده جهان ترجمه کرده اند مقصود از این صفت ثروت و خوشی مادی افزاینده میباشد ۴ زوت در اوستا زوتر *zōtər* اسمی است که به پیشوایان بزرگ مزدیسنا میدهند خود زرتشت نیز زوتر خوانده میشود قدمت این کلمه تا بزمن آریائی میرسد از آن دو معنی برمیآید نخست مجرا کننده فدیة دوم منادی پروردگاران در تفسیر پهلوی زوت گردید در قدیم زوتر بزرگترین پیشوای مذهبی بوده است که در سرهفت موبد دیگر مراسم مذهبی بجای میآورده اند در وقت فقدان سایر موبدان او مجاز بوده که به تنهایی تشریفات آئینی بعمل آورد امروز در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت بخوبی داده میشود که در روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته یسنا و ویسیرد میسراید و مراسم بجای میآورد بخوبی دیگری که در مقابل او نشسته و نیز با اجرای چنین خدماتی موظف است راسی نام میدهند رجوع کنید به کتاب دیگر نگارنده خرمشاه چاپ بمبئی ۱۹۲۷ ص ۱۶

۵ مقصود از «مانند بهترین سرور (زرتشت) بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» نماز معروف یثا اهو وئیریو میباشد که مرتب است از بیست و یک کلمه و جای آن در یسنای بیست و هفت در فقره سیزده است رجوع کنید به مقاله ملحقات گاتها ترجمه نگارنده



۷ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را مامیستائیم (نماز) زورمند مزدا  
 آفریده امیریا من ایشیا را مامیستائیم سوک نیک دور بیننده مزدا  
 آفریده مقدس را مامیستائیم شهر یورامشاسپند را مامیستائیم فلز  
 گداخته را مامیستائیم رحم و مروت را که غمخوار بیچارگان است  
 مامیستائیم ॐ

۸ سپندار مذ نیک را مامیستائیم را تایی نیک دور بیننده مقدس مزدا  
 آفریده را مامیستائیم هروات امشاسپند را مامیستائیم یائیره هوشیق  
 را مامیستائیم (فرشتگان) مقدس سال سروران تقدس را مامیستائیم  
 امرتات امشاسپند را مامیستائیم کله پرواری را مامیستائیم و مزرع  
 گندم سود بخش را مامیستائیم گو کرت نیرومند مزدا آفریده را  
 مامیستائیم ॐ

۹ مهر دارنده دشتهای فراخ را مامیستائیم رام چراگاهان خوب بخشنده را  
 مامیستائیم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را مامیستائیم سرور  
 بزرگ شهریار درخشنده (و) دارنده اسب تندرو ایام نپات را  
 مامیستائیم و آب مزدا آفریده مقدس را مامیستائیم ॐ



۱۰ فروهرهای مقدس نیک (و) توانای پاکان را مامیستائیم و گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را مامیستائیم و یائریه هوشیتی را مامیستائیم و آمه خوش اندام زیبا بالا را مامیستائیم و بهرام اهورا آفریده را مامیستائیم و اوپرات پیروزمند را مامیستائیم و سرش پاک (و) مقدس پیروزمند گیتی افزا و سرور تقدس را مامیستائیم و روشن راست را مامیستائیم و ارشاد گیتی افزا (و) بزرگ کنندهٔ جهان را مامیستائیم ॐ

۱۱ ارجادوان (و) دیوها (و) مردمان را ای زرتشت هلاک کنند آن کسیکه در حقیقت (بخانهٔ ما تعلق دارد؟) ای سپنتهان زرتشت بمحضیکه این مرد چنین کلامی را (بزبان آورد) هر دروغی را هلاک کند هر دروغی نابود شود ۱ ॐ

۱۲ . . . . . کسیکه از آنان استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه برای باز داشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) مامیستائیم ॐ



..... ۱۳

..... ۱۴

..... ۱۵

درود میفرستم باهورا مزدای رایو مند و فرهمند و بامشاسپندان ۱۰۰۰۰۰

..... اشموهو

# مقدمه هفتن یشت بزرگ

## هفت ها

در مقدمه هفتن یشت کوچک اشاره کردیم که هفتن یشت بزرگ در جزو یشتها نیست ولی بمناسبت هفت فصلش آنرا بهفت امشاسپندان مختص کرده اند کلمه هفت ها در اوستا هپتنگ هائیتی *heptang haiti* آمده است در پهلوی هفت ها گفته اند این کلمه صفت است یعنی دارنده هفت فصل ولی امروز هفت ها دارای هشت فصل است ذکر آن بزودی بیاید پس از کاتها هفت ها قدیم ترین جزوات اوستاست از حیث قدمت متأخرتر از آن ولی از حیث زبان با آن یکی است هفت ها برخلاف کاتها منثور است مکر آنکه در یسنا ۴۱ بسا به منظوم ۸ سیلابی (آهنگ) برمیخوریم از حیث مطالب نیز نزدیک برویه کاتهاست اما ساده تر از آن در پهلوی آنرا جزو ادبیات کاسائیک شمرده اند هفت ها از یسنای ۳۵ شروع شده بایسنای ۲۱ ختم میشود و در میان اهنودکات واشتودکات جای داده شده است از زمان بسیار قدیم جای هفت ها را در میان گاتها ی منظوم قرار داده اند شاید بمناسبت هفت های اهنودکات هفت ها نیز به هفت فصل منقسم گردیده است همانطوریکه کاتها در کلیه اوستا دارای مقام بلندی است هفت ها نیز دارای چنین رتبه ایست نظر بقدمت و مطالب عمده اش غالباً در قطعات اوستا از آن یاد شده است مطالب فصول آن بهمديگر مربوط نیست هر یک فصلی از آن دارای مطلب جداگانه ایست مثلاً در فصل اول، (یسنا ۳۵) در بیان ادای وظایف هر یک از اریان آوردگان است در فصل دوم (یسنا ۳۶) از آذر صحبت میدارد بخصوصه از آتشی که در روز واپسین از برای آزمایش برافروخته گردد در فصل سوم (یسنا ۳۷) در ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزداست فصل چهارم (یسنا ۳۸) در ستایش زمین و آبهاست در فصل پنجم (یسنا ۳۹) بروان مردمان پاک و چهار پایان مفید و فرشتگان درود فرستاده میشود و

فصل‌های ششم و هفتم (یسنای ۴ + و ۱) به‌مدیگر مربوط از پاداش اعمال در این جهان و جهان دیگر محبت میدادر و دارای بلندترین درجه اخلاقی است که بتوان از برای عهد کهن تصور نمود بخصوصه دقت قارئین را، عطاالب لطیف و دقیق این دو یسنا متوجه می‌سازیم شاید بتوانیم بگوئیم که این دو یسنا قدیمترین مأخذ تصوف ایران است اینک رسیدیم به یسنا ۴۲ این فصل بعدها به هفت‌ها ملحق گردیده از حیث زبان با سایر فصول هفت‌ها فرق کلی دارد و علائم جدید در آن بسیار دیده میشود که بکلی آنرا از فصول پیش ممتاز می‌سازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و تحیات فرستاده شده است

در انجام مقال لازمست متذکر شویم که در هفت‌ها فقط سه بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است راست است که در فصل هشتم (یسنا ۴۲) نیز بکلمه امشاسپند بر میخوریم ولی چنانکه گفتیم این فصل متأخر است در آغاز هفت‌ها در فقره اول هم کلمه امشاسپند آمده است ولی این فقره و فقره دوم غالباً در اوستا تکرار شده است و آنها را جزو هفت‌ها یا ادبیات گاسانیک نباید شمرد در واقع از فقره ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقره ۶ از یسنای ۴۱ داخل هفت‌ها میباشد کتاب پهلوی شایست لاشایست (فصل ۱۳، ۱۴) فقره ۲ از یسنای ۳۵ را نیز جزو هفت‌ها محسوب میدارد بنا بر این در قدیمترین جائیکه از کلمه امشاسپند ذکری شده است همین هفت‌ها میباشد چنانکه نخستین بار در همین هفت‌ها بکلمه فروهر بر میخوریم در فصول هفت‌ها اسمی از زرتشت برده نشد اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقره ۹ اشاره باو شده است



## کرده ۱ (یسنای ۳۵)

۱ اهورا مزدای مقدس (و) سرور تقدس را مایستائیم شهریاران خوب  
امشاسپندان نیکخواه را مایستائیم کلبه آفریدگان مقدس معنوی و  
مادی را از برای خاطر اشای نیک برای خاطر دین نیک مزدیسنا  
مایستائیم ॐ

۲ ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جاو جا های  
دیگر بعمل آورده شد بزرگ می شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت برای  
نیکی میکوشیم ॐ

۳ ای اهورا مزدا ای اشای زیبا ما خواستاریم آن چیزی را از برای خود  
برگزینیم و با آن اندیشه و گفتار و کرداری را بجای آوریم که در میان  
اعمال موجوده برای هر دو جهان بهترین باشد ॐ

۴ نظربپا داش روز جزا برای بهترین اعمال ما دانایان و نادانان و فرمانروایان و  
فرمانبرداران را بر آن تشویق میکنیم که بگله و رمه آسایش و علوفه  
روا دارند ॐ

۵ در حقیقت از برای کسی سلطنت و امید داریم و آنرا حق کسی میشناسیم و  
آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند برای مزدا اهورا و  
برای اشا و هیشتا ॐ



۶ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آنرا با غیرت از برای خود بجای آورد و آنرا بدیگران بفهماند تا آنطوریکه بایست بدان عمل کنند ۰۰

۷ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می پنداریم و علوفه را از برای ستوران ما خواستاریم که آنرا از برای شما بعمل آوریم و آنرا باندازه ای که در قوه داریم (بدیگران) بفهمانیم ۰۰

۸ در تصاحب راستی در رفاقت ( یا ) راستی هریک از موجودات در هر دو جهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد ۰۰

۹ ای اهورامزدا این کلام الهام شده را (مردیسن) ما خواستاریم که با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم اما ترا (زرتشت را) فرمانده و آموزگار آن بشناسیم ۰۰

۱۰ و برای خاطر اشا و هومن و شهریور نیکب اکمنون ای اهورا ماسرود نیایش پی در پی و دعا پی در پی و نیاز پی در پی (میسرائیم) ینگه ها تام . . . . . ۰۰



## کرده ۲ (بسن ۳۶)

۱ ای مزدا اهورا ما نخست خود را بواسطه عمل آذر تو در اینجا بتو نزدیک میکنیم و بواسطه خرد مقدس بسوی تو (تقرب میجوئیم) (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده میسازد ای آذر مزدا اهورا تو ای خجسته ترین توانا بسوی ما آی ۰۰

۲ ای آذر مزدا اهورا تو مانند سود بخش ترین کسی بسوی ما آی با نعمت متعمم ترین بها روی کن در روز هجاکمه زرگ باستانی خالص ترین بیاری ما بشتاب ۰۰

۳ ای آذر توئی خوشی مزدا اهورا تو مانند خرد مقدس دوست او هستی ای آذر مزدا اهورا ما خواستاریم با آن اسمی که از تو فزاینده تر است (بزبان آزرده) بتو نزدیک شویم ۰۰

۴ با خیال پاک با راستی و درستی با کردار و گفتار و آئین نیک ما میخواستیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۵ تو را ثناخوان تو را سنا سگزاریم ای مزدا اهورا با سراسر پندار نیک با سراسر گفتار نیک با سراسر کردار نیک ما میخواستیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۶ ای مزدا اهورا در میان ترکیب ها زیبا ترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زیرین (ترکیبی را که) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو میسریم<sup>۱</sup> ینکها هاتام . . . . . ۰۰

۱ در آغاز مقاله هر مزدگفتیم که پرفیر یوس Porphyrius از زبان معنای ایران اُر مَرس Oromazes (اهورامزدا) را چنین تعریف کرده است: لیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است نظیر قمره فوق در فروردین یشت قمره ۷۱ اهورا مزدا فروغ سفید و درختان خوانده شده است



کده ۳ (یسنا ۳۷)

۱ ما میخواستیم اهورامزدا را که ستور و راستی بیا فرید آنها و گیاههای  
خوب بیا فرید روشنائی و زمین و همه چیزهای نیک بیا فرید •

۲ برای سلطنت و بزرگواریش برای صنعت زیبایش بستائیم ما کسانی که از  
ستوران محافظت میکنیم میخواستیم او را با ادعیه منتخبه ستایش  
کنیم ۰۰

۳ ما میخواستیم او را باسم اهورا و باسم محبوب و مقدس مزدا بستائیم  
ما میخواستیم او را با کالبد و روان خود (بادل و جان) بستائیم او را و  
فروهرهای مردان و زنان پاک را ما میخواستیم بستائیم ۰۰

۴ اشاوهیشتا را ما میخواستیم بستائیم آن زیباترین امشاسپند آن  
فروغ را آن همه چیزهای نیک بخشنده را ۰۰

۵ وهومن و شهرپور (خسترا) و آئین نیک و پاداش نیک و ارمق نیک  
(سپندارمن) را ما میخواستیم بستائیم<sup>۱</sup>  
یگه هاتام . . . . . ۰۰



## کرده ۴ (یسنای ۳۸)

۱ این چنین ما با زنان این زمین را که حامل ماست میستائیم و آن زنانیکه از آن تو هستند (زنانیکه) از پرتو راستی ممتازند ما میستائیم ☸

۲ غیرت ایمان چالاکی شوری<sup>۱</sup> پارسائی با آنها پاداش نیک ثروت نیک فراوانی نیک شهرت نیک فیض نیک را ما میستائیم ☸


۳ ما آبهای از چشمه جوشنده و با هم جمع شده و جاری را میستائیم آن آب اهورائی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آبهاییکه) بسهولت روان قابل شناوری و شست و شو و ارمغان هردو جهان هستید ☸

۴ این چنین با اسامی که اهورامزداي سود بخش شما آبهای نیک داده و شما را بیا فرید نام برده میستائیم از آنرو (از شما) یاری میطلبیم شما را ثنا خوانیم شما را سپاس گزاریم ☸

۵ و از شما آبهای بارور و از شما که مثل مادرید و از شما شیر گاو که از فقراء تو<sup>۲</sup>جه میکنید و درمیان مشروبات خوبترين و بهترين هستید ما استعانه می~~کنیم~~ شما نیکان را بافدیه بزرگ بسوي نشیب (همی خوانیم) (ای کسانی که) در تنگدستی پاداش بخشیده ییاری میشتابید شما ای مادران زنده (جاندار)

ینگه ها تا م . . . . . ☸

[illegible][illegible][illegible]

۱۴  ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 [ ]

۵. خالص ذوق و ذوق . خالص ذوق و ذوق . خالص ذوق و ذوق .  
 خالص ذوق و ذوق . خالص ذوق و ذوق . خالص ذوق و ذوق .  
 خالص ذوق و ذوق . خالص ذوق و ذوق . خالص ذوق و ذوق .

## کرده ۵ (یسنای ۳۹)

۱ این چنین ما میستائیم گوشورون و تشان<sup>۱</sup> Tāšan را و روان خودمان را و ستوران اهلی را که با غذا میدهند برای کسانی که اینها (وجود دارند) و کسانی که برای اینها وجود دارند ۲ ۵۵

۲ روانهای جانوران مفید بزی را ما میستائیم این چنین ما میستائیم روانهای مردان و زنان پاکدین را آنانیکه وجدان نیکشان برای پیروزی (راستی) میکوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است ۵۵

۳ ما فرشتگان نیک (مذکر و مؤنث) را که جاودان زنده اند و امشاسپندان همیشه خرم را که بمنش پاک متکی هستند میستائیم ۵۵

۴ همانطوریکه توای اهورامزدا مخصوصه به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و تجریدی داشتی ما هم از برای تو نثار میآوریم این چنین آنرا بتو برانده میدانیم این چنین تو را با آن ستایش میکنیم این چنین تو را ثنا خوانیم این چنین تو را سپاس گزاریم ۵۵ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۵ ما خود را با یک علاقه به نیکی و راستی و بخضوع و بخلوص بتو نزدیک

میکنیم

یَنگه ها نام . . . . . ۵۵

۱ گوشورون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشته موکل جانوران مفید است و از تشان Tāšan بدنش اراده گردید رجوع کنند بگاتھا ترجمه نگارنده بمقاله گوشورون ۲ یعنی کسانی که از برای تغذیه آنان ستوران آفریده شده اند و مردمانیکه از برای برستاری و پروراندن و علوفه دادن این ستوران خلقت یافته اند



کرده ۶ (یسنای ۴۰)

۱ ای مزدا اهورا تو انیک از اجرای این پادشاهی که آرزوی ماست  
مُزدي را که تو از برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی یاد نموده  
بجای آر ای مزدا اهورا ॐ

۲ تو از برای ما این (مُزد) را در این جهان و (جهان) مینوی مُقرر  
داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت  
تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان (سربریم) ॐ

۳ ای مزدا چنان ساز که شرفاء براسقی اعتقاد کنند و جویای راستی شوند  
که دهقانان از برای اتحاد محکم و ثابت و پراز غیرت لایق شوند (اَما)  
برای ما پیشوایان (چنان ساز که آن در طبقه) نسبت بها با وفا باشند ॐ

۴ بشود که باین طور شرفاء و باین ترتیب دهقانان و باین طور پیشوایان  
با آنانی که ما متحد گشتیم از شما شوند و باین طور ما خواستاریم ای  
مزدا اهورا که مانند مرد پاکدین و عادل از شما محسوب شویم و آنچه  
آرزوی ماست بها ارزانی دارید

یَنگه ها تام . . . . . ॐ



## کرده ۷ (بسنای ۴۱)

۱ سرود استغاثه و ستایش (خود را) باهورا مزدا و اشاوهیشتا مختص دانسته تقدیم و نثار میکنیم ॐ

۲ ای مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تر بهره مند شویم بشود که شهریار نیکی در هر دو جهان با چه مرد و چه زن سلطنت کند تو ای در میان موجودات خوبترین ॐ

۳ ما تو را صاحب تائید و دارندهٔ نوبت پیشماریم و از این جهت با راستی همراه (میدانیم) بشود که تو در هر دو جهان جان و تن ما شوی تو ای در میان موجودات خوبترین ॐ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۴ ای مزدا اهورا خواستاریم که پناه طولانی تو را باز یافته خود را شایسته آن سازیم خواستاریم که از پرتو تو عامل و توانا گردیم تو ای در میان موجودات خوبترین بشود که تو بحسب آرزوی ما پناه طولانی خود را با ارزانی داری ॐ

۵ ای اهورا مزدا ما سرود گویان و پیمبران تو موسوم هستیم و میخواهیم که این چنین باشیم و خود را از برای مُزدیکه تو برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی مهیا سازیم ای مزدا اهورا ॐ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۶ تو از برای ما این (مزدا) در این جهان و (جهان) مینوی مقرر داشتی از این جهت تو آنها (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان بسربریم ॐ

...-...-...-... (V)

...-...-...-...  
...-...-...-...  
[ 2 ]

(3) ...-...-...-... (14) ...-...-...-...

...-...-...-...  
...-...-...-...  
...-...-...-...

(142 ...-...) A ...-...

...-...-...-...  
...-...-...-...  
...-...-...-...  
...-...-...-...

...-...-...-...  
...-...-...-...  
...-...-...-...  
...-...-...-...

۷. ینگه ها نام . . . . .  
 ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و جا های  
 دیگر بعمل آورده شد بزرگ می شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت  
 برای نیکی میکوشیم

یتا اهو و ئیریو . . . . . اشم و هو ۰۰

۸. هفت های توانا و مقدس و سرور تقدس را ما می ستائیم

ینگه ها نام . . . . . ۰۰

### کرده: ۸ (پسنای ۴۲)

۱. ای امشاسپندان ما جزوات هفت ها را نثار تان می سازیم مابسر چشمه های  
 آب درود می فرستیم و بگذرهای آب درود می فرستیم و به شعبات  
 راه درود می فرستیم بتقاطع راه درود می فرستیم ۰۰

۲. بکوههاییکه از (بالای آنها) آب جاری موجود است درود می فرستیم  
 و بدریاچه ها و استخرها درود می فرستیم و بمزارع گندم سود بخش  
 درود می فرستیم بهر دو بیاسبان و بافریدگار درود می فرستیم بمزدا و  
 زرنشت درود می فرستیم ۰۰

၃. အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင်  
- အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင်  
- အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင်

၄. အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင်  
- အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင် - အနောက်တောင်

۳ زمین و آسمان درود میفرستیم و بباد چالاک مزدا آفریده درود میفرستیم و بقله کوه‌ها ۱ درود میفرستیم زمین و همه چیزهای نیک و خوب درود میفرستیم ☸

۴ بخش پاک و بروانهای پاک‌نیاں درود میفرستیم (بماهی) وس پنجا ستوران ۲ درود میفرستیم

۱ غالباً در طی یشتها از کوه‌ها ذکر شده است کوه مذکور نیز هراثینی می‌باشد گفته شده است در ترجمه پهلوی هربرز و در فارسی البرز گوئیم هرچند که امروز البرز کوه مخصوص و دماوند که دارای ۵۰۶۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قله آن بشمار است معلوم می‌گردد که می‌باشد ولی در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست در زامیاد یشت فقره ۱ آمده است که کوه‌ها تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شرقی‌ترین کوه محسوب شده است در رشن یشت در فقره ۲۵ می‌خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید دور قله آن که تیره Taēra می‌باشد دور می‌زنند ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهر یشت در فقره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین آیزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه‌ها براسر ممالک آریائی می‌تابد در فقره ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه‌ها واقع است در آنجا که نه شب است و نه ظلمت نه باد گرم می‌وزد و نه باد سرد از ناخوشیهای باری و از آلاش و ناپاکی اهریمنی عاری است مه و بخار از آنجا متصاعد نشود بندهش مفضل تر از این کوه صحبت داشته در فصل ۱۲ گوید که در مدت ۱۸ سال کوه‌ها نمودند اما البرز در مدت هشتصد سال بدرجه کمال در آمد در مدت ۲۰۰ سال بکره ستارگان رسید در مدت ۲۰۰ سال بفلک ماه رسید در ۲۰۰ سال بعد بفلک خورشید رسید و در ۲۰۰ سال دیگر بفرخ و پایان (ایران) رسید و ۲۰۲۴۴ کوه‌های دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است نظر باین مندرجات کوه (ها) را باید یک کوه معنوی و مذهبی

نصورت نمود رجوع کنید به Ostirānische Kultur, Geiger p. 42.

۲ کلمه اوستائی واسی 𐬯𐬀𐬰𐬀 اسم ماهی بسیار بزرگی است که در اقیانوس قراخ کرت زندگانی می‌کند این ماهی در اوستا و بندهش باصفت پنجا ستورا 𐬰𐬀𐬰𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 آمده است صفت مذکور که بمعنی پنجا در دارنده می‌باشد مرکب است از پنجا سه - دورا معلوم نیست که مقصود از این صفت چیست برخی آنرا ماهی پنجا بردارنده مقصود دانسته اند این ماهی در بندهش و اسی پنجا ستوران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات ۵ و ۷ از آن صحبت کرده گوید واس در وسط اقیانوس قراخ کرت بسر می‌برد و طول او باندازه ایست که اگر مرد تند روی از بامدادان تا هنگام فرود رفتن خورشید با سرعت تمام بدود هنوز طول قامت آنرا نتواند پیدود کلیه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت حمایت واس می‌باشند

საქართველოს საზოგადოებრივი განვითარების  
მინისტრის განცხადება  
საქართველოს საზოგადოებრივი განვითარების  
მინისტრის განცხადება

و به خرای پاک<sup>۱</sup> که در وسط دریای فراخ کرت<sup>۲</sup> ایستاده است درود میفرستیم بدریای فراخ کرت درود میفرستیم

۱ خرا Khara از جمله کلماتی است که در طی چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ داشته گرچه مصداق آن تغییر یافته است همین کلمه است که امروز در فارسی خر گوئیم ولی مقصود در اوستا از این جانور خر معمولی نیست چه در خود اوستا مندرج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی میکند همان طوری که بعدها هرا برزئیتی به سلسله ای از کوهها اوستا اسم کوه مخصوصی گردیده البرز گفتیم خرا نیز امروز ایام برای تعیین ستور معینی تخصیص یافت در اوستا از برای خر یعنی معمولی کلمه کتو و سئو آمده است و آن فقط يك بار در فرگرد هفتم و نندیداد در فقره ۴۲ استعمال شده گوید در مقابل معالجه زن خانه خدائی يك کتو (خر) مزد طیب میبشد کلمه مذکور نیز در تفسیر پهلوی خر ترجمه گردید کلمه خرا یعنی جانوریکه در اقیانوس زندگانی میکند فقط يك بار همان در یسنای ۴۲ فقره ۴ آمده است ولی بندهش در فصل ۱۹ مفضلاً از این جانور صحبت میدارد طوریکه از این حیوان تعریف گردیده ابدأ جای شك و شبهه نمیکند که از آن یکی از حوادث طبیعی مثل طوفان و سبل و طفیان و غیره اراده شده باشد چنانکه دارمستر و وست West نیز چنین حدس میزنند نظیر این گونه تشبیهات در یشتها بسیار دیده میشود بخصوصه در تشریفات بطور وضوح و آشکارا این مسئله معین است که بسا از حوادث طبیعی بحیوان تشبیه شده است اینک بندهش گوید که خر سه پا در میان اقیانوس فراخ کرت بسر میرد این جانور پاك را بدن سفیدی است دارای شش چشم و نه پوزه و دو گوش و يك شاخ زرین میباشد که از آن هزار شاخ دیگر سرزده و با آنها جانوران اهریمنی را نابود میکنند گوشش باندازه بزرگست که مملکت مازندران را فراتواند گرفت جای قدم او باندازه ایست که يك گله از هزار گوسفند روی آن آرام تواند گرفت در اطراف کوچکترین پای او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس فرو برد و گوشهای خویش بجنباند اقیانوس بچوش و خروش افتد لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناود دیدید آید از اثر آواز او همه جانوران ماده اهورائی در اقیانوس آستن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بچه سقط کنند تصفیه آبهای اقیانوس که بسوی هفت کشور روان است بهمه این جانور است اگر اهورامزدا او را نیافرید هر آینه آب اقیانوس از آسیب اهریمن مسموم گشته تمام جانوران هلاک میشدند کتاب مینو خرد در فصل ۶۲ در فقرات ۲۶ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه پا در وسط اقیانوس و رکش زندگانی میکند و تمام آبهای ناپاکیکه از لاشه و مردار گذشته باقیانوس رسد بتوسط این جانور پاك گردد در هر مردیشت نیز ذکر کردیم که درخت گوگرد نیز در میان اقیانوس فراخ کرت روئیده است از این ترمیمات بخوبی برمیآید که کلمه خرا در ایران قدیم از برای تعیین اسم جانوری که امروز باین اسم معروف است نبوده است چنانکه در مقاله گوش نظیر آنرا در کلمه گوسفند ملاحظه خواهید کرد رجوع کنید به Sacred Books of the East by West و Bundeshesh von Justi و Zoroastrische Studien von Windischmann S. 91 و Ostiranische Kultur von Geiger S. 361 و Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148-151 و به

۲ فراخ کرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا و اوروکتی و پارتی و سانسکریتی



۵. دوم<sup>۱</sup> زرین رنگ و بلند روئیده درود میفرستیم بهوم جان افزا  
و آشامیدنی درود میفرستیم بهوم دور دارنده مرگ درود میفرستیم

۶. بآب روان و بمرغ پزاف درود میفرستیم و به بازگشت پیشوایان  
(آربان) درود میفرستیم که دور رفته از برای سایر ممالک  
جویای راستی هستند<sup>۲</sup> و به همه امشاسپندان درود میفرستیم

یَنگه ها نام . . . . . ۵۵

آمده است مینوخرد و رکش ضبط کرده است معنی تحت اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ  
کنار میباشد کش که در زبان فارسی از برای زیر بغل و یقوله ران و سینه استعمال میشود  
باجزه دوم این کلمه اوستائی یکی است چنانکه حافظ گوید

می یزر کش و سجاده زهدم بردوش آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم  
از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم برده شده در طی قرأت یشتها بآن خواهیم برخورد  
اساساً نمیدانیم که کدام دریا از آن اراده شده است برخی از مستشرقین دریای خزر یا  
دریاچه آرال پنداشته اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده اند آنطوریکه  
در اوستا و کتب پهلوی از فراخ کرت صحبت شده است هیچ شکی نمیاند که اقیانوس  
بسیار بزرگی از آن اراده گردیده است بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ کرت  
از طرف دامنه جنوبی البرز ثلث زمین را فرا گرفته از این جهت است که فراخ کرت  
نامیده شد برای آنکه دارای هزار دریاچه است هم چنین چشمه آردی و یسور از آنجا  
برمیخیزد هریک از دریاچه آن دارای شکل مخصوصی است برخی بزرگ برخی کوچک و  
بعضی باندازه ای بزرگست که یگردد سوار در مدت چهل روز دور آن را تواند پیود چه  
اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است

شاید از تشریشت بتوان استنباط نمود که از فراخ کرت اقیانوس هند که در جنوب  
ایران واقع است اراده گردیده است در یشت مذکور مکرراً آمده است که نشتر (نیر)  
فرشته باران از فراخ کرت آب برگرفته بر روی زمین میباراند در فقره ۳۲  
یشت مذکور گوید

«آنگاه نشتر درخشان از اقیانوس فراخ کرت برخاست بعد از آن مه از آن طرف  
کوه هند که در میان اقیانوس فراخ کرت واقع است بلند گردید» عجالة بهمین  
قدر توضیح اکتفاء میکنیم تا در آبان یشت (ارد و یسور ناهید) دوباره بسر آن برگردیم  
۱ رجوع کنید به مقاله هوم

۲ از این عبارت بخوبی معلوم میگردد که موبدان عهد قدیم از برای انتشار دین  
مزدیسنا اطراف و اکناف جهانرا میگردیده اند و مردم را به خدا پرستی ارشاد میکردند  
چنانکه بیکشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور مزده مردم را موعظه میکردند  
و امروز هم کشیش ها (Missionnaire) ممالک غیر عیسوی رفته دین عیسی را  
تبلیغ میکنند

## مقدمه اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشاوهیشتا که انیک اردیبهشت گوئیم از این فرشته در طی مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم در اینجا متذکر میشویم که در میان شش فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروئات (خرداد) دارای یشتی هستند چنانکه گفتیم احتمال دارد که سایر امشاسپندان را نیز در سابق یشتی بوده است که امروز در دست نداریم انیک چند کلمه در خصوص سومین یشت گفته آنگاه میپردازیم به ترجمه و توضیحات لغات آن اردی بهشت یشت را بدو جزء قسمت میتوان نمود اولی از فقره ۵ که در توصیف اشاوهیشتا میباشد در واقع در اثر نماز معروف اشم و هو که نماز اشم و هشته هم گفته میشود میباشد معنی نماز مذکور از اینقرار است

«راسق بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راسقی است» هر چند که اولین فقرات این یشت بواسطه خراب شدن برخی از کلماتش مبهم و پیچیده است ولی از آن بخوبی میتوان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوت نماز اشم و هو خبر میدهد جزء دوم از فقره ۵ تا انجام در اثر نماز معروف دیگر ائیریامن ایشیا میباشد که در آغاز هفتن یشت کوچک نیز از آن شرح دادیم نماز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده از آنجمله دروندیداد فرگرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا بیاری ائیریامن ۹۹۱۹۹۹ ناخوشی که اهریمن بوجود آورد شفاء بخشید معنی نماز مذکور از اینقرار است «بشود که ائیریامن ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی (و) برای یاری ازمنش پاک بسوی ما آید با پاداش گرانبهایکه در خور ایمان است من از او پاداش مطلوبه عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواستارم» از اردیبهشت یشت نیز بخوبی اثر و قوت دعای مذکور بر میآید چنانکه خواهیم دید کلیه آفات و مصائب و شر اهریمنی از سرودن این دعا دفع گردد



[illegible][illegible]

၁။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၂။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၃။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၄။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၅။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၆။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၇။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၈။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၉။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။  
 ၁၀။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။ နေဝယ်သော အခါ၌ ။

[illegible]

## اردیبهشت یشت

اشاوهیشتای زیبا ترین را (نماز) ائیریامن ایشیای نیرومند مزدا  
آفریده را سوک مقدس نیک دور بیننده مزدا آفریده را خوشنود  
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «بر  
طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۱ اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گفت ای سپنتمان زرتشت ای ستاینده وزوت و  
استغائه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی  
وقتی که من با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان  
بیافریدم . . . . . بخصوصه از پی ستایش و نیایش ها  
امشاسپندان ۱ ☪

۲ زرتشت گفت اهورامزدا ای مبشر کلام راستین اینک بسپنتمان زرتشت  
ستاینده و زوت و استغائه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده  
و سرود گوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامیکه تو با  
بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان میآفریدی  
. . . . . بخصوصه از پی ستایش و نیایش شما امشاسپندان ۱ ☪

---

۱ زوت از کلمه زوتر اوستائی آمده است ذکرش در یشت گذشت در اینجا  
لازم است یفرائیم که در خود گاتها یستای ۳۳ فقره ۶ زرتشت خود را زوت مینامد  
رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده و بصفحه ۱۰۳ همین کتاب در این فقره چندین لغت خراب  
شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود



۳ من اشا و هیشتا را همی خوانم و قتیکه من اشا و هیشتا را خواندم آرامگاه نیک سائر امشاسپندان که مزدا آنرا با اندیشه نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با گفتار نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با کردار نیک حفظ میکند (گشوده گردد) ۱ آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست ۲ ۰۰

۴ گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را بسوی آن راهی نباشد برای مشاهده اهورا مزدا ۰۰

۵ (نماز) ائیریامن که تمام خرد خبیث و همه جادوان و پریها را براندازد بزرگترین کلام ایزدی است ۳ بهترین کلام ایزدی است زیباترین کلام ایزدی است بغایت زیباترین کلام ایزدی است درمیان کلام خدائی قوی است قویترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی محکم است محکم ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی پیروزمند است پیروزمندترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی درمان بخش است درمان بخش ترین کلام خدائی است ۰۰

---

۱ مقصود این است که از سرودن نماز اشم وهو و خوشنود ساختن امشاسپند اشا و هیشتا سائر امشاسپندان نیز خوشنود میشوند و مقصود از یندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یا هومت وهوخت وهورشت سه طبقات بهشت میباشد

۲ لغت گرزمان که شعرا ی قدیم ما غالباً استعمال کرده اند از کلمه اوستائی گروتمان ~~گر و تمان~~ می باشد جزء اخیر این کلمه در جزو لغت خانان هتوز در زبان ما باقی است معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلند ترین طبقه آسمان یا عرش اراده گردید در آنجا نیکه مقام اهورا مزداست

۳ لغتی که ما بکلام ترجمه کردیم در اوستا متراً ~~میباشد~~ میباشد که بمعنی کلام ایزدی و گفتار آسمانی است



۶ کسی (از طبیبان) بواسطه اشامعالجه کند کسی بواسطه قانون شفاء بخشد کسی با کارد علاج نماید<sup>۱</sup> کسی با گیاه درمان دهد کسی با کلام مقدس شفاء دهد در میان درمان بخشان درمان بخش ترین کسی است که با کلام مقدس شفاء دهد کسی که امعاء و احشای<sup>۲</sup> مرد پاک را معالجه کند چنین کسی درمان بخش درمان بخشندگان است<sup>۵۵</sup>

۷ ناخوشیها فرار کنید مرگ بگریز دیوها بگریزید پتیارها<sup>۳</sup> فرار کنید آموزگار دروغین کینه ور از آئین پاک بگریز مرد ستمکار بگریز<sup>۵۵</sup>

۸ شما ای ازدها نژادان بگریزید شما ای گرگ نژادان بگریزید شما ای از جنس دویا بگریزید<sup>۴</sup> ترومقی بگریز<sup>۵</sup> پشیری مقی بگریز<sup>۶</sup> تب بگریز افتراء زن بگریز آشوب و غوغا بگریز مرد بد چشم بگریز<sup>۵۵</sup>

۱ مقصود از طبییکه با کارد (کَرَت و سَدَکَه) معالجه میکند جراح است

۲ از آن امراض داخلی اراده گردید

۳ پتیاره در پهلوی پتیارک در اوستا پشپیاره سَدَکَه می باشد بمعنی نکبت و آفت وزشتی است بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید  
جهای بر آن جنگ نظاره بود که آن ازدها طرفه پتیاره بود

۴ در اینجا از جنس دویا مردمان شریر و خبیث مقصود می باشند

۵ در گاتها ترومیتی سَدَکَه و در سایر قسمتهای اوستا ترومیتی سَدَکَه می باشد  
اول بمعنی غرور و تکبر و خود پرستی می باشد دوم بمعنی غول نخوت و غرور است  
آنها در پهلوی ترمش گویند این دیورا بخصوصه رقیب و ضد ارمتی که فرشته تواضع و بردباری است می شمارند

۶ پشیری مئیتی سَدَکَه نخست بمعنی خیال واهی و بی اساس دوم دیو وهم و اندیشه فاسد است



۹ شما ای دروغترین درمیان دروغگویان بگریزید (زن) جبهی جادو<sup>۱</sup>  
بگریز زن بد عمل کخوارذ<sup>۲</sup> بگریز<sup>۳</sup> ای باد طرف شمال بگریز ای باد  
طرف شمال نابود شو و (همچنین) آنکه از نژاد این اردها است ۵۵

۱۰ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد  
چنین کسی ناخوشیها را براندازد مرگ را براندازد دیوها را براندازد  
پتیارها را براندازد آموزگار دروغین دشمن آئین پاک را براندازد  
مرد ستمگار را براندازد

۱۱ اردها نژادان را براندازد گرگ نژادان را براندازد دویا نژادان را  
براندازد ترومی را براندازد پئیری می را براندازد تب را براندازد  
افتراء زب را براندازد آشوب و غوغا را براندازد چشم بد زننده  
را براندازد \*

۱۲ دروغترین را درمیان دروغگویان براندازد (زن) جبهی جادو را  
براندازد زن بد عمل کخوارذ را براندازد باد طرف شمال را براندازد  
باد طرف شمال را نابود کند و (همچنین) آنکه از این جنس دویاست ۵۵

۱۳ اگر کسی هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد  
فریفتارترین دیوها اهریمن تبه کار از فراز آسمان بسوی نشیب  
سرنگون گردد ۵۵

۱ جبهی ~~جبهی~~ که در پهلوی چه گویند و در برخی از فرهنگها بهمین ترکیب در  
جزو لغات زند و یازند ضبط است. یعنی زن یست و بدکار و از مخلوقات اهریمنی میباشد  
از آن را کاره و فاحشه اراده گردید

۲ از کخوارذ (باوا و معدوله) و ~~وس~~ در تفسیر پهلوی فره کاستار یعنی زائل  
کننده فرو فروغ زن و یامرد اهریمنی اراده گشته اسم طبقه مخصوصی است که باعمال  
زشت شهرت دارد



۱۴ اهریمن تبه کار گفت وای بر من از (دست) بهترین اشا  
 آنچه در میان ناخوشیها ناخوشتراست خواهند بر انداخت  
 بآنچه در میان ناخوشیها ناخوشتراست ستیزه خواهند نمود  
 آنچه در میان فاسدها فاسدتر است خواهند بر انداخت  
 بآنچه در میان فاسدها فاسدتر است ستیزه خواهند نمود  
 آنکه در میان دیوها دیو تر است خواهند بر انداخت  
 بآنکه در میان دیوها دیو تر است ستیزه خواهند نمود  
 آنکه در میان پتیاره ها پتیاره تر است خواهند بر انداخت  
 بآنکه در میان پتیاره ها پتیاره تر است ستیزه خواهند نمود  
 آموزگار دروغین دشمن آئین راستین را خواهند بر انداخت  
 بآموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند نمود  
 در میان مردمان ستمگارتین را خواهند بر انداخت  
 در میان مردمان با ستمگارتین ستیزه خواهند نمود ▪

۱۵ در میان ارثه ها نژادان کسی را که ارثه ها نژاد تر است خواهند بر انداخت  
 در میان ارثه ها نژادان با کسی که ارثه ها نژاد تر است ستیزه خواهند نمود  
 در میان گرگ نژادان کسی را که گرگ نژاد تر است خواهند بر انداخت  
 در میان گرگ نژادان با کسی که گرگ نژاد تر است ستیزه خواهند نمود  
 در میان جنس دوپا (موزی) آنکه بیشتر از این جنس دوپاست خواهند  
 بر انداخت

در میان جنس دوپا با آنکه بیشتر از این جنس دوپاست ستیزه خواهند نمود  
 ترومی را خواهند بر انداخت با ترومی ستیزه خواهند نمود  
 پشیری می را خواهند بر انداخت با پشیری می ستیزه خواهند نمود  
 در میان تب ها آنچه بیشتر تب است خواهند بر انداخت<sup>۱</sup>  
 در میان تب ها با آنچه بیشتر تب است ستیزه خواهند نمود  
 در میان افتراء زندگان آنکه افتراء زنده تر است خواهند بر انداخت  
 در میان افتراء زندگان با آنکه افتراء زنده تر است ستیزه خواهند نمود

۱ یعنی سخت ترین تب در اوستا تفتو و سلاو آمده است این لغت خود  
 جداگانه معنی حرارت و گرمی است کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت و غیره جمله  
 از يك ماده است



درمیان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است خواهند بر انداخت  
درمیان نزاع جویان با آنکه نزاع جوینده تر است ستیزه خواهند نمود  
درمیان چشم بد زندگان آنکه چشم بد زنده تر است خواهند بر انداخت  
درمیان چشم بد زندگان با آنکه چشم بد زنده تر است ستیزه خواهند نمود ۵

۱۶ درمیان دروغگویان آنکه دروغ گوینده تر است خواهند بر انداخت  
درمیان دروغگویان با آنکه دروغ گوینده تر است ستیزه خواهند نمود  
جهی جادو را خواهند بر انداخت با جهی جادو ستیزه خواهند نمود  
زن بد عمل کخوار را خواهند بر انداخت با زن بد عمل کخوار ستیزه خواهند نمود  
باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود ۵

۱۷ دروغ باید نابود شود دروغ باید کاسته گردد دروغ باید سپری گردد یکسره باید  
آن نابود شود تو باید که در شمال گم شوی تو نباید که جهان مادی  
راستی را نابود سازی ۵

۱۸ برای فرو فروغش من او را اردیبهشت را زیباترین امشاسپند را با نماز  
بلند (و) بازو میستایم اردیبهشت زیباترین امشاسپند را با هوم آمیخته  
بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک بازو و با  
کلام بلیغ میستایم ۱ ینگه ها نام . . . . . ۵

۱۹ یتا هو . . . . .  
درود میفرستم زیباترین اشا و همیشه به (نماز) ائیریا من ایشای نیرومند  
مزدا آفریده به سوک مقدس نیک دوربیننده مزدا آفریده  
اشم وهو . . . . . ۲ ۵

۱ این جمله مکرراً در آخر هر يك از کرده یا فصل یشت ها آمده است

۲ رجوع کنید به هر مزدیشت فقره ۳۳



## مقدمه خرداد یشت

چهارمین یشت متعلق است به پنجمین امشاسپند خرداد آن را نیز هرونات و اوژداد یشت گویند. در میان یشتما خرداد یشت بخصوصه خراب گشته و کلماتش دگرگون شده است در بسیاری از نسخ این یشت نوشته نشده و در هر جائی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء با کلمات سایر نسخ فرقی دارد بعلاوه تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تا بیک اندازه کلید فهم آن باشد از میان رفته امروز در دست نداریم. بنابراین مستشرقین در سر معانی بعضی از جملات این یشت با همدیگر موافق نیستند.

## خرداد یشت

۱ اهورامزدا، اسپنتمان زرتشت گفت من از برای مردمان پاک امداد و رستگاری و رامش و سعادت خرداد را بیا فریدم . . . . .<sup>۱</sup> کسی که در میان امشاسپندان او را بستاید بآن میباند که او امشاسپند و هومن اردیبهشت شهریور سپندارمذ خرداد و امرداد راستابش کرده باشد. ☉

---

۱ یعنی که نعمتها و پناهما و غیره از طرف امشاسپند خرداد، مرد پاکدین بخشیده میشود. در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی در سنی از آنها بر نمی آید.



۲ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار صد هزار بار صد هزار بار صد این دیوها اسامی امشاسپندان (مخصوصه) خرداد را یاد کنند سو از او زده شود<sup>۱</sup> و از او هشی زده شود بشی زده شود سئی زده شود بوجی زده شود<sup>۲</sup>

۳ نخست من بمرد پاک باواز بلند میگویم اگر کسی باین طور درمیاف ایزدان مینوی بعدل ترین رشن و باین طور بامشاسپندان متوسل شود همه آنانی که دارای چنین اسامی دلیرانه اند مرد پاک را از سو نجات خواهند داد (و) از هشی (و) از بشی (و) از سئی (و) از بوجی (و) از لشکر دشمن با سنگر فراخ (و) از درفش برافراشته (و) از مردم ستمکار دروغ پرست (و) از تیغ درخشان (و) از مردم ستمکار (و) از جادو (و) از پری (و) از بد بختی ☸

۴ چگونه راه مرد پاک از آن مرد دروغ پرست امتیاز داده شود؟ آنگاه اهورامزدا گفت اگر کسی کلام مقدس را (منترا) از بخواند یا آنکه از یاد خود بگذراند یا آنکه زمزمه کنان یا آنکه باواز بلند گویان شیاری کشد (بطوری) که شخص خود را در امان تواند داشت ☸ ۳

۱ سو اسودد یعنی لاشه و مردار و کلتیه آنچه فاسد و گندیده شده باشد خواه از انسان و خواه از جانور غالباً میگویند دروج سو و از آن دبو مردار و لاشه اراده میکنند بقول و نندیداد اگر کسی دست خویش بلاشه و مردار بیالاید دروج سو بواسطه یکی از نه منفذ بدنش در او حلول کند سو در تفسیر پهلوی نساك شد و هنوز هم این کلمه در ادبیات زرتشتیان باسم نسا باقی است نسا سالار کسی است که مرده را از در دغه بدرون دغه میگذارد او را در اوستا نسو کش<sup>۱</sup> خوانده اند در پهلوی نساك کش گویند عملجاق که مرده را از در خانه تا بدر دغه برده بدست نسا سالاران می سپارند در میان پارسیان هندوستان باسم گجراتی خند ابا نامیده میشوند زرتشتیان ایران آنان را یش گهن میگویند یعنی نمش کش تابوت کش

۲ هشی و بشی و سئی و بوجی<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> و<sup>۶</sup> و<sup>۷</sup> و<sup>۸</sup> و<sup>۹</sup> و<sup>۱۰</sup> و<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> و<sup>۱۳</sup> و<sup>۱۴</sup> و<sup>۱۵</sup> و<sup>۱۶</sup> و<sup>۱۷</sup> و<sup>۱۸</sup> و<sup>۱۹</sup> و<sup>۲۰</sup> و<sup>۲۱</sup> و<sup>۲۲</sup> و<sup>۲۳</sup> و<sup>۲۴</sup> و<sup>۲۵</sup> و<sup>۲۶</sup> و<sup>۲۷</sup> و<sup>۲۸</sup> و<sup>۲۹</sup> و<sup>۳۰</sup> و<sup>۳۱</sup> و<sup>۳۲</sup> و<sup>۳۳</sup> و<sup>۳۴</sup> و<sup>۳۵</sup> و<sup>۳۶</sup> و<sup>۳۷</sup> و<sup>۳۸</sup> و<sup>۳۹</sup> و<sup>۴۰</sup> و<sup>۴۱</sup> و<sup>۴۲</sup> و<sup>۴۳</sup> و<sup>۴۴</sup> و<sup>۴۵</sup> و<sup>۴۶</sup> و<sup>۴۷</sup> و<sup>۴۸</sup> و<sup>۴۹</sup> و<sup>۵۰</sup> و<sup>۵۱</sup> و<sup>۵۲</sup> و<sup>۵۳</sup> و<sup>۵۴</sup> و<sup>۵۵</sup> و<sup>۵۶</sup> و<sup>۵۷</sup> و<sup>۵۸</sup> و<sup>۵۹</sup> و<sup>۶۰</sup> و<sup>۶۱</sup> و<sup>۶۲</sup> و<sup>۶۳</sup> و<sup>۶۴</sup> و<sup>۶۵</sup> و<sup>۶۶</sup> و<sup>۶۷</sup> و<sup>۶۸</sup> و<sup>۶۹</sup> و<sup>۷۰</sup> و<sup>۷۱</sup> و<sup>۷۲</sup> و<sup>۷۳</sup> و<sup>۷۴</sup> و<sup>۷۵</sup> و<sup>۷۶</sup> و<sup>۷۷</sup> و<sup>۷۸</sup> و<sup>۷۹</sup> و<sup>۸۰</sup> و<sup>۸۱</sup> و<sup>۸۲</sup> و<sup>۸۳</sup> و<sup>۸۴</sup> و<sup>۸۵</sup> و<sup>۸۶</sup> و<sup>۸۷</sup> و<sup>۸۸</sup> و<sup>۸۹</sup> و<sup>۹۰</sup> و<sup>۹۱</sup> و<sup>۹۲</sup> و<sup>۹۳</sup> و<sup>۹۴</sup> و<sup>۹۵</sup> و<sup>۹۶</sup> و<sup>۹۷</sup> و<sup>۹۸</sup> و<sup>۹۹</sup> و<sup>۱۰۰</sup> و<sup>۱۰۱</sup> و<sup>۱۰۲</sup> و<sup>۱۰۳</sup> و<sup>۱۰۴</sup> و<sup>۱۰۵</sup> و<sup>۱۰۶</sup> و<sup>۱۰۷</sup> و<sup>۱۰۸</sup> و<sup>۱۰۹</sup> و<sup>۱۱۰</sup> و<sup>۱۱۱</sup> و<sup>۱۱۲</sup> و<sup>۱۱۳</sup> و<sup>۱۱۴</sup> و<sup>۱۱۵</sup> و<sup>۱۱۶</sup> و<sup>۱۱۷</sup> و<sup>۱۱۸</sup> و<sup>۱۱۹</sup> و<sup>۱۲۰</sup> و<sup>۱۲۱</sup> و<sup>۱۲۲</sup> و<sup>۱۲۳</sup> و<sup>۱۲۴</sup> و<sup>۱۲۵</sup> و<sup>۱۲۶</sup> و<sup>۱۲۷</sup> و<sup>۱۲۸</sup> و<sup>۱۲۹</sup> و<sup>۱۳۰</sup> و<sup>۱۳۱</sup> و<sup>۱۳۲</sup> و<sup>۱۳۳</sup> و<sup>۱۳۴</sup> و<sup>۱۳۵</sup> و<sup>۱۳۶</sup> و<sup>۱۳۷</sup> و<sup>۱۳۸</sup> و<sup>۱۳۹</sup> و<sup>۱۴۰</sup> و<sup>۱۴۱</sup> و<sup>۱۴۲</sup> و<sup>۱۴۳</sup> و<sup>۱۴۴</sup> و<sup>۱۴۵</sup> و<sup>۱۴۶</sup> و<sup>۱۴۷</sup> و<sup>۱۴۸</sup> و<sup>۱۴۹</sup> و<sup>۱۵۰</sup> و<sup>۱۵۱</sup> و<sup>۱۵۲</sup> و<sup>۱۵۳</sup> و<sup>۱۵۴</sup> و<sup>۱۵۵</sup> و<sup>۱۵۶</sup> و<sup>۱۵۷</sup> و<sup>۱۵۸</sup> و<sup>۱۵۹</sup> و<sup>۱۶۰</sup> و<sup>۱۶۱</sup> و<sup>۱۶۲</sup> و<sup>۱۶۳</sup> و<sup>۱۶۴</sup> و<sup>۱۶۵</sup> و<sup>۱۶۶</sup> و<sup>۱۶۷</sup> و<sup>۱۶۸</sup> و<sup>۱۶۹</sup> و<sup>۱۷۰</sup> و<sup>۱۷۱</sup> و<sup>۱۷۲</sup> و<sup>۱۷۳</sup> و<sup>۱۷۴</sup> و<sup>۱۷۵</sup> و<sup>۱۷۶</sup> و<sup>۱۷۷</sup> و<sup>۱۷۸</sup> و<sup>۱۷۹</sup> و<sup>۱۸۰</sup> و<sup>۱۸۱</sup> و<sup>۱۸۲</sup> و<sup>۱۸۳</sup> و<sup>۱۸۴</sup> و<sup>۱۸۵</sup> و<sup>۱۸۶</sup> و<sup>۱۸۷</sup> و<sup>۱۸۸</sup> و<sup>۱۸۹</sup> و<sup>۱۹۰</sup> و<sup>۱۹۱</sup> و<sup>۱۹۲</sup> و<sup>۱۹۳</sup> و<sup>۱۹۴</sup> و<sup>۱۹۵</sup> و<sup>۱۹۶</sup> و<sup>۱۹۷</sup> و<sup>۱۹۸</sup> و<sup>۱۹۹</sup> و<sup>۲۰۰</sup> و<sup>۲۰۱</sup> و<sup>۲۰۲</sup> و<sup>۲۰۳</sup> و<sup>۲۰۴</sup> و<sup>۲۰۵</sup> و<sup>۲۰۶</sup> و<sup>۲۰۷</sup> و<sup>۲۰۸</sup> و<sup>۲۰۹</sup> و<sup>۲۱۰</sup> و<sup>۲۱۱</sup> و<sup>۲۱۲</sup> و<sup>۲۱۳</sup> و<sup>۲۱۴</sup> و<sup>۲۱۵</sup> و<sup>۲۱۶</sup> و<sup>۲۱۷</sup> و<sup>۲۱۸</sup> و<sup>۲۱۹</sup> و<sup>۲۲۰</sup> و<sup>۲۲۱</sup> و<sup>۲۲۲</sup> و<sup>۲۲۳</sup> و<sup>۲۲۴</sup> و<sup>۲۲۵</sup> و<sup>۲۲۶</sup> و<sup>۲۲۷</sup> و<sup>۲۲۸</sup> و<sup>۲۲۹</sup> و<sup>۲۳۰</sup> و<sup>۲۳۱</sup> و<sup>۲۳۲</sup> و<sup>۲۳۳</sup> و<sup>۲۳۴</sup> و<sup>۲۳۵</sup> و<sup>۲۳۶</sup> و<sup>۲۳۷</sup> و<sup>۲۳۸</sup> و<sup>۲۳۹</sup> و<sup>۲۴۰</sup> و<sup>۲۴۱</sup> و<sup>۲۴۲</sup> و<sup>۲۴۳</sup> و<sup>۲۴۴</sup> و<sup>۲۴۵</sup> و<sup>۲۴۶</sup> و<sup>۲۴۷</sup> و<sup>۲۴۸</sup> و<sup>۲۴۹</sup> و<sup>۲۵۰</sup> و<sup>۲۵۱</sup> و<sup>۲۵۲</sup> و<sup>۲۵۳</sup> و<sup>۲۵۴</sup> و<sup>۲۵۵</sup> و<sup>۲۵۶</sup> و<sup>۲۵۷</sup> و<sup>۲۵۸</sup> و<sup>۲۵۹</sup> و<sup>۲۶۰</sup> و<sup>۲۶۱</sup> و<sup>۲۶۲</sup> و<sup>۲۶۳</sup> و<sup>۲۶۴</sup> و<sup>۲۶۵</sup> و<sup>۲۶۶</sup> و<sup>۲۶۷</sup> و<sup>۲۶۸</sup> و<sup>۲۶۹</sup> و<sup>۲۷۰</sup> و<sup>۲۷۱</sup> و<sup>۲۷۲</sup> و<sup>۲۷۳</sup> و<sup>۲۷۴</sup> و<sup>۲۷۵</sup> و<sup>۲۷۶</sup> و<sup>۲۷۷</sup> و<sup>۲۷۸</sup> و<sup>۲۷۹</sup> و<sup>۲۸۰</sup> و<sup>۲۸۱</sup> و<sup>۲۸۲</sup> و<sup>۲۸۳</sup> و<sup>۲۸۴</sup> و<sup>۲۸۵</sup> و<sup>۲۸۶</sup> و<sup>۲۸۷</sup> و<sup>۲۸۸</sup> و<sup>۲۸۹</sup> و<sup>۲۹۰</sup> و<sup>۲۹۱</sup> و<sup>۲۹۲</sup> و<sup>۲۹۳</sup> و<sup>۲۹۴</sup> و<sup>۲۹۵</sup> و<sup>۲۹۶</sup> و<sup>۲۹۷</sup> و<sup>۲۹۸</sup> و<sup>۲۹۹</sup> و<sup>۳۰۰</sup> و<sup>۳۰۱</sup> و<sup>۳۰۲</sup> و<sup>۳۰۳</sup> و<sup>۳۰۴</sup> و<sup>۳۰۵</sup> و<sup>۳۰۶</sup> و<sup>۳۰۷</sup> و<sup>۳۰۸</sup> و<sup>۳۰۹</sup> و<sup>۳۱۰</sup> و<sup>۳۱۱</sup> و<sup>۳۱۲</sup> و<sup>۳۱۳</sup> و<sup>۳۱۴</sup> و<sup>۳۱۵</sup> و<sup>۳۱۶</sup> و<sup>۳۱۷</sup> و<sup>۳۱۸</sup> و<sup>۳۱۹</sup> و<sup>۳۲۰</sup> و<sup>۳۲۱</sup> و<sup>۳۲۲</sup> و<sup>۳۲۳</sup> و<sup>۳۲۴</sup> و<sup>۳۲۵</sup> و<sup>۳۲۶</sup> و<sup>۳۲۷</sup> و<sup>۳۲۸</sup> و<sup>۳۲۹</sup> و<sup>۳۳۰</sup> و<sup>۳۳۱</sup> و<sup>۳۳۲</sup> و<sup>۳۳۳</sup> و<sup>۳۳۴</sup> و<sup>۳۳۵</sup> و<sup>۳۳۶</sup> و<sup>۳۳۷</sup> و<sup>۳۳۸</sup> و<sup>۳۳۹</sup> و<sup>۳۴۰</sup> و<sup>۳۴۱</sup> و<sup>۳۴۲</sup> و<sup>۳۴۳</sup> و<sup>۳۴۴</sup> و<sup>۳۴۵</sup> و<sup>۳۴۶</sup> و<sup>۳۴۷</sup> و<sup>۳۴۸</sup> و<sup>۳۴۹</sup> و<sup>۳۵۰</sup> و<sup>۳۵۱</sup> و<sup>۳۵۲</sup> و<sup>۳۵۳</sup> و<sup>۳۵۴</sup> و<sup>۳۵۵</sup> و<sup>۳۵۶</sup> و<sup>۳۵۷</sup> و<sup>۳۵۸</sup> و<sup>۳۵۹</sup> و<sup>۳۶۰</sup> و<sup>۳۶۱</sup> و<sup>۳۶۲</sup> و<sup>۳۶۳</sup> و<sup>۳۶۴</sup> و<sup>۳۶۵</sup> و<sup>۳۶۶</sup> و<sup>۳۶۷</sup> و<sup>۳۶۸</sup> و<sup>۳۶۹</sup> و<sup>۳۷۰</sup> و<sup>۳۷۱</sup> و<sup>۳۷۲</sup> و<sup>۳۷۳</sup> و<sup>۳۷۴</sup> و<sup>۳۷۵</sup> و<sup>۳۷۶</sup> و<sup>۳۷۷</sup> و<sup>۳۷۸</sup> و<sup>۳۷۹</sup> و<sup>۳۸۰</sup> و<sup>۳۸۱</sup> و<sup>۳۸۲</sup> و<sup>۳۸۳</sup> و<sup>۳۸۴</sup> و<sup>۳۸۵</sup> و<sup>۳۸۶</sup> و<sup>۳۸۷</sup> و<sup>۳۸۸</sup> و<sup>۳۸۹</sup> و<sup>۳۹۰</sup> و<sup>۳۹۱</sup> و<sup>۳۹۲</sup> و<sup>۳۹۳</sup> و<sup>۳۹۴</sup> و<sup>۳۹۵</sup> و<sup>۳۹۶</sup> و<sup>۳۹۷</sup> و<sup>۳۹۸</sup> و<sup>۳۹۹</sup> و<sup>۴۰۰</sup> و<sup>۴۰۱</sup> و<sup>۴۰۲</sup> و<sup>۴۰۳</sup> و<sup>۴۰۴</sup> و<sup>۴۰۵</sup> و<sup>۴۰۶</sup> و<sup>۴۰۷</sup> و<sup>۴۰۸</sup> و<sup>۴۰۹</sup> و<sup>۴۱۰</sup> و<sup>۴۱۱</sup> و<sup>۴۱۲</sup> و<sup>۴۱۳</sup> و<sup>۴۱۴</sup> و<sup>۴۱۵</sup> و<sup>۴۱۶</sup> و<sup>۴۱۷</sup> و<sup>۴۱۸</sup> و<sup>۴۱۹</sup> و<sup>۴۲۰</sup> و<sup>۴۲۱</sup> و<sup>۴۲۲</sup> و<sup>۴۲۳</sup> و<sup>۴۲۴</sup> و<sup>۴۲۵</sup> و<sup>۴۲۶</sup> و<sup>۴۲۷</sup> و<sup>۴۲۸</sup> و<sup>۴۲۹</sup> و<sup>۴۳۰</sup> و<sup>۴۳۱</sup> و<sup>۴۳۲</sup> و<sup>۴۳۳</sup> و<sup>۴۳۴</sup> و<sup>۴۳۵</sup> و<sup>۴۳۶</sup> و<sup>۴۳۷</sup> و<sup>۴۳۸</sup> و<sup>۴۳۹</sup> و<sup>۴۴۰</sup> و<sup>۴۴۱</sup> و<sup>۴۴۲</sup> و<sup>۴۴۳</sup> و<sup>۴۴۴</sup> و<sup>۴۴۵</sup> و<sup>۴۴۶</sup> و<sup>۴۴۷</sup> و<sup>۴۴۸</sup> و<sup>۴۴۹</sup> و<sup>۴۵۰</sup> و<sup>۴۵۱</sup> و<sup>۴۵۲</sup> و<sup>۴۵۳</sup> و<sup>۴۵۴</sup> و<sup>۴۵۵</sup> و<sup>۴۵۶</sup> و<sup>۴۵۷</sup> و<sup>۴۵۸</sup> و<sup>۴۵۹</sup> و<sup>۴۶۰</sup> و<sup>۴۶۱</sup> و<sup>۴۶۲</sup> و<sup>۴۶۳</sup> و<sup>۴۶۴</sup> و<sup>۴۶۵</sup> و<sup>۴۶۶</sup> و<sup>۴۶۷</sup> و<sup>۴۶۸</sup> و<sup>۴۶۹</sup> و<sup>۴۷۰</sup> و<sup>۴۷۱</sup> و<sup>۴۷۲</sup> و<sup>۴۷۳</sup> و<sup>۴۷۴</sup> و<sup>۴۷۵</sup> و<sup>۴۷۶</sup> و<sup>۴۷۷</sup> و<sup>۴۷۸</sup> و<sup>۴۷۹</sup> و<sup>۴۸۰</sup> و<sup>۴۸۱</sup> و<sup>۴۸۲</sup> و<sup>۴۸۳</sup> و<sup>۴۸۴</sup> و<sup>۴۸۵</sup> و<sup>۴۸۶</sup> و<sup>۴۸۷</sup> و<sup>۴۸۸</sup> و<sup>۴۸۹</sup> و<sup>۴۹۰</sup> و<sup>۴۹۱</sup> و<sup>۴۹۲</sup> و<sup>۴۹۳</sup> و<sup>۴۹۴</sup> و<sup>۴۹۵</sup> و<sup>۴۹۶</sup> و<sup>۴۹۷</sup> و<sup>۴۹۸</sup> و<sup>۴۹۹</sup> و<sup>۵۰۰</sup> و<sup>۵۰۱</sup> و<sup>۵۰۲</sup> و<sup>۵۰۳</sup> و<sup>۵۰۴</sup> و<sup>۵۰۵</sup> و<sup>۵۰۶</sup> و<sup>۵۰۷</sup> و<sup>۵۰۸</sup> و<sup>۵۰۹</sup> و<sup>۵۱۰</sup> و<sup>۵۱۱</sup> و<sup>۵۱۲</sup> و<sup>۵۱۳</sup> و<sup>۵۱۴</sup> و<sup>۵۱۵</sup> و<sup>۵۱۶</sup> و<sup>۵۱۷</sup> و<sup>۵۱۸</sup> و<sup>۵۱۹</sup> و<sup>۵۲۰</sup> و<sup>۵۲۱</sup> و<sup>۵۲۲</sup> و<sup>۵۲۳</sup> و<sup>۵۲۴</sup> و<sup>۵۲۵</sup> و<sup>۵۲۶</sup> و<sup>۵۲۷</sup> و<sup>۵۲۸</sup> و<sup>۵۲۹</sup> و<sup>۵۳۰</sup> و<sup>۵۳۱</sup> و<sup>۵۳۲</sup> و<sup>۵۳۳</sup> و<sup>۵۳۴</sup> و<sup>۵۳۵</sup> و<sup>۵۳۶</sup> و<sup>۵۳۷</sup> و<sup>۵۳۸</sup> و<sup>۵۳۹</sup> و<sup>۵۴۰</sup> و<sup>۵۴۱</sup> و<sup>۵۴۲</sup> و<sup>۵۴۳</sup> و<sup>۵۴۴</sup> و<sup>۵۴۵</sup> و<sup>۵۴۶</sup> و<sup>۵۴۷</sup> و<sup>۵۴۸</sup> و<sup>۵۴۹</sup> و<sup>۵۵۰</sup> و<sup>۵۵۱</sup> و<sup>۵۵۲</sup> و<sup>۵۵۳</sup> و<sup>۵۵۴</sup> و<sup>۵۵۵</sup> و<sup>۵۵۶</sup> و<sup>۵۵۷</sup> و<sup>۵۵۸</sup> و<sup>۵۵۹</sup> و<sup>۵۶۰</sup> و<sup>۵۶۱</sup> و<sup>۵۶۲</sup> و<sup>۵۶۳</sup> و<sup>۵۶۴</sup> و<sup>۵۶۵</sup> و<sup>۵۶۶</sup> و<sup>۵۶۷</sup> و<sup>۵۶۸</sup> و<sup>۵۶۹</sup> و<sup>۵۷۰</sup> و<sup>۵۷۱</sup> و<sup>۵۷۲</sup> و<sup>۵۷۳</sup> و<sup>۵۷۴</sup> و<sup>۵۷۵</sup> و<sup>۵۷۶</sup> و<sup>۵۷۷</sup> و<sup>۵۷۸</sup> و<sup>۵۷۹</sup> و<sup>۵۸۰</sup> و<sup>۵۸۱</sup> و<sup>۵۸۲</sup> و<sup>۵۸۳</sup> و<sup>۵۸۴</sup> و<sup>۵۸۵</sup> و<sup>۵۸۶</sup> و<sup>۵۸۷</sup> و<sup>۵۸۸</sup> و<sup>۵۸۹</sup> و<sup>۵۹۰</sup> و<sup>۵۹۱</sup> و<sup>۵۹۲</sup> و<sup>۵۹۳</sup> و<sup>۵۹۴</sup> و<sup>۵۹۵</sup> و<sup>۵۹۶</sup> و<sup>۵۹۷</sup> و<sup>۵۹۸</sup> و<sup>۵۹۹</sup> و<sup>۶۰۰</sup> و<sup>۶۰۱</sup> و<sup>۶۰۲</sup> و<sup>۶۰۳</sup> و<sup>۶۰۴</sup> و<sup>۶۰۵</sup> و<sup>۶۰۶</sup> و<sup>۶۰۷</sup> و<sup>۶۰۸</sup> و<sup>۶۰۹</sup> و<sup>۶۱۰</sup> و<sup>۶۱۱</sup> و<sup>۶۱۲</sup> و<sup>۶۱۳</sup> و<sup>۶۱۴</sup> و<sup>۶۱۵</sup> و<sup>۶۱۶</sup> و<sup>۶۱۷</sup> و<sup>۶۱۸</sup> و<sup>۶۱۹</sup> و<sup>۶۲۰</sup> و<sup>۶۲۱</sup> و<sup>۶۲۲</sup> و<sup>۶۲۳</sup> و<sup>۶۲۴</sup> و<sup>۶۲۵</sup> و<sup>۶۲۶</sup> و<sup>۶۲۷</sup> و<sup>۶۲۸</sup> و<sup>۶۲۹</sup> و<sup>۶۳۰</sup> و<sup>۶۳۱</sup> و<sup>۶۳۲</sup> و<sup>۶۳۳</sup> و<sup>۶۳۴</sup> و<sup>۶۳۵</sup> و<sup>۶۳۶</sup> و<sup>۶۳۷</sup> و<sup>۶۳۸</sup> و<sup>۶۳۹</sup> و<sup>۶۴۰</sup> و<sup>۶۴۱</sup> و<sup>۶۴۲</sup> و<sup>۶۴۳</sup> و<sup>۶۴۴</sup> و<sup>۶۴۵</sup> و<sup>۶۴۶</sup> و<sup>۶۴۷</sup> و<sup>۶۴۸</sup> و<sup>۶۴۹</sup> و<sup>۶۵۰</sup> و<sup>۶۵۱</sup> و<sup>۶۵۲</sup> و<sup>۶۵۳</sup> و<sup>۶۵۴</sup> و<sup>۶۵۵</sup> و<sup>۶۵۶</sup> و<sup>۶۵۷</sup> و<sup>۶۵۸</sup> و<sup>۶۵۹</sup> و<sup>۶۶۰</sup> و<sup>۶۶۱</sup> و<sup>۶۶۲</sup> و<sup>۶۶۳</sup> و<sup>۶۶۴</sup> و<sup>۶۶۵</sup> و<sup>۶۶۶</sup> و<sup>۶۶۷</sup> و<sup>۶۶۸</sup> و<sup>۶۶۹</sup> و<sup>۶۷۰</sup> و<sup>۶۷۱</sup> و<sup>۶۷۲</sup> و<sup>۶۷۳</sup> و<sup>۶۷۴</sup> و<sup>۶۷۵</sup> و<sup>۶۷۶</sup> و<sup>۶۷۷</sup> و<sup>۶۷۸</sup> و<sup>۶۷۹</sup> و<sup>۶۸۰</sup> و<sup>۶۸۱</sup> و<sup>۶۸۲</sup> و<sup>۶۸۳</sup> و<sup>۶۸۴</sup> و<sup>۶۸۵</sup> و<sup>۶۸۶</sup> و<sup>۶۸۷</sup> و<sup>۶۸۸</sup> و<sup>۶۸۹</sup> و<sup>۶۹۰</sup> و<sup>۶۹۱</sup> و<sup>۶۹۲</sup> و<sup>۶۹۳</sup> و<sup>۶۹۴</sup> و<sup>۶۹۵</sup> و<sup>۶۹۶</sup> و<sup>۶۹۷</sup> و<sup>۶۹۸</sup> و<sup>۶۹۹</sup> و<sup>۷۰۰</sup> و<sup>۷۰۱</sup> و<sup>۷۰۲</sup> و<sup>۷۰۳</sup> و<sup>۷۰۴</sup> و<sup>۷۰۵</sup> و<sup>۷۰۶</sup> و<sup>۷۰۷</sup> و<sup>۷۰۸</sup> و<sup>۷۰۹</sup> و<sup>۷۱۰</sup> و<sup>۷۱۱</sup> و<sup>۷۱۲</sup> و<sup>۷۱۳</sup> و<sup>۷۱۴</sup> و<sup>۷۱۵</sup> و<sup>۷۱۶</sup> و<sup>۷۱۷</sup> و<sup>۷۱۸</sup> و<sup>۷۱۹</sup> و<sup>۷۲۰</sup> و<sup>۷۲۱</sup> و<sup>۷۲۲</sup> و<sup>۷۲۳</sup> و<sup>۷۲۴</sup> و<sup>۷۲۵</sup> و<sup>۷۲۶</sup> و<sup>۷۲۷</sup> و<sup>۷۲۸</sup> و<sup>۷۲۹</sup> و<sup>۷۳۰</sup> و<sup>۷۳۱</sup> و<sup>۷۳۲</sup> و<sup>۷۳۳</sup> و<sup>۷۳۴</sup> و<sup>۷۳۵</sup> و<sup>۷۳۶</sup> و<sup>۷۳۷</sup> و<sup>۷۳۸</sup> و<sup>۷۳۹</sup> و<sup>۷۴۰</sup> و<sup>۷۴۱</sup> و<sup>۷۴۲</sup> و<sup>۷۴۳</sup> و<sup>۷۴۴</sup> و<sup>۷۴۵</sup> و<sup>۷۴۶</sup> و<sup>۷۴۷</sup> و<sup>۷۴۸</sup> و<sup>۷۴۹</sup> و<sup>۷۵۰</sup> و<sup>۷۵۱</sup> و<sup>۷۵۲</sup> و<sup>۷۵۳</sup> و<sup>۷۵۴</sup> و<sup>۷۵۵</sup> و<sup>۷۵۶</sup> و<sup>۷۵۷</sup> و<sup>۷۵۸</sup> و<sup>۷۵۹</sup> و<sup>۷۶۰</sup> و<sup>۷۶۱</sup> و<sup>۷۶۲</sup> و<sup>۷۶۳</sup> و<sup>۷۶۴</sup> و<sup>۷۶۵</sup> و<sup>۷۶۶</sup> و<sup>۷۶۷</sup> و<sup>۷۶۸</sup> و<sup>۷۶۹</sup> و<sup>۷۷۰</sup> و<sup>۷۷۱</sup> و<sup>۷۷۲</sup> و<sup>۷۷۳</sup> و<sup>۷۷۴</sup> و<sup>۷۷۵</sup> و<sup>۷۷۶</sup> و<sup>۷۷۷</sup> و<sup>۷۷۸</sup> و<sup>۷۷۹</sup> و<sup>۷۸۰</sup> و<sup>۷۸۱</sup> و<sup>۷۸۲</sup> و<sup>۷۸۳</sup> و<sup>۷۸۴</sup> و<sup>۷۸۵</sup> و<sup>۷۸۶</sup> و<sup>۷۸۷</sup> و<sup>۷۸۸</sup> و<sup>۷۸۹</sup> و<sup>۷۹۰</sup> و<sup>۷۹۱</sup> و<sup>۷۹۲</sup> و<sup>۷۹۳</sup> و<sup>۷۹۴</sup> و<sup>۷۹۵</sup> و<sup>۷۹۶</sup> و<sup>۷۹۷</sup> و<sup>۷۹۸</sup> و<sup>۷۹۹</sup> و<sup>۸۰۰</sup> و<sup>۸۰۱</sup> و<sup>۸۰۲</sup> و<sup>۸۰۳</sup> و<sup>۸۰۴</sup> و<sup>۸۰۵</sup> و<sup>۸۰۶</sup> و<sup>۸۰۷</sup> و<sup>۸۰۸</sup> و<sup>۸۰۹</sup> و<sup>۸۱۰</sup> و<sup>۸۱۱</sup> و<sup>۸۱۲</sup> و<sup>۸۱۳</sup> و<sup>۸۱۴</sup> و<sup>۸۱۵</sup> و<sup>۸۱۶</sup> و<sup>۸۱۷</sup> و<sup>۸۱۸</sup> و<sup>۸۱۹</sup> و<sup>۸۲۰</sup> و<sup>۸۲۱</sup> و<sup>۸۲۲</sup> و<sup>۸۲۳</sup> و<sup>۸۲۴</sup> و<sup>۸۲۵</sup> و<sup>۸۲۶</sup> و<sup>۸۲۷</sup> و<sup>۸۲۸</sup> و<sup>۸۲۹</sup> و<sup>۸۳۰</sup> و<sup>۸۳۱</sup> و<sup>۸۳۲</sup> و<sup>۸۳۳</sup> و<sup>۸۳۴</sup> و<sup>۸۳۵</sup> و<sup>۸۳۶</sup> و<sup>۸۳۷</sup> و<sup>۸۳۸</sup> و<sup>۸۳۹</sup> و<sup>۸۴۰</sup> و<sup>۸۴۱</sup> و<sup>۸۴۲</sup> و<sup>۸۴۳</sup> و<sup>۸۴۴</sup> و<sup>۸۴۵</sup> و<sup>۸۴۶</sup> و<sup>۸۴۷</sup> و<sup>۸۴۸</sup> و<sup>۸۴۹</sup> و<sup>۸۵۰</sup> و<sup>۸۵۱</sup> و<sup>۸۵۲</sup> و<sup>۸۵۳</sup> و<sup>۸۵۴</sup> و<sup>۸۵۵</sup> و<sup>۸۵۶</sup> و<sup>۸۵۷</sup> و<sup>۸۵۸</sup> و<sup>۸۵۹</sup> و<sup>۸۶۰</sup> و<sup>۸۶۱</sup> و<sup>۸۶۲</sup> و<sup>۸۶۳</sup> و<sup>۸۶۴</sup> و<sup>۸۶۵</sup> و<sup>۸۶۶</sup> و<sup>۸۶۷</sup> و<sup>۸۶۸</sup> و<sup>۸۶۹</sup> و<sup>۸۷۰</sup> و<sup>۸۷۱</sup> و<sup>۸۷۲</sup> و<sup>۸۷۳</sup> و<sup>۸۷۴</sup> و<sup>۸۷۵</sup> و<sup>۸۷۶</sup> و<sup>۸۷۷</sup> و<sup>۸۷۸</sup> و<sup>۸۷۹</sup> و<sup>۸۸۰</sup> و<sup>۸۸۱</sup> و<sup>۸۸۲</sup> و<sup>۸۸۳</sup> و<sup>۸۸۴</sup> و<sup>۸۸۵</sup> و<sup>۸۸۶</sup> و<sup>۸۸۷</sup> و<sup>۸۸۸</sup> و<sup>۸۸۹</sup> و<sup>۸۹۰</sup> و<sup>۸۹۱</sup> و<sup>۸۹۲</sup> و<sup>۸۹۳</sup> و<sup>۸۹۴</sup> و<sup>۸۹۵</sup> و<sup>۸۹۶</sup> و<sup>۸۹۷</sup> و<sup>۸۹۸</sup> و<sup>۸۹۹</sup> و<sup>۹۰۰</sup> و<sup>۹۰۱</sup> و<sup>۹۰۲</sup> و<sup>۹۰۳</sup> و<sup>۹۰۴</sup>



۵ هر یک از (شما) تو (دروغ پرست) و دروغ که آشکار باشید یا هر یک (از شما) در هر کاری که باشید یا هر یک (از شما) که در خفاء (باشید) هر یک (از شما) تو و دروغ را من از منزله گاهان آریائی برانم تو و دروغ را من به بند در کشم تو و دروغ را من بر اندازم تو و دروغ را بزیر پا افکنم<sup>۱</sup>

۶ سه شیار او بکشد (سه) من بمرد پاک میگویم  
شش شیار او بکشد شش من بمرد پاک میگویم  
نه شیار او بکشد نه من بمرد پاک میگویم ॐ

۷ اسامی (امشاسپندان) یزند در وجهائی که به نسا پیوستند و نطفه و نژاد کریانها را<sup>۲</sup> زوت زرتشت<sup>۳</sup> باراده و میل خویش چنانکه همیشه باراده و میل اوست آنان را بدوزخ هولناک (براند) ॐ

۸ پس از فرو رفتن آفتاب (و وقتی که) آفتاب هنوز فرو نرفته است او (زرتشت) بایک اسلحه<sup>۴</sup> مهلک برای خوشنودی و حق معرفت ایزدان مینوی نسا را زده بطرف شمال (براند)<sup>۵</sup> آن نابکار را بزوال محکوم سازد ॐ

۱ ظاهراً این فقره همان کلام مقدس یا منترا باشد که در فقره پیش مذکور است  
منزله گاهان آریائی همان ایران است که در قدیم خاک یا سرزمین آریا نامیده میشد  
۲ کریان و دیویسان در وید برهمنان دارای مقام سیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیویسانست چون مخالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوستا گمراه کننده اراده گردید این کلمه در پهلوی کرب شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را بکروکور تعبیر کرده اند یعنی کسی که در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست رجوع شود بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله اسامی خاص  
۳ زوت در اوستا زوتر ~~کریسان~~ عنوان پیشوائی است که بمصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسبی رسومات مذهبی بجای می آورد در فقره فوق چنانکه در گاتها زرتشت زوت خوانده شده است

۴ در مزدیسنا شمال طرف بحس و شوم محسوب است مسکن دیوها یعنی دیوپرستان یا بعبارت دیگر محل پرستندگان پروردگاران باطل و محل وقوع دوزخ است رجوع شود بمقرات ۹ و ۱۶ اردیبهشت یشت



۹ ای زرتشت تو نباید این منتر را بیاموزانی جز بیدر یا بپسریا برادرستی  
یا باتروان<sup>۱</sup> متعلق بدرجه سه گانه کسی که بنیکی مشهور و پیرو آئین  
نیک و بهدین و پارساست کسی که دلیرانه در همه جا آئین میگستراند<sup>۲</sup>

۱۰ ایه ریه سوسیه. دسوسه برای فروغ و فرّش من او را امشاسپند خرداد  
را با نماز بلند (و) بازور میستائیم ما میستائیم امشاسپند خرداد را با هوم  
آه یخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و  
با کلام بلیغ یتکه ها تام . . . . .

۱۱ یتا اهو . . . . .  
درود میفرستم به خرداد را د به یا ئیر یا هوشیق بفرشتگان سال بسرور  
راستی اشم و هو . . . . . ۲

۱ آتروان سده «س» عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است یعنی آذربان امروز بجای  
این کلمه موبد گفته میشود

۲ وجوع کنید بقره ۳۳ از هر مزدیش

## ناهید

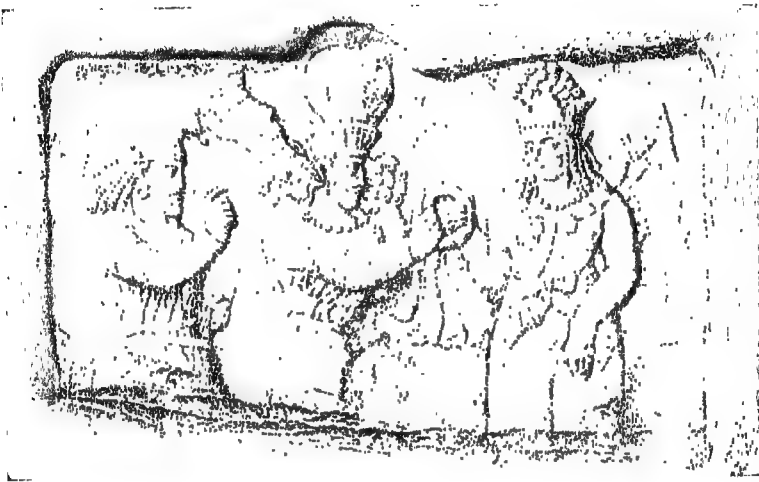
بماه روشن و تابنده خورشید      بقرن مشتری و پاک ناهید<sup>۱</sup>

در آئین مزدیسنا کَلِیه عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاک  
عناصر چهارگانه باشد مقدّس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است هر یک از

آنها نیز در اوستا دارای یشت مخصوصی است در میان این عناصر آتش بخصوصه مقدّس تر  
است آذر ایزد مُوکل آن است هر چند که از برای این فرشته یشت  
مخصوصی نداریم اما در سراسر کتاب مقدّس و کتب مذهبی پهلوی از علو مقام  
اوستا سخن رفته است برای آنکه مندرجات اوستا را راجع باین ایزد نزدیک تر  
بفهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت عنصر  
دیگر که هوا باشد دارای یشت مخصوصی است پانزدهمین یشت از آن فرشته  
هواست هر چند که این یشت به رام یشت نامزد است اما در هیچ جای آن  
صحبت از ایزد رام نیست در سراسر آن از فرشته هوا صحبت شده است این  
فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) वायु و در پهلوی (اندروای)  
گویند عجله بهمین قدر اکتفاء نموده تا در یشت پانزدهم در مقاله متعلّق بآن  
مفصّل تر از این ایزد سخن بداریم

خاک یا زمین در تحت حمایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت  
آرمی) میباشد از برای آب نیز یشت مخصوصی نداریم لیکن در طیّ مقاله  
امشاسپندان مفصلاً از آن صحبت داشتیم آب که موضوع مقاله ماست بعد از  
آتش مقدّس ترین عنصر است در ایران قدیم چنانکه خواهید دید ستایش فرشته  
آن موسوم به ناهید در کَلِیه ایران زمین و ممالک همسایه رونق تمام داشته  
در اوستا و کتب پهلوی مکرراً و مفصلاً از او ذکر شده است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و قدیمترین یشتهاست موسوم  
است به آبان یشت و از جلال و عظمت فرشته مُوکل آن ناهید صحبت میدارد  
بعلاوه در خررده اوستا نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش این نیایش



نقش رستم در فارس آنکه طرف دست راست ایستاده ناهید است که نگین  
اقتدار بشاهنشاه ساسان نرسی میدهد (از روی تصویر Texier)

رجوع کنید نیز به Die Kunst des Alten Persien, Von Sarre, Tafel 81.



را که از آبان یشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه ای باشند میسرایند

در میان یسناها از یسنای ۶۳ تاخود یسنای ۶۹ موسوم است به (آزور) که در پهلوی (آزهر) āpžōhr گویند در یادداشت هرمزد یشت شماره ۲ صفحه ۵۳ گفتیم که زور یا (زاونرا) زاونرا اوستائی مخصوصاً در مراسم مذهبی بکار برده میشود و بمنزله آب مقدس<sup>۱</sup> (eau bénite) عیسویان است بمناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشته<sup>۲</sup> موکل آن ناهید صحبت میشود به (آزور) نامیده شد بخصوصه یسنای ۶۵ از فقره یک تا خود فقره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت میباشد در روایت داراب هرمزدیار<sup>۱</sup> آمده است «خورشید نیایش و مهر نیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پیش آتش کردن روانیست» اسم کامل فرشته آب (اردویسور ناهید) میباشد چون این فرشته موث است گاهی کلمه بانو را بآن می افزایند

در اوستا از یک فرشته دیگر که نیز مستحفظ آب است یاد شده است این فرشته موسوم است به (ایام نیات) سپهر سپهر در وید برهمنان نیز چنین آمده است و از آن یک فرشته مذکر اراده شده است

در هفتن یشت کوچک مجلاً از آن صحبت داشتیم در اوستا نسبتاً کمتر باین اسم بر میخوریم همینقدر میدانیم که این فرشته رانیز با آب سروکاری است پاسپاتی سرچشمه و رود و دریا با اوست<sup>۲</sup>

پیش از آنکه از ناهید که موکل آب است صحبت بداریم لازم است از عنصر آب که نزد ایرانیان محترم بوده است و مورخین قدیم یونانی از آن ذکری کرده اند مختصراً یاد آور شویم

ایرانیان آب را محترم میدانسته اند

۱ در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایران‌شاه تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۵ میلادی صفحه ۳

۲ در جاهائی که در اوستا از (ایام نیات) اسم برده شده است از این قرار است: یسنای ۱ فقره ۵ و یسنای ۲ فقره ۵ و یسنای ۴۵ فقره ۱۲ و یسنای ۷۱ فقره ۲۳ و نشتر یشت فقره ۳۴ و فروردین یشت فقره ۹۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۱ و ۵۲ رجوع کنید به صفحه ۱۰۱ همین کتاب پاورقی شماره ۵

از هرودت مورخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا با آگاسیاس Agathias مورخ یونانی قرن ششم بعد از مسیح ستایش این عنصر را بایرانیان نسبت داده اند هرودت مینویسد که ایرانیان بخورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد ستایش نموده برای آنها فدیہ و نیاز می آورند <sup>۱</sup>

باز همین مورخ در جای دیگر کتابش مینویسد « ایرانیان در میان رود بول نمیکند در آب تقو نمی اندازند در آن دست نمی شویند و متحمل هم نمیشوند که دیگری آن را بکثافتی آلوده کند احترامات بسیاری از آب منظور میدارند» <sup>۲</sup> مقصود هرودت آب جاری است مد آن خبری است که استرابون Strabon جغرافی نویس یونانی نقل میکند «ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکند در آن لاشه و مردار نمی اندازند عموماً آنچه ناپاک است در آن تمیززند» استرابون مفصل تر از هرودت از ستایش آب در نزد ایرانیان مینویسد: «وقتیکه ایرانیان میخواهند از برای آب نیاز و فدیہ بفرستند بکنار دریا چه یا جویبار یا چشمه میروند در کنار آب خندقی حفر نموده قربانی میکنند بخصوصه احتیاط میکنند که آب را بخون نیالایند پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه های مورد یا غار (lamier) میگذارند مغها آن را با چربی مقدس (مقصود برسم میباشد) لمس میکنند و کلام مقدس (مقصود منتر میباشد) میسرایند زیت آمیخته با شیر و عسل بروی زمین (نه در آب) میریزند شاخه های نر (برسم) در دست گرفته با سرود های مفصل قربانی را بانجام میرسانند <sup>۳</sup> جغرافی نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکر میکند «مردمان هیرکانی Hyrkane (استراباد) در جائیکه آب از سنگ خارا جھیده بدریا فرو میریزد و یک منظره زیبائی تشکیل میدهد فدیہ خود را نیاز میکنند» <sup>۴</sup> آنچه هرودت و استرابون در خصوص محترم

Herodotus I, 131, 132.

Herodotus I, 138.

Strabon XV, p. 1066.

Strabon XI, p. 778.

بودن عنصر آب نزد ایرانیان در قرون پیش از مسیح نوشته اند در قرنهای چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مورخین این عهد ها هم با خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی شستند مطلقاً بآن دست نمیزدند مگر از برای نوشیدن یا بگیاه آب دادن<sup>۱</sup> برخی از مستشرقین گمان کرده اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ایرانیان قدیم نبوده است ولی دلایلی در دست داریم که دریا نیز در قدیم (چنانکه امروز در زرتشتیان) مقدّس بوده است آب دریاچه اُرمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدّس است بنا در اوستا با اسم چئچست (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است در سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند نیز این دریاچه مخصوص محترم است تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ میلادی) که از خاندان بسیار پارسای زرتشتی بود بایستی در سال ۶۶ میلادی<sup>۲</sup> برُم رفته در آنجا از دست امپراطور نرو Nero تاج ارمنستان را بسر بگذارد برای آنکه آب دریا را در طی مسافرت خود بکشافاتی نیالاید از راه خشکه خود را برُم رسانید<sup>۳</sup>

چیزی که بسیار مایه تعجب است این است که هرودت اخبارات نادرست هرودت مینویسد: «وقتی که خشیارشا شاهنشاه هخامنشی بقصد فتح یونان لشکر عظیم آراسته به هلسپُن (Helespontos) (داردائل) رسید برای گذشتن از آسیا بخاک اروپا فرمان داد که پُل بروی آب بسازند پس از آنکه پُل بانجام رسید دریا بتلاطم در آمده بندهای پُل از هم گسسته آن را پراکنده و پریشان کرد شاهنشاه از این حادثه بر آشفته امر کرد که سیصد تازیانه با موج دریا زنند و یک جفت زنجیر در قعر آن افکنند، من نیز شنیدم که خشیارشا میر غضب هم فرستاد تا دریا را با آهن داغ کند و امر کرد که این پیغام باربار (Barbaros) و بی معنی را از طرف

Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

Das Urchristentum von Meffert IV

Gladbach 1921 S. 578.

Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII,

شاهنشاه بآب برسانند ای آب تلخ سرور و بزرگ تو این چنین سزایت میدهد  
برای آنکه تو او را آزرده نموده هتک آبرو نمودی شاه خشیارشا از روی تو خواهد  
گذشت چه تو بخواهی یا نخواهی مردم حق دارند که از برای تو فدیہ نمی  
آورند زیرا که تو خیانت کار و شور هستی<sup>۱</sup> نکته خودپیدا است که این خبر  
هرودت مورخ یونان دشمن دیرین ایران افسانه بی سروپائی است و مثل اکثر  
اخبار او بخصوصه آنچه راجع بجنک ایران و یونان است آلوده بغرض و  
تعصب است دروغ و مبالغه و استهزاء شاهکار وقایع تاریخی او ست همین خبر  
را مورخ دیگر یونانی موسوم به دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius  
که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته تکذیب نموده مینویسد که آنرا  
حقیقی نیست زیرا که آب نزد ایرانیان مانند پروردگاری است<sup>۲</sup>

هرودت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع بلشکر کشی خشیارشا خبر  
دیگری ذکر میکند که بخوی بی اساس بودن اقوال وی را می‌رساند از آن جمله گوید  
«ایرانیان مہیای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برآمدن  
خورشید روانه شوند در روی پُل برگ مورد پاشیدند انواع و اقسام بخور  
کردند پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش نموده و  
از ظرفی زرین فدیہ ای نثار دریا نمود آنگاه آن ظرف را با یک پیاله زرین دیگر و  
یک شمیر ایرانی که آنان آکیناکس Akinakes می‌نامند در آب انداخت ...  
... من نمی‌توانم بطور حتم بگویم که شاه آنها را نثار خورشید نمود  
یا آنکه از کرده خود پشیمان گشته خواست از دار دانی دلجوئی کند برای  
بی‌احترامی که بدریا کرده بود»<sup>۳</sup>

پس از دانستن این مقدمات گوئیم ناهید فرشته ایست  
که نکهبانی عنصر آب با اوست چنانکه تشر (تیر)  
فرشته باران و مژا (مهر) فرشته فروغ است در آئین  
مردیسا از برای کلیه مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است

ناهید مربوط  
بایشتر نیست

Herodotos VII, 35.

Diogenes Laertius Prooem-segm 9

Herodotos VII, 54.

فرشته و موکلی قائل هستند بنابراین ابدأ جای تعجب نیست که از برای مهم‌ترین عنصر که آب باشد فرشته‌ای داشته باشیم و این فرشته دارای مقام بلند و ارجندی باشد برخی از مستشرقین مینویسند که ممکن است ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه (سومر) <sup>۱</sup> موسوم به (ایشثار) Istar که بعدها در بابل و آشور هم پرستیده میشد بوجود آمده باشد <sup>۲</sup> ایشثار که مادر و مولد نوع بشر تصور میشده در برخی از خصایص شباهتی با ناهید دارد و ممکن است بعدها در بیرون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمه پرستش ناهید ایرانی کرده باشند <sup>۳</sup> چنانکه مهر فرشته فروغ ایران در هر مملکتی که نفوذ نمود خصایص پروردگار خورشید آن مملکت جزو آئین او گشت در مقاله مهر مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت گذشته از تعریف و توصیفیکه در اوستا از ناهید شده است و مجسمه هائیکه نیز از این فرشته بجا مانده است قهراً انسان را به پروردگار بابلی ایشثار منتقل میسازد خبریکه هرودت نقل می‌کند نیز مدّ تصوّر مستشرقین گردید چه مورّخ مذکور مینویسد «ایرانیان ستایش (اورانیا) Urania را از آشوریا و عربها آموختند نزد آشوریا (افرودیت) Aphrodite موسوم است به (میلیتا) Mylitta و در نزد عربها (الیتا) Alitta و در نزد ایرانیان (مترا) Mitra (مهر) <sup>۴</sup> هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودت اشتهاها مهر را بجای ناهید آورده است چنانکه کلیّه مستشرقین این را سهو مورّخ یونانی می‌شمرند چه مهر مناسبتی با (اورانیا) و (افرودیت) پروردگاران مؤنث یونانی ندارد در این جا متذکّر میشویم از این خبر هرودت بخوبی برمیآید که ستایش ناهید از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده اول مورّخیکه صراحهً از ناهید اسم

۱ در خصوص قوم (سومر) sumer رجوع شود به مقاله امشاسپندان (عدد هفت)

صفحه ۷۴ — ۷۹

۲ Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen Völker von Tiele, Deuts. Ausg. von Gehrich S. 253.

۳ در خصوص ایشثار Istar رجوع شود به Handbuch der Altorientalischen Geistes Kultur von Alf. Jeremias, Leipzig 1913 S. 253—4.

Herodotos I, 131.

میبرد (بروسوس) Berossus مورّخ و پیشوای معروف کلدی است که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته است کلمس الکساندرنیوس Klemens Alexandrinus یکی از پیشوایان معتبر عیسوی که در حدود سال ۲۲۰ میلادی وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده می‌نویسد «مورّخ کلدی در کتاب سومش در تاریخ کلدی چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر بستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) باین امر پرداخته مجسمه افروdit انائیتیس (ناهید) را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا نمود و ستایش او را مردمان فارس و باختر آموخت»<sup>۱</sup> بزودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خواهیم داشت عجله در این جا اشاره می‌کنیم که ستایش ناهید در هر قرنیکه در ایران رواج گرفته باشد جزو آئین ایران قدیم است و ناهید متعلق بگروه فرشتگان و ایزدان آریائی است چه در ریگ وید برهمنان دو تن از الهات یکی موسوم به سینی والی sinivali و دیگری سرسواتی (Sarasvati) موجود و شبیه به ناهید هستند

ناهید پس از آنکه از ایران گذشته بممالک همسایه نفوذ نمود در میان اقوام سامی عراق و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از الهات اقوام بیگانه بخود گرفت ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدت‌ها ستایش او در مغرب متداول بوده در عهد اردشیر بسایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد<sup>۲</sup> گفتیم که اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید می‌باشد در اوستا اردوی سورا ناهیت سدره سدره آمده است این اسم مرکب است از سه کلمه که هر سه اصلاً صفت بوده است بسا از اسامی امشاسپندان و ایزدان

اشفاق کلمات  
اردویسور ناهید

۱ رجوع کنید به

Clem. Alex. Protr. 5. 65, 4 Pers. Anahita oder Anaitis Von Jfr.

Windischmann S. 4.

Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 93-94.

۲

و رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 230.

مرکب است از یک صفت و یک اسم اردیسور ناهید یگانه اسم خاص اوستائی است که از سه صفت ترکیب یافته است جزء اول اردوی از کله آرید (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق گردید کله (آردوی) در اوستا فقط اسم رودی است باین معنی جداگانه در فرگرد ۲ و ندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ استعمال شده است بارتولومه Bartholomae بمعنی لفظی آنرا رطوبت و نمناکی ضبط کرده است<sup>۱</sup> ولی غالباً باکلمات (سور) و (آناهیت) یک جا آمده است جزء دوم (سور) صفت است بمعنی قوی و قادر در سانسکریت هم بمعنی نامآور و دلیر است این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل مهر و ایرمان و سروش داده شده است در فروردین یشت غالباً بآن برمیخوریم از آنجمله در فقرات ۹۰ و ۱۳۰ و غیره سورن که اسم یکی از خانواده‌های شریف عهد اشکانی بوده است بمعنی دلیر و پهلوان است و از همین کله اوستائی است فقط این خانواده حق داشته است که تاج بسر پادشاه بگذارد<sup>۲</sup> جزء سوم که آناهیت باشد نیز صفت است

خود جداگانه مرکب است از دو جزء اولی (آ) که از ادات نفی است دومی (آهیت) سهوهه یعنی چرکین و پلید و ناپاک این کله اخیر بمعنی مذکور در فرگرد ۱۶ و ندیداد فقره ۱۶ استعمال شده است همین کله است که در پهلوی آهک āhök و در فارسی آهو گردید و بمعنی عیب و نقص گرفته اند چنانکه خاقانی گوید

بینی آن جانور که زاید مشک نامش آهو و او همه هنر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر بهر دو معنی آهو که غزال و عیب باشد اشاره میکند چون کله (آهیت) مصدر است به (آ = سه) بنا بقاعده کلیه یک حرف نون به (آ) افزوده گفتند آناهیت چنانکه از کله ایران آنا ایران (ملکت خارجه) ساخته شد بنابراین آناهیت یعنی پاک و بی آلاش این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است غالباً مهر و تشر (تیر) و هوم و

برُسم و آنزور و فروغ و غیره در اوستا بصفّت آن‌اهیت یا بصفّت پاکی و بی‌آلایشی  
'منتصف شده اند' ۱

در فرس هخامنشی این کلمه تغییر نیافته چهار بار بمعنی فرشته تکرار شده  
است از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً بمعنی رود قوی پاک یا آب توانای  
بی‌آلایش می‌باشد هر چند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم آب  
ماروی برتافته ولی اسمش در زبان ادبی ماباقی است بسا در اشعار متقدمین  
بآن برمیخوریم و در فرهنگها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی بمعنی دختر بالغ ضبط  
است بقول شفتلویتز دانشمند الهانی در یک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم  
'بذخت' ناهید داده شده است این کلمه از 'بغدخت' آن‌اهیت آمده است یعنی ناهید  
دختر بِنِغ (خدا) ۲ انیک چند سال است که ایرانیان بیاد عهد کهن درخشان  
افتاده دگر باره اسم این فرشته زیبا و بلند بالای اوستا را بدختران مملکت ایران  
همان سرزمینکه روزی در آن معبد های سیمین و زرین ناهید بر پا بود میدهند  
در فارسی نیز ناهید اسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زیبائی که رُمها  
اسم الهه و جاهت را بآن داده ونوس Venus خواندند اردویسور ناهید هم اسم  
رودی است و هم اسم فرشته ای که هوکَل آن است

آنطوریکه این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک  
توصیف ناهید از  
روی آب مینوی تصور نمود چه آن رودی است به بزرگی تمام آبهای  
روی زمین که از فراز کوه (هکر) بدریای (فراخ کرت)  
فروریزد اقیانوس را بجوش و خروش در آورد رودی است که در زمستان و  
تابستان یکسان روان است رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب  
است هر یک از رودها و دریاهای آن بانداء بلند و فراخ است که سوارند روی  
در مدت چهل روز طول و دور آنرا تواند پیمود یکی از آن رودها  
سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند در کنار هر یک

۱ هر مزدیشت قمره ۲۱ تشریشت قمره ۲ مهریشت قمره ۸۸

۲ متأسفانه کتبی که شفتلویتز از برای تحقیقات لازمه نشان میدهد در زیر دست ندارم  
که در خصوص کلمات فوق تحقیق شود رجوع کنید به Scheftelowitz, Die alte-persische  
Religion u. das Judentum, Glessen 1920 S. 280.

از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریاچه درخشان  
برای ناهید برپاست در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطر  
گسترده است ناهید زنی است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا  
چهر آزاد و نیکو سرشت بازوان سفیدوی بستری شانه اسپ است<sup>۱</sup>  
باسینه‌های برآمده و با کمر بند تنگ در میان بسته در بالای گردونه خویش  
مهار چهار اسب یکرنگ و یک قدرا در دست گرفته میراند اسبهای  
گردونه وی عبارت است از باد و ابر و باران و راله ناهید با جواهرات آراسته  
تاجی زرین بشکل چرخ که بر آن صد گوهر نور پاش نصب است بر سر دارد  
از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته طوقی زرین دور کردن و گوشوارهای  
چهار گوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را دریا های خود با بندهای  
زرین محکم بسته جبهه ای از پوست سی ببر که مانند سیم و زر می درخشد  
در بر نموده جامه زرین پرچین در بر کرده در بلند ترین طبقه آسمان آرام دارد  
اهورا مزدا در کوه خورشید مقام او را برقرار نمود فرمان پروردگار ناهید  
از فراز آسمان باران و تکرگ و برف و راله فروبارد از اثر استغاثه پارسایان و  
پرهیزگاران از فلک ستارگان یا از بلند ترین قله کوه (هکر) بسوی نشیب  
شتابد لطفه مردان و مشیمه زنان را پاک کند زایش زنان را آسان سازد  
شیر را تصفیه نماید بگله ورمه بیفزاید سراسر کشور از پرتو او از خوشی و  
نعمت و ثروت برخوردار گردد

چون از مطالعه آبان یشت بخوبی پی با احوال فرشته آب خواهیم برد  
در این جا لازم نمیدانیم که بیش از این از ماخذ اوستائی او را شرح دهیم  
اینک به بینیم که در تاریخ ایران چه علائم و آثار از ناهید  
باقی است

۱ آبان یشت دلکش ترین قصیده ایست که از ایران قدیم یادگار مانده است تعبیرات  
و تشبیهات این یشت و یشتهای دیگر در اشعار سخن سرایان بعد هم دیده میشود فردوسی  
در مقابل بازوان سفید ناهید که بستری شانه اسپ است در توصیف کرشاسب کوید  
برش چون بر شیر و پهره چون دو بازوش مانند دران هیون شاهنامه چاپ ترنومکان

گفتیم که مورخ کلدی بروسوس در سه قرن پیش از مسیح نوشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط مختلف ایران و در ممالکی که در تحت تصرف شاهنشاهان هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد برپا نمود

ناهید در کتیبه  
هخامنشی

آثار خطوط میخی که از اردشیر دوم مانده است دلیل است که در عهد این پادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورش بزرگ و داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اول اسمی از ناهید و مهر نیست در آثار اردشیر سوم نیز اسمی از ناهید دیده نمیشود فقط یک بار از مهر اسم برده شد کتیبه که از اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پیش از مسیح) در شوش روی یک ستون کشف شده است از این قرار است «پادشاه بزرگ اردشیر شاهنشاه پادشاه ممالک پادشاه این زمین پسر داریوش (دوم) داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول) اردشیر پسر پادشاه خشیارشا خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول) داریوش پسر گشتاسب هخامنشی میگوید: این ایوان را داریوش (اول) جد من بنا نهاد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من آتش آرا ویران کرد بنا بخواست اهورامزدا و اناهیت (ناهید) و مترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند و آسیب نرسانند»

کتیبه دیگری که از شاهنشاه مذکور در روی پایه ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبه فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا هخامنش اسم میبرد و پس از آن گوید « . . . این ایوان را من بخواست اهورامزدا و اناهیت و مترا بنا کرده ام بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»<sup>۱</sup>

Die Keilinschriften der Achämeniden von Weismann

۱ رجوع شود به

در جزو تاریخ اردشیر دوم باز باسم ناهید و معبد معروفی که باسم او آشکدهای ناهید در همدان برپا بوده بر میخوریم کورش کوچک برادر اردشیر دوم بامید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر بزرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ هزار سر باز یونانی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در (کوناک) نزدیک بابل شکسته یافته کشته شد معشوقه یونانی کورش کوچک موسوم به (اسپازیا) Aspasia در جزو غنیمت ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر پسر خود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعادت ایران قدیم که در این روز ولیعهد هر چیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد داریوش از پدرش خواست که اسپازیا معشوقه عمش را با و بخشد شاهنشاه خواهش را اجابت نمود اما باطناً از این امر خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را به همدان فرستاد تا در آنجا راهبه معبد ناهید گشته پارسا و پاکدامن بسر برد ولیعهد از حرکت پدرش آزرده گشته سوء قصدی نمود لکن نقشه او کشف گشته بفرمان شاه بدار زده شد<sup>۱</sup>

در این جا متذکر میشویم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات جای تقوی و پرهیزگاری بود برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که از اثر نفوذ مذاهب ساسی رنگ و روی دیگر گرفته بود چنانکه بزودی ذکرش بیاید معبد ناهید در همدان بخصوصه مجلل و در همه جا معروف بوده است یکی از نویسندگان مدق و مؤثق عهد قدیم موسوم به پولیبیوس Polybins که در قرن دوم پیش از مسیح میزیسته در کتاب تاریخش پس از شرح دادن وقوع جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کشی آنتیوخس Antiokhos چنین مینویسد

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) Stade (۴۲۰۰ قدم) دور آن میباشد عمارتهای باشکوهی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت سلاطین باقیهای

۱ خبر فوق را پلوتارخس از کتزیاس Ktesias و دینون Dinon نقل میکند

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 135-7

رجوع کنید به

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Th. Nöldeke S. 62-63

و به

آنها را نشان میدهد هر چند که تمام چوبها ئیکه در این نباها بکار برده شد از سدر و سرو است آنها در هیچ جا این چوبها برهنه دیده نمیشد تیرکهای سقف و قاب و ستونها و رواق کلیه باصفحات فلزات قیمتی پوشیده بوده سیم و زر در این جا و آن جای قصر میدرخشید پوشاك بام نیز از صفحات نقره بوده پس از شرح دادن قصر مورخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته گوید که در وقت ورود آنتیوخس در این شهر تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه هنوز باصفحات طلا پوشیده بوده است پولیبیوس نمیگوید که این ستونها چه طور ساخته شده ولی از بیاناتش میتوان درك نمود که بنای معبد شبیه بنای قصر بوده است بیشتر پوشاکهای فلزی این معبد در وقت فتح اسکندر بتاراج رفت از این تاریخ به بعد اشیاء قیمتی معبد در معرض دستبرد سلوکیدها بود تا آنکه ما بقی مانده آلات طلا و نقره آنها آنتیوخس بزرگ که مقتدرین سلاطین سلوکیداست (۲۲۳-۱۸۶ پیش از مسیح) در عهد اردوان اول (اشك سوم) غارت کرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مستوك داخل خزینه خویش نمود<sup>۱</sup> برخی از دانشمندان گمان کرده اند که قدمت معبد ناهید همدان تا بعهد دومین پادشاه ماد هروخشتر (۶۲۵-۵۷۵ پیش از مسیح) یا جانشین وی استیاج میرسد<sup>۲</sup>

ازیدروس خراس Isidorus von Charax جغرافی نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی میزیسته نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنگاور که بزودی شرحش بیاید ذکری کرده است<sup>۳</sup> یکی از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است آثارش هنوز موجود است همان است که بقولی پولیبیوس Polybius پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به اپیفانوس Epiphanus ۱۷۵-۱۶۴ پیش از مسیح)

Polybius X, XXVII, 9-10 & 12.

Parthia by Geo. Rawlinson p. 59.

Iranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.

Histoire de l'art, Tome V. Perse par Perrot et Chipier Paris 1890 p. 499-500.

Isidore von Charax II, p. 6.

رجوع کنید به

و به

۲ رجوع شود به

۳

برای آنکه پولی بجزانه تهی خود برساند قصد غارت آن نمود این معبد که از دستبرد ماکدونیه‌ها محفوظ مانده بود دارای زینتهای بسیار گران بها بوده است ایفانوس بتاراج آن موفق نشد چه اهالی شوش با او جنگ نموده بر جغت مجبور شدند پس از چندی پادشاه غارتگر سلوکید دیوانه گشته مردم میگفتند که ایزد ناهید او را از برای سوء قصدش بسزا رسانید<sup>۱</sup>

پلینیوس Plinius مورخ رومی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت می‌نویسد که در معبد ناهید شوش يك مجسمه بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بودند برپا بود این مجسمه در اوقات جنگ سردار رومی انطوان Antonius بضد اشك پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷-۲ میلادی) بغارت رفت بنابر این در میان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح<sup>۲</sup> معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه‌اش موجود و از آثار بسیار مهم ایران قدیم است برپا بود بقول پروفیسور هرتسفلد Hertzfeld معبد مذکور از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب میشده است آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است<sup>۳</sup> خرابه باشکوه این معبد عبارت است از پشته‌ای که ۶۴۰ پی طول و ۵۴۴ پی عرض آن میباشد در اطراف آن ایوانی به پهنای ۴۴ پی باستونهای بلند ساخته شده بود هنوز چند ستون در گوشه شمال شرقی معبد برپاست در این بناها صنعت معماری ایران و یونان دیده میشود دندانه‌های ابنیه و برخی از نقوشات دیگر بحجّار بهای قصور پرسپولیس شبیه است<sup>۴</sup> در این خرابه هیچ آثار خطی و کتیبه‌ای موجود نیست و حفاریات در آن نیز دشوار است چه آبادی قصبه کنگاور چنانکه گفتیم در داخل معبد ساخته شده است

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

Plinius N. H. XXXIII, 4, 82 Persische Anahita oder Anaitis von Windisch. ۲  
mann S. 12.

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 150-151.

و به  
۳ نشریات انجمن آثار ملی فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران طهران

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

شهریور ۱۳۰۴

۴

بی شك این معبد همان است که یاقوت حموی در معجم البلدان در تحت کلمات قصر کنگور و قصر اللصوص محل آن را در میان همدان و قرمیسن (کرمانشاه) معین نموده گوید « بناهای باشکوه آن در روی يك پشته تقریباً به بلندی بیست ارش (تقریباً ده زرع) واقع است گنبد ها و ستونهای آنها بغایت زیبایی و استحکام است »

یاقوت این بناها را از آن خسرو پرویز تصور نموده اقامتگاه شیرین ضبط کرده است <sup>۱</sup> از گوشه و کنار تاریخ بخوبی برمیآید که در تمام قرون اقتدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عربها در تمام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است طبری مینویسد که ساسان پدر بزرگ اردشیر بابکان در اصطخر پیشکار و متولی معبدی موسوم به آتشکده (ناهید) بوده است بنا بقولی در همین معبد در سال ۳۴۰ میلادی سرهای شهدای عیسوی را آویخته بودند <sup>۲</sup> طبری در جای دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده مینویسد « اردشیر بابکان اول بطرف سستستان حرات کرد از آنجا بگریکان پس از آن باهر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا باخرین نقاط ممالک خراسان رفت و از آنجا بمرو بر گشت پس از آنکه بسیاری از مردمان را کشت و سرهای آنان را بآتشکده ناهید فرستاد از مرو بطرف فارس مراجعت نموده در نور (فیروزآباد) اقامت گزید <sup>۳</sup> »

گذشته از آثار معابد در جزو حجاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید برومند و بلند بالا بیا ایستاده تاجی جواهر نشان بر سر گذاشته نوارهای پرچین از آن فرو آویخت است طوق دور کردن و سایر زینتهای او یاد آور او صافی است که درآبانب یشت از این فرشته شده است در مقابل او شاهنشاه

۱ از برای نقوش و آثار معبد ناهید در کنگاور رجوع کنید به

Perse ancienne par Flandin et Coste, les planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 65.

Martyr, ed. st. E. Essemanni I, 95.

۲ Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 4

۳ رجوع کنید به

ساسانی نرسی (۲۹۳-۳۰۳ میلادی) بیا ایستاده نگینی که علامت قدرت و اقتدار است از او میگیرد<sup>۱</sup>

از آنکه ما در طی مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکر کردیم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و دارای پرستشگاه مخصوصی بوده است ناهید از ایزدان دین مزدیسناست در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده میشده است چنانکه امروز هم در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده میشود معبد های ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده برخی از این آتشکده ها بناهید تخصیص داشته است شاید در آنجا ناهید را با آدابیکه مناسب مقام او بود ستوده و خواشها و استغاثاتی از او میکرده اند چنانکه امروز بسیاری از کلیسیاهای عیسویان با سه مقدسین و مقدسات این دین است بنا بوقوع معابد ناهید در ایران و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پر آب میتوان گفت که مخصوصاً دقت داشته اند که پرستشگاه فرشته آب در نزدیک آب باشد

مورخین یونان (آناهیت) اوستارا انائیتیس Anaitis نوشته اند  
 غالباً اورا ارتیمس Artemis انائیتیس گفته اند یعنی که اسم الهه  
 و یونانیان و ستایش  
 و در آسیای صغیر  
 عصمت و عفت یونانی را با و داده اند مورخین رُم و بیزانس  
 اورا دیانا Diana خوانده اند که در نزد رُمها بمنزله ارتیمس یونانیهاست و  
 بسا اورا ارتیمس ایرانی یا دیانا ایرانی ذکر کرده اند فقط کلنس الکساند  
 رنیوس که ذکرش گذشت از بروسوس نقل کرده افروdit انائیتیس نوشته  
 است بی شك افروdit Aphrodite که نزد یونانیان الهه عشق و شهوت است  
 هیچ وجه مناسبتی با ناهید ندارد

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالك از پروردگاران بوده است در ممالك وسیعه که در تحت تصرف ایران بوده نیز آتشکده وی وجود داشته است در سراسر آسیای صغیر

تا به نزدیک دریای یونان در سارد، پایتخت لیدی، توسط مورخین قدیم از معابد او به  
 خبر داده شده است. مخصوصه در برخی از ممالک آسیای صغیر ستایش او رونق تمام  
 داشته از آنجمله در ارمنستان، مناسبت آنکه شعبه ای از خانواده اشکانیان  
 در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا  
 نفوذ نموده مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده  
 میشده اند.<sup>۱</sup> کار ستایش ناهید در این سرزمین باندازه ای بالا گرفته بود  
 که ایالت اکیلینز Akilisen همانجائی که سرچشمه‌های فرات است  
 در یک قرن پیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیا نویس  
 یونانی انائیتیس ناهیده میشده است. معبد ناهید در این ایالت  
 شهرت تمام داشته همان است که بقول پروکوپئوس Procopius بعد ها عیسویان  
 بدون آنکه تغییری در بنای آن بدهند بکلیسیا مبدل کردند.<sup>۲</sup> ولی در ممالک  
 آسیای صغیر آئین و رسوم اقوام سامی ضمیمه ستایش ناهید گشته بکلی رنگ و  
 روی دیگری بخود گرفت استرابون مینویسد در معبد ناهید در اکیلینز دخترهای  
 جوان از خانواده‌های شریف و بزرگ چندی مثل راهبات در خدمت معبد بسر  
 میبردند و خود را برای استفاده عموم وقف می نمودند پس از مدتی شوهر اختیار  
 میکردند بدون آنکه عمل پیشین آنان ننگین و پست شمرده شود.<sup>۳</sup> عادت مذموم  
 مذکور در هیچ عصری چنانکه کلیه مستشرقین و مورخین نوشته اند نزد  
 ایرانیان معمول نبوده و برخلاف آئین مزدیسناست در طی اخبارات قدیم نیز از  
 یک جشن سالیانه موسوم به (ساکائیه) Sakiin سخن رفته است از آنجمله استرابون  
 در این خصوص مینویسد اسکیت ها<sup>۴</sup> و قتیکه باز منستان و (کاپاتوکا) اناطولی  
 هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا بآنان شبیخون برده شکست داد بیاد این فتح

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 96.

۱

Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

۲

Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

۳

۴ اسکیت (Saka) اسمی است که به کلیه اقوام وحشی که در شمال دریای سیاه و در  
 قفقاز و ترکستان روس بوده اند داده میشود اصلاً آریائی نژاد بوده اند اسامی بسیاری از  
 شاهزادگان آنان ایرانی است مذهب آنان نیز آریائی بوده است

محلی را خاصریزی نموده در بالای آن معبدی از برای انائیتیس (ناهید) و او مانس Omanos (وهومن) ساختند در هر سال جشن مذهبی موسوم به (ساکائِه) Sukla در آنجا میگرفتند و هنوز هم در نزد اهالی آن محل که الحال موسوم است به (زلا) Zola این جشن معمول است پس از آن استرابون افزوده مینویسد برخی گویند که کورش اسکیت ها را شکست داده و روز فتح را جشنی از برای الهه وطن خود برقرار ساخت در هر جائیکه معبدی از ناهید برپاست این جشن نیز معمول است در این عید مردم لباسی بطرز اسکیت ها پوشیده باده پیمائی مینمایند زن و مرد با هم زد و خورد میکنند چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت ها را با حیلۀ جنگی مست نموده برخی را در خواب و برخی دیگر را در رقص و بازی گرفتار و اسیر نمودند<sup>۱</sup> در معبد (زلا) برای امر مهمی سوگند یاد میکردند<sup>۲</sup> جشن ساکائِه یکی از اعیاد ایران قدیم بوده است و مورخینیکه پیش از استرابون میزیسته و آنایکۀ بعد از او آمده اند نیز از جشن مذکور ذکری کرده اند از مجموع اخبار میتوان استنباط نمود که این جشن تخصیصی بناهید داشته است<sup>۳</sup> در جزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالک آسیای صغیر بسا با اسم ناهید و معبد آن در شهرهای مختلف بر میخوریم وندیشمان Windischmann اخبارات مورخین را راجع باین موضوع در کتابی جمع کرده<sup>۴</sup> از ذکر همه آنها اطلاعات مخصوصی راجع بستایش ناهید بدست نخواهیم آورد مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران دارای مقام بسیار بلندی بوده است حتی در شهر (ارز) Erez چنانکه يك مورخ ارمنی قرن چهارم میلادی (اگاتانگولوس Agathangelus) خبر میدهد مثل معبد خوزستان ناهید دارای مجسمه طلا بوده است

Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann S. 7.

۱

۲ زلا Zela در پونتوس Pontus مملکت ساحلی در بای سیاه واقع است امروزه Zilleh

گویند در طرف غربی توکات Tokat واقع است

Strabon XII, p. 559. ed. Cas.

Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. C IV

۳

Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann, München 1856

۴

در انجام مقال يك فقره از اخبار مورخ مذکور ارمني را ذکر نموده ختم میکنیم هر چند که اخبار اگاتانگلوس که خود کشیش متعصبی بوده است مخلوط با فسانه است ولی تا بیک اندازه حاکی نفوذ ستایش ناهید است در ارمنستان در کتاب تاریخ کشیش مذکور شرحی راجع بعیسوی شدن ارمنستان بتوسط (گرگوری ایلومیناتور) Gregory Illuminator معروف که از سال ۲۹۴ میلادی<sup>۱</sup> در ارمنستان مشغول کار بوده مردم را بدین عیسی<sup>۱</sup> دعوت میکرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله مینویسد تیرداد<sup>۲</sup> مبلغ دین عیسی<sup>۱</sup> گرگور را تهدید نموده گفت: اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمائی بخصوصه این ملکه بزرگ اناهیت را کسیکه مایه شرف و نجات ملت ماست کسی که همه پادشاهان او را میستایند و بخصوصه پادشاه یونانیها نیز او را میپرستند کسیکه ما در کلیه دانش و خرد است کسیکه خیر خواه نوع بشر و از نسل ارامزد Aramazd (هرمزد) بزرگ و توانا است در جای دیگر در جواب تیردات به گرگور مینویسد «آنانکه پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن میداری اناهیت بزرگ را کسیکه از پرتو او ارمنستان زنده بوده و هست ارامزد بزرگ و توانا را کسیکه آفریننده آسمان و زمین است و سایر پروردگاران را تو بی جان و بی زبان مینامی» در يك جای دیگر کتابش باز مورخ ارمني در يك فرمان تیردات از اناهیت اسم برده مینویسد: ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ملکه اناهیت و قوت و هاگن vahagn (بهرام) نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد «<sup>۳</sup> تیردات که ظاهراً در سال ۳۱۴ میلادی مرده در سالهای اخیر عمرش بتوسط همین گرگور بدین عیسی<sup>۱</sup> گروید معابد ناهید را که در ارمنستان بزرگ موجود بود با همراهی گرگور خراب کرد یعنی همان معابدی که بقول اگاتانگلوس در سال اول سلطنتش زیارت آنها رفته بود از این تاریخ به بعد بزور و جبر دین عیسی<sup>۱</sup> جای مزدیسنا گرفت معابد زرتشتی در جزو آنها آتشکدههای ناهید خراب یا بکلیسیا تبدیل یافت ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم در کنیس عیسویان ارمنستان باقی است چنانکه در کلیه مذهب عیسی<sup>۱</sup> آثار و نفوذ آئین مترا (مهر) فرشته فروغ ایرانیان آشکارا و هویدا است<sup>۴</sup>

Geschichte Iran von Justi (Grundriss der iranisch. Philologie) S. 523

۱

Pers. Anahita oder Anaëtis S. 21—22.

۲ رجوع کنید به

۳ رجوع کنید بمقاله مهر در قسمت آئین مهر در زم



خرابه معبد ناهید در قصبه کنگاور طرف دست چپ منظره قصبه حالیه است

Perse Ancienne par Flandin et Coste, Texte p. 11-14 رجوع کنید به

L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy, V Partie p. 7-11 و به

Persia Past and Present. by Jackson; p 234-244 و به



## اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان یشت اسامی يك دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته در آغاز یشت مذکور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طی ترجمه آبان یشت شرح دهیم چه در یشتهای بعد نیز چنانکه در درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت بهمین نامداران برمیخوریم که هر يك بنوبت خود بفرشتگان و ایزدان نیاز برده و فدیة آورده مزیت و برتری تمنا میکنند

از این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و آثری دهاک (ضحاک) و فریدون و افراسیاب و کیکاوس و کیخسرو و توس و نوذر و کی گشتاسب و زریور و ارجاسب و غیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابوریحان بیرونی و میرخواند و غیره مفصلاً صحبت داشته اند هم چنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جاه و جلال هستند ولی ما فقط آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص آنان آمده است مینگاریم مگر آنکه از برای فهم مطالب مختصراً از شاهنامه ذکر می‌خواهیم کرد

آنانی را که در میان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آثری دهاک تازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی اسرائیل تورات تصور نمود که هم از پیمبرانند و هم از پادشاهان چنانکه داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جمشید میگوید

منم گفتم با قره ایزدی هم شهر یاری و هم موبدی

پوریوتکیشان سست دلدی-سوسرین-س که در یسنا ۱ فقره ۱۸ و یسنا ۲۳ فقره ۲ و فروردین یشت فقره ۱۷ آمده و بمعنی نخستین آموزگاران کیش است در سنت متأخر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده اند از این قبیل ویونگهان و تریث که در طی مقالات راجع بجمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت

## هوشنگ پیشدادی

در شاهنامه هوشنگ از یادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود جهاندار هوشنگ با رای و داد بجای نیا تاج بر سر نهاد از پدر خویش سیامک که بدست دیوها کشته شد انتقام کشید آهن از سنگ استخراج نمود آتش پدید آورد جشن سده بنیاد نهاد از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت

در اوستا مکرراً باسم هوشنگ پیشدادی بر میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواسپ یشت (گوش یشت) و در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲۴ از ارت یشت در هر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا بایزدان یشتهای مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده درخواست میکنند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و یرها و کلویها و گردانها چیر سازند که همه دیوها از او بهراس افتاده رو نکرین گذارند که او بدیوهای مازندران و دروغ پرستان ورنه یاسد پس (دیلم -- گیلان) دست یافته همه را شکست دهد ایزدان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند

در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ بفر وهر یل پاکدین هوشنگ درود فرستاده میشود در زامیاد یشت در فقره ۲۶ آمده است که مدت زمانی فرکیانی بهوشنگ پیشدادی متعلق بوده است از مجموع این فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ بدست نمیآید همینقدر میدانیم که او یکی از نامداران و یادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است در فقره ۲۸ از فصل ۱۵ بندهش میخوانیم که ایرانیان از یشت هوشنگ میباشند در فقره ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زنب و شوهری ماشیه و ماشیوی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و حوا) تابوجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است

در فقره اول از فصل ۳۱ بندهش سلسله هوشنگ چنین آمده است:  
 هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشی پسر کایومرث این سلسله با آنچه حمزه  
 اصفهانی مینویسد که او شهرنج بن فروال بن سیامک بن مشی بن کیومرث است  
 بکلی مطابق است ابو ریحان بیرونی نیز با دو کتاب مذکور موافقت نموده  
 مینویسد او شهرنگ بن افرآوک بن سیامک بن میشی (بیشدان) میباشد<sup>۱</sup>  
 هوشنگ در اوستا هوشینگه ~~هوشینگه~~ آمده است معنی لفظی آن  
 بقول یوستی Justi چنین است کسی که منازل خوب فراهم سازد<sup>۲</sup> این اسم مرکب از  
 هوش و هنگ چنانکه برخی پنداشته اند نیست شاید فردوسی در جایی که میگوید  
 گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفתי همه هوش و فرهنگ بود سبب لغت  
 سازی و وجه اشتقاق عامیانه مذکور شده باشد

در هر جایی از اوستا (باستثنای فروزدین یشت که ذکرش گذشت) که از  
 هوشنگ ذکری شده است با صفت پرَ ذات ~~پرَ ذات~~ آمده این صفت که در  
 فارسی پیشداد شده است مرکب است از پرَ که بمعنی پیش و مُقدم (pro) است و  
 ذات که بمعنی داد و قانون میباشد مجموعاً یعنی کسی که در پیش قانون گذارد و  
 دادگری نمود یا اول و واضع قانون حمزه اصفهانی نیز این کلمه را درست معنی کرده  
 مینویسد فیشتاد اول حاکم میباشد چه ارشهنج اول حاکم ممالک بشمار است  
 این کلمه همیشه با هوشنگ میآید مگر آنکه یکبار در فقره اول از فرگرد ۲۰  
 و ندیداد که ذکرش در طیّ مقاله گرشاسب بیاید پرَ ذات (بیشداد) تنها استعمال  
 شده است در تفسیر پهلوی اوستا بخصوصه برای توضیح کلمه پرَ ذات در فقره مذکور  
 قید شده است: «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته اند مثل هوشنگ»

۱ رجوع کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا تألیف حمزة بن الحسن الاصفهانی

چاپ برلن صفحه ۱۹

و به الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی

چاپ زاخو صفحه ۱۰۳

Iranisches Namenbuch von Justi

۲ رجوع کنید به

Eranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. I S. 515

و به

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 190 f:

و به

## جمشید

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است در قدیمترین قسمت اوستا که گاتها باشد بیغمبر ایران او را در یسنا ۳۲ قطعه ۸ از مجرمین نامیده میگوید «از همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان کسی که از برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن بآنان آموخت در آینده توای مزدا باید میان من و او حکم کنی»

در سایر قسمتهای اوستا و کلیه کتب تاریخ و شاهنامه چنین مندرج است که جم در آخر عمرش بواسطه خود ستائی و دروغگوئی مغضوب پروردگار گردید در گاتها فقط یکبار از او یاد شده یم خوانده شده است بعد ها در سایر قسمتهای اوستا کله خششت و آن افزوده گفتند جمشید چنانکه همین کله به هور (هور) پیوسته و خوردن خوردن شد شید یعنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است فردوسی گوید بدو گفت ز انسان که تا بنده شید بر آید یکی برده بینم سپید جمشید همیشه در اوستا با صفت هووئو آمده است در تفسیر بهلوی این صفت به هورمک یعنی دارنده گله و رمه خوب ترجمه شده است صفت دیگر جمشید در اوستا سریره و می باشد که بمعنی زیبا و خوشگل است صفت اولی با وظیفه جمشید مناسبتی دارد چه او با افزودن جهان و پروراندن چارپایان و ستوران گهاشته شده بود در خصوص حسن صورت وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طی مقاله گرشاسب بآن اشاره خواهیم کرد

جمشید در اوستا پسر ویونگهوت و خوانده شده است ابوریحان بیرونی این اسم را و بجهان و همزه اصفهانی و یونجهان که معرب ویونگهان است ضبط کرده اند در سایر کتب و یوانها نیز ضبط شده است در سانسکرت و یوسونت میباشد در ریگ وید و یوسونت اسم پروردگاری است در عهد هخامنشیان و یونگهان از اسامی معمولی مردمان آن عهد بوده در کتیبه بیستون از

ویوانا vivana نامی یاد شده است که خستر پاون (ساتراب) ایالت هرورواتی Haravāti (قندهار) بوده است معنی لفظی این اسم دور درخشنده میباشد

شاید معنی لفظی جم تو امان و همزاد و جنبه باشد چه بسا در اوستا که  
 ۴۳۵ بمعنی تو امان است در نزد برهمنان نیز یم و خواهرش یمی نخستین  
 نروماده نوع بشر اند و این عقیده ممد معنی فوق است ۱

از فقره ۲ تا خود فقره ۵ یسنای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش  
 جمشید چنین آمده است «زرتشت از هوم پرسید که تو را در میان مردمان  
 نخستین بار در این جهان مادی بیفشرد و چه پاداشی نصیب آن کس گردید  
 هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادی بیفشرد ویونگهان  
 است در پاداش پسری مثل جمشید که دارنده رمه خوب و در میان مردمان دارای  
 بلندترین رتبه است و مانند خورشید در خشان است باو داده شد کسی که  
 در مدت سلطنت خویش جانوران و انسان را فنا ناپذیر آب و گیاه را  
 مشروب و مأکول تمام نشدنی قرار داد در مدت سلطنت جم دلیرانه سرما  
 وجود داشت و نه گرما جهان از مرگ و از حسد آفریده دیو عاری بود  
 در هنگام شهریاری وی ویونگهان و پسرش جمشید هر دو  
 بظاهر جوان پانزده ساله مینمودند» در جائی که مفصلاً از جم  
 سخن رفته است در فرگرد دوم و ندیداد میباشد تمام این فصل  
 راجع باوست از این قرار «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد پاک و  
 مقدس ای آفریدگار جهان معنوی در میان نوع بشر بغیر از من  
 دیگر با که نخستین بار مکالمه نمودی دین اهورائی زرتشت را بکه سپردی آنگاه  
 اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک من در میان نوع بشر بغیر از تو نخستین بار  
 با جم زیبا و دارنده رمه خوب مکالمه نمودم و دین اهورائی زرتشت بدو سپرده  
 گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهان من آئین خویش بتو برگذار میکنم پس جم  
 زیبا در پاسخ گفت من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم آئین

پروری و دین گستری از من ناید آنگاه من باو گفتم اگر تو مستعد و مهیای چنین امری نیستی آن به که جهان مرا پیروانی و بگیتی فزایش و گشایش بخششی پشتیبان و پاسبان جهان شوی پس جم زیبا بمن گفت پذیرفتم که جهان تو را پیروانم و بگیتی بیفزایم همواره پشتیبان و پاسبان و نگهبان آن باشم در هنگام سلطنت من نباید که باد سرد و کرم وجود داشته باشد و نه ناخوشی و مرگ آنگاه من بجم دوا بزار دادم يك نكين زر (دود۱۱۱۱ سورا) و يك عصای زر نشاف (دود۱۱۱۱ آشترا) این چنین جم دارای اقتدار گردید سیصد زمستان (۳۰۰ سال) از سلطنت وی گذشت زمین از چارپایان خُرد و بزرگ و مردم و سگها و مرغکان و شعله های سُرخ آتش برشد بطوری که جا بچارپایان خُرد و بزرگ تنگ گردید پس از آن من جم را آگاه نموده گفتم ای جم زیبا پسر و یونگهان زمین از چارپایان خُرد و بزرگ و مردم و سگها و مرغکان و شعله های سُرخ آتش برگشته جا بستوران خُرد و بزرگ تنگ گردید آنگاه جم در نیمروز بسوی فروغ روی نموده براه خورشید در آمد با نكين زرین خویش زمین را بسود و عصای زریشان خویش بآن بهالید و گفت ای سپندارمذ محبوب (فرشته موكل زمین) <sup>۱</sup> پیش رو و خویشتن بگشای تا چارپایان خُرد و بزرگ و مردمان را در بر توانی گرفت پس زمین دامن بگشود و يك ثلث بزرگتر گردید چارپایان خُرد و بزرگ و مردمان بمیل و آرزوی خویش جاگزیدند سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) از سلطنت جم گذشت زمین دگر باره از چارپایان خُرد و بزرگ و مردم و سگها و مرغکان و شعله های سُرخ آتش برگشته جا تنگ گردید جم باز مثل سیصد سال پیش از این در نیمروز بسوی فروغ روی آورده بهمان ترتیبی که گذشت يك ثلث دیگر بزمن بیفزود در سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) باز زمین از مخلوقات برگشته جا همه تنگ شد سومین بار جم بترتیب مذکور يك ثلث دیگر زمین را فراخ تر نمود در آریا ویج در آنجائی که رود و تگوهی دانیتیا ~~دود۱۱۱۱ دود۱۱۱۱ دود۱۱۱۱~~ مشهور است آفرید کار اهورامزدا با ایزدان میتوی انجمنی بیاراست جهشید زیبا دارنده رمه خوب نیز با بهترین مردمان در

همان جا انجمنی بسیار است اهورامزدا بجم گفت ای جم زیبا پسر ویونکهمان بجهان  
 مادّی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تباه کنندۀ از پی درآید دانه های  
 برف از بلندترین کوه ببلندی چندارش بیارد یک ثلث از جانوران هلاک شود  
 چه در محلهای هولناک (بیابانها و کویرها) چه در بالای کوهها چه در دره ها  
 پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برفها آب شده  
 آب فراوان روان گردد این جهان غیر قابل زیست بنظر خواهد رسید از برای  
 پیش آمد این حادثه باغی (وَر واداد) بساز که از هر چهار طرف ببلندی یک  
 میدان اسب (چر تو ۱۲۰۰۰ - اسپریس) باشد در آنجا تخمهای چار پایان  
 خرد و بزرگ و سگها و مرغکان و شعله های سرخ آتش جمع کن این ور را  
 که از هر یک طرف ببلندی یک میدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز  
 و یک طویله که از هر یک طرف ببلندی یک هائتر ۱۰۰۰۰ (هزار گام) باشد  
 برای ستوران بساز در آنجا جوی آبی جاری نما چراگاهان فراهم کن خانه ها  
 و سردابها و ایوانها و رواقها بنا نما تخم های (۱۰۰۰۰۰۰) مردان و زنانی که  
 در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کن هم چنین تخمهای  
 جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباتر اند در آنجا گردآور از میان گیاهها آنچه  
 بلندتر و خوشبو تر است و از میان غذاها آنچه لذیذتر و خوشبو تر است تخمهای  
 آنها را در آنجا حفظ نما و این تخمها را از هر قسمی که باشد یک جفت در آنجا  
 بیاور تا در تمام مدتی که مردمان در ور بسر میبرند آنها پوسیده و فاسد نگردند  
 کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا کسی که در او یکی از آنها  
 و ناخوشیهای اهریمنی دیده شود نباید داخل ور گردند در بزرگترین محله  
 این ور نه گذر بساز در محله وسطی شش گذر و در محله کوچکی سه گذر در  
 گذرهای بزرگترین محله تخم هزار مرد و هزار زن در وسطی ششصد و در کوچکی  
 سیصد جمع نما گذرها را بانگین زرین علامت و نشانی بگذار و از برای ور دري  
 بگشای که روشنائی داخل شود

جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم اهورامزدا گفت ای جم زیبا پسر

ویونکهن زمین را با باشنه خویش بکوب پس از آن با دستهای خویش آن را بمال همانطوری که امروز مردم گیل نرم را میمالند<sup>۱</sup> آنکاه جمشید همانطوری که اهورامزدا گفت عمل نمود و او را حاضر کرد چار پایان خرد و بزرگ و مردمان و گیاهها و غذاها را در آنجا گرد آورد

ای آفریدگار جهان مادّی ای پاك چه فروغ و روشنائی در این ور که جم ساخت می باید اهورامزدا گفت در آنجا فروغهای جاودانی (روچنکبه لستمده) و فروغ جهانی (ستیدانه دودیهده) میباشد در هر سال یکبار در آنجا ستارگان و ماه و خورشید طلوع و غروب میکنند بنظر ساکنین و یک سال مثل یک روز است در هر چهل سال از هر یک جفت مخلوقات و یک جفت دیگر بعمل میآید مردمان در و بهترین زندگانی سر برد

ای آفریدگار جهان مادّی ای پاك که در آنجا کیش مزدا داخل کرد اهورامزدا گفت مرغ کرشیتز و سدهدهدهده<sup>۲</sup> ای آفریدگار جهان مادّی ای پاك کیست در آنجا بزرگ و حاکم (اهو سده) و سردار دینی (رتو دسه=رد) اهورامزدا گفت اروتددر و توای زرتشت<sup>۳</sup> در این جا متذکر میشویم که جمشید فقط بفرمان اهورامزدا باغ و را که در بهلوی و جمرت میگویند برای پیش آمد طوفان آخرالزمان ساخت ریاست روحانی و

۱ در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جمشید چنین آمده است

فرمود دیوان ناپاك را باب اندر آمیختن خاك را

هر آنچه از گل آمد چو شناختند سبك خشت را کالبد ساختند

۲ بندهش در فعل ۱۹ در فقره ۱۶ مینویسد در خصوص کرشبت گفته شده است که او می تواند کلماتی تلفظ کند او ست که در و در جم دین منتشر ساخت در فصل ۲۴ همین کتاب در فقره ۱۱ آمده است کرشبت بزرگ و رئیس مرغهاست دین مزدیسنا را به او آورد او را نیز چرخ گویند مینو خرد در فصل ۶۱ فقره ۹ گوید که چهار او (چهاروا) رئیس مرغهاست در فرهنگها نیز چرخ یکی از مرغهای شکاری درج شده است اندی گوید

زمین دوان چرخ چون بر چرخ پر آواز دامشگران مرغ مرغ

۳ اروتددر یکی از سه یسران زرتشت است بقول سنت رئیس طبقه برزیکران بوده

است رجوع کنید بگاتھا صفحه ۸۵ ۸۸

مادی این باغ با زرتشت و پسرش اروتندز میباشد هم چنین در هیچ جای اوستا نیامده است که پس از طوفان جم نیز با ساکنین از ور در آمده زمین را دگر باره آباد خواهد نمود بنا بر این آنچه در زامیاد یشت که بزودی ذکرش بیاید راجع بجمشید مندرج است نقیض مطالب فرگرد دوم و ندیداد نیست پیش از آنکه به باقی داستان جم بپردازیم لازم است یاد آور شویم طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مهرکوشا ~~هسره لوهه~~ که از ~~هسره لوهه~~ یعنی مرگ مشتق است این کلمه فقط یکبار در یکی از جزوات اوستائی استعمال شده است <sup>۱</sup> در پهلوی ملکوش گویند در مینو خرد ملکوسان آمده است او دیوی است مهیب در پایاب هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد در مدت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد نماید بطوری که از این طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند آنگاه ساکنین ورجکرد بیرون آیند و دگر باره زمین آباد کنند <sup>۲</sup>

طوفان ملکوش و باغ و در اوستا بسیار شبیه است بطوفان نوح و کشتی وی که در تورات منقول است فرق که در میان این دو عقیده موجود است این است که بقول دانشمند امریکائی ویتنی Whitney باغ ورجکرد با آن همه وسعت از برای فرا گرفتن قومی و لوازم زندگانی وی منطقی تر است تا از کشتی کوچک نوح از برای جمیعت انبوه <sup>۳</sup>

گذشته از یسنا و و ندیداد در چندین یشت از جمشید صحبت شده است بحسب ترتیب نخست باید بآبان یشت متوجه شویم در فقره ۲۵ آن آمده است که جمشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکرسداسب هزار گاو ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او تمنا کرد که وی را در همه ممالک بزرگترین شهریار گرداند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و بریها و

Zendavesta by Westergaard Fragm. VIII, p. 334

۱ رجوع کنید به

۲ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده

Zoroaster, The Great Persian.

۳

کاوِیها و کرپانهای ستمگار چیر سازد و از دیوها ثروت و بهره و فراوانی و رمه و خور سندی و تشخص را دور بدارد ایزد ناهید وی را کامروا ساخت در درواسپ یشت نیز جمشید بترتیبی که در آبان یشت گذشت از برای ایزد گوش قربانی نموده درخواست میکند که وی را موفق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات گله و رمه مهیا سازد گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ را از آنان دور نماید که در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) جهان را از باد گرم و سرد این بدارد ایزد گوش نیز حاجت او را بر آورد در فروردین یشت در فقره ۱۳۰ آمده است ما بفروهر پاك جم پسر ویونگهان توانا و دارنده رمه درود میفرستیم تا بضد فقرات كه دیوها آورده اند استقامت توانیم نمود و بضد خشکی و احتیاج ایستادگی توانیم کرد در رام یشت در فقره ۱۵ تا ۱۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین برای ایزد وایو (فرشته هوا) نثار آورده همان تمناهایی که از ناهید داشت در این جا از فرشته هوا نموده و کامروا میگردد در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۳۱ باز جمشید بر میخوریم که بترتیب مذکور در درواسپ یشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب میکند که حاجتش را بر آورد

زامیاد یشت نسبتاً مفصل تر از جمشید صحبت میکند بخصوصه مندرجات آن مفید و سرچشمه مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع به جمشید مندرج است در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است «فر مدت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روی هفت کشور سلطنت داشت بدیوها و مردمان و جادوان و بریها و کاویها و کرپانها مسلط بود جم از دیوها ثروت و سود بر بود فراوانی و گله و رمه و خوشی و جاه و جلال را از آنان دور بداشت در مدت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسیده و فاسد نمیشد نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرگ و رشک آفریده دیو این چنین بود تا بوقتی که او دروغگوئی آغاز نمود و خیال خود را بدروغ مشغول ساخت آنگاه فر از او بصورت مرغی جدا گشته بمهر رسید بار دوم فر از او جدا گشته بفریدون رسید بار سوم فر از او جدا گشته بگرشاسب رسید پس از آنکه فر از جمشید دور شد

او افسرده و بهریشان گرد جهان همیگشت بناچار بایستی بنحومت دشمن  
تن در دهد»

در فقره ۴۶ زامیادیشت آمده است که سپیتیورَ (سپیتیور) (Spityura) جم را با ارّه دوباره نمود در فصل ۳۱ بندهش در فقره ۵ آمده است «سپیتیور برادر جمشید است با اثری دهاک (ضحاک) جمشید را کشت» همانطوری که شغاد برادر خود رستم را کشت در روضةالصفاء و در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواری بود در کنار دریای چین در میان یک درخت تُهی و کهن سال یافته با ارّه بدو نیم کردند شاهنامه نیز مطابق با زامیادیشت در خصوص جمشید گوید

چنین سال سبید همیرفت کار      ندیدند مرگ اندر آن روزگار  
نیارست کس کرد بیکارئی      نبید دو مندی و بیمارئی  
زرنج و زبدهاں نبود آگهی      میان بسته دیوان بسان رهی

پس از آنکه جمشید مغرور گشته خود ستای آغاز نمود فر از او  
جدا شد

شهارا زمن هوش و جان و تن است      بمن نگر و دهر که اهریمن است  
کراید و نکه دانید من کردم این      مرا خواند باید جهان آفرین  
چو این گفته شد فریزدان از اوی      گُست و جهان شد پر از گفتگوی

جمشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاک زخم یافته خود از معرکه  
بکنار کشید در مدت صد سال متواری بود تا آنکه او را در کنار دریای چین  
دستگیر نموده با ارّه بدو نیمش کردند

چو صد سالش اندر جهان کس ندید      ز چشم همه مردمان ناپدید  
صدم سال روزی بدریای چین      پدید آمد آن شاه ناهاک دین  
چو ضحاک آورد ناگه بچنگ      یکایک ندادش زمانی درنگ  
بارّه مرا و را بدو نیم کرد      جهان را از او پاک و بی بیم کرد

طبری و بلعمی مینویسند که جمشید پس از شکست یافتن از ضحاک بزاولستان بگریخت و دختر شاه آنجا را بزنی گرفت از او پسری آمد تور از تور پسری آمد دستان از دستان پسری آمد طواریک از طواریک پسری آمد فرامرز برای متمم داستان رجوع کنید بمقاله گرشاسب در انجام مقال متذکر میشویم که داستان غرور و خود ستایی جمشید بعدها داخل سنت یهودیان شد و در کتاب تلمود سلیمان بجای جمشید اوستا گردید نگین سلیمان احتمال دارد اصلاً همان نگین جمشید باشد که ذکرش در فرگرد دوم وندیداد گذشت<sup>۱</sup>

## ضحاک

بقول شاهنامه پس از آنکه جمشید خود ستایی آغاز کرد فرایزدی از او جدا گشته و مغلوب ضحاک شد مدت سلطنت ضحاک تازی و دوره ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده بکوه دماوند بنجیر بست در شاهنامه مرداس پدرش میباشد حمزه و بیرونی ارون داسپ ضبط کرده اند

در اوستا اژی دهاک ~~سده~~ و ~~سده~~ آمده است این اسم مرکب است از دو جزء اولی که اژی باشد خورد جدا گانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فرگرد اول وندیداد در فقره ۲ اهورامزدا میگوید نخستین کشوری که من بیا فریدم آریا و بیج میباشد اهریمن در آنجا اژی (مار) سرخ بیا فرید هم چنین در فقره ۵ از فرگرد ۱۴ و در فقره ۶۵ از فرگرد ۱۸ و در فقره ۹۰ از آبان یشت اژی بمعنی مار میباشد بسا از اژی یک جالور اهریمنی اراده شده است درست بهمان معنی که امروز از کله ازدها یا ازدر فارسی برمیآید چنانکه در یسنا ۹ که ذکرش در مقاله گرشاسب بیاید دهاک نیز

۱ برای کسب اطلاعات مفصلتر راجع به جم در وید برهمن و در تلمود یهودیان رجوع کنید بکتابهای ذیل

Der Vedische Mythos des yama von Ehn, Strassburg 1890.

Die talmudisch-mithaschische Adamsage in ihrer Rückbeziehung auf die persische yima und Mechiaage, von Kohut.

جداگانه استعمال شده يك مخلوق اهرمعي ديوسيرت است چنانكه در يسنا ۱۱ فقره ۶ غالباً اژي باكله دهاك يکجا آمده از آن نيز يك مخلوق ديوسيرتي اراده ميشود زاميدشت از فقره ۴۶ تا ۵۲ از منازعه آذر و اژي دهاك صحبت ميدارد كه هريك براي بدست آوردن فرازدي ميكوشد در فقرات مذکور نيز گهي اژي تنها آمده است

ازدها و اژدر از كلمه اوستائي اژي دهاك ميباشد در ادبيات فارسي نيز بهمان معني است كه در اوستا لمبي گويد

از اين هفت سر اژدر عمر خوار بپرهيزد انكو بود هوشيار

همزه اصفهائي در وجه اشتقاق اين اسم چنين مینويسد «بيوراسب ده اك ده اك اشتقاق ده اسم لعقد العشرة و اك اسم للآفته والمعني انه كان ذا عشر آفات احدتها في الدنيا» اين اشتقاق درست نيست چه دهاك مركب از ده و اك سويده كه در اوستا بمعني بدوزشت است نميباشد و كلمه ده در اوستا دس وسوده آمده است از اژي دهاك در اوستا چنانكه از ضحاک در شاهنامه و كتب تاريخ مرد جبار و بيدادگري از نژاد بيگانه و دشمن ايران تصور شده است كه چندي ايران را گرفتار پنجه قهر و غلبه خويش داشت

در كتب متأخرين اورانيز بيوراسب خوانده اند كه بمعني دارنده ده هزار اسب است فردوسي گويد

همان بيوراسبش همي خواندند چنين نام بر پهلوي رانندند

از اوستا نيز برميايد كه اژي دهاك از قوم ديگري است و از ملكت بابل است يعني از همان سرزميني كه ايرانيان در قديم يك طايفه عرب نژاد از ساكنين آنجا را نازي ميناميدند و بعد ها اسم اين طايفه مخصوص را براي كليته اعراب اطلاق كردند در شاهنامه هم كه ضحاک نازي ناميده شده است لابد يكي از جباران بابل مقصود ميباشد و مناسبي هم با سلاطين قديم خونخوار و ظالم بابل يا اشور دارد

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است « که اژی دهاک سه پوزه در مملکت بُورِیِ سَیْدَه صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وی را بتهی نمودن هفت کشور از انسان موفّق سازد اما حاجت او برآورده نشد »

بُورِیِ همان بابل است. بمناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است آن را به راء تبدیل کرده اند. بابل در کتیبه های هخامنشیان بابیروش و در اوستا بُورِیِ شد. مُشْتَبِه نشود با کلمه دیگر اوستائی بُورِیِ سَیْدَه که با همین املاء بمعنی بر است و در فقره ۱۲۹ یشت مذکور آمده است از فقره فوق برمیآید که ضحاک بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است در فقره ۱۹ از رام یشت آمده است که اژی دهاک در کورینت و «دَدِیو» در بالایی تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیه آورد کورینت همان است که الحال موسوم است بکرنند این قصبه کوچک در جائیکه ضحاک فدیه نثار فرشته هوا نمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیک به بُورِیِ و وطن اصلی ضحاک است همان کوهی که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است همیرفت آن شاه گیتی فروز. زردگاه در پیش کوه اسپروز یونانیها آن را زاگروس Zagros خوانده اند.

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقره ۶ بندهش این طور مندرج است دهاک پسر خرو تاسپ پسر زینیگاو پسر ویرفشک پسر تازی پسر فرواک پسر سیامک از طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیگ پسر تمبیک پسر او و خم پسر پاورو یسم پسر گدویشو پسر دروگا سکان پسر گتاک مینوی (زشت نهاد) باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ مینویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک زن جوانی با یک دیور مرد جوانی با یک پری بهم پیوستند از اختلاط آنان زنجیه های سیاه پوست بوجود آمدند وقتی که فریدون بسرکار آمد آنها را از ممالک آریائی بیرون نموده بساحل دریا راند اما پس از استیلای عرب دگر باره بممالک آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون بضحاک و در کوه دماوند

او را بزنجیر بستن در کتب پهلوی نیز مندرج است

بند هشت در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ مینویسد «وقتی که اژی دهاک بزنجیر گسسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شد نه توانست که او را بگشدد» در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا با و گفت تو نباید که او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موفی و مضر خواهد شد

در سنت است که در هزاره هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند بزنجیر خواهد گسست دست تپاول گشوده یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آب نابکار را نابود خواهد ساخت<sup>۱</sup>

## فریدون

نگه کن کجا آفریدون گرد که از پیر ضحاک شاهی ببرد (فردوسی)  
فریدون در اوستا ثَرَا تَدُونَ 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 آمده است اسم پدرش آتَوَیَه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 میباشد در سانسکرت آپتیا aptya گویند معمولاً در اوستا آتَوَیَا نَه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 آمده است و این صفت است. معنی از خاندان آتَوَیَه همین کله است که در پهلوی آسمیان شده است بزودی ذکرش بیاید

در فقرات ۶ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد هوم در پاسخ گفت دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آتویه میباشد در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد

کسی که اتری دهاک سه پوزه و سه کله و ششم چشم و هزار چستی و چالاکي دارند و واشکست داد آن دروغ قوی دیوپرست را که اهریمن ناپاک برای تباہ نمودن راستی بضد جهان مادی بیافرید « از فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می توان استدلال نمود که گیلان مسقط الرأس فریدون میباشد چه در فقره مذکور آمده است « چهارمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم ورنه باسدوست چهار گوشه میباشد در آنجائی که فریدون کشته اتری دهاک تولد یافت اما اهریمن بدکنش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارج را) بر آن مملکت مسلط داشت « در هر جائی از اوستا که از فریدون ذکر شده می بینیم که او در مملکت ورنه برای فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان یشت و در واسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت که ذکرش بناید ورنه را غالب مستشرقین دیلم یا گیلان حالیه دانسته اند تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوار گرتفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غربی دریای خزر بندش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد « پدشخوار در کوهی است که در طبرستان و گیلان واقع است »

بقول وست وست West محققاً پدشخوار گرت در جنوب قفقاز واقع است و الحال البرز نامیده میشود بهر حال ورنه محلی است در گیلان در پهلوی ورنیک گفته اند بقول یوستی هنوز دهی موسوم به ورنک در طرف شرقی ساری واقع است<sup>۱</sup> ورنه چهار گوشه مسقط الرأس خوانده شده است تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید نخست برای آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت میکنند آن را چهار گوشه گفتند دوم آنکه ورنه دارای چهار شهر عمده است همانطوری که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شد بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان ورنه یاد شده است از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۱۴ و یسنا ۲۷ فقره ۱ و آبان یشت فقره ۲۲ و مهر یشت فقره ۹۷ و فروردین یشت فقره ۷۱

Zend-Avesta, Darmesteter Vol. II p. 14

۱ رجوع کنید به

S.B.E. by West p. 38

و

Iranisches Namenbuch von Justi s. 331

و

دگر از جاهائی که از فریدون سخن رفته است در فقره ۳۳ از آبان یشت است از این قرار «فریدون از خاندان توانای آثوویه<sup>۱</sup> در مملکت چهار گوشه و رتبه مداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او درخواست که باژی دهاک سه پوزه . . . ۱ ظفر یابد ناهید حاجت او را برآورد

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسپ یشت آمده است که فریدون برای ایزد گوش قربانی نموده از او درخواست که بضحاک غلبه کند و دو زنش را سنگهوک<sup>۲</sup> و آرتووک<sup>۳</sup> را که از برای توالد و تناسل دارای مهترین بدن و از برای خانداری برازنده هستند از او برآید در فقره ۲۳ از رام یشت و در فقرات ۳۳-۳۵ از ارت یشت باز فریدون از برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیة آورده بترتیب مذکور تمنا میکنند که وی را کامروا سازند سنگهوک و آرتووک را که فریدون از دست ضحاک نجات میدهد در شاهنامه شهرناز و ارنواز میباشد دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم کرقتار ضحاک مار دوش شدند

دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوردند لرزان چو بید  
که جمشید را هر دو خواهر بدند سربانوان را چو افسر بدند  
ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر ماهروئی بنام ارنواز

در فقره ۴۰ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکر شده است در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحاک است داستانی که مطلقاً در شاهنامه و در کلیه کتب تاریخ مندرج است پدر فریدون در شاهنامه آبتین و مادرش فرائک<sup>۴</sup> میباشد

فرائک بدش نام و فرخنده بود . . . . .  
عمهر فریدون دل آکنده بود

۱ مثل فقره ۸ از بنای ۹ که ذکرش گذشت

۲ سنگهوک و آرتووک

سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقره ۷ بندهش این طور آمده است  
 «فریتون آسپیان پسر پورتورا آسپیان پسر سوک تورا آسپیان پسر پورتورا  
 آسپیان پسر سیاک تورا آسپیان پسر سپیدتورا آسپیان پسر گفرتورا آسپیان  
 پسر رمک تورا آسپیان پسر و نفر غشن آسپیان پسر جم پسر و یونگهان از و یونگهان  
 تا آسپیان پورتورا ده پست بوده است هر یک از آنان صد سال زندگانی  
 کرده است که رویم رفته هزار سال باشد این هزار سال مدت سلطنت ضحاک  
 بوده است از آسپیان پورتورا فریدون بوجود آمد کسی که از جم انتقام کشید  
 از او (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که بر مایون و کتایون باشند نیز بوجود  
 آمدند اما فریدون پرهیزگار تر بوده است از فریدون سه پسر بوجود  
 آمدند سرم (سلم) و توج و ایریج . . . . .»

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالک خود را در میان آنان  
 در شاهنامه و کتب تاریخ عربی و فارسی معروف است

نخستین بسلام اندرون بنگرید همه روم و خاور مرا گزید  
 دگر تور را داد توران زمین مرا کرد سالار ترکان و چین  
 وزان پس چو نوبت بایرج رسید مرا اورا پدر شهر ایران گزید<sup>۱</sup>  
 در اوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است در فروردین  
 یشت در فقره ۱۴۳ آمده است بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالک آریائی  
 درود میفرستیم بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالک تورانی درود میفرستیم  
 بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالک سئیریه و سدرود و سدریم درود  
 میفرستیم بنابراین آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی  
 خود را بخاک و قلمرو سلطنت خویش داده اند سئیریه اوستا مملکت سرم  
 (سلم) میباشد که قدمت بزرگترین پسر فریدون بوده است از آن مملکت روم  
 یا اروپا و یا بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است<sup>۲</sup>  
 دگر از اعمال فریدون در اوستا این است که او کشتی ران ماهر پادشاه و پادشاهان

۱ رجوع کنید به صفحه ۹۲ همین کتاب از مملکت آریائی ایران مقصود میباشد

Einführung von Marquart 1901 S. 156—157

۲ رجوع کنید به

را بصورت کرگس در آورده در هوا پیرواز نمودن واداشت در فقره ۶۱ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ يك از کتب پهلوی نیافتم در شاهنامه و کتب تاریخ نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید

در انجام مقال از فقرات ۳۶-۳۷ زامیادیشث ذکر کرده ختم میکنیم در فقرات مذکور آمده است «دومین بار وقتی که فر از جمشید بصورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آئوبه آن را دریافت بطوری که او در میان پیروزمندان پیروزمندترین شد 'باستثنای زرتشت' کسی که آری دهاک سه پوزه . . . . . را کشت»

## گرشاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدس، منزله رستم شاهنامه یا هرقل Herakles یونانیهاست در اوستا کرساسب و کرساسپ آمده است در سانسکریت نیز کرساسو Kṛśasva گویند معنی لفظی این اسم دارنده اسب لاغر یا کسی که اسبش لاغر است میباشد امروز گرشاسب گوئیم ولی بهتر این است که گرشاسب بگوئیم چون در نسخ خطی قدیم میان ک و گ امتیازی در نوشتن نمیداده اند شاید که فردوسی هم در عهد خویش کرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم کرشاسب گفته باشد طبری کرشاسب و ابوالفداء کرشاسف ضبط کرده اند هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیه آنچه در خصوص گرشاسب مورخین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع بگرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیسنان آمده است در این مقاله جمع نمائیم و باین وسیله معنی یک رشته از جملات اوستائی را بفهم نزدیک کنیم خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال

۴۵۸ سرائیده شده است موافق باشد یا نه ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یاد آوری نموده میگذریم

در یک جای شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طهماسب از خاندان فریدون ۹ سال سلطنت نمود پسر بُد مر اورا (زورا) یکی خویش کام پدر کرده بودیش گرشاسب نام ملحقات شاهنامه از گرشاسب دیگری اسم برده گوید پس از آنکه جمشید از ضحاک زخم یافته خود را از میدان جنگ بکنار کشید شبانه بالباس مبدل فرار نموده سربکوه و بیابان نهاد چندی سرگشته میگشت تا آنکه زابلستان رسید سمن ناز دختر کورنگ پادشاه زابلستان شیفته حسن جمال جمشید گردیده در خفاء زن او شد کورنگ پس از آستن شدن دخترش قضیه را دریافت خواست که جمشید را دستگیر نموده بنزد ضحاک بفرستد اما گریه و زاری سمن ناز اورا دل بسوخت و دست از جمشید برداشت تا آنکه سمن ناز پسری بزائید نهاد آن دل افروز را نام تور دل و جان جم بد از او برز نور پس از آنکه تور بسن پنج سالگی رسید از حرکات او حدس میزدند که او باید از پشت جمشید باشد کورنگ برای آنکه سر فاش نشود از بیم ضحاک بجمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود جمشید پس از پیمودن مراحل بهندوستان رسید پس از چندی اقامت در آن سرزمین رهسپار چین گشت در آنجا گهاشتگان ضحاک او را دستگیر نموده بفرمان شاهنشاه ماردوش او را با اَره بدو نیم کردند سمن ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود بکشت تور بحد کمال رسید از او پسری بوجود آمد موسوم به شید سب

از آن ماه زادش یکی شه نژاد بیدشاد و شید سب ناهش نهاد

شید سب پس از مرگ کورنگ بتاج و تخت زابلستان رسید از او نیز پسری موسوم به طورک پا بعرضه وجود نهاد

یکی پورش آمد ز تخم بزرگ برسم نیا نام کردش طورک

پس از در گذشتن شید سب طورک چندی سلطنت نمود از او هم پسری

بدنیا آمد نامزد به شم

یکی پورش آمد بخوئی چو جم نهاد آن دلاور و را نام شم

از شم پسری بوجود آمد موسوم به اترط

ز شم زان پس اترط آمد پدید همی فر شاهی از او میدمید

اترط هم چندی شاهی نمود پسر او که موضوع مقاله ماست موسوم است به گرشاسب

چو بختش بهر کار منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد

بر آن پور آرام بفزود و کام گرانمایه را کرد گرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است

اما داستان او پایان نرسیده فقط در انجام داستان نژاد رستم بگرشاسب نسبت

داده میشود بزرگان این تخمه کز جم بدند سراسر نیاکان رستم بدند<sup>۱</sup>

این داستان را که ترنر مکان در جزو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است

معلوم نیست که از فردوسی باشد احتمال دارد که از گرشاسب نامه اسدی طوسی

باشد که هنوز بنظر نگارنده نرسیده است میرخواند نیز در روضته الصفاء مینویسد

«در کرشاسف نامه نقل است که جمشید مجهول وار گرد عالم می گردید تا در حوالی

سیحستان ساکن شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند

که کرشاسف از آن نسل است و رستم آن تخمه» بقول نولدکه Nöldeke خاندان رستم

منسوب بگرشاسب اوستا نیست<sup>۲</sup> از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب

در شاهنامه از این قرار است گرشاسب پسر اترط پسر شم پسر طورگ

پسر شیدسب پسر تور پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سلطنت کرده

است چنانکه خواهیم دید گرشاسب اوستا نیز با زابلستان سروکاری

دارد و اسامی برخی از نیاکانش یاد آور اسامی نیاکان گرشاسب شاهنامه است

متمم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وي باضحاک و

لشکر کشیهایش بصد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعمالش را باید

۱ رجوع کنید بشاهنامه چاپ مکان Macan (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰

۲ Nöldeke, Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Irani. Philolo. S. 138

بواسطه گرشاسب نامه اسدی طوسی تکمیل نمود سراینده گرشاسب نامه علی بن احمد طوسی مؤلف لغات فرس اسدی است پدرش را که از برای تشخیص باید اسدی بزرگ نامید موسوم است به احمد بن منصور الطوسی معاصر فردوسی و بقولی استاد او بوده است<sup>۱</sup>

مأخذ گرشاسب نامه که در سال ۴۵۸ هجری (۱۰۶۶ میلادی) سرانیده شده است بی شک همان مأخذی است که در ملحقات شاهنامه در متن داستان جمشید و اعقاب او برشته نظم کشیده شده است

از آنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲۶ و ۲۷ مینویسد بخوبی یاد آور سلسله گرشاسب شاهنامه میباشد بندهش گوید «گرشاسب و اوروخش Aurvakheh دو برادر بوده اند از پسران اترت پسر سام پسر تورک پسر سپاتیاسپ Spaduyasp پسر دورشاسب Darushasp پسر توگک پسر فریدون<sup>۲</sup>

در اوستا نیز پدر گرشاسب تریت نامیده آمده است گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسب خوانده شده است چنان که در فروردین یشت در فقرات ۶۱ و ۱۳۶ در کتب پهلوی گاهی فقط با اسم خاندانش سام نامیده شده است

اینک آنچه در اوستا راجع بآباء و اجداد و اعمال گرشاسب مندرج است بیان نموده بعد نواقصات این داستان را بتوسط سایر کتب مذهبی پهلوی و بازند و فارسی تکمیل میکنیم نخست راجع به تریت نامیده پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ و نبدیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

«زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست در میان برهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمندان (دلیران) و پیشدادیان نخستین

۱ گرشاسب نامه را مستشرق مرحوم کلیمان هوارت Clément Huart در دو جلد با ترجمه فرانسه در پاریس بطبع رسانیده است یعنی که کتاب مذکور در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ که روز وفات مستشرق مذکور است در تحت طبع بوده است (قل از مقاله آقا برزا محمد خان قزوینی در مجله ایرانشهر شماره ۱۱ از سال چهارم ۱۹۲۷ میلادی)

Sacred Books of the East by West p. 187.

۲ رجوع کنید به

مردی که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت تریّت در میان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی است که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت «بنابر این تریّت در اوستا نخستین طبیب و اولین درمان بخش نوع بشر است بمنزله اسکلیپیوس Asklepios یونانیها Aesculapius رُمها میباشد

در یسنا ۹ فقره ۱۰ باز در طیّ سؤال و جواب زرتشت با ایزد هوم از تریّت اسم برده شده است هوم در پاسخ زرتشت میگوید «سوم کسی که مرا مُهتّا ساخت تریّت از خاندان سام است که از نیکخواهان ترین است در عوض خداوند باو دو پسر داد یکی اورواخشیه و دیگری کرشاسب که زاهد و قانون گزار بود و دیگری کرشاسب که دلیر و نامآور بود» عَجَالَةً بهمین قدر اکتفاء میکنیم تا باز به یسنای مذکور برگردیم از اورواخشیه اطلاعاتی نداریم فقط از فقره ۲۸ رام یشت میدانیم که هیتاسپ او را کشت و برادرش کرشاسب از او انتقام کشید در فقره ۴۱ زامیادیشت نیز کشته شدن هیتاسپ زرین تاج بدست کرشاسب برای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است در آبان یشت از یک تریّت و برادرش اشاورد نکه که از پسران سایوژدري و سوسرود و سوسرود و سوسرود هستند اسم برده شد او را با تریّت که از خاندان سام است نباید مُشتبه نمود چنانکه اورواخشیه که در فقره ۳۳-۳۴ فروردین یشت آمده است پسر سایوژدري میباشد نباید که با برادر کرشاسب مُشتبه شود کرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است این صفت در اوستا نئیرمناو و سوسرود و سوسرود میباشد یعنی نرمش و مردسرت یا عبارت دیگر دلیر و پهلوان این صفت بتدریج نریبان شد و از جزو اسامی خاص گردید الحال سام کرشاسب نریبان گوئیم دگر از صفاتی که در اوستا از برای سام آمده است گئسو و سوسرود میباشد یعنی گیسو دارنده یا دارای گیس (و سوسرود) دگر از صفات او گدور و سوسرود و سوسرود میباشد یعنی دارنده گرز (و سوسرود) بخصوصه

غالب فتوحات گرشاسب با همین کرز صورت میگیرد

کلیه اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است از آن جمله در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است «گرشاسب نریمان (دلیر) در کنار دریا چه پیشینگیه به دیویدوسه و دیویدوسه نیاز اردوی سور ناهید نمود و از او درخواست که وی را بشکست دادند گندرو و دیویدوسه در ساحل دریای فراخ کرت موفق سازد نخست به بینیم که پیشینگیه در بجاست بندهش در فصل ۲۹ در فقره ۱۱ مینویسد «دشت پیشیانی در کاوستان واقع است گفته شده است که در کاوستان پشته پیشیانی عجیب ترین مملکت است در آنجا بسیار گرم است در بلندترین محل آنجا گرم نیست» امروز این دشت موسوم است به پیشین دشت بسیار پهنی است بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است دارای چراگاهان بسیار مرغوب میباشد مردمان آنجا به پرورش گوسفند می پردازند گله و رمه فراوان دارند قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن میگذرد با اسم این دشت نامیده شده در بلوچستان بدریا چه (با تلاق) آب ایستاد میریزد<sup>۱</sup>

اما گندرو که بدست گرشاسب کشته شد در فقره مذکور آبان یشت زرین پاشنه یسودوسه و دیویدوسه نامیده شده است در کتب متأخرین چنانکه خواهیم دید او را گندرب زره پاشنه خوانده چنین معنی کرده اند آب دریا تا پاشنه او بوده است کله زئیری یسودوسه و استائی که بمعنی زرین است با کله دیگر استائی زریا یسودوسه که بمعنی دریاست مشتبه شده است در شاهنامه نیز اسم گندرو موجود و وزیر ضحاک بوده است لابد از تژاد او هم تصور شده است یعنی از تژاد سامی فردوسی گوید

چو کشور ز ضحاک بودی تری یکی مایه ور بد بسان رهی

Ostiranische Kultur von Geiger S. 109

۱ رجوع شود به

Grundriss der Iranischen Philologie 2. 380

و به

Sacred Books of the East Vol. V p. 37, 203

و به

Iranische Altert. 1, 18 ff von Spiegel

و به

که او داشتی گنج و نخت و سرای      شگفتی بدلسوزی کد خدای  
و را کندرو خواندندی بنام      بکندی زدی پیش بیداد کام

کندرو مناسبتی با آب و ذریا دارد      در کتب متأخرین نیز جای او  
در میان دریا قرار داده شده است چنانکه در آبان یشت گرشاسب تنها میکند که  
او را در کنار دریای فراخ کرت بکشد      در فقره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد  
او دیوی آپیک کندرو نامیده شده است

دگر از جاهائی که در اوستا از گرشاسب ذکر شده است در یسنا ۹  
در فقره ۱۰ میباید که ذکرش گذشت در این فقره از تربت پدر گرشاسب و  
از اورواخشیه برادرش اسم برده شده است در فقره ۱۱ که متمم فقره پیش است  
از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است «گرشاسب اژدر شاخدار را  
که اسبها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بکلفتی یک بند انگشت از او جاری  
بود کشت گرشاسب بر پشت آن (اژدر) در میان دیک فلزی غذای ظهر خود  
می بخت باین جانور گرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت آنکاه از زیر دیک  
بجست و آب جوشان را فرو ریخت گرشاسب از آن هراسیده خویش بکنار  
کشید» کلمه ای که ما بشاخدار ترجمه کردیم در متن سروَر ده ده آمده است  
که مرکب است از کلمه سرو و ده و وَر کلمه مذکور بمعنی شاخ در زبان  
فارسی محفوظ مانده است ازرقی گوید ز نور تابش خورشید لعل فام شود  
سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال برخی از مستشرقین گمان کرده اند  
که سروَر اسم این اژدر باشد مینو خرد در فصل ۲۷ در فقرات ۴۹ و ۵۰  
مینویسد که «سام مار سروَر و گرگ کیوژ که آنرا پهنو (یا پهن و یا پسینو)  
میخوانند و دیو آبی کندرفی و مرغ کَمک را کشت»

در زامیاد یشت از فقرات ۳۸ تا ۴۴ نسبتاً مفصل تر از گرشاسب  
صحبت شده است میگوید سومین بار که فر از جمشید جدا شد بصورت مرغی  
بگرشاسب رسید و او از پرتو فر در میان دلیران دلیرترین گردید او اژدر  
شاخدار زهر آلود را کشت . . . . . بعینه آنچه در یسنای ۹

در فقره ۱۱ آمده که ذکرش گذشت از قبیل کشته شدن کند رو زرین پاشنه  
و غیره در این جا تکرار میشود از فقره ۴۱ که متمم فقرات قبل است سایر  
فتوحات کرشاسب از این قرار ذکر میشود نه پسر از خاندان یثنیه  
و پسران خاندان نیویکه و پسران خاندان داشتیان و پسران  
و هیتاسب و زرین تاج و ورشو و پسران از خاندان دانه و  
ویشنونه و آرزو و شمنه و پسران و سناوید که بدست  
کشت<sup>۱</sup> دیگر از جاهائی که می توانیم از کرشاسب اطلاعی بهرسانیم از فقره اول  
نهمین فرگرد و ندیداد میباشد که میگوید «هفتمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم  
و آن کرته میباشد اهریمن بدکش در آنجا خننه یثنیئتی  
پری را که به کرشاسب پیوست بیافرید» و آن کرته اسم قدیم مملکت کابل است  
در تفسیر پهلوی اوستا این کلمه به کاپول ترجمه گردید اما خننه یثنیئتی این لغت  
بقول بارتولومه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لفظی آن چیست فقط میدانیم که یکی  
از تیمارهای کابل است نه کرشاسب فریفته او شده بود در فقره ۵ از فقره ۱۹  
و ندیداد نیز از او اسم برده شده است زرتشت باهریمن میگوید بدان ای اهریمن  
نابکار من تا روز ظهور سوشیانس مخلوقات آفریده دیو غریت لاشه و مردار  
آفریده دیو و خننه یثنیئتی جادو را خواهم برانداخت در این جا از خننه یثنیئتی  
یک زن بد عمل اراده شده است

اینک رسیدیم بجائی در اوستا که دلیل سر آمدن روزگار کرشاسب است  
در فقره ۶۱ فروردین یشت گوید «ما بفروهرهای مقدس نیک و توانای  
پالایندان دررد میفرستیم ۹۹۹۹۹ نفر از آنان بیاسبانی جسد سام کرشاسب  
شعبه موی (بسون دارند) و مسلح بکمر کهاشته هستند»

۱ از این اشخاص که بدست کرشاسب کشته شده اند اطلاع درستی نداریم هیتقد  
میدانیم که آنان از دیوستان بوده اند در کتب متأخرین از بعضی از آنان اشاره ای شده  
است مثلاً نه پسر از خاندان یثنیه در روایت هفت راهزن شده اند و مرغ کمک را که در کتب  
متأخرین بدست کرشاسب کشته شده است با ورشو اوستا یکی دانسته اند معنی لفظی برخی  
از آنان نیز معلوم است در اسم یثنیه گاهه بدست گرفته یعنی پهن است دیده میشود  
هیتاسب یعنی دارنده اسب پراف شده اسب بگردونه بسته شده

باز در فقره ۱۳۶ همین یشت گوید «ما بفروهر پاك سام گرشاسب مجعد موی و مُسلح بگرز درود میفرستیم تا آنکه بضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته اش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود» گفتیم که در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است گرشاسب در کنار دریای پیشین فدیه نیاز ناهید نموده است از این جا معلوم میشود که گرشاسب از زابلستان میباشد بقول سُنت حالا هم گرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است بخواب رفته است در فقره ۷ از فصل ۲۹ از بندهش چنین آمده است سام (مقصودش گرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی هاست اما بواسطه بی اعتنائی وی بآئین مزدیسنا پاك تورانی موسوم به نیمه‌پاک (نیه‌پاو و نیپاک نیز خوانده شد) او را در دشت پیشینایی بایک تیر زخم زده خواب غیر طبیعی بوشاسب را بر او مسلط داشته است فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که ضحاک دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند ده هزار از فروهر پاك بپاسبانی پیکر او گماشته شده اند برای آنکه مطلب فوق روشن شود باید دانست که گرشاسب در سُنت مزدیسنان یکی از جاویدانی هاست نموده فقط بخواب رفته است در آخر الزمان وقتی که دگر باره ضحاک از کوه دماوند زنجیر بگسلاند گرشاسب نیز از خواب برخاسته او را هلاک خواهد کرد گرشاسب از جمله یاران موعود ررتشی است که در نو نمودن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز باسوشیانس همراهی خواهد نمود در بهمن یشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸-۶۲ راجع باین مسئله آمده است «وقتی که ارژی دهاک زنجیر گسیخته پر از آز بجهان روی آورده بگناهان

---

داشتناته که در پهلوی داشتنا نیک شده بمعنی دارنده دامن یادشاد (ایزدی) میباشد زداشاد تو شاد گردد ولی زکین تو غمناک گردد و منوچهری خواستم باثار داشادش پدر این جا بن فرستادش عنصری در اسم و رَشَو کلمه و رَشَو واصل شد که بمعنی بیشه و درخت است دید = میشود این لغت را نیز بارتولومه در فارسی و رشان بمعنی کبوتر جنگلی ضبط کرده است بسیاری از فرهنگها آن را از لغات عرب نوشته اند رجوع کنید به بحر الجواهر

بی شهر مرتکب شود و یک ثلث از مردمان وستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد. بآب و آتش و گیاه لطمه وارد آورد آنگاه آب و آتش و گیاه بدرگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگر باره برانگیز تا ضحاک را هلاک سازد ای اهورامزدا اگر خواهی ما برآورده نشود ما را قوه پایداری در جهان نخواهد ماند آتش گوید من گرمی نخواهم داد آب گوید من نخواهم جاری شد آنگاه پروردگار اهورامزدا بسروش و نریوسنگ گوید پیکر سام کرشاسب را بجنبانند تا از خواب برخیزد ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده کرشاسب را بخوانند دربار چهارم سام با پیروزی برخیزد و بضحاک روی آورد و بسخنان او گوش ندهد گرز برق او کوبیده هلاکش کند آنگاه ویرانی و نکبت از جهان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهان را پاک کنند رستاخیز و حیات آینده را برانگیزانند»

چنانکه ملاحظه میشود کلمه مندرجات کتب مذهبی راجع بگرشاسب با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است. متأسفانه نسکی که در اوستا بخصوصه از گرشاسب صحبت میداشته است از میان رفته است این نسک مفقود شده موسوم بوده است به سوتگر نسک فرگرد یازدهم آن از گرشاسب سخن میداشته است دینکرد در فصل چهاردهم از کتاب نهمین خلاصه مندرجات سوتگر نسک را برای ما حفظ کرده است از این قرار «فرگرد یازدهم ات فروخشی» راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان گرشاسب را در یک حالت هولناکی زرتشت و نظر بسابقه اعمال گرشاسب و نظر به برتری یافتن مردمان و از گناه دوری جستن آنان از پرتو کوششهای بیشمار وی وضع هولناک و در زجر بودن روان وی زرتشت ناگوار آمدن و چشم داشت گرشاسب از آفریدگار اهورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی احترامی نسبت بآتش از او سرزده و تمّای گرشاسب از اهورامزدا برای مقام بلند در مقابل اعمال دلیرانه که از او ساخته شده است از آن جمله که او مار سرو بر را کشته و ستم همآورد را بانجام رسانیده است

از آنکه او گندرو زرين پاشنه را شکست داده بقدرت هولناك آن نابکار چیر گشته است از آنکه او نژاد ناپاک نيويك و داشتنيك را برانداخته و آسیب و زیان فراوان آنان را بیایان رسانیده است از آنکه او باد نیر و مند را بر صلح و سازش آورده و آن را از ویران نمودن مخلوقات ایزدي باز داشته است از آنکه او روزي ضحاک را که بند گسسته برای تباہ ساختن جهان و بآرزوي نابود نمودن مخلوقات قیام کنند خواهد برانداخت از این رو بآفریدگان گیتی آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستيزي آذر نسبت بگرشاسب بواسطه آزاری که از او بآن رسیده و باز داشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری نمودن گوشورون گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است و او را از داخل شدن بدوزخ حفظ کردن و خواهش نمودن زرتشت از آذر برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل شدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ)»

در کتب متأخرین داستان گرشاسب مفصل تر مندرج است بطوری که آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکرد نامفهوم است روشن و واضح میشود در صد در بندهش کلیه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت وقایع او در صد و هفتاد و سه (۱۷۳) شعر برشته نظم کشیده شده است قیمت این منظوم فقط در این است که اعمال این نامور قدیم را حفظ کرده است اگر نه ارزش ادبی ندارد<sup>۱</sup> پیش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع بگرشاسب بنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستيزي آذر بضد گرشاسب اردیبهشت میباشد چه در عالم مادي نگهبانی آتش با این امشاسپند است و

۱ دگر باره فریاد کرد آن روان	به پیش خدا داور داوران
بگفتش بفریاد زاري کتان	که بخش اي خدايا ز سختی رهان
بده جاي مارا بروشن بهشت	بمرد آنکه کشتم همان دیو زشت
که بد نام آن دیو را کند رب	بلائی مستکاره بود و عجب
بخورشید رخشان رسیدی سرش	بگفتند خلقان زره پاشنش

نقل از يك نسخه خطي که در سال ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده است

سبب آزدگی اودیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فرو ریختن (سروبر) دیک طعمش را بناچار همزم فراهم آورده تا غذای خود طبع کند چون آتش ساعتی دیر تر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش بمعنصر مقدس فرود آورده است از این رو موکل آتش اودیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش «گرشاسب نخست ازدهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هریک از دندانهایش بدرازی ستونی و دو چشمش که آتش از آنها میجهید بزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش میکشیده و بادم عقاب را از هوا پائین میآورد هریک از پیشش بزرگی یک سپر گیلی بود طول آن ازدها باندازه ای بود که بشمار ناید در دشت و غار آواز او می توفید گرشاسب در بامداد از دم او ناخن آغاز نمود و در شام سرش رسید آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه ها در لای دندانهایش آویخته بودند

دوم گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش بخورشید میرسید او را زره پاشنه میکفتند مسکنش در کوه و دره و دریا بود دریای زره تا پاشنه اش و دریای چین تا زانوش بود از دریا ماهی گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد دوازده مرد را یکبار فرو میبرد شیرویل پیش او مانند پشه ای بود گرشاسب نه شبانه روز بصد او بچنگید تا آنکه از قعر دریا بیرونش کشید و دو دستش را در بند نموده سرش با گرز بکوفت تنش مانند کوه البرز بود در بن دندانهایش اسب و خر خزیده بودند

سوم گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بکشت همه آنان آدمخوار و ناپاک بودند دریای چین تا بکمرشان بود کسی از بیمشان یارای سفر کردن نداشت در هر سال یک صد هزار آدم میخوردند گرشاسب در مدت یک هفته با آنها جنگ نموده همه را شکست داد

چهارم گرشاسب باد را که فریفته اهریمن شده چه باو گفته بود

پیروزمندانتر از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب می‌کرد و کوهها را با دشت هموار مینمود و درختها را از ریشه میکند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوشد

پنجم گرشاسب مرغ کمک را که سرش بفلک میرسید و از شهرهای خود خورشید و ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تاریک مینمود و در وقت باران پرهایی خود گشوده نمیکذاشت که باران زمین برسد و پس از آن بدریا رفته آنها را که پرهایی خود گرفته بود در آنجا میریخت و جهان را از قحط و غلاء بتنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد پس از آن مدت یک هفته از پی او تاخت وقتی که مرغ کمک از آسمان افتاد جهانی از افتادش خراب شد آنگاه گرشاسب با گرز منقارش بکوفت

## افراسیاب

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا از او اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان ستیزه او با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی قسمت مهم شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است آنچه راجع باو در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است در اوستا فرنگر سپین دلدرد و دود و در پهلوی فراسیاب میباشد در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است ابو ریحان بیرونی اجدادش را این طور ذکر کرده است فراسیاب بن پشنگ بن اینت بن ریشمن بن ترک بن زبن اسب بن ارشسب بن طوج<sup>۱</sup> در بندش فصل ۳۱ فقره ۱۴ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است فراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورو شاسپ پسر توچ پسر فریدون در فصل ۲۷ در فقرات ۳۴ و ۳۵ از کتاب مینوخرد مندرج است مصلحت کار چنین بود که از دهک بیوراسب و افراسیاب مجرم تورانی بسلطنت رسند اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت بر می انگیزخت در فصل ۸ در فقره ۲۹

مینوخرده آمده است اهریمن آوزو داشت که بیوراسب (ضحاک) و افراسیاب و اسکندر فنا نایذیر باشند اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند درگاتها (صفحه ۹۱) گفتیم که تورانیان قبیله ای از ایرانیان قدیم بوده اند از حیث تمدن پست بیشتر صحرا نشین و بیابان نورد و غالباً بضد ایرانیان در جنگ بوده اند اشکانیان را از این قبیله باید دانست بمناسبت آنکه ایرانیان از زمان بسیار قدیم با این قبیله در زدو خورد بوده اند یا آنکه ایرانیان بناسبت قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایران میشمرده اند بعدها اشکانیان را که از قبیله تورانیان بوده بکلی از نژاد بیگانه خوانده اند خدای نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی گردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیان ذکری نکرده بوده است چه منافی سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان از کسافی که سلطنت ساسانیان انتقال یافت صحیحی بدارد از این جهت است که فردوسی هم فقط بدست شعر مبهم راجع به سلطنت آنان که چهار صد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده گوید

از ایشان جز از نام نشنیده ام      نه در نامه خسروان دیده ام

طوائف ترك مغول نژاد كه بعدها بر زمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان بنای زدو خورد گذاشته اند متدرجاً با تورانیان مشته شده بسا در شاهنامه ترك بجای تورانی و تورانی بجای ترك آمده است و هم چنین است در کتب پهلوی بناسبت بسیار قدیم و بنا آنچه در شاهنامه و کلیه کتب تواریخ ما مسطورات افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون میباشد ایرج و سالم و تور سه پسران فریدون بوده اند که هر يك اسم خود را بخاك قلمرو سلطنت خویش داده اند<sup>۱</sup> قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم که تورانیان دسته ای از ایرانیان قدیم بوده اند و آن اسامی گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر کتب محفوظ مانده است اسامی برخی از

این تورانیان نیز در خود اوستا آمده است کلیهٔ این اسامی آریائی و معنی پیشتر از آنها معلوم است در طی این مقاله اسامی تورانیانی را که در اوستا از آنها ذکری شده معنی خواهیم کرد. بنابر این ابتدا مناسبتی ندارد که عثمانیها و کلیه ترکهای مغول نژاد را از باز ماندگان تورانیان آریائی نژاد تصوّر کنیم.

در شاهنامه در طی داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریث و کرسیوز یاد شده است اغریث بقول شاهنامه سپهدار لشکر توران بوده و نسبت بایرانیان محبتی داشته است ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نوذر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند بواسطه اغریث آزادی یافته اند اما خود اغریث باین جرم بحکم افراسیاب کشته گشت

برادر دیگر افراسیاب که کرسیوز باشد همان است که بتحریک و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش پسر کیکاوس را کشته است در کتب پهلوی نیز از برادران افراسیاب ذکری شده است بندهش در فقره ۱۵ از فصل ۳۱ مینویسد «فراسیا و کرسیوز که او را نیز کدال میگفتند و اغریث هر سه برادر بودند» اغریث را در پهلوی چنانکه در فقره ۵ از فصل ۲۹ بندهش آمده است گویت شاه میگفتند باز بندهش در فصل ۳۱ در فقره ۲۱ مینویسد «وقتی که فراسیا و پادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در بدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد اغریث از خداوند درخواست نمود که وی را بنجات دادن لشکریان و دلیران ایران موافق سازد حاجتش نیز برآورده شد ایرانیان بتوسط او رهایی یافتند فراسیا و از این کار برآشفته اغریث را کشت خداوند در پاداش عمل نیک اغریث پسری باوداد موسوم به گویت شاه» متمدن داستان افراسیاب و سر آمدن روزگارش بدست کیخسرو در شاهنامه چنین آمده است کیخسرو نبیره کیکاوس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش بجنگ افراسیاب شتافت و بسوی گمگ دژ روی نهاد افراسیاب از آن آگاه گشته شبانه تنها بگریخت سالها از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا آنکه در بالای کوه بنزدیک

بردع در غاری پناه برد اتفاقاً در همان کوه عابدی موسوم به هوم منزوی  
گشته خدای را پرستش میکرد یکی مردنیك اندران روزگار ز تخم  
فریدون آموزگار . . . . . آنجا نام آن نامور هوم بود پرستنده  
دور از برو بوم بود هوم از اثر ناله افراسیاب برخاسته بنزدیک غار که  
آنها هنك افراسیاب گویند آمد کوش فراداد ناله و فغان مردی شنید که  
از بخت خویش گله مند و از کرده اش یشیمان است هوم دانست که آن  
افراسیاب است بدرون غار در آمد بازوان او محکم بست و از غار بیرونش  
کشید در راه افراسیاب چندان ناله و زاری نمود که هوم را دل بسوخت و  
بند بازوانش را سست نمود آنگاه افراسیاب فرصت یافته خود را در میان آب  
انداخته پنهان شد در این هنگام کودرز و کیو از آنجا میگذشتند هوم را  
در کنار دریا متحیر ایستاده دیدند سبب پرسیدند هوم واقعه را ز گفت  
در این آب خنجست پنهان شده است بگفتم بتوراز چونان که هست  
کودرز فوراً با تشکده آذر گشسب تاخت در آن موقع کیکوس بانبیره اش  
در آنجا مشغول عبادت بودند پس از شنیدن واقعه بسوی دریای خنجست  
شتافتند هوم تدبیر در این دید که کیکوس فرمان داده کرسیوز برادر  
افراسیاب را که اسیر شده بود در بند بسته و بالهنک بگردن انداخته  
بلب دریا آورند تا از آن زجر خروش بر آورد و خون افراسیاب از مهر برادری  
بجوش آمده از دریا بیرون آید

تدبیر هوم مقبول افتاد چنین کردند افراسیاب از دریا بدر آمده  
گرفتارش از او و برادرش کرسیوز انتقام خون سیاوش کشیدند  
بشمشیر هندی بزد کردنش بخاک اندر افکندی تاري تنش

در این جا متذکر میشویم که دریای خنجست شاهنامه همان چنچست  
چنانکه در اوستا میباشد که الحال دریا چه اُرمیه گویند و آتشکده  
آذر گشسب همان معبد بسیار معروف شهر است که اینک خرابه اش بتخت  
سلیمان معروف است<sup>۱</sup> چنانکه گفتیم داستان افراسیاب در شاهنامه بسیار

مفصل است ما باندازه ای که از برای فهم مندرجات اوستا لازم بود در این جا ذکر کرده ایم

در اوستا اسم دو برادر افراسیاب چنین است *اَوَرَثَ سَوَدَسَه* که لفظاً بمعنی (کسی که گردونه اش در پیش می‌رود) می‌باشد دومی *کَرَسَوَزَد* و *اَوَدَسَه* بمعنی (استقامت و پایداری کم دارنده) می‌باشد اغریث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان شمرده شده است

کلمه افراسیاب را (فرنگرِسین *اَوَدَسَه*) یوستی این طور معنی می‌کند (کسی که بسیار بهراس اندازد) <sup>۱</sup> بسا در اوستا اغریث با صفت *نَرَوَدَسَه* آمده است یعنی از پشت دلیر-نر - پهلوان چنانکه در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱ افراسیاب همیشه با صفت *مئیریه* *اَوَدَسَه* آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ گفتیم که مندرجات اوستا راجع بافراسیاب مطابق مطالب شاهنامه می‌باشد مگر آنکه بمرو زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهنین زیر زمینی پادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه

ز هر شهر دور و بنزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب از اوستا و کتب پهلوی بخوبی بر می‌آید که هنگ قصری بوده این کلمه در اوستا *هنگن* *اَوَدَسَه* آمده است یعنی چیز کننده شده از ریشه لغت *کن* و *س* که در اوستا و فرس *هخامنشی* بمعنی *کند* است می‌باشد کلمات *خات* (خانه) و *کان* بمعنی معدن و خندق که معرب از *خنتک* پهلوی است از همان ریشه و بنیاف است در کتاب *آئو گمَدَئچا* (Angemadēčā) در فقرات ۶۰ و ۶۱ صراحتاً از این

۱ رجوع کنید به (Der Sehr in Schrecken Setzende) Iranisches Namenbuch von Justi  
 بنظر بارتولومه معنی که از برای کلمه افراسیاب در  
 Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung. Herausgeg. von A. Khun 33. 465  
 داده شده است درست تر است متأسفانه رساله مذکور بنظر نگارنده نرسیده است  
 Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae رجوع کنید به  
 Commentar über das Avesta von Spiegel Band 2 S. 133 و به

قصر صحبت داشته مینویسد «کسی از چنگال مرگ رهایی نیابد نه کسی که مثل کیکائوس در فضای آسمان در گردش و سیر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهین بارتفاع هزار قد آدم باحد ستون ساخته بود در این قصر او برای روشنائی ستاره و ماه و خورشیدی ساخته آنچه دلش میخواست در آنجا مهبنا و درمیان بشر از بهترین زندگانی بهره مند بود با وجود جادویی خویش باز نتوانست که از دست مرك آستوهبات (در اوستا سدهو۳-۳-۳۰۳) ایمن بماند اینك آنچه در اوستا راجع بهنگ و زندگانی و سر انجام افراسیاب آمده است مینگاریم در یسنا ۱۱ فقره ۷ گوید «زود قسمتی از (فدیئ) گوشت بریده در راه هوم دلیر نثار کن تا آنکه تورا هوم به بند نکشد چنانکه او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقه وسطی زمین درمیان دیوار آهین در پناه بود به بند در کشید» در این جایاد آور میشویم که ایرانیان قدیم زمین را سه طبقه میدانستند و سطح آن را بهفت کشور قسمت میکردند اند بخصوصه از فقرات ۴۱-۴۳ آبان یشت بخوبی برمیآید که هنگ قصر سلطنتی پادشاه تورانی بوده است: «افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیرزمینی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند از برای اردو بسور ناهید قربانی کرده تمنا نمود بآن قری که در میان دریای فراخکرت شناور است برسد» بی شک این قربانی فراوان و خواهش بزرگ در وقتی شده است که افراسیاب در هنگ آهین یا در قصر خود بسر میبرد است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراگنده و پریشان از بیم جان در بن غاری پنهان بوده است راجع بگرفتار شدن افراسیاب بدست هوم عابد در درواسپ یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است «هوم درمان بخشی و سرور نیک باچشمان طلائی در بلندترین قلعه کوه هرا (سدهو۳-۳-۳۰۳) از برای فرشته درواسپ فدییه آورده چنین درخواست نمود مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا او را روی دریاچه عمیق و وسیع چنچست (سدهو۳-۳-۳۰۳)

بکشد کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش (سیاورشن ندودند «دایم»)) که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر (ترو «دایم»)) درواسپ هوم را کامروا ساخت « در فقره ۲۱ از درواسپ یشت آمده است «از برای درواسپ یل نامور آریائی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسروه «دایم»)) و بروی دریا چه عمیق و وسیع چنچست صداسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نثار نمود از او درخواست ای درواسپ نیک و تو ای توانا ترین این کامیابی را بمن ده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریا چه عمیق و وسیع چنچست براندامن من پسر انتقام کشنده از یل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر «

در فقره ۷۷ از زامیاد یشت آمده است «از پرتو فر بوده که کیخسرو بافراسیاب مجرم تورانی و برادرش کرسیوز ظفر یافته آنان را در بند نمود و از یل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از اغریرث دلیر انتقام کشید» چنانکه ملاحظه میشود داستان خصوصت طولانی تورانیان بضد ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان و سپهبدان و ناموران و امکان هر دو طرف مثل افراسیاب و اغریرث و کرسیوز و سیاوش و هوم و کیخسرو و هنگ افراسیاب و دریا چه چنچست (آرمیه) برای ما در اوستا نیز محفوظ مانده است دگر از جاهائی که در اوستا میتوان نشانی از این داستان جست در فقرات ۶ و ۳۷ از تشر یشت است در فقرات مذکور فرشته باران تشر در چستی و چالاکي به تیر آرش (ارخش «دایم»)) بهترین تیر انداز آریائیها تشبیه شده است آرش تیر انداز همان است که مورخین مثل طبری و بلعمی و ابو ریحان و میر خواند و غیره در خصوص او نوشته اند پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بناچار ایرانیان با تورانیان صلح کردند برای تعیین حدود ایران و توران برآن قرار دادند که تیر آرش کمانگیر معروف آن زمان بهرجا که فرود آید همان موضع سرحد باشد این داستان را مفصلاً در مقاله تشر خواهیم نگاشت کتاب مینو خرد



چنانکه از فقرات ۴۵ و ۴۶ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او بدست نیاید فقط از اوستا برمیآید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارنده فرو و بخصوصه نیرومند بوده است پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهش از فرشته آب این بوده که او را توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و او را بدیوها و مردمان و پریها و کاوینها و کرپانها چیر سازد ناهید او را کامروا ساخت تعیین محل کوه اِرِزِیْفَه؛ ~~در کوه~~ که در فقره ۴۵ از آبان یشت آمده در آنجائی که کیکاوس فدیة نثار ناهید کرده است غیر ممکن است فقط دوبار این اسم در اوستا دیده میشود در فقره ۲ از زامیاد یشت که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از اِرِزِیْفَه یاد شده است ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد در فصل ۱۱ از بندهش يك رشته از اسامی کوهها مندرج است اما از اِرِزِیْفَه اسمی نیست دارمستر احتمال میدهد که آن یکی از قلّه های البرز باشد چه در سنت آمده است که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته باین مناسبت فدیة او در یکی از این قصرها بعمل آمده است اِرِزِیْفَه نیز بهمین املاء در اوستا بمعنی مرغ شاهین و باز میباشد

بمناسبت آنکه در زامیاد یشت بخصوصه از قَر کیانی یاد میشود و اسامی پادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع بآن بطور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت در این جا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یاد آور شده میگذریم و آن داستان آسمان پیائی اوست هر چند که امروز چیزی راجع باین داستان در اوستا موجود نیست ولی بنظر میرسد که در اوستای عهد ساسانیان باین مسئله اشاره شده بود یکی از قطعات اوستائی موسوم به آئو گَدَنچا که ذکرش در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است<sup>۱</sup> یا قوت در معجم البلدان نقل

۱ رجوع کنید به فقره ۶۰ از کتاب Aogemadaëca Übersetzt von Geiger S. 55.

و به صفحه ۱۱۲ همین کتاب

میکند «در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نزد آنان بمنزله تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست با آسمان عروج کند اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که او را محافظت نکند آنگاه کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد چنانکه (باربیر دُ مینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی شک از کتاب الانشاء اوستا مقصود میباشد چه یاقوت باز در تحت کلمه ابرقوه از کیکاوس و زانش سودابه صحبت داشته مینویسد که در کتاب الایستاق (اوستا) که کتاب دینی عجوسان است راجع بدیاستان کیکاوس چنین خوالده است . . . . در کتب پهلوی مثل بندهش و دینکرد چنانکه در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان پیمائی کیکاوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران مخلی است که در آنجا کیکاوس از آسمان فرود افتاده است

## طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدعی تاج و تخت وی بود در شاهنامه آمده است که طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو بقصد مسافرت بجهان دیگر روی بکوه و بیابان نهاده اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده جان بسپرد

در سنت مزدیسنا طوس از جمله جاویدانیهاست نمرده هنوز در حیات است چنانکه ذکرش بیاید در آبان یشت چندین بار باسم توس همدرد بر میخوریم در فقرات ۵۳ و ۵۵ آمده است «یل نامور طوس بر پشت اسب اردویسور ناهید را ستایش نموده از او درخواست که وی را بشکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سوك

در بالای گنگ بلند و مقدس موفق بدارد ناهید حاجتش را برآورد»  
این فقره بخوبی یادآور جنگ کیخسرو با افراسیاب و ویسه سپهبد پادشاه  
توران و گنگ دژ سیاوش میباشد که مفصلاً در شاهنامه از آنها سخن  
رفته است

در فصل ۲۹ در فقره ۶ بند هش مندرج است که طوس پسر نوذر  
در جزو سی تن از جاویدانیهاست در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی  
خواهد کرد<sup>۱</sup> گذشته از آنکه طوس اسم کسی است در کتب پهلوی نیز  
بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان میباشد چنانکه در فصل ۱۲  
فقره ۲۴ و فصل ۲۰ فقره ۳۰ و فصل ۲۲ فقره ۳ از بندهش سپهبداران  
شهر طوس در خراسان مدعی بوده اند که از باز ماندگان طوس هستند اساساً  
طوس Tūs اسم شخص و طوس Tūs اسم محل بوده است بعدها در املاء و  
تلفظ بهمیدگر مشتبه شده هر دورا طوس Tūs گفتند<sup>۲</sup> در این جا متذکر  
میشویم که طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود مثل سایر نامداران قربانی  
نکرد فدیہ گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست کلمه ای که مناسب  
مقام گهی قربانی کردن و گهی عبادت نمودن و ستائیدن ترجمه میکنیم در متن  
اوستا یَرتَ مَرسَرسَ میباشد که از فعل یَرسَ مشتق است و بمعنی فدیہ  
آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است  
کلمات یسنا و یشت و ایزد از همین ریشه است در پهلوی یشتن بجای یَرتَ استعمال  
میشود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم بناچار بکلمه مذکور  
بمناسبت مقام معانی مختلف میدهیم بنابر این بطور یقین نمی توانیم بگوئیم که  
در اوستا از گاو و گوسفند یشتن نامداران ذبح نمودن آنها یا در راه خدا  
بارزانیان بخشیدن مقصود است

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و

موفق هم شد

۱ رجوع کنید نیز بفصل ۳۰ و فقره ۱۷ از بندهش

این ویسه برادر پشنک و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید بشد ویسه سالار توران سپاه ابا لشکری نامور کینه خواه پیران یکی از پسران ویسه بوده از این جهت محمد بن جریر طبری او را فیران بن ویسقان میخواند بلعمی و سیر خواند پیران ویسه مینویسند فردوسی نیز گوید

چنان بد که روزی سیاوش راد خود و گرد پیران ویسه نژاد در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده یکی از برادرانش پیلسم بدست رستم و برادر دیگرش هومان بدست بیژن کشته شدند لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که در میدان نبرد کیخسرو و افراسیاب بسرکردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت میدارد که باخودش در میدان جنگ کشته گردیدند بندهش نیز در فصل ۳۱ در فقرات ۱۶ و ۱۷ میگوید پشنک و ویسک هر دو برادر بودند از ویسک پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شدند لابد این سان چنانکه وست West مینویسد همان پیلسم شاهنامه است گذشته از فقره ۵۴ آبان یشت در فقره ۵۷ یشت مذکور نیز از پسران دلیر ویسه (در اوستا وئسماک یاسنهدوس) یاد شده است چه آنان نیز بنوبت خود در گذرگاه خشترو سوک در بالای گنگ صد اسب هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بودند که به یل نامور جنگجو طوس غلبه کنند و ممالک آریائی را براندازند اما ناهید آنانرا کامیاب نساخت

اینک رسیدیم بمیدان کارزار در آنجائی که دلاوران ایران و توران با همدیگر مقابل شدند این میدان در اوستا موسوم است به خشترو سوک (خسروشترو سوک) گذری است در بالای کوه گنگ در معروف نیز در همانجا واقع است این اسم مرکب است از دو جزء اولی خشترو همین کله است که امروز

شهر گوئیم و در قدیم بمعنی مملکت و کشور بوده است دومی سوک نیز بشکل سو که بمعنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است شمس فخری گوید مه و خورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو بار تولومه خشت و سوک را چنین معنی کرده است فروغ کشور<sup>۱</sup> اما گنگ دژ که راجع بآن دامنہ اطلاعات ما وسیع تر است در غالب کتب تاریخ بنای آن سیاوش پسر کیکاوس منسوب است فردوسی نیز گوید

کنون بشنواز گنگ دژ داستان بدین داستان باش همد استان

که آنرا سیاوش بر آورده بود بسی اند رو رنجها برده بود

از کتب تاریخ و ادبیات ما چنین بر میآید که گنگ دژ در خوارزم خیوه حالیه واقع بوده است شاید شهر خیوه گنگ دژ قدیم باشد چه ابو ریحان بیرونی مینویسد که نزد خوارزمیان ورود سیاوش بتوران مبدأ تاریخ سال بوده است<sup>۲</sup> فرخی نیز بآن اشاره کرده گوید زکوه گیلان او راست تا بدان سوی بر ز آب خوارزم اوراست تا بدان سوی گنگ نرشی در تاریخ بخارا<sup>۳</sup> بنای شهر بخارا را سیاوخش نسبت میدهد و در عهد نرشی هنوز قبری در بخارا برای سیاوخش معین بوده و اهالی از زبان سیاوخش يك سرود گله و شکوه آمیزی میخوانده اند در هر نو روز زرتشتیان خروسی از برای او فدیہ میآورده اند<sup>۴</sup>

در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بندهش آمده است گنگ دیز در طرف مشرق واقع است چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت میباشد در میزخورد فصل ۶۲ در فقرات ۱۳-۱۴ مندرج است گنگ دیز در طرف مشرق

Leuchte des Reichs Altiranisches Wörterbuch.

۱ آتارالباقیه ص ۳۵

۳ ابوبکر محمد بن جعفر النرشی تاریخ بخارا را در سنه ۳۳۲ بنام امیر نوح بن نصر سامانی بعربی تألیف نموده است و در سنه ۵۲۲ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجمه و اختصار نمود و در سنه ۵۷۴ محمد بن زقر بن عمر ثانیاً آنرا بنام برهان الدین عبدالعزیز اختصار نمود و این اصلاح اخیر است که نسخ متعدده از آن در کتابخانه پاریس و لندن موجود است و متن آن در سال ۱۸۹۲ باهتمام شفر Schefer در پاریس بطبع رسیده است نقل از چهار مقاله حاشیه میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۱۷

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 380-381

۴ رجوع کنید به

نزدیک ستویس؟<sup>۱</sup> در سرحد ایران و یج واقع است

در آبان یشت در فقرات ۵۴ و ۵۷ دوبار با اسم گنگه و سوسو بر میخوریم و یک بار هم در زامیاد یشت در فقره ۴ در جزو اسامی کوهها از انتر گنگه سوسو سوسو یاد شده است معنی لفظی این کوه اخیر چنین است اندر گنگ ظاهرأ این کوه همان است که در فصل ۱۲ فقره ۲ از بند هش از آن اشاره شده است «کوهی که در آن گنگ واقع است در آنجائی که آسایش و رامش است» محققاً (گنگ) منسوب بسیاوخش است که در زمان مهاجرت خویش از ایران در توران زمین ساخته است چنانکه (هنگ) منسوب با فراسیاب و (ور) منسوب بجهشید است فردوسی مینویسد سیاوش گنگ دژ را در بالای کوه بسیار بلندی ساخت در دو فقره مذکور آبان یشت نیز گنگه بلند پایه و مقدس خوانده شده است بسا در شاهنامه بهشت گنگ نامیده میشود یوستی Justi مینویسد «بنظر میرسد این محل که چینی ها نیز در تحت اسم گنگ می شناخته اند و یک قسم بهشت روی زمین ایرانیان منسوب میشده بواسطه یک دسته ای از ایرانیان در وسط خاک توران در طرف شمال بر دریا برپا شده بود»<sup>۲</sup> لابد همین گنگ است که برخی از شعرای ما آنرا بتخته پنداشته و فرهنگها محل آنرا در ترکستان یا در چین قرار داده اند

بقول شاهنامه پس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند قلعه گنگ نیز بدست کیخسرو افتاد در فصل ۲۷ فقرات ۵۷-۶۲ از مینوخرید نیز چنین مندرج است که «سیاوخس پدر کیخسرو گنگ دیزرا ساخت و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود» در سنت مزدیسنا چنین آمده است که گنگ هنوز برپاست و یشونن در آنجا سلطنت میکنند در اوستا فقط یکبار با اسم یشونن بشوتنو (𐬵𐬀𐬰𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀) بر میخوریم آنهم در ویشتاسپ یشت که معمولاً

۱ ستویس اسم ستاره است که در اوستا ددسوسو ددسوسو آمده است مستشرقین برخی آنرا از ستارگان برج نسرالواقع دانسته اند و برخی دیگر پروین و کبران مناسبت ستویس در اینجا نمیدانیم چوست رجوع کنند بمقاله تشر

در جزو اوستای حالیه نوشته نشده است در فرگرد اول یشت مذکور در فقره ۴ زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده گوید «بکند که تو از ناخوشی و مرگ ا.من بشوی چنانکه پشوتن شد»<sup>۱</sup> این پشوتن بزرگترین پسر کی گشتاسب است در سنت است که زرتشت او را شیر و درون (نان مقدس) بداد و اورا فنانا پذیر و جاویدانی نمود در فصل ۳۲ در فقره ۵ از بندهش آمده است «اروتد نر کشاورزی بوده و در (ور) جشید که در زیر زمین است رئیس و بزرگ میباشد خورشید چهر جنگ آوری بوده اینک سپهبد لشکر پشوتن پسر ویشتاب میباشد در کنگ دیز بسر میرد» در مقاله جشید گفتیم که ریاست باغ جشید (ورجکرد) با اروتد نر پسر زرتشت است اینک در این جا می بینیم که ریاست لشکر پشوتن در کنگ با سومین پسر زرتشت خورشید چهر میباشد که بنا بسنت نخستین رزمی است بهمن یشت که بخصوصه از آینده و از ظهور سوشیانسها و آخرالزمان صحبت میدارد مکرراً از ظهور پشوتن در آخر دهمین هزاره با صد و پنجاه تن از یارانش از کنگ دیز یاد کرده است در فصل ۳ در فقرات ۲۵-۲۹ گوید «در انجام دهمین هزاره اهورامزدا دو پیک خود سروش و نریوسنگ را بکنگ دیز که سیا و خش ساخت خواهد فرستاد آنان خروش برآورده گویند ای پشوتن نامدار ای پسر کی گشتاسب ای افتخار کیانیان تو ای باک و استوار سازنده دین از این کشور ایران برخیز آنگاه پشوتن با صد و پنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده اند برخیزند»<sup>۲</sup> در کتاب نهم دینکرد در فصل ۱۵ در فقره ۱۱ نیز آمده است «پشوتن پسر ویشتاب (گشتاسب) با صد و پنجاه تن از یاورانش که پوست سمور سیاه دربر دارند از کنگ دیز صد کندک (خندق) و ده هزار درفش (دارنده) بدر آیند»<sup>۳</sup> از این فقرات اخیر معلوم میشود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند چه پوست سمور دربر دارند

## رود رنگها = ارنگ

بمناسبت آنکه دو بار اسم رود رنگها در آبان یشت و چندین بار در سایر یشتها آمده است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داده شود. رنگها در یسوداسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوی غالباً بآن برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و بطور حتم نمیدانیم که کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشده است بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع بآن مستشرقین هر يك رود معروفی را حدس زده اند و ندیشمان Windischmann گمان میکند که در اوستا از رود رنگها *سند* مقصود باشد هارلز Harlez مینویسد که آمو دریا (جیحون) از آن اراده شده است اسپیکل Spiegel ویوسقی Snati و Geiger به سیر دریا حدس زده اند دُلاکارد de Lagard بسیار دور رفته آن را رود معروف روسیه وُلکا Volga پنداشته است دارمستز بکلی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است مارکوارت Marquart مینویسد از بندهش که ذکرش بیاید مفهوم میشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سفد) بارتولومه Bartholomae و وست West آن را رود داستان و افسانه و نیم افسانه تصور کرده اند بی شک در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعدها بمرور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده تا آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی از مستشرقین مثل رود افسانه شد در میان احتمالات مذکوره *سند* و ولکا کمتر جالب دقت است مندرجات اوستا نیز تا سبک اندازه در خلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد در بندهش بساطت آنکه یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده است در فصل بیستم که مخصوصاً از رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلاً از ارنگ و وه روت یاد کرده گوید و دو رود از شمال (اباختر) البرز (هربورچ) یکی بسوی مغرب (خوزوران) جاری است و موسوم است به ارنگ

دیگری بسوی مشرق (خوراسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونکوهی در اوستا) « پس از آن بندهش طوری این دو رود را تعریف کرده است که قهراً باید آنها را از رودهای مینوی تصور نمود چه میگوید ۱۸ رود دیگر که از سرچشمه آنها برمیخیزد دوباره به ارنگ و وه روت میریزد ارنگ و وه روت باقی حدود زمین میروند و بدربار ریخته میشود تمام کشورها از آنها سیراب میگردد هر دو باز در دریای فراخکرت بهم میرسند و دگر باره بسرچشمه ای از همانجائی که آمده برمیگردند همانطوری که روشنائی از البرز بدر آمده دگر باره بسوی آن فروود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و آن فروود . . . . . پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقره ۸ همین فصل از بندهش آمده است « من دوباره متذکر میشوم که ارنگ رودی است در خصوص آن گفته شده است که آن از البرز می آید و مملکت سوراک Sūrāk میروند در این جا آنرا (آمی) مینامند از این فقره بندهش برمیآید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراک بجای که سغد میباشد و از فقره ۲۹ از فصل ۱۵ بندهش بخوبی برمیآید که سوراک بجای سغد بوده و اوستا استعمال شده است در تفسیر پهلوی نیز در فقره ۴ از فرگرد اول و نیداد سغد به سوریک Sūrik ترجمه شده است ولی آمی یادآور آمو دریاست بندهش در متمم فقره مذکور ارنگ را تا مملکت مصر سیر داده و در آنجا بآن اسم نیو (نیل؟) میدهد چنانکه ملاحظه میشود با این بیانات درهم و برهم تعیین محل این رود بغایت دشوار است (بفصل ۲۱ فقره ۳ بندهش نیز ملاحظه شود) بسا در کتب پهلوی اروند بجای ارنگ آمده و این بیشتر مایه اشتباه شده است چه از بعضی کتب صراحتاً برمیآید که اروند در پهلوی اسم دجله است از این قبیل در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۵ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده میشود بهمن یشت که بخصوصه از آخرالزمان صحبت میدارد یکی از علائم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق واقع خواهد شد می شمارد بنابر این اروند در آنجا کلیه بمعنی دجله است (رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده) در فقره ۲ از فصل ۹۲

دادستان دینیک آمده است «آبی که از اردویسور ناهید میریزد باندازه تمام آبهای است که در جهان جاری است باستانی ارونند . . . . . محل اردویسور در سپهر است» در این جا نمی توانیم بگوئیم که از ارونند دجله اراده شده است یا آنکه بجای رنگها استعمال شده رودی در مشرق ایران مقصود است در آفرین هفت امشاسپند آمده است «بکنند که اُورَوَنت دارای تمام قوتها شود (رجوع کنید به اوستای اسپیکل Spiegel جلد ۳ ص ۲۳۶) اسپیکل در این جا کله اُورَوَنت (اروند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته مثل انکتیل دپرون (Anquetil Duperron آن را باسیر دریا یکی میداند

چنانکه ملاحظه میشود در کتب پهلوی ارونند هم برای دجله استعمال شده است و هم برای رنگهای اوستا فردوسی هم صراحتاً میگوید

اگر پهلوانی ندانی زبانت      بتازی تو ارونند را دجله خوان

می توان گفت که متاخرین اشتباهاً کله ارونند را در پهلوی بجای کله آرک یا ارنگ استعمال کرده اند چه زادسپرم بعینه مثل فقره اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونکوهی) اسم برده گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می آید ولی بجای آنکه مثل بندهش یکی از این دو رود ارنگ و دیگری وه روت اسم بدهد اولی را (اروند) و دومی را (وه) مینامد ارونند همان الوند است فقط راء بلام تبدیل یافته است یا قوت حموی در معجم البلدان و گتیه فرهنگها ارونند ضبط کرده بجای الوند کوه معروف همدان دانسته اند ارونند یا الوند صفت است بمعنی تند و چالاک و توانا در اوستا اُورَوَنت در زادسپرم بمعنی مذکور استعمال شده است از آن جمله در فقره ۱۳۱ همین آبان یشت در تفسیر پهلوی این کله ارونند شد در ادبیات فارسی گذشته از آنکه ارونند اسم نوه و رودی است بمعانی که در اوستا آمده نیز استعمال شده است فردوسی گوید

بارمان و ارونند مرد هنر      فراز آورد گنج و زر و کهر

اُورَوَنت اسپ در اوستا اسم پدر کی کشتاسب است امروز

لهراسب گوئیم معنی لفظی آن دارند اسب تندرو میباشد در عهد ساسانیان همین کله با کلمات دیگر ترکیب یافته جزو اسامی خاص آن زمان گردید مثل اروند زیك پسر خسرو پرویز که بدست شیرویه گشته شد (همزه اصفهانی ص ۴۲ چاپ برلن) همانطوری که ایرانیان كوه بلند و با شكوه و بزرگ همدان را اروند نامیده اند بمناسبت شكوه و بزرگی و تندی رود دجله بآن نیز اروند نام نهاده اند ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نیست از مندرجات خود اوستا چنین برمیآید که این رود در مشرق واقع است نظر بقرائن آمو دریا و سیر دریا بیش از سایر رودها قابل توجه است و بخصوصه سیر دریا اینك جاهائی كه در اوستا از رنگها ~~دسویس~~ ذكری شده است در فرگرد اول وندیداد در فقره ۱۹ آمده است «سرزمینی كه در سر چشمه رنگها واقع است شانزدهمین مملكتی است كه من اهورامزدا بیا فریدم ساكنین آنجا سر و بزرگ ندارند اهریمن در آنجا زمستان دیو آفریده پدید آورد و (تئوژیة) را در آنجا مسلط نمود» در این جا از سرزمین رنگها خاکی اراده شده كه این رود از آن جا میگذرد در فرگرد مذکور ۱۶ مملكت نامیده شده است كه غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آنها ابدأ اشكالی نداریم از آن جمله است سغد (سمرقند) و مرو و بلخ و هرات و جرجان و قندهار و هلمند (سینستان) و ری و هند و كابل و طبرستان در سر این ممالك اختلافی در میان نیست چه اسامی آنها در اوستا غالباً شبیه با اسامی امروزی این ممالك است یا آنكه بطور تحقیق میدانم كه این ممالك در قدیم چنین نامیده میشده اند مجموعاً از شانزده مملكت اسم برده شده آریاویج (خوارزم-خیوه؟) در سر آنها جای دارد و مملكت رنگها آخرین آنهاست نظر بآنكه قسمت بزرگ این ممالك چنانكه ذكر کرده ایم معلوم و از برای قسمت دیگر حدسهای تقریباً درست می توان زد جهت ندارد یکی دوتا از این ممالك را كه از برای آنها بواسطه عدم اطلاع کافی خود نمی توانیم محلی معین كنیم افسانه بشماریم اگر نمی توانیم بطور یقین بگوئیم كه کدام رود در مشرق ایران از رنگها اراده شده است

ولی بطور حتم میتوانیم بگوئیم که این رود با دجله یکی نیست چه در فقره مذکور وندیداد از زمستان آنجا مسجبت شده عراق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست در آنکه در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سرو بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصی حدود ایران منزل داشته اند تا بحال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و اشورو ایران بوده اند اما قوم (تئوریه) را (تئوریه) که بر مملکت رنگها مسلط بوده باید قومی فرض نمود مثل قوم غیر آریائی که بر مملکت وارین (طبرستان) مسلط شده بود و در فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد از آن سخن رفته است

در فقره ۶۳ آبان یشت که از رنگها ذکری شده اطلاع مخصوصی بدست نمیآید چه از خود (پااورو) کسی که نذر کرده از برای ناهید در کنار رود رنگها قربانی کند اطلاعی نداریم ولی از فقره ۸۱ همین یشت میتوان استنباط نمود که رنگها در مشرق واقع است و احتمال دارد که سیر دریا باشد چه یوایشت (یوایشت) از خاندان فریان (هلدهس) در جزیره موج شکن رنگها از برای ناهید قربانی نمود فریان نورانی همان است که گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۲ از او اسم برده از دوستان زرنشت شمرده شده است لابد خاندان و باز ماندگان او مناسب تر است که در سرزمین خود در خاک توران قربانی کنند تا در کنار دجله در مهر یشت در فقره ۱۰۵ مندرج است "مهر درود میفرستیم کسی که دست بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد گرچه او در شرق باشد گرچه او در غرب باشد گرچه او در دهنه رنگها باشد گرچه او در میان زمین باشد در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن یشت آمده است ای رشن پاک اثر شم نو در سرچشمه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم ای رشن پاک اثر شم نو در دهنه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم از فقرات فوقی برآید که از رنگها رونمی در اقصی حدود اراده شده است و این مهر اما را بر سر دریا منوجه میسازد در از جاهائی که در اوستا از رنگها ذکری شده است در مهر ۲۹ از بهرام یشت است از این قرار " بهرام (فرشته پیروزی)

زرتشت نیرو و قوت در بازوان و صحت بدن و پایداری بخشید و آن قوه بینائی که ماهی در آب زندگانی کننده کرَ (Kara و سَد) دارد که يك گرداب را بیابری موی در رنگهای پهن و ژرف بعمق هزار قدم تواند دید» در این فقره از وسعت و عمق و بزرگی رنگها سخن رفته است بنابراین تعریف زرافشان که نسبتاً رود کوچکی است مناسبی با آن ندارد در رام یشت در فقره ۲۷ گوید «از برای او (وایو = فرشته هوا) گرشاسب در گود Gouda در جوی رنگها در بالای تخت زرین فدیة آورد» گودَ (Gouda) همین یکبار در اوستا آمده است همینقدر میدانیم که یکی از شعبات رنگها میباشد در این جا یاد آور میشویم که کلیه اعمال گرشاسب در سیستان و کابل صورت گرفت لابد در کنار رود معروف سر زمین خود یا مجاور آن فدیة نثار فرشته هوا نموده از او خواستار بوده که وی را بانتمقام کشیدن از خوف برادرش موفق بدارد هر چند که سیستان و کابل نیز از سر زمین آمو دریا و زرافشان و سیر دریا دور است ولی در این فقره ذکر اسم یل زابل بکلی خیال ما را از دجله منصرف میسازد (رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۱۹۵-۲۰۷)

## جاماسب

جاماسب (Jamasp) از خاندان هوگو (Hogho) برادر فرشوشتَر (Froshostar) داماد زرتشت شوهر بوروچیتسا (Boruchitsa) وزیر کی گشتاسب و از شرفای دولتمند بوده در فقره ۹۸ همین یشت از ثروت خانواده اش هوگو سخن رفته است در کاتها سه بار از او یاد شده است در یسنا ۴۶ فقره ۱۷ و یسنا ۴۹ فقره ۹ و یسنا ۵۱ فقره ۱۸ در این فقره اخیر نیز حضرت زرتشت او را دولتمند بزرگ نامیده است در فروردین یشت فقره ۱۰۳ فروهر فرشوشتَر ياك از خاندان هوگو و فروهر جاماسب ياك از خاندان هوگو

در خصوص رود رنگها رجوع کنید بکتابهای ذیل

Zoroastrianische Studien von Windischmann S. 188.

Avesta par de Herlez p. 12.

Ostiranische Kultur von Geiger S. 34-41.

Le Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 15.

Frññfahr von Marquart S. 148.

درود فرستاده میشود در گشتاسب یشت فقره ۳ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید «بکند که از توده پسر بوجود آیند سه تن از آنان مانند اتر بانان (موبدان) سه تن از آنان مانند رزمیان سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهی مانند جاماسب آباد دارند کشور» در فقره ۶۸ از آبان یشت آمده است «وقتی که جاماسب از دور دید که لشکر دیو یسنان دروغ پرست صف جنگ آراسته پیش میآید فدیہ نیاز ناهید نموده از او درخواست که او را باندازه تمام آریائیه‌ها از یک فتح بزرگ بهره مند سازد» بی شک در این فقره اشاره بجنگ ارجاسب تورانی دیویسناست کی گشتاسب پس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته زرتشت گروید ارجاسب کس بنزد گشتاسب فرستاده پیغام داد که بدین قدیم آباء و اجداد خویش (کش آریائی) برگشته با او همکیش بماند گشتاسب از مزدیسنا روگردانید بناچار کار بجنگ کشید داستان این رزم مذهبی در کتاب کوچک پهلوی یات کار زیربان مندرج است شاهنامه نیز مفصلاً از آن صحبت میدارد در این جنگ مخصوصه جاماسب وزیر کی گشتاسب و وزیر برادر کی گشتاسب و اسفندیار پسرش مقام بزرگی دارند جاماسب در ادبیات زرتشتی بخرد و دانائی و هنر معروف است غالباً جاماسب خردمند یا دانا گفته میشود و بسا جاماسب حکیم خوانده شده است در کتب پهلوی دستور (دستور) آمده است در فقره ۳ از یات کار زیربان (پیشینکان سردار) خطاب شده است در خصوص هنر و دانائی او در فقره ۲۱ از یات کار زیربان مندرج است پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته بایستی روز بعد بهم‌دیگر مقابل شوند کی گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده نتیجه جنگ فردا را از او پرسیده چنین گفت «من میدانم که تو خردمند و دانا و هوشیار هستی اگر در مدت ده روز باران ببارد تو میدانی که چند قطره بروی زمین افتاده است اگر گیاهی گل بدهد تو میدانی که گل کدام گیاه در روز باز میگردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته میشود تو میدانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست تو باید نیز بدانی که در جنگ فردای کی گشتاسب بضد این اژدها کدام یک از پسران و

برادرانم کشته خواهند شد»<sup>۱</sup>

داستان این جنگ همانطوری که در شاهنامه است در یات کار زیران نیز مندرج است در این جا محتاج بتفصیل نیستیم دقیقی هم در شاهنامه راجع بعقل و فرزاندگی جاماسب گوید

بخواند آتزمان شاه جاماسب را      بجا رهنمون بود گشتاسب را  
 سرموبدان بود و شاه ردان      چراغ بزرگان و اسپهبدان  
 چنان پاکدین بود و پاکیزه جان      که بودی بر او آشکارا نهان  
 ستاره شناسی گرانمایه بود      ابا او بدانش کراپایه بود

یکی از کتب پهلوی که دارای پنج هزار (۵۰۰۰) کلمه است موسوم است

به جاماسب نامک این کتاب نمونه ایست از علم و دانش و هوشی که در سنت مزدیسنان بجاماسب نسبت داده میشود کتاب مذکور حاوی جوابهائی است که جاماسب بسئوالات گشتاسب میدهد از این قبیل راجع بمسائل پیش از آفرینش عالم و ترتیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیومرث تا لهراسب و ملل شش کشور دیگر زمین و البرز و کنگ دژ و ورجکرت و ایران و یج و هند و چین و عربستان و ترکستان و بربرستان و از نژادهای مختلف عجیب الخلقه و از آنانیکه در آب بسر میبردند و چگونه مردم بدوزخ میروند و راجع بملت ترکستان و مازندان که آیا آنان بشرند یا دیو و سرچشمه معرفت و هوش و دانش و اعمال نیک پادشاهان و اندوه و اضطراب کی گشتاست و پادشاهان آینده ایران و استیلای عرب و سرنوشت ایران در آینده جاماسب نامه در پازند و فارسی نیز موجود است لابد هر دو از متن پهلوی ترجمه شده است نسخه ای خطی از متن پهلوی که قدمتش بیایصد سال پیش از این میرسد در ممبئی موجود است<sup>۲</sup> در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده و نزد نگارنده موجود است جاماسب نامه

۱ رجوع کنید به Das Yātkār-i Zarīrān und Sein Verhältnis zu šāh-nāme von Geiger, Sitzung vom 3 Mai 1890 Grundriss der Iran. Philolo. Pahlavi Literature by West p. 110.

منظومی نیز در آن مندرج است اشعارش بغایت پست است سرآپنده آن دستور  
برزو نامی است

### ناهید (کله عربی)

پیش از آنکه بترجمه آبان یشت پردازیم لازم است در این جا بیفزائیم که  
برخی از مستشرقین از آنجمله دارمستتر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۶۵) تصور  
کرده اند ناهید عربی که بمعنی زن پستان برآمده است معرب و از ناهید ایرانی  
آمده باشد و این اشتباه بزرگی است چون نگارنده در این جا برای تحقیق  
بکتاب لازم دست رس نداشته‌ام بدوست دانشمند خود استاد معظم  
میرزا محمدخان ابن عبدالوهاب قزوینی متوسل شده ایشان از پاریس مینویسند  
«کله ناهید عربی ابدأ و اصلاً ربطی بکلمه ناهید فارسی ندارد و ناهید عربی  
اسم فاعل است از نهید اللّٰه یُنهیدُ نهوُدا فیهی ناهید و ناهیده» (لسان العرب)  
و جمیع مشتقات این ماده ن ه د همد بمعنی برآمدگی و برجستگی پستان یا  
بناء یا اعضاء است . . . . . پس از آنکه بتوسط ایشان ریشه کلمه ناهید  
عربی بدست آمد، مقدمه الادب ز منشری رجوع نموده در آنجا چنین یافتیم  
«نهیدت ناریستان شد زن ۵ پستان کنیزك برآمد ۶ ناریستان شد زن  
کعبت دورت ندیها تنهد معا نهوُدا و هی ناهید زن ناریستان ۵ زن پستان  
برآمده ۶ مدوُرة اللّٰه»<sup>۱</sup>

### مقدمه آبان یشت

آبان یشت که متعلق بفرشته آب ناهید میباشد یکی از یشتها یا قصاید  
بسیار بلند اوستاست مرتب است از ۳۰ کرده که مجموعاً ۱۳۲ فقره است  
مندرجات آن را بدو جزء تقسیم میتوان نمود قسمتی در مدح و توصیف  
ناهید است در قسمت دیگر از ستایندهاں وی صحبت میشود این جزء اخیر  
را قسمت تاریخی این یشت میتوان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و

درمیان این نامداران غیر آریائی نیز مثل اژی دهاک (ضحاک) و تورانیان مثل افراسیاب و برادر ارجاسب از برای ناهید فدیہ آورده توفیق و رستگاری درخواست کردند اما کامروا نشدند

از لهراسب نیز (اوروت اسب سواران سوار) در فقره ۱۰۵ آبان یشت  
اسم برده گوید پدر ویشتاسپ (گشتاسپ) همیباشد

فقرات ۱-۱۵ در مدح و ثنای اردو بسور ناهید است

فقرات ۱۶-۸۳ از پادشاهان و نامدارانی که پیش از زرتشت ناهید را

استودند یاد میکند



## آبان یشت

آب بی آلالش مُقدّس اردوی و همه گیاههای مزدا آفریده را خوشنود  
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق  
قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین آنرا بگوید ۵۵ \*

### ﴿کرده ۱﴾

۱ اهورا مزدا با سپنتمان زرتشت گفت از برای من ای زرتشت اسپنتمان  
این اردویسور ناهید را بستای کسی که همه جا گسترده درمان بخشنده  
دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورائی است سزاوار است که ستوده جهان  
مادی گردد سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند مقدّسی که  
جان افراست مقدّسی که فزاینده گله و رمه است مقدّسی که فزاینده  
ثروت است مقدّسی که فزاینده مملکت است ۵۵

---

\* این دعا مخصوص بآبان یشت نیست در آغاز هر يك از یشتها تکرار میشود و بمناسبت  
مقام کلمات اولی تغییر مییابد در این جا بمناسبت آنکه آبان یشت مخصوص بفرشته موکل آب است  
بآب درود فرستاده میشود

\* \* فقره اول در آغاز سایر کرده ها تکرار میشود



۲ کسی که نطفه همه مردان را پاك كند کسی که مشیمه همه زنان را برای زایش پاك كند کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند کسی که بهمه زنان حامله در موقع لازم شیر دهد ۵۵

۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است کسی که در یرگی باندازه همه آبهای است که در روی این زمین جاری است زورمندی که از کوه هکر بدریای فراخ کرت ریزد ۵۵

۴ سراسر سواحل دریای فراخ کرت بجوش درافتد و کلیه وسط (آن) بالا برآید وقتی که بسوی آن روان گردد و بسوی آن سرا زیر شود اردویسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هریک از این دریاچه ها و هریک از این رودها بیاندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است ۵۵

۵ از این آب من يك رود بهمه هفت کشور منتشر شود و این يك (رود) از آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است او (اردوی) از برای من آب را او نطفه مردان را او مشیمه زنان را او شیر زنان را پاك میکند ۵۵







## ﴿کرده ۲﴾

۱۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را  
بستای کسی که . . . . . ۱

۱۱ کسی که در سر گردونه نشسته لگام گردونه گرفته (میراند) در این  
گردونه روان در طلب ناموری این چنین در ضمیر خویش اندیشه  
کنان که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم . . . . . \*  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . . . ۲

## ﴿کرده ۳﴾

۱۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و يك نژاد بخصوصیت همه  
دشمنان از دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کربانهای  
ستمکار غلبه کند

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . . . ۲

## ﴿کرده ۴﴾

۱۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱

۱ بعینه فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ بعینه فقره ۸ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ بعینه فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود



۱۵ آن زورمند در خشان بلند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان بفراوانی تمام آبهائی است که در روی این زمین جاری است (و) با قوت تمام روان است  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . ۱

(کرده ۵)

۱۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲

۱۷ اورا بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاویج در کنار (رود) و نگوهی داییتیا (و اردویسور و اردویسور) با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار بازور و با کلام بلیغ ۱۵

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ در این جا لازم است که قارئین را بچندین نکات بسیار دقیق متوجه سازیم نخست آنکه اهورامزدا خدای یگانه زرتشت که آن همه در اوستا مقتدر و قادر تعریف شده است یکی از فرشتگان خود را میستاید و از او استفاده میکند بی شک مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را عبادت امر میکند خود از فرمان ایزدی روگردان نیست برای آنکه آفات را در مقابل او امر خدائی اطاعت و فرمانبرداری بیاموزد و در پرسش سر مشق و مشوق باشد خود بستایش میردازد این فقره نیز ما را یکی از خصایص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجه میسازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند اهورامزدا قانونی را که خود وضع نموده محترم شمرده مطیع آن است امر اهورا چنانکه در فقره اول همین یشت آمده است این است که بتوسط ناهید بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییر ناپذیر امتیاز میان شاه و گدا فرار داده نشده است اهورامزدا مانند بندگان خویش حکمی که از مصدر جلال خود صادر کرده منظور میدارد دوم آنکه انتهای آمل و آرزوی اهورامزدا این است که زرتشت پیغمبرش کسی که از برای هدایت مردمان برگزیده شد نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار باشد تا پیروان در این سه اصول بوی تأسی کنند اساس مزدیسنا بروی همین سه کلمه است سوم آنکه حسن وطن پرستی سرانیده آبان یشت را بر آن داشته است که آریاویج یعنی وطن اصلی ایرانیان قدیم محل نزول فیض اهورامزدا باشد در همانجائی که در فقره دوم از فرگرد اول وندیداد آمده است «آریاویج نخستین کشوری است که من اهورامزدا بیافریدم» و در فقره ۲۰ از فرگرد دوم وندیداد آمده است «من اهورامزدا با ایزدان خود در آریاویج انجمنی یاراستم» چهارم



۱۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من پسر پوروشسب زرتشت مقدس را همراه بر آن دارم که بحسب دین بیند یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۵۵

۱۹ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۲

### ﴿کرده ۶﴾

۲۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۳

۲۱ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای (کوه) هرا صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ \*

آنکه ستایشی که اهورامزدا از برای سر مشق بندگان بجای می آورد مثل ستایش پادشاهان و نامدارانی که در فقرات بعد از آنها یاد میشود خونین یعنی قربانی اسب و گاو و گوسفند نیست در گاتها (صفحه ۷۱) گفته ایم که زرتشت در مراسم دینی بضد فدیة خونین و قربانی است که در نزد آریاییها معمول بوده است پادشاهان و نامدارانی که در آبان یشت و در سایر یشتها فدیة خونین نثار فرشتگان و ایزدان میکنند متعلق بمعهد پیش از زرتشت میباشند هر چند که نامداران معاصر زرتشت نیز فدیة خونین آورده اند شاید بتوانیم بگوئیم که این طرز عبارت آنان پیش از گرویدن بدین زرتشت بوده است در هر جائی از اوستا که خود زرتشت فرشتگان را نثاری میفرستد قربانی و ذبح نییاشد در همین یشت ستایش او بعینه مثل ستایش اهورامزداست مقصود این نیست که نزد ایرانیان قدیم منکر قربانی شویم برخلاف از تاریخ ایران بخوبی برمیآید که قربانی نزد آنان معمول بوده است بخصوصه در جشن مهرگان چنانکه تا باسروز هم نزد زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذي حجه مسلمانان بجای آورده میشود بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنانکه در دین موسی و بودا در جزو عبادات از اهمیت فدیة خونین کاسته بسایر اعمال خیریه بیشتر اهمیت داده شده است ۱

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

باز رجوع کنید بصفحه ۱۷۸ — ۱۷۹



۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه  
دیوها و مردم همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار  
(دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را  
زمین افکنم. ۵۵

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم. ۵۵ ۱

### ﴿کردهٔ (۷)﴾

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستیای  
کسی که ۵۵ ۲

۲۵ از برای او جمشید دارنده گله و رمه خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار  
گاوه ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ۵

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور  
ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه دیوها و مردم  
همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار (دست یابم) که  
من دیوها را از هردو از ثروت و سود از هردو از فراوانی و گله از  
هر دو از خوشنودی و افتخار بی بهره سازم ۵۵

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۵ رجوع کنید به صفحه ۱۸۰-۱۸۸

၃၇ နှစ်အတွင်း အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အထူးသဖြင့် အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။

( ၈ - နှစ် )

၃၈ နှစ်အတွင်း အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အထူးသဖြင့် အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။

၃၉ နှစ်အတွင်း အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အထူးသဖြင့် အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။

( ၉ - နှစ် )

၄၀ နှစ်အတွင်း အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အထူးသဖြင့် အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။ အသက် ၁၀ နှစ်အောက် ကလေးများတွင် အသုံးပြုမှုများ ပိုမိုများပြားလာသည်။

۲۷ اورا کامیاب ساخت اردو بسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زود  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱

(کرده ۸)

۲۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو بسور ناهید را  
بستای کسی که . . . ۲

۲۹ از برای او اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه در مملکت بابل (بوری)  
صد اسب هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد \*

۳۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردو بسور ناهید که من هفت کشور را از انسان تهی سازم

۳۱ اورا کامیاب ساخت اردو بسور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱

(کرده ۹)

۳۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو بسور ناهید را بستای  
کسی که . . . ۲

۳۳ از برای او فریدون یسر آئویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه  
(ورنه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد \*

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

\* رجوع کنید بصفحه ۱۸۸-۱۹۱

\* رجوع کنید بصفحه ۱۹۱-۱۹۵



۳۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من باژي دهاک (ضحاک) سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهریمن بضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباہ سازد و که من هردو زئش را بر یابم هردو را سنگهوک (شهر ناز) و آر توک را (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشد هردو را که از برای خانداری برانده هستند ۵۵

۳۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کنند و از ره راستین فدیہ آورد کامروا مبدازد برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### کرد (۱۰)

۲۶ از برای من ای زرتشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۲

۳۷ از برای او نریمان گرشاسب روبروی دریا چه پیشینه صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ \*

۳۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به (گندرو) زوین پاشنه در کنار دریای موجزن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) پهن و گردو بیکران در تاخت بخانه مستحکم دروغ پرست توانم رسید ۵۵

رجوع کنید بصفحه ۱۹۳

۱ مثل فقره ۹ از همین یشت

۲ مثل فقره اول از همین یشت

رجوع کنید بصفحه ۱۹۵



۳۹. اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . . . ۱ ۰۰

﴿کرده: ۱۱﴾

۴۰. از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۲ ۰۰

۴۱. از برای او افراسیاب تورانی نابکار در هنگ زیر زمینی صد اسب  
هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد \* ۰۰

۴۲. و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من بآن فری که در میان دریای فراخکرت در شناست  
(بآن فری که) حالا و در آینده بمالک آریائی و زرتشت مقدس متعلق  
است نایل گردم ۰۰

۴۳. اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . . . ۱ ۰۰

﴿کرده: ۱۲﴾

۴۴. از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۲ ۰۰

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

\* رجوع کنید به صفحه ۲۰۷ — ۲۱۴



۴۵ از برای او یککلوُس توانا در بالای کوه (بارِ زِیْفَه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ❀ ❀

۴۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردو بسور  
 ناهید که من بر همه عالمک بزرگترین شهریار گردم بدیوها و مردمان  
 بچادوان و پریها و بکاوها و کریانهای ستمکار (دست یابم) ☺

۴۷ اورا کامیاب ساخت اردو سیر ناہید کسی کہ ہمیشہ خواستاری را کہ زور  
نثار کند و از وہ راستین فدیہ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نواز بلند میستایم . . . . . ۱۰۰

(کردہ ۱۳)

۴۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که

۴۹ از برای او یل مهالك آریائی استوار سازند. ه کشور خسرو و بروی دریا چه ژرف و پهن چمنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد. ❀❀❀

☆ رجوع کنید به صفحه ۲۱۴ — ۲۱۶

۱. مثل فقره ۹ از همین پشت

۲ مثل فقرہ اول از شہین یست

✱ ✱ خسرو و نگهبانان در (سودابه) معمولاً در اوستا کیخسرو آمده است  
پسر سیاوش و او و کیکاوس میباید سیاحت بواسطه تهمت نامادری خود سودابه طرف غضب  
کیکاوس واقع شده بناچار بتوران بناد برد بادشاه آنجا افراسیاب دختر خود فرنیکیس را باو داد  
پس از چندی از بدگویی کرسوز پادشاه توران از دامادش ظنین گشته او را کشت از فرنیکیس و  
سیاوش پسر سیاوش وجود آمد موسوم بکیخسرو که از بدر خویش انتقام کشیده افراسیاب را بکشت و  
ملککش را تصرف نمود دریاچه چچست که در کنار آن کیخسرو قربانی نمود در شاهنامه خنجست  
آمده است همان است که در کنار آن کیخسرو افراسیاب و کرسوز را کشت شرحش در مقاله  
افراسیاب گذشت بندش در فصل ۲۲ قمره ۲ مینویسد «من دوباره میگویم که دریاچه چچست  
در آریاتکان واقع است آبش گرم است این است از آسیب جانوران مودی که اهریمن بیافزید  
در آن هیچ جانوری زندگانی نمیکند سرچشمه آن بدریای فراخکرت پیوسته است» در فصل ۶  
در قمره ۲۲ زاد سپهر آمده است «دو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها  
موسوم است به چچست دریاچه ای که در آن باد سرد نیست و در کنار آن آذر گشتن



۵۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم و بدیوها و مردمان و مجادوان و پریها و بکاوینها و کریانهای ستمگار (دست یابم) که من در طول میدان تاخت و تاز همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه ها برانم که ما بکمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او) سواره بچنگ من شتابد ॐ

۵۱ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نهاز بلند میستایم ॐ ۱

### ﴿کرده ۱۴﴾

۵۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستیای کسی که ۲ ॐ

۵۳ او را یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود قوّت از برای اسبها و صحت از برای بدن خویش درخواست نمود تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و بهما واردان کینه ور بیک ضربت غلبه تواند نمود ॐ

۵۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه

---

پروزمند واقع است . . . . . « ملاحظه آنکه در سنت محل ولادت پیغمبر ایران درجوار چچیسٹ تصور میشود و ملاحظه آنکه آتشکده معروف شیز موسوم باذرگشَب بنزدیکی این آب واقع بود کلیه کتب پہلوی کم و بیش از این دریا چه صحبت داشته اند (رجوع کنید به همین یشت فصل ۳ فقره ۱۰)

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



خشترو سوک در بالای گنگ بلند و مقدس ظفر یابم که من ممالک  
تورانی را براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها  
ده هزارها صد هزارها ۵۵

۵۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

### ﴿کرده ۱۵﴾

۵۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستانای  
کسی که ۲ ۵۵

۵۷ از برای او پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه خشترو سوک  
در بالای گنگ بلند و مقدس صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند  
قربانی کردند ۵۵

۵۸ و از او درخواستند این کامیابی را بها بخش ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که ما به یل جنگجو طوس ظفر یابیم که ما ممالک  
آریائی را براندازم پنجاهها صدها هزارها هزارها ده هزارها  
ده هزارها صد هزارها ۵۵

۵۹ آنرا کامیاب ساخت اردویسور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

☆ رجوع کنید بمقاله طوس ۲۱۶-۲۲۱

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ رجوع کنید بمقاله طوس (ویسه و گنگ دژ) صفحه ۲۱۶-۲۲۱

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده ۱۶﴾

۶۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که . . . . . ۱ ۰۰

۶۱ اورا کشتی ران ماهر پا اورو ستایش نمود وقتی که یل پیروز مند فریدون  
وی را در هوا بصوت یک کرگس پیرواز نمودن واداشت \*

۶۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب پی در پی برای خانه خویش  
در پرواز بود نمیتوانست که (در آن) فرود آید در انجام سومین شب او  
بسپیده دم رسید درگاه بامداد روشن و توانا باردویسور ناهید  
ندا در داد •

۶۳ ای اردویسور ناهید رود بیاری من بشتاب مرا اینک پناه ده اگر من  
زنده بزمین اهورا آفریده و بخانه خویش رسم هر آینه من از برای تو  
در کنار آب رنگها \* \* هزار زور از روی دستور تهیه شده و  
تصفیه گردیده آمیخته بهم آمیخته بشیر نیاز خواهم آورد ۰۰

۶۴ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام  
کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف از قوزک  
پا بیائین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرین (آهارا) محکم بسته  
روان شد ۰۰

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

\* پا اورو = Panrva رجوع کنید به صفحه ۱۹۴ — ۱۹۵

\* \* رجوع کنید بمقاله رود رنگها = از رنگ صفحه ۲۲۲ — ۲۲۷



۶۵ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک طولی نکشید که او را در یک  
ناخت تند سالم بدون ناخوشي و بی صدمه همانطوری که در پیش بود  
بزمین اهورا آفریده بخان و مانش رساند ۵۵

۶۶ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده: ۱۷﴾

۶۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که ۵۵ ۲

۶۸ از برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو یسنان دروغ پرست از دور  
صف جنگ آراسته پیش میآید صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند  
قربانی کرد ۵۵ \*

۶۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من باندازه همه آریائیهای دیگر از یک فتح بزرگ  
بهره مند شوم ۵۵

۷۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده: ۱۸﴾

۷۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که ۵۵ ۲

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

\* رجوع کنید بمقاله جاماسب صفحه ۲۲۷ — ۲۳۰



۷۳ و از او درخواستند این کامیابی را بما بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردو پسر ناهید که ما به توراتی های دانو و به کر (از خاندان)  
آس بن و به ور از (خاندان) آس بن و به دور آکت (در میدان)  
خنگ گیتی چر گردیم ❀ ❀

☆ در این دو قمره (۷۲ و ۷۳) می بینیم که دسته ای از ایرانیان در مقابل دسته ای از تورانیان در ستیزه و جنگ اند نخست از دو آشوزدنگه **سپاسدنگه** و **سپاسدنگه** اسم برده شده است یکی پسر پوروذاختی **سپاسدنگه** و دیگری پسر سایوژدری **سپاسدنگه** و برادر تریث **سپاسدنگه** میباشد این تریث غیر از پدر گرشاسب و اوروذاختیه از خاندان سام است که در صفحه ۱۰۹۹ ذکرش گذشته است در فروردین یشت در قمرات ۱۱۲ و ۱۱۳ بفروهری هر دو آشوزدنگه هم پسر پوروذاختی و هم پسر سایوژدری درود فرستاده شده است آشوزدنگه در پهلوی آشوزد شده معنی لفظی آن چنین است «از راستی پایدار» از آشوزد پسر پوروذاختی بسا در کتب پهلوی یاد شده است در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱۶ و قمره ۱۱۷ او یکی از هفت جاویدانهاست که در خونیرس سلطنت میکند در دادستان دینیک نیز در فصل ۹۰ قمره ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانها که حاکم و شهریار خونیرس میباشد شمرده شده است بندهش در فصل ۲۹ قمره ۶ او را در ردیف جاویدانهای مثل نرسی و ملوس و گیو و گودرز بشمرده که در آخرالزمان با سوشیانس موعود مزدیسنا قیام خواهد نمود از خود پوروذاختی که از خاندان خشتاو **سپاسدنگه** نامیده شده در قمره ۱۱۱ از فروردین یشت یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است گذشته از این چند قمرات دیگر خبری از آنان نداریم همنقدر میدانیم که آنان از ایرانیان پارسا و مزدیسناکیش بوده اند امروز در سنت آنان از مقدسین شمرده میشوند ایزدایام نیات **سپاسدنگه** در نزد کسی که این پارسیان اعمال فنیه خود را بجای آورده اند فرشته موکل آب است ذکرش در مقاله ناهید در صفحه ۱۵۹ گذشته است رقیای این ایرانیان پارسا از تورانیان دانو **سپاسدنگه** بوده اند نه از تورانیان خویشون **سپاسدنگه** مثل ارجاسب رقیب گشتاسب دانو و خویشون که در پهلوی خیون گویند و قبیله بوده اند از تورانیان چنانکه ایرانیان هم منقسم بقبایل و شعبات بوده اند امروز هم نظیر این گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجاکی که هر دو کُرده هستند در قمرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین یشت نیز از قبیله دانوی تورانی اسم برده شده در هر جا که از این قبیله اسمی است از دشمنان ایران شمرده شده است دانو نیز اسم رود زهره زمین است که در قمره ۷۷ از او گندنها از آن سخن رفته است



(۱۹۵۵)

۷۶ از برای او ویستَنُورُ از خاندان نوذر در کنار آب ویتَنگو هَبیتی فدیه آورد (در حالی که او با کلام راستن این چنین سخن راند) ❀❀

معنی لفظی کلمه آس بن را نمیدانیم چیست فقط در جزء اول آن لغت آس بن دیده‌ام که  
یعنی سنگ است دیده می‌شود

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین پشت در این جا تکرار میشود

از این نامور اطلاعی نداریم اما از خاندانش مکرراً در اوستا و کتب پهلوی یاد شده است. بناً اشخاص بزرگ بآن منسوب است.

در فصل ۳۱ از بندهش در فقره ۱۳ نودریکی از سه پسران منوچهر شمرده شده است  
بنادان نوذر در اوستا و توئیریان و میاشد و در کتب تاریخ عربی و فارسی



۷۷ ای اردویسور ناهید این از روی صحت و راستی گفته میشود که من  
باند از موهای سر خویش از دیویسنان بخاک افکندم پس تو از برای  
من ای اردویسور ناهید از برای من یک گذر خشک از بالای  
ویتگوهیتی نیک مهیا ساز ۵۵

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار بزمند خوش اندام  
کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف کفشها زرین دریا نموده  
با زینتهای بسیار آراسته روان گشت یک (رشته) از آبرا از جریان  
باز داشت (رشتهای) دیگر را بحال خود در جریان گذاشت (این چنین)  
او یک گذر خشک از بالای ویتگوهیتی نیک مهیا ساخت ۵۵

۷۹ اورا کاهیب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

نوذران ضبط است طوس پسر نودر در فصل ۲۹ از بندش در فقره ۶ از جله  
جاوید انیهاست که در هنگام ظهور سوشانس قیام خواهد نمود از جله نامدارانی که بخاندان  
نوذران منسوب است کی گشتاسب میباشد در فقره ۹۸ همین آبان یشت آمده است «خانواده  
هووها از ناهید ثروت تمنا نمود و خانواده نوذرها از او اسبهای تندرو خواهش کرد هووها  
بمال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته دارای اسبهای تندرو شد»  
هوئوسا (هوئوسا) زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است در فقرات ۳۰ و ۳۶  
از رام یشت چنین مندرج است «هوئوسا با برادران بسیار در خانه نوذران در روی تخت زرین و  
بالش زرین و بستر زرین با برسم و کف سرشار فدیة نثار و ایو فرشته هوا نمود و از او درخواست  
که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه اش خوب پذیرفته شود» در ارت یشت نیز  
در فقرات ۵۰ و ۵۶ از خاندان نوذران یاد شده است از رود ویتگوهیتی ویتگوهیتی ویتگوهیتی  
از آبنجائی که ویستور نوذران یس از فاتح برگشتن از میدان جنگ توران بتوسط ناهید  
سالم عبور نمود اطلاعی نداریم جز در همین فقره در جای دیگر از آن اسمی نیست معنی  
لفظی این رود که نظر بحال اقامت خانواده نوذران و میدان جنگ تورانیان در مشرق است  
واقع است فراخ و پهن میباشد

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود



❦ (کرده ۲۰) ❦

۸۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که

۸۱ از برای او یوایشته از (خاندان) فریانیها در جزیره موج شکن رنگها  
صداسب هزار گاوده هزار کوسفند قربانی کرد ☉

۸۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من به اختیه غدار خیره سر چیر شوم و که من  
بسؤالاش پاسخ توانم گفت به نودونه (۹۹) سؤالات سختی که بقصد  
خصومت از طرف اختیه غدار خیره سر از من میشود ☉

۱ فقره اول از همین پشت در این جا تکرار میشود

❦ یوایشته در پهلوی یوشت و بسا در پازند و پهلوی این کلمه خراب  
شده گشت Gođe گویند یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان میباشد خاندان  
فریان از دوستان حضرت زرتشت است هرچند که پیرو آئینش نیست در گاتها یسنا ۴۶  
قطعه ۱۲ از باز ماندگان فریان ببنکی یاد شده است در فقره ۱۲۰ از فروردین پشت بفروهر  
یوشت پاک از خاندان فریان درود فرستاده میشود در دادستان دینک فصل ۹۰ در  
فقرات ۱-۳ یوشت پسر فریان هرچند که از مزدستان نیست ولی در جزو جاویدانیها و از  
شهریاران خونبرس شمرده شده است در بهمن یشت فصل ۲ فقره ۱ آمده زرتشت از اهورامزدا  
خواست که گویت شاه و گشت فریان و چتروک میان بسر گشتاسب را که یشتوت نامیده میشود  
فنا ناپزیر نماید

یوایشته نیز بهین املاء در اوستا صفتی است. معنی جوانترین

رقیب یوشت موسوم به آختیه در پهلوی یکی از دیویسان است ۹۹ معمای او را یوشت  
حل کرد او را در پهلوی آخت خوانند

داستان یوشت و آخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیکان یوشت فریان  
یا گشت فریان و کتاب مذکور دارای ۶ فصل است که مجموعاً سه هزار کلمه است (۳۰۰۰)  
در اوستا از ۹۹ سؤال آخت سخن رفته است اما در ماتیکان یوشت فریان از ۳۳ معما بحث  
شده است مختصری از این داستان آنطوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این قرار  
است «آخت جادوگر با لشکر بزرگی به شهری در آمد شهر را بویران نمود و مردمان را بکشتن  
تهدید نمود در صورتی که آنان نه توانستند ۳۳ معمای او را حل کنند در این میان یکی از  
پاکدینان یوشت فریان فرارسید تمام سؤالاتش را جواب گفت پس از آن خود از آخت سه سؤال  
نمود که از پاسخ آنها عاجز ماند آنگاه یوشت فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گردنش برهاند»



۸۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیه آورت کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من، اورا با نماز بلند میستایم . . . . . ۱  
﴿کرده ۲۱﴾

۸۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۲

۸۵ بکسی که اهورامزدا ی نیک کنش فرمان داد بسوی پائین روان (شو) و  
دگر باره باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن کره ستارگان بسوی زمین  
آفریده اهورا (بشتاب) ترا باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پسران  
بزرگان مملکت نیایش کنند ۵۵

۸۶ از تو باید هم چنین سپاهیان آن دلیران از برای اسب تندرو و از برای برتری  
جستن در فر استغاثه کنند از تو باید اتر بانان عابد . . . . . ۳

در انجام مقال برای آنکه بتوانیم بدرجه اخلاقی این داستانهای ملی خود پی ببریم و از این  
بیانات ساده مقصود اصلی را که پند و اندرز است دریابیم بذکر یکی از سه سؤال یوست فریان  
میپردازیم. یوست فریان از اخت جادو میپرسد چه چیز است فضیلت و ارزش کسی که زمین را  
با گاو (ورزاو) برای زراعت شخم و شیار کند. اخت از جواب گفتن عاجز مانده حل مسئله را  
از اهریمن خواست. اهریمن از پاسخ گفتن دریغ نموده گفت اگر ترا از فضیلت و ثواب آن  
مطلع سازم هر آینه جنود دیو از پیرامون من براکنده و بریشان شود جلکی بکیش اهورا روی  
آورند فوراً جهان معنوی آغاز کند و روز رستاخیز برانگیخته شود بهتر است که تو یکی را فدای  
گروه انبوه دوستان خود و جمع گناهکاران نمایم. برو گردت بزیر تیغ یوست فریان گذار و  
شکست ما روا مدار

کتاب مذکور را وست West، با انگلیسی ترجمه نموده با متن پهلوی آن با آخر کتاب  
ارداویرافنامه ضمیمه ساخته منتشر کرده است. هم چنین ترجمه فرانسوی آن بعدها بتوسط  
بارتلمی Barthélemy انجام گرفته است

Arda-Viraf by Hoshangju and Haug, Goshit-i Fryāno and Hadokht—Nask by  
Haug and West Bombay London 1872.

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlavi par Ardien Barthélemy Paris 1888.

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ بجای قحاط از کلمه فرایشنو فریشتون در متن معنی درستی  
برنمیآید بارتولومی آنرا معنی نموده است. گلدنر Geldner این طور ترجمه میکند



پيروزي اهورا آفريده و از براي برتري پيروزمند ☉

۸۷ از تو باید دختران . . . قابل شوهر و ساعی از برای

سروري استغاثه کنند و از برای يك خانه خدای دلیر

از تو باید زنان جوان در وضع حمل از برای زایش خوب استعانه کنند  
توئی تو آن کسی که (همه) این ها را بجای تو ای آورد ای اردو سوره ناهید ☸

۸۸ ای زرتشت اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بسوی زمین آفریده  
 اهورا فرود آمد و این چنین گفت اردویسور ناهید ■

۸۹. براسی ای اسپنٹام پاك ترا اهورامزدا بزرگ جهان مادی قرار داد

مرا اهورامزدا نگهبان کلیه آفرینش مقدس قرار داد

از فروغ و فر من است که ستوران خرد و ستوران بزرگ و بشر دوپا در

روی این زمین در گردش اند من براسق . . . . .<sup>۲</sup> تمام

مزدآفریدگان نیک و مقدس را حفظ میکنم چنانکه گوئی آغلی چارپایان  
را حفظ کند ۰۰

۹۰ زرتشت پرسید از اردویسور: «تو ای اردویسور، فاهید با کدام ستایش

ترا بستایم با کدام ستایش مراسم تو بجای آورم تو ای کسی که مزدا

از برای تو راهی از بالای کره خورشید نه راهی از پائین آن مهیا ساخت

٣٥٠ تا بتو آسیمی از مارها آرشن هاو وژك هاو و نو هاو و نو ویش ها نتواند رسید ۰۰

**Priester, die in drei Ordnungen getheilten Priester.**

Einem der drei (priesterlichen) Orden (Herpat, Maupat und Doctur) **يوسقى مينويسد** angehörig.

دارِ مستتر élève ترجمه میکند کانکا از یوستی پیروی کرده و بعلاوه مینویسد giving nourishment (to the soul).

۱. بجای نقاط يك كلمه خراب شده. يثون ~~مستطوع~~ معنی درستی از آن برنمیآید مستشرقين مذکور در

فوق در سر معنی آن متفق نیستند و بعلاوه رجوع کنید باوستای هارلز Harlez و اسپگل Spiegel

۲ بجای نقاط در متن کلمه **بیتنتر** **و** آمده که صفت است، معنی (بادروپا) یا

(دوقوزك دارنده) در این جا وجه مناسبت نمیدانیم چیست

۳ هرچند که این فقره اندکی مبهم بنظر می‌رسد ولی در فهمیدن مقصود اشکالی نداریم

مقصود این است که اردو و سور نامید يك رود مینوي و آسانی است راه جریانش از بالای کره



۹۱ آنگاه گفت اردویسور ناهید براسی ای اسپنتهات پاك با این ستایش  
مرا بستای با این ستایش مراسم مرا بجای آر از هنگام برآمدن خورشید  
تا بوقت فرورفتن خورشید از این زور من تو توانی نوشید (ونیز)  
آترپانای که از پرسش و پاسخ آگاه اند و خردمند آزموده که کلام مقدس  
در او حلول کرده باشد (۳۳: ۱۶۰: ۱۵۱) ۰۰

۹۲ از این زور من نباید بنوشد نه یک هرت نه یک تبار نه یک  
ناقص الاعضاء نه یک سچی نه یک کسویش نه یک زن نه کسی که گناهها  
نمیسراید نه یک پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد ۰۰

۹۳ من حاضر نمیشوم بآن (مراسم) زوری که از برای من کور و کر و کوتاه قد  
و بی شعور و آر و مصروع (و نه کسانی که) بنا بشهادت همه با علاماتی  
هستند که با آنها بیدشعورها شناخته میشوند هم چنین نباید از این  
زور من بیاشامند نه کسانی که از پدش قوز دارند نه کسانی که از پشت قوز  
دارند نه قصیر القامه ای با دندانهای درهم و برهم ۰۰ ۱

خورشید است نه در روی زمین و از این جهت مثل سایر آبهای دینی دُچار جانوران آبی  
اهرمی مثل مار و وزغ و غیره نیست اشکال فقط در این است که نمیدانیم از کلمات ارثنا  
وَوَزَكْ vawzaka ورتو varenava ورتو ویش viša varenava کدام جانوران اراده شده  
است احتمال دارد که از آنها جانورانی که در آب زندگانی میکنند مقصود باشد بارتولومه همه را  
جانوران اهرمی دانسته است سایر مستشرقین مثل هارلز و اشینگل و یوستی و دارمستر و گلدنر  
مثل بارتولومه همه این کلمات را از اسامی جانوران تصور نکرده اند بلکه لغاتی بمعانی مختلف  
گرفته اند در نسخ خطی نیز این کلمات با املاء های مختلف نوشته شده است دگرگون گشته و  
تخریف شده بنظر میرسد احتمال دارد که کلمه وَوَزَكْ ترکیب خراب شده کلمه وزغ ماده باشد  
که در اوستا وَزغا وَاَسَی سَی و ترش وَزغ آمده است

بارتولومه نیز احتمال میدهد که وَوَزَكْ زنبور ورتو عنکبوت ورتو ویش یک قسم عنکبوت  
زهردار باشد در میان این کلمات فقط معنی ویش که جزء اخیر کلمه سومی است معلوم است چه این لغت  
در اوستا ویش وَاَسَی سَی یعنی زهر بسیار استعمال شده است در پهلوی روش و در فارسی  
یش گویند در تحفه حکیم مؤمن ضبط است «یش بهندی بش نامند و او بیخست مبت او بلاد چین  
و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و او سریع نفوذ تر از سم افمی است  
و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد»

۱ از ناخوشیهائی که در این قمره و قمره پیش اسم برده شده است برخی معلوم و برخی  
دیگر نامعلوم است و نمیدانیم چه امراضی از آنها اراده شده است از این قبیل هرت  
harēta سچی saōi کسویش Kasvīš آر ara



۹۴ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد  
 بآن زورهای تو اگر دیویسنان و پرستاران دروغ آنها را از برای تو پس از  
 فرورفتن آفتاب نیاز کنند ☞

۹۵ آنگاه گفت اردویسور ناهید براسی ای اسپنتمان زرتشت پاك ششصد و  
 هزار (تن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه گویان هرزه سرایان  
 فرومایگان پس از من حضور بهم رسانند (در زوری) که من حاضر نباشم  
 شایسته ستایش دیوهاست ☞

کلمه ای که ما به پیسی ترجمه کرده ایم در متن نیز پیش از این آمده است. کلمه در اوستا  
 دو معنی دارد اول. یعنی زینت کردن و نقش بستن است دوم اسم مرض معروف پیسی میباشد که  
 در عربی برص گویند بهمان مناسبت معنی اولی این کلمه است که این مرض پیسی نامیده شده است  
 چه در این ناخوشی بدن از خالها نقشی گرفته ابلق سیاه و سفید میشود پیسه نیز در زبان  
 فارسی. یعنی دورنگ و ابلق است گاو پیسه گاوی است با نشانهای سفید و سیاه کلاغ پیسه  
 کلاغی است دورنگ کلا پیسه لغتی است که از کلاغ پیسه آمده و آن زیر و بالا شدن  
 سپیدی و سیاهی چشم است

مشرقیان تا بآن اندازه که بنظر نگارنده رسیده است این کلمه اوستائی را به lepro  
 یا Aussatz ترجمه کرده اند که بمعنی جذام است و مرضی است قسری در قدیم بسیار شیوع  
 داشته و حالا کمتر است اما در مرض جذام یاداءالاسد (laontiasique) در بدن خالهای سفید  
 ظاهر نمیشود که آن را پیسه یا ابلق و خلنگ کنند بنابر این مناسب تر است که پیش از اوستا  
 در زبانهای اروپائی بکلمه یونانی leucoderma یا achroma ترجمه شود که درست در طب اسم  
 همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار میشود مثل بهق در فرگرد دوم و نندیداد نیز  
 از پیش اسم برده شده است در پهلوی پیسک گویند در فقره ۹۲ آمده است که پیسی (ابرص)  
 را باید از دیگران دور و جدا نمود هرودت نیز در کتاب اولش در فقره ۱۳۸ مینویسد «اگر  
 کسی در میان ایرانیان بمرض برص مبتلا گردد نباید که در شهر بماند و در انجمنی در آید  
 ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده اند اگر خارجه ای  
 دارای این ناخوشی باشد او را از مملکت بیرون میکنند» از يك فرد شعر انوری نیز چنین  
 برمیآید که ایرانیان خورشید را در پیسه شدن ذی مدخل میدانسته اند جاه تو سایه ایست  
 که خورشید را بعد امکان پیسه کردن آن نیست در شمار (فرهنگ سروری)

کلمات پیش قوز و یشت قوز در متن قرکو و کورکو و آپ کو میباشد در پهلوی  
 فراج کوفک و ایچ کوفک شد در فارسی باید قوز پشت و قوز سینه بگوئیم در فرگرد دوم  
 از نندیداد در فقره ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم برده شده است بلاوه کله کثوف  
 و سطله در اوستا هم بمعنی کوه است و هم بمعنی کوهه که معمولاً از برای چارایان بکار میریم  
 مثل کوهه گاو و کوهان شتر و از برای انسان قوز میگوئیم



(کرد: ۲۲)

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 123



(۲۳)

(کد ۲۴)

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود  
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



۱۰۴ اورا بستود زرتشت پاک در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا \*  
 با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد بایندار و گفتار و کردار نیک  
 با زور و با کلام بلیغ ۰۰

۱۰۵ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
 اردویسور ناهید که من کی گشتاست دلیر پسر لهراسب را همراه بر آن دارم  
 که بحسب دین بینید یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۰۰

۱۰۶ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
 نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
 برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۰۰

(کرده ۲۵)

۱۰۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
 کسی که ۰۰

\* ونگوهی دائیتیا وندیداد اسم رودی است ونگوهی صفت است یعنی نیک  
 بسا در اوستا دائیتیا بدون این صفت آمده است در بهلوی دائیتیک میباشد تعیین محل این کوه  
 منوط بدانستن محل مملکت آریاویج وندیداد اسم میباشد زیرا که این رود در این  
 مملکت جاری است بندهش در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گوید «آب رود دائیتیک از ایران ویز  
 آید و بکوه کوفستان؟ شود از همه رودها در آن جانوران موذی (خرفستر) بیشتر است  
 گفته شده است که دائیتیک رود بر است از جانوران موذی» یوستی Justi کله کوفستان را در  
 بهلوی گرجستان خوانده است و دائیتیک را رود ارس دانسته است  
 در فصل ۲۴ بندهش در فقره ۱۴ رود دائیتیک سرور و بزرگ (رد) رودها خوانده  
 شده است در جاهائی که در اوستا از رود دائیتیا اسم برده شده از این قرار است:  
 وندیداد فرگرد اول فقره ۲ فرگرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱ فرگرد ۱۹ فقره ۲ هرمزدیشت  
 فقره ۲۱ آبان یشت فقرات ۱۷ و ۱۰۴ و ۱۱۲ درواسپ یشت (گوش یشت) فقرات ۲۵ و ۲۹  
 رام یشت فقره ۲ در اغلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی در آریاویج شمرده  
 شده است رجوع کنید بصفحه ۵۹ بیاد داشت شماره ۴ در این جا یاد آور میشویم که طرز  
 ستایش زرتشت بعینه همانطوری است که در فقره ۱۷ همین یشت هورامزدا  
 تعلیم داده است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



۱۰۸ از برای او کی گشتاسب بلند همت روبروی آب فرزندان صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ✱

۱۰۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به تیره و نت زشت آئین و به پشن دیویسنا و بدروغ پرست (دروند) ارجاسب ظفر یابم در (میدان) جنگ گیتی ۵۵ ✱ ✱  
۱۱۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرس من او را با نیاز بلند میستایم ۵۵ ۱

✱ فرزندان در اوستا فرزندان تو **فرزندان** اسم دریا چه ایست نظر بمحل سلطنت کی گشتاسب باید در سیستان واقع باشد بندهش نیز در فصل ۲۲ در فقره ۵ مینویسد «فرزندان در سگستان (سیستان) واقع است اگر ارماد مرد پارسائی چیزی در آن افکند آن آب پذیرفته نگردد اگر آن مرد پارسا نباشد آب آن چیز بیرون افکند سر چشمه فرزندان بفرخکرت پیوسته است» بهمین یشت در فصل ۳ فقره ۱۳ میگوید «هشیدر (دکویج)» پیوسته نخستین موعود مزدیسنان در کنار دریا چه فرزندان تولد خواهند یافت یوستی گان کرده است که این دریاچه همان باشد که امروز در جنوب غزنه در سیستان باسم آب ایستاده معروف است بنظر بار تلولومه حدس یوستی درست نیامده است

در ارمنستان نیز رودی بهمین اسم که در زبان ارمنی هرزدان Hrazdan شده موجود است ✱ ✱ تشریه و نت **تشریه و نت** (تشریه و نت) یکی از دیویسنان است که بدست کی گشتاسب کشته شد معنی لفظی آن تیره و سباه منش میباشد ملاحظه آنکه با ارجاسب یکجا ذکر شده باید از تورانیان باشد در فقره ۳۱ از درواسب یشت (گوش یشت) نیز از او اسم برده شده است در فقره مذکور کی گشتاسب فدیة نثار فرشته ستورات نموده خواستار است که بگروهی از دشمنان خویش که همه را اسم میبرد از آن جله به تشریه و نت ظفر یابد ولی مراسم فدیة کی گشتاسب در درواسب یشت مثل فقره ۱۰۸ از آبان یشت در کنار فرزندان بجای آورده نمیشود بلکه در کنار رود دایئینا که ذکرش گذشت صورت میگرد در فقرات ۵۰ — ۵۱ از ارت یشت بعینه مثل فقرات ۳۰ — ۳۱ از درواسب یشت باز اسم تشریه و نت دیده میشود پشن **پشن** دومین رقیب کی گشتاسب نیز از دیویسنان است پشن بهمین املاء در اوستا لغتی است بمعنی جنگ و بیکار احتمال دارد که اسم خاص پشن مختصر شده جزء اخیر آن افتاده باشد در میان این دیویسانی که در این فقره از آنان اسم برده شده ارجاسب در اوستا ارجت اسپ **ارجت اسپ** معروف است او از تورانیان خیون و بادشاه بوده است پس از مدتی جنگ بضد کی گشتاسب عاقبت بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است معنی لفظی این اسم دارنده اسب ارجند و باقیست میباشد

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده: ۲۶﴾

۱۱۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱ ۵۵

۱۱۲ از برای او زریر بر پشت اسب جنگ کنان روبروی آب دانتیا صد اسب  
هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ۵۵

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من به دیویسنا هومَ یَکَ (کسی که) با چنگ

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود  
زریر در اوستا زَئیری و تیری (سودا-سودا) پسر کی لهراسب برادر کی گشتاسب و  
سپهبد ایران بوده است گذشته از فقرات ۱۱۲ و ۱۱۷ از آبان یشت در فقره ۱۰۱ از فروردین  
یشت نیز از او یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است  
جزء اولی این اسم بمعنی زریر و زرد رنگ است جزء دومی را وَر (سودا)  
در پهلوی ور در فارسی بر (سینه) گویند مجموعاً زریر بمعنی زرین برو جوشن است و تیری  
سودا نیز در اوستا بمعنی دریا چه آمده است

فقره فوق یاد آور جنگ مذهب است که بواسطه گرویدن کی گشتاسب بدین زرتشت  
میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا اتفاق افتاده است از دقتی هزار فرد شعر  
راجع بظهور زرتشت و دین پذیرفتن گشتاسب و برآشتن ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانیان  
و تورانیان بیاد گار مانده که فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است زریر یکی از  
نامورانی بوده که از برای کیش نو جانفشانی کرده است این داستان نیز در یک کتاب کوچک  
پهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کلمه است موسوم به یات کارد زریران (یادگار زریران)  
مخفوظ مانده است بقول شاهنامه زریر در میدان جنگ بخنایت بدست سپهبد تورانیان  
بیدرفش کشته شد و بعد نستور پسر زریر بهرامی اسفندیار پسر کی گشتاسب از خون پدر  
انتقام کشیده بیدرفش را کشت مطالب شاهنامه و یادگار زریران بهم موافق است  
مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور در اوستا نیز بست و تیری  
(سودا-سودا) آمده است این اسم مرکب است از بست و تیری  
که شرحش گذشت یعنی جوشن بسته در فقره ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود  
فرستادن بفروهر اسفندیار (در اوستا سیتودات سودا-سودا) بفروهر بستور (بست و تیری)  
درود فرستاده میشود بدون هیچ شکی نستور شاهنامه همان بستور پهلوی است مگر آنکه  
اشتباهاً بجای باء نون نوشته شده است این اشتباه از دقتی نیست معلوم میشود در کتابی که  
از روی آن شاهنامه بنظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمد بن جریر طبری  
نیز نستور بن زریر ضبط کرده است



گشوده در هشت خانه (فضا) بسر میبرد ظفر یابم و به ارجاسب دروغ  
پرست در (میدان) جنگ گیتی ۵۵

۱۱۴ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

(کرده ۲۷)

۱۱۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۵۵ ۲

۱۱۶ از برای او و نذر می‌نیش (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت  
صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ۱۱

۵۵ هوم یک هوم (Humayaka) کسی که بدست زربیر کشته شد یکی  
از تورانیان دیویسنا و دشمن مزدیسناست جز از همین یک فقره دیگر در جای اسمی از او  
نیست در جز اولی این اسم کاهومایا مزدیسنا (در گاتها) یا هومایا مزدیسنا (در سایر  
فسمتهای اوستا) دیده میشود که بمعنی همایون و فرخنده است و نیز بهین املاء اسم خاص دختر  
کی گشتاسب برده است که در فارسی همای گوئیم

کلماتی که ما به چنگ گشوده و هشت خانه ترجمه کرده ایم از روی فرهنگ اوستائی  
بارتولومه است این دو کلمه در متن چنین است بشوچنگه peō ēingha و اشتوکان  
aštō kāna در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده میشود مثل چنگ  
و هشت و خان (خانه = کن) در ترجمه این فقره از آبان یشت هیچ يك از مستشرقین باهم موافق  
نیستند مثلاً پشوچنگه را یوستی و واشیکل اسم خاص کسی تصور کرده اند برخلاف هوم یک  
را اشیگل از اسامی خاص نکرفته است هم چنین گلدنر آن را لغتی بمعنی حیلہ گر دانسته است  
۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۵۵ و نذر می‌نیش Vandaremaini یکی از شاهزادگان تورانی  
از قبیله خیونت و برادر ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیان و تورانیان از اسفندیار  
سر کی گشتاسب شکست دیده کشته گردید معنی لفظی این اسم چنین است کسی که منش و  
خیالش در پی شهرت و مدح میباشد در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم  
نستور خراب شده بجای آنکه وندریات باشد اندریات یا اندرین آمده است اندریمان  
نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افرسیاب است که بدست گرگ کشته شده  
همان اندریمان یل شیرگیر که بکذاشتی نیزه برکوه و تیر



۱۱۷ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردو یسور ناهید که من بکی گشتاسب و به زیر سوار جنگجو ظفر یابم  
که من ممالك آریائی بر اندازم پنجاهها صدها صدها هزارها  
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۰

۱۱۸ اور کامیاب نساخت اردو یسور ناہید

برای فروغ و فرش من او را نماز بلند میستایم

پس از قمره ۱۱۶ ذکر بناموران بر می‌خوریم که از برای ناهید قربانی کرده خواهشی  
نمایند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی مینگاریم  
نخست آنکه کله ای که ما به گوسفند ترجمه کرده ایم در متن اوستا چنانکه ملاحظه میشود  
میش (𐬨𐬁𐬢𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀) که معمولاً از برای گوسفند استعمال میشود نیامده است بلکه کله  
انویه (𐬨𐬁𐬢𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀) که یعنی چارایان کوچک است مثل بز و گوسفند در متن مندرج است  
انویه در مقابل کله ستور (𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀) که یعنی چارایان بزرگ است مثل شتر و  
اسب و خر و گاو میباشد (رجوع کنید بمقاله گوش = درواسب) دوم آنکه اعداد صد و هزار  
و ده هزار (یور) یعنی حقیقی استعمال نشده است بلکه یعنی استعاره و مجاز آمده است و  
از آنها بسار و فراوان مقصود میباشد بمناسبت آنکه قدیه آورندگان از پادشاهان و سپهبدان و  
ناموران میباشد اعدادی از برای ثارها و قربانیهای آنان برگزیده اند که شایسته مقام باشد از  
زمان بسیار قدیم تا با امروز بسا از لغات صد و هزار معانی مجازی اراده شده است صد برگ اسم  
گلگی است که در مقدمه الادب زنجیری در مقابل مضاعف عربی نگاشته شده است هزار چشان  
درختی است شبیه برز در بحر الجواهر بمناسبت بلندی آن هزار چشان یعنی ذرع نامیده شده است  
هزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر بزرگدرد اول و بهرام پنجم بوده است بسا پادشاهان  
ساسانی بسر داران دلیر خود عنوان هزار مرد میدادند یعنی از زور هزار مرد بهره مند از این  
قبیل مثال در تاریخ و در زبان فارسی مثل هزار دستان و هزار تابه و هزار یا بسیار داریم  
مسلم است که در تمام این لغات صد و هزار یعنی حقیقی خود نیست هم چنین در زبان معمولی  
صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از برای کسی تمنا کردن  
در معنی مجازی است در اوستا غالباً اعداد صد و هزار و ده هزار (یور) یعنی بسار  
آمده است در همین آبان یشت در قمره ۱۰۱ آرامگاه ناهید ستور توچین (𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀-𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀)  
یعنی صد روزنه (بنجره) دارند و هننگرو ستون (𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀-𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀) یعنی هزار ستون  
دارنده نامده شده است هم چنین مهر فرشته فروغ و روشنائی و موکل عهد و بیان و شور چشم  
(𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀-𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀) یعنی ده هزار چشم دارند و شور سپهر (𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀-𐬰𐬀𐬳𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀)  
یعنی ده هزار پاسبان دارند خوانده شده است

۱ قمره ۹ از همین پشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده ۲۸﴾

۱۱۹ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱ ۰۰

۱۲۰ از برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت  
همیشه ای زرتشت اسپنتمان از برای من (از این چهار) باران و  
برف میبارد و ژاله و تگرگ میریزد . . . کسی که نهصد و هزار تیر  
بخشیده شده است ۰۰ ✽

۱۲۱ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکر را که از آنجا برای من از یک  
بلندی هزار قد آدم اردویسور ناهید فرود میآید او بزرگی همه آبهائی است  
که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است ۰۰ ✽  
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . . . . ۲ ۰۰

## ﴿کرده ۲۹﴾

۱۲۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱ ۰۰

۱۲۳ پنم زرین در بر کرده ✽ ✽ اردویسور ناهید نیک در آن جا ایستاده  
باشتیاق (شنیدن) سرود زور این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان است

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

✽ قطرات باران و دانه های برف و تگرگ مقصود میباشد

۰۰ بعینه مثل فقره ۹۶ میباشد

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

✽ ✽ پنم در اوستا یشیق دان (سده-سده) و در پهلوی یدام و پندام و پنوم گویند  
در فقره فوق آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره پوشند در فرگرد ۱۴ از وندیداد  
در فقره ۹ پنم در جزو اسلحه و لوازم یک مرد جنگی شمرده شده است گذشته از این چند  
فقرات پنم در اوستا و کتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که  
بر روی دهان آویخته باد و نواری پشت سر گره میزنند زرتشتیان ایران آن را رو بند نامند  
این پرده کوچک که بنا بر توضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند انگشت پائین تر از دهان باشد  
در وقتی بکار برده میشود که موبد در مقابل آذر مقدس اوستا سروده مراسم دینی بجای



۱۲۴ که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقررّه تهیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود. همچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد) \*

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . . . ۱ ۵۵

(کرده ۳۰)

۱۲۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲ ۵۵

۱۲۶ اردویسور ناهید همیشه ظاهری میشود بصورت یک دختر جوان بسیار برومند خوش اندام گهر بند. بمیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف که یک جبهه قیمتی پرچین زرین در بردارد ۵۵

می آورد استعمال ینام برای این است که نفس و بخار دهن بنصر مقدس نرسد ینام از لوازم اربانان (موبدان) است از هیچ جای اوستا مفهوم نمیشود که بهدینی هم باید آن را در مراسم دینی بکار برد ۱ در فرگرد ۱۸ و نندیداد در فقره اول آمده است «چنین گفت اهورامزدا در میان مردمان هست کسی که ینام بسته اما بندی از دین میان بسته ندارد و خود را بدیوگ اربان (موبد) مینامد ای زرتشت پاک تو نباید که چنین کسی را اربان بخوانی» در ایران قدیم نیز کسی که بنزد شاه میرفت بایستی برای احترام و ادب ینام بیاورد ۲ این طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است ۳

۵۵ بعینه مثل فقره ۸

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

Haug's Essays p. 243.

۱ رجوع کنید به

و بفصل ۱۰ فقره ۴۰ و بفصل ۱۲ فقره ۴ شایست نه شایست نیز ملاحظه کنید

L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98.

۲

China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl, Berlin ۳ 1900 S. 25.

رجوع کنید نیز بگاتھا ترجمه نگارنده ض ۱۲ و یاد داشت پاورتی



۱۲۷ براسی همانطوری که در قاعده است (او) برسم در دست با یک گوشواره چهار گوشه زرین جلوه گر است (آن) اردویسور ناهید بسیار شریف یک طوقی بدور گوی نازنین خود دارد او کمر بند عیان می بندد تاسینه هایش ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود. ☉

۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید تاجی با صد ستاره آراسته گذارده (یک تاج) زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده بانوارها زینت یافته (یک تاج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری پیش آمده است. ☉

۱۲۹ اردویسور ناهید جامه از پوست ببر دربردارد از سید ببری که چهار بچه زاید (از ببر ماده) برای آنکه ببر ماده زیباترین است چه موی آن انبوه تر است. ببر یک جانور آبی است در صورتی که پوست آن در وقت معین تهیه شود بنظر مانند سیم و زر بسیار می درخشد. ☉ ✱

✱ کله ای که ما به ببر ترجمه کردیم در اوستا «بوری» می باشد و این کله نیز همین املاء یعنی شهر بابل است که ذکرش گذشت.  
در این جا ببر بفتح باء اول و سکون باء ثانی وراء که جانوری است درنده ببرگی شیر و در غری موسوم به ترویه لاتینی تیگریس tigris مقصود نیست بلکه ببر بفتح باء اول و ثانی و سکون راء مقصود است و آن جانوری است شبیه بگره دشتی آن را نیز و بر گویند در لاتینی فیبر fiber در الهائی قدیم ببر Bibar و حالیه ببر Biber و در انگلیسی بیور beaver و در روسی ببر bobrī خوانند در سانسکرت بیهر babhrn یعنی سرخ تیره (بور) می باشد !

این جانور مناسبت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است در فرانسه موسوم است به کاستور castor پوست آن بسیار قیمتی است هم چنین دوغده ای که در زیر دم دارد در طب باسم کاستور اوم castoreum معروف و از دواهای یربها است و آت عبارت از دو نافه خوشبو است که در طب قدیم ایرانی نیز باسم چند بید ستر معروف است و بفارسی آتش بیچگان گویند در بحر الجواهر مندرج است «چند بید ستر هو خصیه حیوان فی البحر و له قشر رقیق ینکسر بادنی مس قال الدمبری هو حیوان کثیر الکلب لیس کلب الهاء و یسمی القندز و لایوجد الا فی بلاد القفجاق و مالیهها ویسمی السمور ایضاً . . . . در حقه المؤمنین مندرج است «چند بفارسی آتش نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان او مائی است و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از یک سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش نمیکند و در دیلم او را شنگ نامند»

[illegible]

## ۱۳۰ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش این کامیابی

در خصوص قندز حیوانی که از آن چند پیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین مینویسد: قندز بضم اول پروژن هرمن جانوری است شبیه برواه و پوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند و بعضی گویند جانوری است شبیه بسگ و در ترکستان بسیار است و بعض دیگر گویند سگ آبی است و آتش بجای که چند پیدستر باشد خصیه او است

در برهان قاطع نیز لغت پیر ضبط است «پیر بفتح اول و ثانی و سکون راء جانوری باشد صحرائی شبیه بگربه لکن دم ندارد و از پوست آن پوستین سازند» فرهنگ انجمن آرای ناصری نیز آن را جانوری مانند گربه ولی بی دم نوشته است هیچ شکی در این نیست که پوری اوستا همان فیبر لائینی است که در تمام زبانهای هند و اروپائی با اندک تفاوتی موجود است دارمستر بخطا رفته آن را به لوتر loutre ترجمه کرده است بجای آنکه کاستور castor ترجمه کند در پهلوی بورك و بفرک و در فارسی و برو پیر شده است این جانور بخصوصه دم بزرگ پهنی دارد اما بی مو در علم جانورشناسی میخوانیم که قسمت عمده معاری این جانور برای ساختن لانه دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها بواسطه همین دم انجام میگردد از فقره ۱۲۹ آبان یشت برمیآید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست پیر لباس میساخته اند فردوسی نیز در خصوص هوشنگ مینویسد که او ست کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاک ساخت

ز پویندگان هر که مویش نکوست بکشت وز ایشان برآهیخت پوست

چو سنجاب و قاقم چو روباه نرم چهارم سمور است کش موی گرم

گدشته از این داستان هرودت هم در تاریخ خود (IV, 109) از لباس پوستین خبر میدهد بندهش پیر را از اقسام سگ میشمارد در فصل ۱۴ فقره ۱۹ مینویسد که ده قسم سگ موجود است از آنچه از بورك آیک (و برآبی) اسم میبرد و بخصوصه قید میکند که آن را نیز سگ آبی گویند در مینوخرد نیز در فصل ۳۶ فقره ۱۰ بیور آوی نامیده شده است

بنظر میرسد که در فقره ۱۲۹ از جمله (برای آنکه پیر ماده زیبا ترین است . . .) تا آخر فقره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است

در فقره مذکور مندرج است که جامه ناهید از سیصد پوست پیر میباشد نظر بآنکه ممکن است طول این جانور بیک ذرع برسد ۱۲ پوست آن از برای یک جبه کافی است لابد ناهید فرشته آب بی اندازه بزرگ و رسا و برومند تصور شده که سیصد پوست برای جبه اش لازم است دگر آنکه از بری که چهار جبه زاید سخن رفته است در علم جانورشناسی نیز مندرج است که این جانور معمولاً سه یا چهار جبه میزاید و مدت جل آن چهارماه است

در متن قید شده است پیر آبی (أو پاپ) این قید هم بسیار بجاست چه پیرها را که در آب زندگانی نمیکند پوستشان بیصرف و بسیار کم قیمت است دگر آنکه قید شده است پیری که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر میدرخشد در جانورشناسی نیز میخوانیم که صید پیرها از وسط پاییز شروع شده تا آغاز بهار طول میکشد بخصوصه موی آنها در این فصل بسیار خوب و انبوه است در انجام مندرک میثویم که پیر در ایران قدیم زیاد بوده است با آنچه یولاک مینویسد هنوز هم در رودهایی که بجزر میریزد این جانوران دیده میشود (Polak, Persien I, 188.)

نکته نگذاریم که بر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکر شده است باد آور پوستینی است که از پوست پیر بوده هرچند که معنی یافت را نمیدانیم چیست



است که من بسیار معزز بسلطنت بزرگ برسم (آن سلطنتی) که در آن بسیار غذا تهیه میشود بهره و بخش (هر یک) بسیار است (بآن سلطنتی) که با اسبهای شیهه زننده و گردونه‌های (خروشنده) و تازیانه‌های طنین براندازنده است (بآن سلطنتی) که در آن خوراک فراوان و آذوقه ذخیره شده است بآن سلطنتی که در آن چیزهای معطر موجود است و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش بکار آید فراوان باشد ۵۵ ۵۶

۱۳۱ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش داشتن دو چالاک میباشد یک چالاک دویا و یک چالاک چهارپا این چالاک دویا برای آنکه در جنگ چنت و چالاک است و در (میدان) رزم گردونه را بخوبی تواند راند این چالاک چهارپا برای آنکه مرد و جناح سنگر فراخ لشکر دشمن را برهم تواند زد از چپ برآست و از راست بچپ ۵۵

۱۳۲ برای این ستایش برای این نیایش از بی (آنچه نثار میشود) باین جای ای اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بالا بسوی زمین آفریده اهورا بسوی زور نیاز کنند بسوی نثار سرشار (بشتاب) برای یاری کردن خواستاری را که تو نجات می بخشی (برای یاری) کسی که زور آورد و از ره راستین قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی کشتاسب بخان و مان برگردند

۵۵

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . . .

این فقره بخوبی یاد آور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقه مخصوص ایرانیان را از برای تجمل و زینت نشان میدهد همت مجد و جلالی که بتوسط مورخین از شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی به‌خاطر رسیده است اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراک فراوان لازمه شرافت ایرانیان قدیم بوده است ۱



۱۳۳ یثا اهو

درود میفرستم بآبهای نیک مزدا آفریده و باردویسور ناهید مقدس

اشم وهو

۱ ۵۵

اهمائی رئیسجه

## خورشید

خورشید در اوستا هورِ خشْتَه *hvarə-xšaeta* و در پهلوی خورشْت گویند در گاتها هورِ بدون شْت آمده است در سایر قسمتهای اوستا نیز مکرراً تنها دیده میشود<sup>۱</sup> هر چند که کلمه خور فارسی همان هورِ اوستائی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگر هاء به خاء تبدیل یافته است ولی لغت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ داشته است و آن کلمه هور میباشد فردوسی گوید

ز عکس می زرد و تاج بلور سپهری شد ایوان پراز ماه و هور

شْت صفت است بمعنی درخشان و درفشان بعدها جزء این کلمه گردیده خورشید گفتند چنانکه جم در گاتها بدون شْت میباشد<sup>۲</sup> بعدها بآن پیوسته جمشید شد<sup>۳</sup> بنا بقاعده کلیه که های اوستا در وید برهمنات سین است در سانسکریت سور<sup>۴</sup> بجای هور میباشد و سول<sup>۵</sup> لاتینی نیز از همین اصل است خراسان نیز که از قدیم تا امروز اسم ایالت شرقی ایران است بمعنی مشرق است<sup>۶</sup> چه جزء اخیر این اسم آسان بمعنی برآینده و بالا رونده است معنی ای که فخرالدین گرگانی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است بکلی درست است

بلفظ پهلوی هر کس سر آید خراسان آن بود کز وی خور آید  
خراسان پهلوی باشد خور آمد عراق و پارس را زو خور بر آمد

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعه ۱۰ و وندیداد فرگرد ۹ فقره ۱۴ و فروردین یشت فقره ۱۶ و رشن یشت فقره ۲۵ و یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹

۲ رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعه ۸

۳ رجوع کنید به آبان یشت فقره ۲۵ و فروردین یشت فقره ۱۳۰ و یسنا ۹ فقره ۴ مخصوصاً فرگرد ۲ وندیداد

۴ رجوع کنید به بند هشت فصل دوم

خراسان است معنی خور آیان کجا زو خور برآید سوی ایران<sup>۱</sup>

لغت دیگری که امروز از برای خورشید استعمال میکنیم کله آفتاب است مرکب است از کله آب که در این جا بمعنی روشنی و درخشندگی است و از تاب بمعنی تابیدن و گرم کردن در کله اوستا هور و یا هور شت هم بمعنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم از آن فرشته ای اراده شده است در جاهائی که بمعنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فروردین یشت گوید «بواسطه فرو شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود میپایزند»<sup>۲</sup>

در رشن یشت گوید «توای رشن مقدس اگر هم در بالای قله کوه هرایتی Haraity برای احاطه کردن بستارگان و ماه و خورشید باشی ما ترا بیاری خواهیم خواند»<sup>۳</sup>

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او میپرسد چه فروغی است که از قصر جمشید میتابد گوید «آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده غروب میکنند»<sup>۴</sup> بسا در اوستا این سه یکجا نامیده شده بآنها درود فرستاده میشود<sup>۵</sup> و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بنایاکان میتابند<sup>۶</sup> غالباً صفات جاودانی و با شکوه و تند اسب و غنی از آن خورشید است<sup>۷</sup> در آغاز

۱ ویس و رامین چاپ کلکته ۱۸۶۵ ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت میباشد موضوع آن داستان عشق بازی ویسه یا ویسو دختر شاه قارن است بارامین برادر شاه موبد سراینده آن فخرالدین اسعد استرآبادی گرگانی است که در سال ۱۰۴۸ میلادی مطابق ۴۴۰ هجری آنرا برشته نظم کشیده است بنابر این سی سال پس از فردوسی داستان ویس و رامین بنا بخواش عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشاپوری که از طرف طغرل حاکم اصفهان بوده از پهلوی بنظم فارسی آورده شده است

۲ رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) قفره ۱۶

۳ رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) قفره ۲۵

۴ رجوع کنید به فرگرد ۲ وندیداد قفره ۴۰

۵ رجوع کنید به یسنا ۲ قفره ۱۱ و یسنا ۷۱ قفره ۹ و گاه سوم (گاه ازیرن) قفره ۶

۶ رجوع کنید به فرگرد ۹ وندیداد قفره ۴۱

۷ رجوع کنید به یسنا ۱۶ قفره ۴ و رشن یشت قفره ۳۴ و دو سیزده (بزرگ و

کوچک) ۱۱

یشت ششم که مخصوص بخورشید است چنین گوید «ما خورشید فنا ناپذیر و با شکوه و تند اسب را خوشنود میسازیم» خورشید بواسطه عظمت و نور و فایده خویش همیشه نزد کلیه اقوام هندو اروپائی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است از خود گاتها در جائی که گوید آموزگار گمراه کننده ستوران و خورشید را بزشتی یاد میکنند<sup>۱</sup> بخوبی برمیآید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان دارای جنبه تقدّسی بوده است در هفت پاره که از قطعات قدیم اوستاست کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصوّر شده است<sup>۲</sup> در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزداست<sup>۳</sup> چنانکه در وید سوریا *sūrya* (خور) چشم برخی از پروردگاران هندو مثل مترا و وارونا *varuna* میباشد<sup>۴</sup> در بندهش آمده است وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان در گذشت نطفه اش بکره خورشید انتقال یافته در آنجا پاك گشته محفوظ ماند یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بناپاکان مبتابند و آنچه از بندهش بما رسیده این مسئله بخوبی برمیآید و بعلاوه صراحتاً در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آبهای دریا و رود و غیره و کلیه موجودات که متعلق بخرد مقدّس است پاك میشود<sup>۵</sup> این عقیده نیز خبری است که از هرودت مانده است مؤرخ یونانی گوید اگر در میان ایرانیان کسی مبتلا بمرض برص (پیشی) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت نه نماید ایرانیان گمان میکنند که مبتلابان با این مرض جرمی نسبت بخورشید مرتکب شده اند<sup>۶</sup> گفتیم که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده اسبهای تند آمده است در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مثل اشوریاها شرکت دارند

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰

۲ رجوع کنید به هفت پاره یسنا ۳۶ فقره ۶

۳ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۱۱

۴

Parsisme par Vic. Henry Paris 1905 p. 50.

۵ رجوع کنید به Herodote I, 138 در آبان یشت در باد داشت فقره ۹۲ مفصلاً از

پیشی صحبت داشته ایم

یونانیان پروردگار خورشید هلیوس Helios را که در نزد رُمها با اسم سول sol پرستیده می‌شده پسر جوانی با خود زرین و بدور سرش اشعه ای از نور سوار گردونه چهار اسبه تصوّر میکرده اند پرستش هلیوس بدون شك از آسیای یونان سرایت کرده است <sup>۱</sup> هم چنین در ریک وید گردونه سور با surya با يك و غالباً با هفت اسب کشیده می‌شود <sup>۲</sup> از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید بدست نمی‌آید فرشته فروغ و روشنائی مهر است که یشت دهم مخصوص باوستا فصلاً از او صحبت خواهیم داشت هر چند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از خود اوستا برمی‌آید <sup>۳</sup> ولی از زمان قدیم این دو بهم مشتبه شده چه استرابون می‌نویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر می‌ستایند بمناسبت نزدیک بودن این دو باهم و بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا غالباً از مهر صحبت شده و خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برُم نفوذ نموده در آنجا مهر خورشید مغلوب نشدنی (sol invictus) نامیده شده است

روز یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده می‌شود در روز مذکور در دوسیروزه (کوچک و بزرگ) بآن درود فرستاده می‌شود بقول ابوریحان بیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز بخور ماه موسوم است در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرم‌گاه) <sup>۴</sup> در مقاله دیگری از تقویم اوستائی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر می‌شویم که گهنبار مدیو زرم از روز خیر شروع می‌شود ولی نه در دیاب بلکه در اردیبهشت ماه بقول بندهش گل مرو سفید مختص بخورشید است <sup>۵</sup> خورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان

۱ رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910, S. 98.

۲ رجوع کنید به Erläuternde Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2 S. 69.

۳ رجوع کنید به مهریشت فقره ۹۵ و ۱۴۵ و به وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸

۴ رجوع شود به آثار الباقیه چاپ پروفیسور ساخو Sachau ص ۲۲۵-۲۲۶

۵ برون رفت شادان بخرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز فردوسی  
مرو اسم جنس گیاهی است قسمی از آن موسوم است به مرماهوس که آنرا نیز مرو سفید گویند کلیه این گیاه ها خوش بو است مرو سفید در البانی Weiss Malwe ترجمه گردیده است رجوع کنید به بندهش ترجمه یوستی Justi ص ۳۸ و به تحفة المؤمنین و بحر الجواهر

جزو اسامی خاص بوده و هست از آن جمله است این خرداذ به که در طی مقالات از او اسم بردیم از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تند اسب تعبیر شده بی شك خواسته اند از این تعبیر سرعت سیر آنرا بیان کنند بندهش سیر آنرا بشکل دیگری بیان کرده گوید سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کان بزرگی بواسطه مرد بلند بالا و بزرگی پرتاب شده باشد سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسطی است که از کان متوسطی بواسطه مرد متوسط القامه پرتاب شده باشد آنچه تاکنون گفته ایم از مأخذ اوستائی بوده است از تاریخ ایران هم بخوبی برمیآید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده بسا در اخبار مورخین یونانی راجع بایران از گردونه خورشید و اسب خورشید اسم برده شده است

کز نفون مینویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران میگردانند<sup>۱</sup> کرتیوس Curtius از اسب خورشید نام میبرد بعلاوه مینویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس از برآمدن خورشید حرکت میداد<sup>۲</sup> هرودت میگوید پس از آنکه داریوش باشش نفر دیگر از بزرگان فارس گای مغ (اسمردیس غاصب) را کشتند در میان خود قرار دادند که اسب هر یک در روزی که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیهه زد او پادشاه ایران برگزیده شود<sup>۳</sup> هرچند که این خبر هرودت افسانه است و ارزش تاریخی ندارد چه سلطنت ایران پس از مردن کمبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غصب بداریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود میرسید محتاج بقرار داد و مقدماتی نبوده فایده خبر هرودت فقط در این است که در افسانه ای راجع بایران باز از برخاستن خورشید و اسب صحبت شده است باز همین مورخ مینویسد که در وقت لشکر کشی بضد یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته تا از آن گذشته داخل اروپا شوند پس از اتمام بل سهمای حرکت شدند ولی صبر

Xenophon Cyrapédie VIII, 3, 9.

Curtius III, 7.

Herodote III, 84.

کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند هرودت در طی این خبر همراه سپاهیان که دسته دسته از پل میگذشتند در جزو باروئنه از گردونه های مقدس و اسبهای مقدس اسب برده است <sup>۱</sup> کتز یاس مینویسد که ایرانیان غالباً بخورشید سوگند یاد میکنند <sup>۲</sup> در جزو اخبار کرتیوس میخوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود میدرخشید <sup>۳</sup> در این جا متذکر میشویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سگه ما میباشد

در میان ارمینیها که سابقاً متدین بآئین ایران بوده اند گرچه امروز عیسوی هستند ولی بسا از آثار ستایش خورشید در میان آنان باقی مانده است در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانه رحمت ایزدی است کسی که در وقت جان سپردن رو بطرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان در وقتی که خورشید میتابد مرده بخاک سپرده میشود در بیرون از کلیسا در وقت نماز روی مشرق می کنند مخصوصاً دقت دارند که بستر ناخوش و تابوت مرده را بطرف مشرق بگذارند در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند گاهی بطرف مشرق می افکنند <sup>۴</sup>

گذشته از خورشید یشت که آن را خیر یشت هم میگویند و ترجمه آنرا ملاحظه میکنید در خورده اوستا يك خورشید نیایش هم داریم این نماز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده میشود آنچه در آن متعلق بخورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده سایر قطعاعاتش در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است

Herodote VII, 54—55

۱ رجوع کنید بحاله ناهید ص ۱۶۲ و به

Ktesias Persica, 15.

۲

Curtius III, 7.

۳

Orientalische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2. S. 69—70.

۴



## خورشید یشت

خورشید جاودانی باشکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود میسازم  
 « مانند بهترین سرور » زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) « بر طبق قانون  
 مقدس بهترین داور است » باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید ۵۵

۱ خورشید جاودانی باشکوه تیز اسب را میستایم  
 در هنگامی که خور با فروغ (خویش) بتابد<sup>۱</sup>  
 در هنگامی که خور روشنائی بتابد صد (و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته  
 این فر را جمع کنند این فر را بسوی نشیب فرود آورند این فر را آنان  
 در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند برای افزودن بجهان راستی  
 برای افزودن بهستی راستی ۵۵

۲ هنگامی که خور بر آید زمین اهورا آفریده پاک شود  
 آب روان پاک شود آب چشمه پاک شود آب دریا پاک شود آب ایستاده  
 پاک شود آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو)  
 پاک شود ۵۵ ۲

۳ اگر خور بر نیاید دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند ایزدان  
 مینوی در این جهان مادی اقامتگاهی نیابند (و) آرامگاه (بخوینند) ۵۵

---

۱ تفسیر پهلوی در این جمله شرح داده می نویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است  
 ۲ مقصود این است آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهریمن آلوده گردیده در روز  
 بواسطه اشعه خورشید پاک میشود

... (၁) ... (၂) ... (၃) ... (၄) ... (၅) ... (၆) ... (၇) ... (၈) ... (၉) ... (၁၀) ...

၁။ ... (၂) ... (၃) ... (၄) ... (၅) ... (၆) ... (၇) ... (၈) ... (၉) ... (၁၀) ...

خورشید جاودانی با شکوه نند اسب را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر  
 با برسم با زبان خرد با پندار و کفّار و کردار با زور و با کلام بلیغ  
 ۵۵ . . . . . یَنگه ها تام

۷ . . . . . یَنا هو

درود میفرستم بخورشید جاودانی با شکوه تیز اسب  
 ۵۵ . . . . . اشم و هو

## ماه

از جمله کلمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه میباشد چه در اوستا و کتیبه هخامنشیان نیز ماه آمده است و در سانسکریت ماس گویند دائره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کوتاه و مطالبی از آن بدست نمیداید ولی بطور اجمال میدانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده چه در شب ناره در مقابل دیو ظلمت که جهان را در پرده تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم میدارد ماه یگانه مشعل ایزدی است که پرده ظلمت دریده سرّ غفریت سیاه را فاش میکند ماه در اوستا چنانکه در فارسی بمعنی سیّاره معروف و ماهتاب است و هم اسم مدّت سی روزی است که قمر در پا نرده روز از آن در افزایش و پا نرده روز دیگر در کاهش است <sup>۱</sup> زرتشت پیغمبر ایران دلدادۀ حسن صنعت ایزدی از اهورامزدا میپرسید کیست که بخورشید و ستارگان راه سیر بنمود از کیست که ماه گهی پر است و گهی تهی <sup>۲</sup>

در مقاله خورشید گفتم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا باهم ذکر شده است هم چنین غالباً مهر و تشر (تیر) و انیران (روشنائی بی پایان) با آنها یکجا آمده است <sup>۳</sup> در فروردین یشت گوید ما درود میفرستیم به فروهر های پاکان که بستارگان و بهاء و بخورشید و با نیران راههای مقدس بنمودند چه پیش از این مدّت زمانی بواسطه ضدّیت دیوها غیر متحرک بودند <sup>۴</sup> در مهر یشت آمده است ما میستائیم مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه میدرخشاند <sup>۵</sup> گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد

۱ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۲

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳

۳ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱

۴ رجوع کنید به فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۵۷

۵ رجوع کنید به مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۱۴۲

تعظیم است<sup>۱</sup> غالباً ماه تشکیل دهنده تخمه و نژاد ستوران نامیده شده است<sup>۲</sup> در هیچ جای اوستا مناسبتی از برای این تعبیر دیده نمیشود فقط بتوسط کتاب بندهشن وجه مناسبتی بدست میآید در مقاله خورشید گفتیم که کره خورشید پاك كننده و نگهبان نطفه نخستین بشر (کیومرث) میباشد بقول بندهشن کره ماه حافظ نطفه ستوران و جانوران است در کتاب مذکور آمده است نخستین آفریده اهورامزدا ورز او (گاوئر) بوده اهریمن دیو آرز و رنج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن گاشت ورز او از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردیده تا آنکه جان سپرد در هنگام مردن از هر يك از اعضایش ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش بوجود آمد آنچه از نطفه آن پاك و توانا بود بکره ماه انتقال یافت در آنجا بواسطه نور سیاره تصفیه گردید و از آن يك جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آنها ۲۸۲ جانوران دیگر تولد یافت در هنگامی که ورز او جان میسپرد روان آن (گوشورون) از کالبدش بدر آمده در مقابل آن ایستاد چندان خروش بر کشید که کوئی هزار مرد باهم فریاد بر آورده باشند آواز برداشت ای هر مزد کشور مخلوقات را بکه سپردی اعمال زشت زمین را ویران نمود گیاه و درستی بی آب ماند کجاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی کسی که آئین رستگاری و نجات آورد هر مزد در پاسخ گفت ای گوشورون رنج تو از اهریمن است اگر آن مردی که از من پیمان رفت امروز وجود داشتی هر آینه اهریمن چنین کستاخ نگشتی آنگاه گوشورون بکره ستارگان بشتافت گله از سر بگرفت پس از آن بکره ماه در آمد باز خروش شکوه بر آورد پس از آن بفلک خورشید شتافت در آنجا هر مزد فروهر زرتشت بدو نمود و گفت این است آن کسی که خواهم آفرید و آئین نجات خواهد آورد آنگاه گوشورون خوشنود گشته پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات گردد<sup>۳</sup> بقول ابو ریحان بیرونی ایرانیان عهد او

۱ رجوع کنید به تیر یشت (یشت ۸) فقره ۱ و مهر یشت فقره ۱۴۵ و بفقراتی که در مقاله خورشید نشان دادیم

۲ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و وندیداد فرگرد ۱ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۹ و سپروزه کوچک و بزرگ فقره ۱۲

۳ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter و Bundelesh IV p. 144-145.

چنین میپنداشته اند که گردونهٔ ماه بواسطهٔ گای از نور که آنرا دو شاخ زرین و ده پای سیمین است کشیده میشود این گردونه در شب شانزدهم دیماه یکساعت ظاهر میشود کسی که آنرا مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا میشود<sup>۱</sup>. بمناسبت آنکه ماه حافظ جنس ستوران است بسا در اوستا مژنی گیاه و رُستی نیز خوانده شده است<sup>۲</sup> روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز بقول بندهش گیاه روگس بهاء تعلق دارد<sup>۳</sup> اردای ویراف در سیر آسمان در دومین گام بکره ماه بمقام هوخت یعنی آنجائی که گفتار نیک آرام دارد رسید و در آنجا گروهی از مقدسین را مشاهده نمود<sup>۴</sup> هلال ماه بخصوصه یکی از علائم ایران قدیم بوده است در روی بیشتر مسکوکات پادشاهان ساسانی دیده میشود ترکهای عثمانی این علامت را که الحال نقش بیرق آنان است از ایرانیان گرفته اند<sup>۵</sup> بقول حمزه اصفهانی بالای تخن بهرام بن بهرام هلال زرین نصب بوده است<sup>۶</sup> یاقوت حموی از مسعر بن المهلhel نقل میکند که در بالای گنبد آذر کُشسب آتشکده معروف شیز هلال سیمین برافراشته بوده است<sup>۷</sup> گذشته از آنکه یشت هفتم مخصوص بهاء است در خورده اوستا نیک ماه نیایش هم داریم که در مدت سی روز سه بار خوانده میشود در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه میشود نیایش مذکور نیز بسیار کوتاه است قسمتی از آن از ماه یشت و قسمت دیگر که در طلب حاجات است از گشتاسب یشت استخراج شده است

۱ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۲۲۶

۲ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۴

۳ روگس در الهانی به rother lack ترجمه شده است بقول یوستی آنرا نیز لك گویند در فارسی رنگ لاک را لك گویند و آن صمغ بنایست شبیه بمرسان گیاه او پر شاخ و گلش زرد رجوع کنید به تحفه حکیم مؤمن و بحر الجواهر

۴ رجوع کنید به اردای ویرافنامه فصل ۸

۵ Jeremias Allgemeine Religions Geschichte, München 1918 S. 121

۶ کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانباء چاپ برلن ص ۳۵

۷ رجوع شود به معجم البلدان در گاتها در آغاز صفحه ۲۴ سهو نموده از مسعر بن المهلhel کسی که خود بشخصه آذر کُشسب آتشکده معروف شیز را دیده و یاقوت حموی از او نقل کرده است اسمی نبردمسعر بن المهلhel در اواسط قرن چهارم هجری در دربار سامانیان میزیسته و سفرنامه داشته که بدخترانه از دست رفته است

گفتیم که در اوستا ماه نیز بشهور دوازده‌گانه سال اطلاق میشود و از برای آن مثال بسیار داریم<sup>۱</sup> در فرگرد اول وندیداد درجائی که بمالك ايران زمین شمرده میشود در فقره سوم چنین آمده است اهورامزدا گوید نخستین مملکتی که من بیافریدیم ایران و یج میباشد اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت پدید آورد در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان این ماه ها برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است<sup>۲</sup> در خود اوستا اسامی تمام ماه های مذهبی به ارسیده است فقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است بخصوصه اسم پنج ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان گهنبار بمناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر اوستاست اسامی ما بقی بتوسط کتب پهلوی و کتب ابوریحان بیرونی و غیره به ارسیده است متأسفانه از اسامی ماهها فرس نیز در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون بیش از نه ماه موجود نیست

۱ رجوع کنید به ایستاد فقره ۸ و ۱۷ و آفرینگان گهنبار فقره ۱

۲ رجوع کنید به صفحه ۹۰ بار داشت شماره ۳۳ آرداویج

• ၂၀၁၆-၂၀၁၇ •

[illegible][illegible][illegible]

၁။ ခြေထောက်အားဖြင့် ခြေထောက်အားဖြင့် ခြေထောက်အားဖြင့်  
ခြေထောက်အားဖြင့် ခြေထောက်အားဖြင့် ခြေထောက်အားဖြင့်  
ခြေထောက်အားဖြင့် ခြေထောက်အားဖြင့် ခြေထောက်အားဖြင့်

[illegible][illegible]

## ماه يشت

ماه حامل نژاد ستوران را گوش یگانه آفریده را چارپایان گوناگون را خوشنود میسازیم<sup>۱</sup> «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ۵۵

۱ درود (نماز) باهورامزدا درود بامشاسپندان درود بهاء حامل نژاد ستوران درود بآن (ماه) نگریسته شده درود بآن (در هنگام) نگریستن ۵۵

۲ در چند مدت ماه در فزایش است در چند مدت ماه در کاهش است؟ در پانزده (روز) ماه می افزاید در پانزده (روز) ماه میکاهد مدت طول فزایش آن مثل مدت طول کاهش آن است همانطوری که مدت طول کاهش آن است همانطور مدت طول فزایش آن است از کیست که ماه گهی میفزاید و گهی میکاهد؟ ۵۵ ۲

۳ ماه مقدس حامل نژاد ستوران (و) سرور راستی را ما میستائیم اینک ماه را نگریستم اینک ماه را دریافتم بفروغ ماه در نگریستم از فروغ ماه

۱ کلمه ای که بحامل نژاد ستوران ترجمه شده است در متن گئوچیترا ۳۵۳۵۵۵۵۵ میباشد یعنی تخمه و نطفه گاو در این جا گاو اسم جنس ستوران و چارپایان میباشد این کلمه در بهلوی به گوسفند تخمک و به گوسفند چهارک ترجمه شده است گوسفند در این جا نیز اسم جنس است از برای چارپایان و حیوانهای مفید و چهار یعنی نژاد و تخمه است رجوع کنید بمقاله ماه و بخصوصه بمقاله گوش = درواسپ

۲ این جمله اخیر از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳ میباشد



- آگاهی یافتیم امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع میکنند امشاسپندان  
برخاسته آن فر را در روی زمین اهورا آفریده بخش میکنند ۱
- ۴ و در هنگامی که ماه روشنائی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین بروید  
اندر ماه پر ماه ویشپث ۲  
اندر ماه پاك (اشو) و سرور پاي را ما میستائیم  
پر ماه پاك و سرور پاي را ما میستائیم  
ویشپث پاك و سرور پاي را ما میستائیم ۳
- ۵ من میستایم ماه حامل نژاد ستوران را بنگ ۳ رایومند فرهمند  
آبرومند تا بنده ارجمند دولتمند مالدار چست و چالاك سودمند  
سبزی رویاننده آباد کننده بنگ درمان دهنده را ۴
- ۶ برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند و با زور میستایم ماه حامل  
نژاد ستوران را ماه پاك (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور پاي را  
ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و  
کردار با زور و با کلام بلیغ  
ینگه ها نام . . . . . ۵
- ۷ بتا اهو . . . . .  
درود میفرستیم به ماه حامل نژاد ستوران بگوش یگانه آفریده بچارایان گوناگون  
اشم وهو . . . . . ۴

۱ در فقره ۱ خورشید یشت نیز چنین آمده است که ایزدان میوی فر (فروغ و روشنائی) خورشید را برگرفته در روی زمین بخش میکنند

۲ اندر ماه پر ماه ویشپث در متن سانسکریت (آتر مانه) (پرنو مانکه) (پرنو مانکه) عبارت است از سه ترکیب ماه اولی در پهلوی اندر ماه و دومی پر ماه شد سومی بهان شکل اوستای خود محفوظ مانده است اندر ماه وقتی است که هنوز ماه نیمه است دومی وقتی است که دایره آن پر باشد در سر سومی اختلاف است شاید آن وقتی باشد که ماه رو بگوش است بندهش بزرگ مینویسد اندر ماه عبارت است از اول ماه تا پنجم پر ماه از دهم تا یازدهم ویشپث از ۲۰ تا ۲۵ این لغات در یسنا ۱ فقره ۸ و یسنا ۲ فقره ۸ نیز آمده از آنها فرشتگانی اراده شده است که موکل سه اوقات ماه میباشند ۳ بنگ در این جا یعنی خدا نیست بلکه یعنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال شده است بنابر این یعنی بخشنده است رجوع کنید به صفحه ۴۱-۴۲

۴ رجوع کنید به مرید یشت فقره ۳۳

## تشت

هرچند که دو یشت پیشین خورشید و ماه کوتاه و دائره اطلاعات ما در خصوص آنها تنگ و محتاج بمدد خارجی بوده ایم برخلاف تشت یشت مفصل و از این رو خود سرچشمه بسیار کافی است و بخوبی میتوانیم از روی مندرجات آن معرفتی بستاره تشت یا فرشته باران بهمرسانیم مگر آنکه این یشت بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحات ناگزیریم

تشت در اوستا تیشتریه سیه سیه آمده است و در بهلولی تیشتر و در فارسی تشت گوئیم تیشترینی سیه سیه (tistryein) اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیک تشت میباشد و او را یاری و همراهی میکنند در فقره ۱۲ همین یشت از آنها اسم برده شده است

آنطوری که تشت در اوستا تعریف شده ابدآشکی نماید که این ستاره شعری یهانی باشد بقول زخشری در مقدمته الادب ستاره که بنی خزاعه او را پرستیدند ابوریحان بیرونی شعری یهانی را بگذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب الجبار<sup>۱</sup> ستاره مذکور در زبانهای اروپائی به سیریوس Sirius معروف است (Canicula) بنا بآنچه یلوتارک مینویسد از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که تشت ستاره شعری یهانی است چه مورخ مذکور صراحتاً از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده گوید «هرمزد سیریوس را نگهبان و پاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است با آنچه در خصوص تشت در اوستا ذکر شده است در فقره ۴۴ از تشت یشت آمده است «ما ستاره تشت درخشان و باشکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را سرور و نگهبان همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان»

۱ ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم کلب الجبار از صور کواکب

کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشتَر را همان سیریوس نوشته اند  
 ابداً مناسبتی ندارد که آنرا بعطارد یا مرکور Mercurie ترجمه نموده تیر را با تشتَر  
 یکی بدانیم<sup>۱</sup> از آنکه آیا تیر، معنی عطارد و تشتَر، معنی شعری از يك ریشه و  
 بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثه در آن نتیجه  
 مسکتی نخواهد داد. همینقدر میتوان گفت که تیر غیر از تشتَر است. هرچند که  
 تشتَر اوستائی در فارسی تیر هم گفته میشود. یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت  
 موسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که باسم فرشته تشتَر است  
 تیر ماه و تیر روز گفته میشود. بخصوصه در فصل پنجم بندهش آنچه راجع به تیر و  
 تشتَر آمده است قابل توجه میباشد در فصل مذکور سبعة سیاره با سبعة ثابتة در  
 جنگ و ستیز است تیر (عطارد) بضد تشتَر و بهرام (مریخ) بضد هفتورنگ  
 و غیره ذکر شده است.

تیری که، معنی سهم است، بی شک از تِئری Tigrī میباشد که  
 در اوستا استعمال شده است و تِئَر Tigrā صفت است بمعنی سر تیز

در خطوط میخی فرس در کتیبه بیستون تیگر خود Tigrā-Sanda، معنی  
 خود سر تیز میباشد. بنابر این ابداً ارتباطی با ستاره تشتَر ندارد.

تشتَر در فرهنگها، معنی فرشته باران ضبط است و بسا آن را، میکائیل  
 ترجمه کرده اند لابد، مناسبت آنکه تشتَر فرشته باران و از این رو فرشته ارزاق  
 است او را، عزله میکائیل فرشته رزق دین یهود و اسلام پنداشته اند چنانکه  
 سروش مزدیسنا با جبرائیل یکی تصور شده است.

در طی مقالات پیش، گفتیم که خورشید و ماه و تشتَر غالباً در اوستا  
 باهم ذکر شده است. بشتهائی که مخصوص بآنهاست نیز پهاوی همدیگر جای  
 داده شده است.

در کتابها اسمی از تشتَر نیست در سایر قسمتهای اوستا غالباً بآن برمیخوریم  
 همیشه در ردیف سایر فرشتگان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و

۱ هوک تشتَر را همان سناره عطارد Mercury دانسته است (Essays p. 200)

فرآربائی و غیره میآید ۱ در هر جا که ذکر شده فرشته باران از آن اراده گردیده است ۲ حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشر بمنزل باران تعبیر شده است دو صفتی که همیشه از برای تشر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند میباشد مینو خرد آنرا اولین ستاره و بزرگ و نیک و ارجمند و فرهمند میخواند ۳ هیچ شکی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بود بخصوصه که در هوای خوش ایران فروغ آنها بخوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست گذشته از این در شبهای تاریک ستارگان در بیابانها راهنمای کاروان و رهروان است در همسایگی ایران در خاک بابل و اشور باندازه ستارگان توجه مردمان آن سرزمین را بخود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فروود آورده پروردگاران و خداوندان واجب التعظیم گردیدند از پر تو ستاره پرستان آن سامان علم نجوم بوجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سومر راست همان قومی که بعد ها بابلیها بجای آن بستایش اختران پرداختند

در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده است نخستین تشر که اسامی ستارگان در اوستا موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتورنگ چهارم وند هر چهار از ثوابت میباشد احتمال دارد که در فقره ۱۲ تشر یشت اسم ستاره پروین که ذکرش بجای خود بیاید نیز محفوظ باشد از آنکه فقط صراحةً از این چهار اسم برده شده بمناسبت جهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب آسمان است فرماندهی و پادشاهی هر يك از جهات چهارگانه با یکی از این ستارگان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خوراسان سپاهیت ستویس خوروران سپاهیت وند نیمروچ سپاهیت هفتو کرینک اپاختر سپاهیت از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز

- ۱ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و یسنا ۲۷ فقره ۲ و یشتات یشت (یشت ۱۸) فقره ۵ و ۷ و وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۳۷  
 ۲ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۶۲ فقره ۴۱ و ۴۲ و فصل ۷ بندهشی  
 ۳ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۴۹ فقره ۵ و ۶

باهم در زد و خورد هستند همینطوریکه در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دائمی است در آسمانها نیز ستارگان نیک با اختران نحس در جدال میباشند سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشر سپرده شده است ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است فرماندهی کُل قوای ستارگان نیک شمال با هفتورنگ است و نند هم برای سرکردی افواج کواکب جنوب معین گردیده است

اینک چند کله در خصوص نگهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته میرویم  
بسر تشر ستویس پهلوی است کله اوستائی آن ستوئیس بدسه بدسه بدسه (satavaēsa)  
میباشد معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است چنانکه خواهیم دید ستویس در عمل بارندگی یار و همراه تشر میباشد و در چندین جای تیر یشت از او اسم برده شده است در فروردین یشت هم که در فقرات ۴۳ و ۴۴ از او ذکری شده مناسباتش با آب منظور است

متأسفانه نمیتوانیم بطور یقین بگوئیم که از ستویس کدام يك از ستارگان اراده شده است لابد نظر بعلائم و قرائن باید با حدس و احتمالات بسازیم دانشمند الهانی گیر احتمال میدهد که ستویس یکی از ستارگان برج نسر الواقع باشد<sup>۱</sup> دارمستتر به<sup>۲</sup> ثریا حدس زده است<sup>۳</sup> کجاف بارتولومه به دبران رفته است<sup>۳</sup>

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم چه این کله برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات النعش یا خرس بزرگ

<sup>۱</sup> Weber آن را بعد منزل دارنده ترجمه کرده است رجوع کنید به Weber: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 January 1888. Ist diese Voraussetzung richtig, so müsste der Satavaēsa die Wega in Sternbilde der Lyra sein. Ok. S. 313

<sup>۲</sup> Pent-ētre Satavaēsa est-il identique aux Pléiades, Z. A. vol II p. 417

<sup>۳</sup> Vielleicht ist der Aldebran gemeint, in dessen Nähe sich die Plejaden befinden Altir. Wört.

دبران را زغشری به کو کرد ترجمه کرده است؟ گر ثور جو عقرب نشانی ناقص و بی چشم رقبه شبشیر نشاندی دبران را

Ursa Major اراده میشود . تابدين هفت فلک سير کنند هفت اختر

همچنين هفت بديدار بود هفتورنگ قرخی

هفتورنگ در اوستا هپتو ایرنگ سوسن و ددوپیوس آمده است و معنی آن دارنده هفت علامت و نشانه میباشد جزء دومی این کلمه معنی رنگ است که در سانسکریت رنگ rangā باشد در لغت سازی عامیانه جزء دوم این اسم را اورنگ پنداشته آن را هفت تخت معنی کرده اند بقول زخشری در مقدمه الادب این ستاره را نیز در فارسی هفت برادر گویند بخصوصه وظیفه هفتورنگ بسیار دشوار است چه سپهسالاری شمال با اوست همانطری که در آئین مزدیسنا شوم شمرده شده دوزخ در طرف شمال واقع است مسکن دیوها و پریها و جادوان است تمام بلایا و مصائب از شمال متوجه ایران میگردد عجله بهمین قدر اکتفاء کرده تا بعد موقعی بدست آورده از نحوست شمال صحبت بداریم ولی در اینجا حس وطن پرستی مانع است که نکته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلیه ذلت و بدبختی وطن مقدس ما از اوست صرف نظر کنیم بشود که اختران شمال بدل روسها تابیده آنان را از اجرای اندیشه سیاه و انعدام قوم قدیم ایران که بتمدن نوع بشر در پارینه خدمات شایان نموده است باز بداریم.

در فروردین یشت آمده است ما میستائیم فروهرهای توانای پاکان را که نه ونود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنها به نگهبانی ستاره هفتورنگ نگاشته شده است در فصل ۴۹ مینو خرد نوید هفتورنگ بهمراهی ۹۹۹۹۹ از فروهرهای پاکان و نیکان موظف است که در و گذر جهنم را محافظت کند و ۹۹۹۹۹ دیوها و پریها و جادوان را که بندگان کواکب ثابته و افلاک ایزدی هستند باز دارد و نگذارد که از ستیزه و خصومت آنها زیان و آسیبی وارد آید ستاره چهارمی و نند در اوستا و نند و اوستا آمده است از این ستاره نیز نمیتوانیم بطور حتم بگوئیم که کدام مقصود است بارتواومه احتمال میدهد که یکی از ستارگان نسرالواقع باشد (Wega) یشت بیست و یکم که مختصرین یشت است

مختص باوست در یشت مذکور از وند بصد حشرات موزی استغانه میشود در فصل ۴۹ مینو خرد آمده است که وند برای محافظت دروازه و گذر آلبرز گماشته شده است آنجائی که در گرد آگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است در حرکت میباشد پریها و دیوها را نمیگذارد که خط سیر کواکب را باز دارند از این سه ستاره اخیر نسبتاً در اوستا کمتر اسم برده شده است<sup>۱</sup>

در دوسیز فقره ۱۳ از تشت و ستویس و وند و هفتورنگ یاد شده بآنها حامل نطفه آب و نطفه زمین و نطفه گیاه اسم داده شده است

بزرگترین و مهم ترین در میان این ستارگان همان تشت است که اینك بشرح یشت آن میپردازیم وظایف عمده تشت در یشت هشتم مفصلاً مندرج است ولی پیش از مطالعه آن دانستن مطالبی که در بند هشت در فصل هفتم راجع به تشت آمده است و بعد فهم یشت مذکور است بسیار مفید میباشد



بند هشت گوید «در آغاز وقتی که خرد خبیث بصد خرد مقدس شروع بستیزه نمود تشت نیز بیماری خرد مقدس برخاست تا وظیفه خود را در بارندگی بجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشت برهنهائی ایزد بورج (برز)<sup>۲</sup> و فروهر نیکان بایاری وهومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب بخود گرفت نخست بصورت مردی دوم بشکل اسبی سوم بقالب گاونری (ورزاو) در آمد در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر يك از ترکیب سه گانه خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید ببارید هر قطره ای از این باران بدرشتی پیاله ای بود از آن باندازه يك قدمرد آب در روی زمین بالا آمد جانوران موزی هلاک و در سوراخهای زمین غرق شدند آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آبها را باقی حدود زمین راند از آن دریای فراخکرت (اقیانوس) بوجود آمد لاشه جانوران موزی در روی زمین بهاند از آنها زهر و

۱ رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقره ۲۶ و خورشید نیایش فقره ۸

۲ بقول دارمنستر ایزد برج اسم دیگر ایام نبات میباشد (Dar, Z A, vol. 2 p. 432.)

که در هفت یشت کوچک از آن صحبت داشته ایم

عقوت خاك را فرا گرفت براي آنكه زمين از زهر شسته و پاك شود دومين بار تشتربشكل اسب سفیدی با سُمهای بلند بسوی دریا شتافت رقیب او دیو خشکی اپوش بصورت اسب سیاهی با سُمهای گرد از پی خصوصت بسوی وی دوید از يك فرسخ دور تشترا را به بیم و هراس انداخت تشترا برای پیروزی و دستگیری از اهورامزدا یاری طلب نمود خداوند بدو قوت بخشید چنین آمده است که تشترا فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو جوان و ده کوه و ده رود بخود گرفت آنگاه دیو اپوش هراسیده یگفرسخ دور بگریخت از این جهت است که میگویند قوت يك تیر باتشترا بوده چه يك فرسنگ مسافت پرش يك تیر میباشد پس از آن تشترا دیو اپوش را بمسافت يك هزار گام از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش ببارید قطرات بزرگ و کوچک هر يك بدرشتی كله گاو و كله انسان بدرشتی يك مشت و يك دست فروبارید در مدت این بارندگی دیوهای سپینچکر (spinečkr) <sup>۱</sup> و دیو اپوش بضد تشترا کوشیدند آتش وازیشته (vazīšta) از گرز تشترا شراره کشیده سپینچکر را هلاک نمود از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچکر برخاست این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده میشود آنگاه تشترا در مدت ده شبانه روز باران فروریخت چرك وزهري که از جانوران موزی در روی زمین مانده بود با آب مخلوط گردید از این رو است که آب شور پدید آمد پس از انقضای مدت سه روز دگر باره باد برخاست آبها را بانتهای حدود کره زمین براند از آن است که سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک تشکیل یافت» بندهش در فصل یازدهم گوید «زمین بیش از بارندگی تشترا يك قطعه بود دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین را بهفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته باران با دیو خشکی صحبت

۱ از دیو سپینچکر رقیب تشترا در خود تشترا یشت اسمی برده نشده است ولی در فرگرد ۱۹ و نندیداد قمره ۴۰ از سپینچکر <sup>۲</sup> و Spunjağira و آتش وازیشته که او را هلاک نمود ذکر شده است.

شده است از تشکیل دریاها سخنی نیست دگر آنکه در بندهش ستیزه تشر و ابوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم میشود اما در تشر یشت این جنگ دائمی است همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست اینک ببینیم که چرا تشر اینهمه در نزد ایرانیان ستوده و معظم است در خود تشر یشت فقره ۵۲ اهورامزدا بزرشت میگوید که من تشر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم دلایلش نیز در طی فقرات یشت بیان شده است برای آنکه تشر فرشته باران است از اوست خوشی و خرمی و روزی ممالک آریائی در مملکت کم آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگترین نعمتهای خداوند بشمار است ناگزیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد

پس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشر و باران خوانده شده است چرا تشر ستاره باران خوانده شده است

چه مندرجات تشر یشت در اول نظر بسیار شگفت آمیز میباشد اما پس از اندک تفکری در آن خواهیم دید که کلبه مضامینش مطابق با واقع و بسیار طبیعی است مگر آنکه عوارضات ساده و طبیعی را که خود همیشه در طی زندگانی ناظر آنها هستیم با یک زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان کرده اند نخست باید دانست که تشر یا شعرای همیشه در افق دیده نمیشود تابستان و بخصوصه امرداد و شهریور ماه اوقات جلوه و کار تشر است

در تیر ماه همان ماهی که با اسم تشر است این ستاره طلوع میکند در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده میشود بخصوصه در ماه بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق میدرخشد در محبوحه تابستان در فصلی که دل خاک از تشنگی چاک چاک گیاهها سوخته و درختان پژمرده ستور و مردم چشم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته تشر مانند بیک خدائی سر از گریبان افق بدر کرده مرده رحمت میرساند در فقره پنجم تشر یشت گوید "چارپایان خرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشر

هستند که دگر باره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود که دگر باره چشمه های آب بستبری شانه اسبی جاری خواهد شد» از آنکه تشر در موقع معین از سال دیده میشود از فقره فوق و فقره یازده بخوبی برمیآید در جائی که تشر باهورامزدا میگوید «اگر مردم مرا چنانکه سایر ایزدان را میستایند نام برده تعظیم و تکریم بجای آورند هر آینه من در موقع معین سال در مدت یک شب یا دو شب یا پنج شب بدرآمده خود را بپاکان و نیکان خواهم نمود» راست است فوراً پس از مشاهده شدن تشر باران نمیبارد ندره در ماه امرداد و شهریور در ایران باران دیده میشود اوستا هم میان جلوه اولین تشر و ریزش باران مدت زمانی فاصله قرار میدهد همانطوری که از بندهش نقل شده است تشریشت نیز گوید در ده شب اولی تشر بصورت پسر جوان پانزده ساله باچشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز میکند در ده شب دیگر بشکل و رزاو زرین شاخ جلوه مینماید در ده شب آخرین ترکیب اسب سفید زیبایی گرفته با گوشهای زرین و لگام زرشان بسوی اقیانوس و اوروشن <sup>۱</sup> و در ده شب دیگر که در پهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگیرد دیو خشکی اپوش <sup>۲</sup> بشکل اسب مهیب سیاه با گوش و یال و دم کل (بی مو) در مقابل او آید از آنکه رقیب تشر دیو خشکی مهیب و سیاه و کل تعبیر شده است با حال تا بستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زینت گیاه محروم مانده کل شده مناسب نام دارد در نزدیک اقیانوس فرشته باران تشر و دیو خشکی اپوش بهم درافتند در مدت سه شبانه روز جنگ آنان طول کشد تشر شکست یافته بمسافت یک هائر <sup>۳</sup> یا هزارگام از فراخکرت رانده شود فرشته باران خروش ماتم برآورده بدرگاه اهورامزدا بنالد و ای بر من افسوس بدین مزدا دریغ بآنها و گیاهها اگر مردم از پی شکرانه نعمت مرا میستودند و خیرات میکردند هر آینه من قوت گرفته بدیو خشکی غالب میشدم آنگاه اهورامزدا به بندگان رحم آورد و فرشته باران دلداری دهد و بد و زور و توانائی بخشد پس از آن تشر بضد اپوش بشتابد و جنگ از سرگیرد چندان بکوشد تا برقیب چیر گشته او را هزار گام از فراخکرت

دور نماید بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا بمن خوشا بدین  
 مزدا خوشا بآبها و گیاهها خوشا بممالک روی زمین آنگاه تشر با قیانوس  
 در آید دریا را بجوش و خروش در آورد از سینه دریا امواج برخیزد طغیان و  
 تلاطم پدید آید در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شود فرشته ستویس  
 نیز یاری آید از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر بجنبش در آید باد جنوب  
 وزیدن گیرد ابر و مه را از پیش براند باران و تگرگ را بدشتها و منزلگاهان و  
 بهفت کشور رهنمون گردد آنگاه فرشته آب ایام نیات بهمراهی ایزد باد و  
 فروهر نیکان مقدار معینی از آب در جهات خاکی بممالک تقسیم نمایند  
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری  
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
 بقول مینو خرد (۶۲، ۴۲) انواع و اقسام تخمها بواسطه تشر با باران  
 فرو میریزد مدت جنگ تشر و اپوش سه شبانه روز قرار داده شده است  
 این مدت همان است که پیش از بارندگی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی  
 در فضای آسمان دیده میشود گهی برق میدرخشد و گهی رعد میخورد  
 تا آنکه بقول بندهش گرز آتشین بر فرق خصم فرود آمده فرشته باران  
 پیروزمند گردد

گذشته از دیو اپوش دسته ای از پریها با تشر در زد و خورد اند در فقره  
 هشتم میگوید که آنها بشکل ستارگان دنباله دار در میان زمین و آسمان  
 پراکنده خصومت میورزند تا آنکه شکست یافته فرشته باران بدون معارضه  
 فرما نفرما میشود

بخصوصه این ستارگان دنباله دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبانماه  
 (۱۰ اوت - ۱۱ نوامبر) بسیار دیده میشود<sup>۱</sup> پس از انقضای مدت سی روز  
 که اوقات جلوه تشر است بسه شکل و خاعه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً

۱ مقصود از ستاره دنباله دار ذوزنب و شهاب میباشد بقول زنجیری در مقدمه اولاد  
 ستاره دیو انداز و بقول بندهش موش پر (étoile filante) بخصوصه در فصل مذکور در فوق  
 اوقات این گونه سوانح سماوی (météorite, aérolithe) میباشد

میزسیم بهاء باران ایران یا بهاهی که. مناسبت با رندگی آبانماه نامیده شده است. از روز نهم همین ماه تا هشتم آذر ماه (ماه نوامبر) تشر فاتح در تمام شبهای ماه مذکور در آسمان دیده میشود یک رقیب دیگر تشر که در فقره ۵۱ از آن اسم برده شده است دژ یا تیر یا *duziyarya* میباشد یعنی بدسالی یا قحطسالی داریوش هم در یکی از کتیبه های پرسپولیس (تخت جمشید) از همین دیو در بیم و هراس افتاده گوید «اورمزد این مملکت پارس را از لشکر دشمن و بدسالی (دُشی ایارا *duši iara*) و دروغ نگهدارد نکند که این مملکت دچار لشکر دشمن و بدسالی (قحطی) و دروغ گردد»<sup>۱</sup>

در فقره ۶ و ۳۷ آمده است که تشر چست و چالاک بسوی دریای فراخکرت بشتابد همانطوری که تیر در هوا از کمان بهترین تیر انداز آریائی اِرخش *Eraxša* از کوه ائیریوخشوت *Airyō.Xšutha* بطرف کوه خوانونت *xvanvant* پرتاب گردید اِرخش همان است که در مجمل التواریخ ارش شیوا تیر ضبط است بهرام چوین رقیب خسرو برویز مدعی بود که از خاندان آرش میباشد داستان تیر اندازی آرش در جنگ منوچهر و افراسیاب برای تعیین حدود خاک ایران و توران در ادبیات و تاریخ ما معروف است کوههای اریوخشوت و خوانونت را نمیدانیم که در کجا واقع است و امروز بجه اسمی نامیده میشود ولی میتوان گفت که اوّلی در طبرستان و دومی در مشرق ایران واقع است فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید

اگر خوانند آرش را کمان گیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر

تو اندازی بجان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب<sup>۲</sup>

Weissbach, Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig, 1911 S. 83

۱ ویس و رامین صفحه ۳۸۰ چاپ کلکته ۱۸۶۵ میلادی رضا قلخان هدایت در کتاب خود فرهنگ انجمن آرای ناصری خواسته که اشتباه دیگران را که فرد اولی اشعار فوق را به نظامی نسبت داده اند اصلاح کند فقط چندین اشتباه دیگری با اشتباه دیگران افزوده است از آئیمه اشعار مذکور را از داستان وامق و عذرا نقل میکند قطعاتی که از وامق و عذرا باقی مانده است متعلق به ناصری است و شعرائی که بعدها آنرا اقتباس کرده اند نسبتاً متاخر هستند

ابوربحان بیرونی در آثار الباقیه راجع بجهن تیرگان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق میافتد چنین مینویسد «پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید بتوران برگزار گردد بواسطه پرش و خط سیر تیری معین شود در این هنگام فرشته اسفندار مذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ایستای بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند آرش برهنه شده بدن خویش بمضار بنمود و گفت ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید پس از آن دست پجله کان برد بقوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید آن تیر از کوه رویان<sup>۱</sup> باقصی<sup>۱</sup> نقطه مشرق بفرغانه رسید و بریشد درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست آن موضع را سر حد ایران و توران قرار دادند گویند از آنجائی که تیر بر تاپ شد و تا با آنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است بنابر این جشن تیرگان بمناسبت صلح ایران و توران میباشد<sup>۲</sup>

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است عین عبارت بلعمی که از او نقل میکنند چنین است «و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتن پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیر انداز تر نبود و بر تلی شد در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت بر لب جیحون بزمین آمد»<sup>۳</sup> روضة الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین مینویسد «مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد هر جا که آتش تیر فرود آمد فاصله میان دو مملکت آن محل بود و آرش بر قله جبل دماوند رفته تیری بجانب

۱ رویان اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان رجوع کنید به معجم البلدان  
Eran-shahr von Marqart S. 196.

۲ و

۲ آثار الباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۰

۳ بلعمی چاپ کابور ۱۹۱۶ میلادی ص ۱۱۰



## تیر یشت

تشر ستاره درخشان (رایومند) باشکوه (فرهمند) را ستویس آب آورنده  
توانای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم  
«مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون  
مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ☪



### ﴿ کرده (۱) ﴾

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش<sup>۱</sup>  
ماه و خانه (میهن) (و) میزد را میستائیم<sup>۲</sup> تا اینکه از برای من ستاره  
فره مند به راهی ماه بمردان (دایران) شکوه ارزانی دارد  
من تشتر ستاره آرامگاه بخشنده را با زور میستایم ۰۰

۲ تشتر ستاره رایومند فره مند را میستائیم (آن ستاره) که منزل آرام و  
منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشانده درخشنده درمان دهنده  
تند پرنده بلند از دور درخشنده را که روشنائی بی آرایش (پاک) افشاند  
آب دریای فراخ را (رود) و تگوهی در همه مشهور را<sup>۳</sup> نام گوش مزدا  
آفریده را فرّ توانای کیانی را فروهر اسپنتمان زرتشت پاک را  
(ما میستائیم) ۰۰

۳ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نیاز بلند با زور (آن) ستاره تشتر را  
تشتر ستاره رایومند فره مند را میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان  
خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ  
یَنگِه ها نام ۰۰ ۴

۱ کلمات که به بزرگ جسمانی و روحانی ترجمه شده در متن آهو سَعد و رَتو آمده است  
آمده است لغت رد که در زبان ادبی موجود و بمعنی بخرد و دانا گرفته اند از رَتو اوستای است  
که بمعنی سرور روحانی و بزرگ معنوی است در قمره فوق اهورامزدا بینمیش زرتشت امر  
میکند که در رسالتش مقام سلطنت جسمانی و روحانی هر دو را محفوظ بدارد

۲ میهن در متن میهن و سَعد بمعنی خان و مان است شمس فخری گوید جهانان را  
یک ذره از نهایت او به از هزار شکار و فیل و میهن میزد در متن میزد و سَعد بمعنی فدیه  
و نثار میباشد در زبان ادبی فارسی بمعنی مجلس ضیافت و عشرت گرفته اند فرخی گوید  
اندر میزد با هنر دانش و ندر نبرد با هنر بازو

۳ و تگوهی سَعد اسم رودی است غالباً در کتب پهلوی با رود رنگها یکجا نامیده شده و  
روت خوانده میشود و تگوهی نیز لفظاً بمعنی به و خوب میباشد رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۷-۲۲۸

۴ قمره ۳ در انجام هر یک از کرده های نشر یشت تکرار میشود



### نیربشت (کرده ۲)

۴ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم (که) نطفه آب در بر دارد  
(آن) توانای بزرگ نیرومند دور بیننده بلند پایه زبردست را آن  
بزرگواری که از او نیکنمایی آید و نژادش از اہم نیاست (میباشد)  
برای فروغ و فرش او را میستائیم

### نیربشت (کرده ۳)

۵ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی را که چارپایان خرد و بزرگ  
منتظر اند و مہدمانی که سابق جفاکار بودند و کسبت ها ۲ که در  
پیش بشارت پرداختند

چه وقت از برای ما تشتر رایومند فرهمند طلوع خواهد کرد؟  
چه وقت سرچشمه های آب بقوت اسبی دگر باره روان خواهد شد؟  
برای فروغ و فرش او را میستائیم

### نیربشت (کرده ۴)

۶ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که تند بسوی دریای فراخکرت  
تازد مانند آن تیر در هوا پُران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی  
از کوه آئیر بوخشوت بسوی کوه خوانونوت انداخت

۱ فقره ۳ از هفت بشت در این بنا تکرار میشود

۲ بشت وسیع معنی این نام معلوم نیست از فقره دوم بر میآید که از کشت ها گروهی از  
بد خواهان و دشمنان اراده شده است معانی که دانشمندان از برای این کلمه حدس زده اند  
هیچ یک نزد بارتولومه مقبول بر نمانده است

۳ آئیر بوخشوت سده ۱۱۰۰ کیلیکی در کوهستان خوانونوت ۳۳۰۰ متری ارتفاع  
است بنابر آنچه در منابع اخیر از انور جان ذکر کرده ایم که تیر آرش از کوه رویان پرتاب گشته  
بفرغانه فرود آمد باید آئیر بوخشوت همان کوه رویان باشد که سابق اسم ناحیه و شهری بوده است  
در طبهرستان احتمال دارد که کوه تیر بشت ۸۰۰ متری در فقره ۲ از زامبادیشت و رویشن هومند  
در فصل ۱۲ در قرات ۲ و ۲۷ از منشع همان رویان باشد این حدس درست باشد یا نه  
بسیار وجهی برای تعیین محل این کوهستان نیست فقط میتوانیم بگوئیم بنا بر آنچه در کتب تاریخ  
ما از داستان جنگ با موچین و افراسیاب مدعی شده است آئیر بوخشوت باید در طبهرستان واقع  
باشد و خوانونوت در خراسان هم چنین گفته ایم که بقول طبری و بلعمی تیر آرش بلب جیحون  
(آمر دریا) فرود آمد می تواند نیز نوشته است که از کوه دماوند پرتاب گشته بر کنار جیحون  
افتاد بنا بر این خبر اخیر خوانونوت باید یکی از کوههای سرچشمه جیحون باشد



- ۷ آنگاه آفریدگار اهورامزدا باو (به تیر) نفخه بدمید آنگاه آب و گیاه ۱  
و مهر دارنده دشتهای فراخ از برای او گردا گرد راهی مهیا ساخت  
برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ ۵۵

(کرده ۵) ۵۵

- ۸ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که به پریها غلبه کند  
کسی که پریها را درهم شکند وقتی آنها بشکل ستارگان دنباله دار ۳  
در میان زمین و آسمان پرتاب شوند بنزدیک دریای فراخکرت نیرومند  
خوش منظر ژرف که آتش سطح وسیعی را فرا گرفته است او براسی  
بصورت اسب مقدسی (بسوی دریا) آید او از آب امواج برانگیزاند  
و باد چست وزیدن آغاز دند ۵۵

- ۹ آنگاه این آب را ستویس بهفت نشور رساند ۴ وقتی که او در موقع تقسیم  
پاداش حضور بهر رساند (آنگاه تشر) زیبا و صالح بخش بسوی ممالک  
آید (نا آنگاه آنها) از سال خوب بهره مند شوند این چنین ممالک آریائی  
از سال خوش برخوردار گردند  
برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ ۵۵

(کرده ۶) ۵۵

- ۱۰ تشر ستاره رایومند و فرهمند را میستائیم که این چنین سخن گوینان  
باهورامزدا گفت ای اهورامزدا ای خرد مقدس (سپنتامینو) ای آفریدگار  
جهان جسمانی ای پاک ۵

- ۱ فرشتگان آب و گیاه مفسود است  
۲ فقره ۳ در این جا تکرار میشود  
۳ ستاره دنباله دار یا ذوزب در اوستا ستاره کرم دداسدجی و دسجی نامیده شده است  
همین ستارگانند که غالباً در این یشت به پریها تعبیر شده است  
۴ ستویس که اسم ستاره ایست در آن واحد اسم یکی از فرشتگان موکل آب هم هست  
یکی از وظایف او خنایکه از فقره فوق بر مبادی تقسیم کردن نعمت آب است



۱۱ اگر مردم در نماز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میستانند (یس) من با زندگانی درخشان و جاودانی خویش بمردهان یاک روی آورم در موقع معینی از زمان در مدت يك یا دو و یا پنجاه شب فرارسم ☉

۱۲ تشر را میستائیم تیشتریئنی ها (Tishtryaini) <sup>۱</sup> را میستائیم (آن ستاره) را که از پی اولی در آید میستائیم <sup>۲</sup> پروین را میستائیم <sup>۳</sup> آن ستاره هفتورنگ را برای مقاومت کردن بسد جادوان و پریها (مستائیم) و نند ستاره مزدا آفریده را میستائیم برای قوت برای پیروزی برازنده برای قوه مدافعه اهر را آفریده برای برتری برای غلبه نمودن با احتیاج برای غلبه نمودن بخصومت تشر درست چشم را میستائیم ☉

۱۳ در ده شب اولی ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی پذیرد بشکل يك مرد پانزده ساله درخشان با چشمهای روشن بلند بالا (و) بسیار نیرومند (و) توانا و چست در فروغ پرواز کند ☉

۱ تیشتریان *تیشتریان* اسم يك دسته از ستارگانی است که در نزديك تشر میباشد در خورشید تابش بر در فتره ۸ از آنها اسم برده شده است گروهی از مستشرقین از انکیل Anquetil که ترجمه اش فقط ترجمه سنتی است گرفته تا اشیگل و هارلز و گلدزکله مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشر محسوب است گرفته اند بتحقیق نمیدانیم که کدام ستارگان منظور تشر از آنها اراده شده است

۲ در این جمله آن ستاره که پس از تشر دارای دومین مقام و رتبه است مقصود میباشد و آن عبارت است از ستاره سوریس

۳ ستاره که به پروین ترجمه شده در متن *پروین* (paoiryāēni) میباشد و نسخه جمع آمده است گروهی از مشرقیت آن را به پروین ترجمه کرده اند رجوع شود به

Beiträge Zur Altbaktrische Philologie von Lagarde S. 58

Über Alt-iranische Sternnamen von Weber



۱۴ بسن يك چنین مردی که باو نخستین بار کمر بند دهند  
 بسن يك چنین مردی که نخستین بار قوت گیرد  
 بسن يك چنین مردی که نخستین بار ببلوغ رسد ۰۰

۱۵ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا پیرسد  
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بکه باید من ثروتی از پسران و گروهی از پسران و کمال از برای  
 روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیاشم بر طبق  
 بهترین راستی ۰۰

۱۶ در ده شب دومی ای اسپنتمان زرتشت تشر رابوهند فرهمند ترکیب جسمانی  
 پذیرد بشکل يك گاو زرین شاخ در فروغ پرواز کند ۰۰

۱ از این فقره بخوبی برمیآید که در قدیم پس از سن پانزده سالگی کشتی می بستند چه در  
 فقره پیش گفته شده است تشر بصورت جوان پانزده ساله ظاهری میشود اکنون بس از سن  
 هفت سالگی هر زرتشتی ناگزیر از داشت آن است این بند از ۷۲ نخ از پشم سفید گوسفند  
 بافته میشود و سه بار بدور کمر بندند عدد ۷۲ بمناسبت ۷۲ یسنا (قسمتی از اوستا) میباشد و  
 سه بار بدور کمر بست اشاره است به پندار و گفتار و کردار نیک در روزی که مراسم کشتی  
 بندی بعمل میآید در همان وقت به بچه نیز سدره میپوشند و آن عبارت است از پیراهن سفیدی  
 که در زیر لباس پوشند در موقع دیگر از آن صحبت خواهیم داشت کشتی یا کشتیک کله پهلوی  
 است یعنی طرف و کنار مودولاً این کله را کشتی گویند که در زبان فارسی هم باقی است مثل  
 کشتی گیر و کشتی گرفت کله اوستائی کشتی آئوینگهن سدره میپوشد در هر مزدبشت  
 فقره ۱۷ و یسنا ۹ فقره ۲۶ استعمال شده است در اوستا کله مذکور هم یعنی مطلق کمر بند  
 است و هم یعنی بند مخصوص که کشتی یا کشتی باشد همان که در فارسی یعنی کمر بند است با  
 این کله اوستائی یکی است در این جا متذکر میشویم که کشتی از عهد بسیار کهن در میان اقوام  
 آریائی معمول بوده است برهمنان یعنی پیشوایان مذهبی کیش برهمن نیز چنین بندی بگردن آویخته  
 بطرف شانه راست حمایل میکنند

رجوع کنید به خرمشاه تألیف نگارنده بحاشیه صفحه ۷۵



۱۷ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد  
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بکه باید من ثروتی از گاو (ستوران) و گله ای از گاو و کال از برای  
 روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم بر طبق  
 بهترین راستی ۰۰

۱۸ در ده شب سوئی ای اسپنتمان زرنشت تشر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی  
 پذیرد بشکل یک اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرنشان در  
 فروغ پرواز کند ۰۰

۱۹ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد  
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بکه باید من ثروتی از اسبها و خیلی از اسبها و کال از برای روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم بر طبق  
 بهترین راستی ۰۰

۲۰ آنگاه ای اسپنتمان زرنشت تشر رایومند فرهمند بپیکر اسب سفید زیبایی  
 با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۰۰



۲۱ بضد او دیو ایوش بییگر اسب سیاهی بدر آید

يك (اسب) كل با گوشهای كل يك (اسب) كل با گردن كل  
يك (اسب) كل با دُم كل يك (اسب) كل گر مهیب ۵۵ ۱

۲۲ هر دوای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند و دیو ایوش بهم در آویزند  
هر دوای اسپنتمان زرتشت در مدت سه شب (و) روز باهمدیگر بجنگند  
دیو ایوش به تشتر رایومند فرهمند چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۳ پس از آن او (ایوش) او را (تشتر را) بمسافت يك هائز از دریای  
فراخکرت دور براند ۲ (آنگاه) تشتر خروش درد و ماتم بر آورد وای بر  
من ای اهورامزدا بدا بحال شما ای آنها و گیاهها محنت بتوای دین مزدیسنا  
اکنون مرا مردم در نهازی که از من نام برده شود نمی ستایند چنانکه سایر  
ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵۵

۲۴ اگر مردم در نماز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده  
میستایند (این چنین) من قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو  
قوّت ده کوه قوّت ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت ۵۵

۱ كل با كچل در اوستا كَثَوَرَو و سَدَاشد جلال الدین اکبر شاهنشاه هندوستان  
این همایون شاهنشاه که در سال ۱۰۱۲ وفات یافت وقتی بسر کوبی میرزا یادگار که باغی شده  
کشمیر را گرفته بود میرفت در هنگام حرکت این شعر را گفت کلام خسروی و تاج شاهی  
بهر کل کی رسد حاشا و کلا میرزا یادگار سرکش کچل بود نقل از (شعر فارسی و سلاطین  
و امراء خطا به مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر عین السلطنه صدر اعظم در جلسه شعبه جامعه  
معارف) حیدر آباد دکن ۱۹ ربیع الاول ۱۳۴۶

گر که در فارسی بمعنی جرب است بجای کله اوستائی و سَدَاشد این ترجمه از گلندر است  
۲ هائز تر و سَدَاشد در پهلوی ها سر میباشد بندهش در فصل ۷ مفصلاً از منازعه تشتر و  
ایوش صحبت میدارد در فقره ۸ از فصل مذکور مینویسد که نخست ایوش تشتر را يك فرسنگ  
از دریای فراخکرت دور نمود در فصل ۲۶ در فقره اول کله هاسر را چنین معنی میکند  
«يك هاسر يك فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام»



۲۵ من خود اهورامزدا تشر رایومند فرهمند را نام برده در نیاز میستایم  
من باو می بخشم قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو قوّت ده کوه  
قوّت ده آب قابل کشتی رانی ۵۵

۲۶ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند بیکر اسب سفید زیبایی  
با گوشهای زرین و لکام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۲۷ برضد او دیو اپوش بیکر اسب سیاهی بدر آید  
يك (اسب) کل با گوشهای کل يك (اسب) کل با گردن کل  
يك (اسب) کل با دم کل يك (اسب) گر مهیب ۵۵

۲۸ هر دوای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند و دیو اپوش بهم در آورند  
هر دوای اسپنتمان زرتشت باهم دیگر بچنگند در وقت ظهر تشر رایومند  
فرهمند بدیو اپوش چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۹ پس از آن او (تشر) او را (اپوش را) بمسافت يك هائز از دریای فراخکرت  
دور براند تشر رایومند فرهمند خروش شادکامی و رستگاری بر آورد  
خوشا بمن ای اهورامزدا خوشا بشما ای آنها و گیاهها خوشا بدین مزدیسنا



خوشا بشما ممالک آب جوهای شما بدون مانعی بطرف محصول با دانه های  
درشت و چراگاه با دانه های ریز و بسوی جهان مادی روان گردد ۵۵

۳۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند بییگر اسب سفید زیبایی  
با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۳۱ او دریا را بتموج در آورد او دریا را بجنبش در آورد  
او دریا را بخروش در آورد او دریا را بطغیان در آورد  
او دریا را بجوش در آورد او دریا را بتلاطم در آورد  
در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میان  
دریا بالا بر آید ۵۵

۳۲ پس از آن ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند دگر باره از دریای  
فراخکرت برخیزد ستویس رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود  
و بس از آن مه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت  
واقع است برخیزد ۵۵ ۱

۱ از این فقره برمیآید که اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند باشد







برای فروغ و فرش او را می‌ستایم

(کرد: ۹)

۳۷ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که شتابان بدان سوی گراید چست  
بدان سوی پرواز کند تند بسوی دریای فراخکرت نازد مانند آن تیر  
در هوا پران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه  
اُتربو خشوٹ بسوی کوه خوانونت انداخت ۰۰

۳۸ آنگاه اهورامزدا باو (به تیر) نفخه ای بدمید (و امشاسپندان) ۲ و مهر دارند دشتهای فراخ هر دو از برای او راه را مهیا ساختند از بی آن (تیر) اشی نیک و بزرگ و یارند ۳ سوار گردونه سبک و چست روان شدند تا مدتی که آن (تیر) پیران بکوه خوانونت فرود آمد در خوانونت آن بزمن رسید ۴

برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۱ .

۱ بعینه فقره ۳ از همین یشْت در این جا تکرار میشود  
۲ امشاسپندان سابقاً در تفسیر برای توضیحات افزوده شده بعد ها جزو متن گردیده است  
۳ اشی ~~بصینه~~ بصینه تأیث اسم فرشته ثروت و نعمت است یشْت هفدهم مختص باوست و  
آن را ارت یا ارد یشْت گویند در مقاله ارت از او صحبت خواهیم داشت پاردی در تفسیر  
بهلولی اوستا بجای کله پاردی ~~نشد~~ استعمال شده است معنی آن نعمت و فیض و ثروت  
میشد کله ای که در یسنا ۳۸ فقره ۲ بقبض ترجمه کرده ایم همین پاردی میباشد (رجوع کنید  
بصفحه ۱۲۱ همین کتاب هفت تن یشْت بزرگ) غالباً از پاردی در اوستا فرشته ای اراده شده  
است که مثل اشی فرشته مؤنث است و مانند او نیز برای محافظت گنج و ثروت گماشته شده است  
بسا این دو در کتاب مقدس باهم نامیده شده اند از آنجمله در مهر یشْت فقره ۶۶ و در  
دوسیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۲۵ و غیره غالباً پاردی با صفت رَئَوَرْت ~~نشد~~ آمده  
است یعنی با گردونه چست و سبک رونده

۴ تمام این قفره ۳۸ راجع بتیر آرش است که بامر خدا و یاری فرشتگان از کوه طبرستان بکوه خراسان سرحد ایران و توران رسید در مقاله تشریح داده ایم که ابوریحان بیرونی نیز مینویسد که خداوند بباد امر فرموده تیر را حفظ نماید تا از کوه رویان باقصی نقطه مشرق بفرغانه رسد

(ဝါ. ၁၀)

၁၃၉ နေရာရှိသော ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၁၄၀ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

(ဝါ. ၁၁)

၁၄၁ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၁၄၂ ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

... ..

(ဝါ. ၁၂)

၁၄၃ ... ..  
 ... ..

﴿کرده ۱۰﴾

۳۹ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که پیرها غلبه نمود کسی که پیرها را درهم شکست آن پیرهای که اهریمن برانگیخت بامید آنکه تمام ستارگانی را که حامل نطفه آب اند باز بدارد<sup>۱</sup>

۴۰ تشر آنها را شکست داد آنها را از دریای فراخکرت دور نمود آنگاه ابرها بالا برآمد و آبهای سال خوش آورنده روان گشت در آنهاست سیل باران شدید آبهای که سیلان کنان در روی هفت کشور پراکنده شود برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۲

﴿کرده ۱۱﴾

۴۱ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که آبهای را کد (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران مشتاق اوست

۴۲ چه وقت تشر رایومند فرهمند از برای ما بدر خواهد آمد چه وقت چشمه های آب سترگ تراز (شانه) اسبی بجریان در آید؟ چه وقت چشمه ها بسوی کشت زاران زیبا و منزلگاهان و دشتها جاری شود و ریشه گیاهها را از رطوبت قوی خود نمی بخشد؟

برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۲

﴿کرده ۱۲﴾

۴۳ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که از تمام موجودات با آب جهنده خویش هول و هراس فروشوید (این چنین) او شفاء بخشد آن

۱ در این جا از پیرها همان ستارگان دنباله دار یا بقول اوستا ستارگان کرم مقصود

میشود

۲ یعنی فتره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود







تقسیم کنند که در آنجاها اورا ستوده و معزز بدارند (وی را) خوشنود سازند و خبر مقدم گویند

۱. برای فروغ و فرش اورا هیستایم

(۱۵۵)

۴۸ شتر ستاره را یومند فرهند را میستائیم کسی را که تمام مخلوقات خرد

مقدس (سمپتا مینو) مشتاق دیدار اند آہائی کہ در زیر زمین بسر میبرد

آنهایی که در روی زمین بسر میبرند و آنهایی که در آب و آتشی که در

خشکی زندگانی میکند و آنهایی که بیرنده و خزانده است و آنهایی در

محل آزاد جایگزینند و آنچه در (عالم) بالا که از آفرینش بی انجام و

۲ بی آغاز راستی (اشا) نامیده میشود

۱. برای فروغ و فرش اورا میستایم

(کردہ ۱۶)

۴۹ تشتت ستاره را بومند فرهند را هیستائیم آن غمخوار نیرومند ماهر فرمانروا

را که با هزار نعمت آراسته است کسی که او را خوشنود سازد او .مرد

خواهشمند بدون عوض نعمتهای بسیار بخشد

۵۰. من ای اسپنتمان زرتشت آن ستاره تشر را در شایسته ستایش بودن مساوی

در بر ازنده نمایش بودن مساوی در تکریم اورا خوشنود ساختن مساوی

در قابل مدح و ثنا بودن مساوی با خود من که اهورامزدا هستم

سافر دم

۵۱ برای مقاومت کردن بر ضد آن پری و (اورا) شکست دادن و برای چیر شدن

۱ فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ مقصود از این جمله اجبر مخلوقات مینوی است در مقابل مخلوقات دنیوی که در جمله های

بیش از آنها اسم برده شده است

၁။ အထွေထွေအကျဉ်းချုပ် - အထွေထွေအကျဉ်းချုပ်  
၂။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၃။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၄။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၅။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၆။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၇။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၈။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၉။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်  
၁၀။ အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်အကျဉ်းချုပ်

[illegible][illegible][illegible][illegible]

و خصوصتش را (بوی) برگردانیدن بآن (پری) خشکسالی<sup>۱</sup> که  
مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده مینامند ۰۰

۵۲ اگر من بخصوصه ای اسپنتمان زرتشت آن ستاره تشر را در شایسته  
ستایش بودن . . . . . ۲ ۰۰

۵۳ برای مقاومت کردن بحد آن پری و (اورا) شکست دادن . . . ۳ ۰۰

۵۴ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی این جا و آن جا سرزده  
قوة زندگانی جهان مادی را یکسره در هم میکشست ۰۰

۵۵ آری تشر را بومند فرهمند آن پری را ببند در کشد با زنجیر دو لا ببندد  
و با زنجیر سه لا ببندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین  
لا ببندد چنانکه گوئی بک هزار مرد که در قوت بدن قوی ترین  
(مردمان) باشند یک مرد تنها را ببند در کشند ۰۰

۱ مقصود از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشر از آن اسم برده ایم  
دژیا تیریه در مقابل هو یا تیریه یعنی سال نیک و خوب سال رزق  
و فراوانی

۲ فقره ۵۰ بعینه در این جا تکرار میشود

۳ فقره ۵۱ بعینه در این جا تکرار میشود



۵۶ اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالک آریائی از برای تشر رایومند فرهمند ستایش و نیایش شایسته بجای آورند همان ستایش و نیایشی که از برای او شایسته ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راسی باشد هر آینه لشکر دشمن باین ممالک داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب (کر) و نه کبست (زهر) <sup>۱</sup> و نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرقهای بر افراشته (دشمن) ۰۰

۵۷ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا از برای تشر رایومند فرهمند ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است ؟ ۰۰

۵۸ آنگاه اهورامزدا گفت از برای او ممالک (اقوام) آریائی باید زور نشان کنند از برای او ممالک آریائی باید برسم بگسترانند از برای او ممالک آریائی باید یک گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اما) یک رنگ (باشد) ۰۰

۵۹ براهزن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه زن بدعمل و نه بآن نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است ۰۰

۶۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) براهزن رسد یا زن بدعمل و یا به نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است هر آینه تشر رایومند فرهمند چاره و درمان را برگیرد ۰۰

۱ کبست فارسی در متن کبستی و سوسوسه می باشد بطور یقین نمیدانیم که کبست فارسی آنچه در فرنگها بمعنی گیاه تلخ و کلبه گیاهها زهر دار ضبط است و غالباً شعراء استعمال کرده اند یا کبستی اوستایی باشد متشرقین در سر معنی این لغت باهم متفق نیستند. برخی بمعنی زهر (گلدرز) برخی دیگر بمعنی گیاه زهر آلود (دارمستتر) گرفته اند بارتولومه تصور میکند که اسم مرض مخصوصی باشد



۶۱ بناگاه سیل مهالک آریائی را فرا گیرد بناگاه لشکر دشمن بمهالک آریائی  
در آید بناگاه مهالک آریائی درهم شکنند پنجاه ها صدها  
صدها هزارها هزارها ده هزارها صد هزارها  
برای فروغ و فرش اورا میستایم . . . ۱ ۵۵

۲۶ یتا اهو . . . . .  
درود میفرستم به تشر رایومند فرهند به ستویس آب آورنده توانای  
مزدا آفریده  
اشم وهو . . . . . ۲ ۵۵

## گوش = درواسپا

یشت نهم موسوم است به درواسپا و درواسپا Drvaspa و آن را نیز در اوستا گاووش گاوش (Gāuš) و در فارسی گوش گویند برای رفع اشتباه باید بگوئیم که گوش بمعنی آلت شنوائی در اوستا گموش گموش (Gaōša) میباشد گموش گموش یا گموش گموش بمعنی گاو و (گاووش) فرشته حافظ چارپایان که از آن مشتق شده است بگوش آلت شنوائی مربوط نیست در مقاله ماه از گوشتورون دروستا صحبت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود میباشد در این جا لازم است متذکر شویم که کله گاو در اوستا بعلاوه از معنی معمولی که امروز در فارسی از آن اراده میشود دارای يك معنی بسیار منبسطی است و همه چارپایان مفید اطلاق میگردد در خود اوستا برای تشخیص چارپایان خرد مثل میش و بز آئویمه سده سده یا سده سده گفته اند و چارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو و خرستور و سده سده (ستور) نام داده اند هر يك از چارپایان خرد و بزرگ را جدا گانه اسمی است و بسیار نزدیک به فارسی از آنکه گفتیم کله گاو در اوستا اسم جنس است این معنی از خود کله گوسفند نیز بخوبی برمیآید که امروز برای میش استعمال میکنیم ولی اساساً آن از برای چارپایان خرد وضع شده است از جزء اخیر این کله که سفند یا سپند باشد در مقاله اشاسپند صحبت داشتیم و معنی آن مقدس یا پاک و سفید میباشد جزء اولی همان گاو است که در این جا بهتر شکل اوستائی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرکرد ۲۱ فقره ۱ گوید درود بتو ای گاو مقدس (گموش سپنت) مقصود همان گاو است نه میش بعدها از گموش سپنت چارپایان کوچک اراده کرده اند و بتدریج در فارسی برای میش تخصیص یافته است از برای میش نر در خود اوستا کله مئش mēša و از برای میش ماده مئشی mēšī استعمال شده است<sup>۱</sup> در لهجه دری یعنی ۱ رجوع شود به یشت ۱۴ (وهرام یشت) فقره ۲۳ و یشت ۱۷ (ارت یشت) فقره ۵۶ و ونداد فرکرد ۱۹ فقره ۲۳

در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو در سربگ رسته از اسامی جانوران دیده میشود از این قبیل است گاو میش و گاو گوزن و گاو گراز و گاو کرگدن و گاو ماهی<sup>۱</sup> و این خود دلیل است که کلمه گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی بمعنی منسبطتر از کلمه بوفین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلیه چارپایان از جنس گاو میباشد

پس از دانستن این مقدمه اینک به بینیم که چرا گاو بخصوصه این همه مورد توجه گردیده و حتی اسم فرشته حافظ جانوران مفید از کلمه گاو مشتق شده است دلیلش بسیار واضح است برای آنکه در میان چارپایان گاو مفیدتر از همه است هر آن فوایدی که امروز از گاو داریم در قدیم هم داشته اند چون شیر و روغن و پنیر که اساس تغذیه اقوام قدیم بوده همه از گاو است ناگزیر آن را مورد نوازش و شفقت ساخت هنوز پارسیان ذبح گاو را ناروا و گوشت آنرا بخود ناکواز میدانند چنانکه از خوردن خروسی که سحرگاهان بانگ زند و مردم را از پی ستایش خدای و کار و کوشش میخواند امتناع دارند گاو را با ورزاو که بمعنی گاو ورز و کشت میباشد از برای قوم فلاح و زارعی مثل ایرانیان برای عمل زراعت و شخم و شیار کردن یاور بسیار گرانبهائی بوده است غالباً در خود گاتها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندن آنها برای زراعت توصیه شده است<sup>۲</sup> و بعلاوه از پی گاو زه کمان میساخته اند و پوست آن چرم مثل امروز مورد استعمال داشته است گردونه و بار کشی نیز با این جانور بوده است این مسئله نیز از مهریشت فقره ۳۸ بخوبی برمیآید چه در این جا از گردونه که با ورزاو کشیده میشود صحبت رفته است بمد بر آن فردوسی نیز گوید

ز گاو ان گردونکشان چل هزار همیراند پیش اندرون شهریار<sup>۳</sup>

نظر باین فواید ابدآ شگفت آمیز نیست که گاو در آئین مزدیسنا معزز

Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebräuche. ۱

۲ رجوع شود بگاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ و یسنا ۳۳ قطعه ۳ و ۴

۳ شاهنامه چاپ آموزنده بونه ۱۹۱۳ میلادی ص ۱۰۷

باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود در چندین جای گاتها از فرشته گوشورون یا روان نخستین ستور که برای حفاظت چارپایان نیک گماشته شده یاد گردیده است <sup>۱</sup> در سایر قسمتهای اوستا نیز بکلب و روان این فرشته درود فرستاده میشود <sup>۲</sup> نگهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است بقول ابوریحان بیرونی گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیر-ور در این روز سیر و شراب خورند و از برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند <sup>۳</sup> در فرهنگها نیز جشن سیر سور ضبط است

فرشته نگهبان چارپایان گهی گوش خوانده میشود و گهی درواسپا بی شک از این دو کلمه يك فرشته اراده شده است در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۱۴ نیز این هر دو لغت با هم ذکر گردیده است کلمه درواسپا مرگب است از دو جزء درو + اسپ معنی جزء اخیر معلوم است جزء اول در اوستا درو و دس (drva) و در فرس دورو و بمعنی عافیت و سحت و تندرستی میباشد همین کلمه است که امروز در فارسی درست گوئیم بنابر این درواسپا یعنی درست دارنده اسب بی شک در این جا هم از کلمه اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت نهم نیز درواسپا سالم نگهدارنده چارپایان خرد و بزرگ نامیده شده است از آنکه اسب هم برای تعیین اسم فرشته هوکل چارپایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستور است بخصوصه در نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما که از برای نبرد و جنگ بغایت محتاج آن بوده اند و بعلاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسا از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل لهراسب و کشتاسب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجستسب و غیره با کلمه اسب ترکیب یافته است در هرجائی که درواسپا

۱ رجوع شود بگاتها یسنا ۲۸ قطعه ۱ و بهنام قطعات یسنا ۲۹ و بمقاله گوشورون ترجمه نگارنده

۲ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۵ و یسنا ۲۶ فقره ۴ و یسنا ۳۹ (هفت ها) فقره ۱ و یسنا ۷۰ فقره ۲

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۶

ذکر شده آن را بدارنده اسبهای زین شده و گردونهای تندرو و چرخهای  
 خروشنده متصف کرده اند دلبران و ناموران در نماز و ستایش از او اسبهای  
 قوی پیکر و سالم استعانه میکنند حتی اسب خورشید که ذکرش گذشت  
 از او ست در گوش یا درواسپ یشت هفت تن از نامداران از فرشته مذکور برای  
 غلبه کردن بهاءوردان خویش یا برای موفق شدن بامری بدو نماز برده یاری  
 درخواست میکنند نخست هوشنگ بيشدادی دوم جهشید سوم فریدون  
 چهارم هوم پنجم خسرو ششم زرتشت هفتم کی گشتاسب این نامداران همانهای  
 هستند که در آبان یشت از اردویسور ناهید تمنای رستگاری نمودند و  
 هر يك را شرح دادیم و بعد هم آنها را بهمین ترتیبی که در گوش یشت ملاحظه  
 میکنیم در ارت یشت هم خواهیم دید مگر آنکه در آبان یشت از هوم اسمی  
 برده نشده است ولی در طی مقاله افراسیاب صفحه ۲۱۰ از او صحبت داشتیم



گوش یشت = درواسپ یشت

در واسطه توانای مزدا آفریده مقدس را خوشنود میسازیم

(کرد ۱)

۱ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان  
خرد را سلامت نگه میدارد کسی که چارپایان (سنوران) بزرگ را  
سلامت نگه میدارد کسی که دوستان را سلامت نگه میدارد کسی که  
بچگان را سلامت نگه میدارد با دیده بان بسیار دور و . . . .  
۲ با سعادت . . . .



۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد ۰۰

۶ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم من اورا با نماز نیک بجای آورده (و) با زور میستایم آن درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را ما میستایم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام با یغ ینگه ها تام . . . . اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایشش باو بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستایم ۱ ۰۰

### کردۀ (۲)

۷ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چاربا یان . . ۲ ۰۰

۸ از برای او جشید دارندۀ گله ورمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب

هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۰  
۹ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من از برای مخلوقات مزدا گله پرورای مهیا سازم که من مخلوقات مزدا را از خطر ایمن بدارم ۰

۱۰ که من از مخلوقات مزدا کرسنگی و تشنگی را دور نمایم و که من از مخلوقات مزدا ضعف پیری و مرگ را دور سازم و که من در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد گرم و سرد را دور بدارم ۳ ۰۰

۱ فقره ششم در انجام شش کرده دیگر این یشث تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم از همین یشث در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله جشید پس ۱۸۰-۱۸۸ و فقرات ۲۵-۲۶ از آبان یشث



- ۱۱ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد کامروا میسازد
- برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱ ۵

### (کرده ۳)

- ۱۲ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . . ۲ ۵
- ۱۳ از برای او فریدون پسر آئویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (وَرَنَه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۵
- ۱۴ این کامیابی را بمن ده ای فیک ای توانا ترین درواسپ که من باژی دهاک (ضحاك) سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هر دوزنش را بر بایم هر دورا سنگهوك (شهر ناز) و ایرتوك (ارنواز) که از برای توألد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند هر دو را که از برای خانداری برارنده هستند ۳ ۵

۱ فقره ۶ از همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله فریدون ص ۱۹۱ — ۱۹۵ و بفقرات ۳۳ — ۳۴ آبان یش



۱۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد  
کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱ ۰ ۰ ۰

### ﴿کرده ۴﴾

۱۶ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . ۲ ۰ ۰  
۱۷ از برای او هوم . . ۳ درمان بخش و سرور نیک با چشمان زرد رنگ  
در بلندترین قله کوه هرا فدیة آورد و از وی برای این کامیابی  
درخواست نمود .

۱۸ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب  
مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد  
کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه چشمت عمیق و با سطح وسیع بکشد  
کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از  
برای (انتقام) اغریث دلیر ۴ ۰ ۰

۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد  
کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱ ۰ ۰

۱ فقره ۶ همین یشْت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول و دوم همین یشْت در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای نقاط کله فرا شیمی ۵۶۵۵۵۵ آمده است در طی ترجمه یشْتها در هر جای  
که باین صفت برخوردیم آن را با شامیدنی ترجمه کردیم این معنی در فقره فوق از برای هوم که اسم  
کسی است مناسبی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را بمعنی ترقی دهنده و پروراننده بگیریم  
چنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

در خصوص هوم رجوع کنید بمقاله افراسیاب ص ۲۱۰

۴ راجع بکیخسرو رجوع کنید بمقره ۴۹ از آبان یشْت و بتوضیحات پاورقی ص ۲۵۳-۲۵۵



## ﴿کرده ۵﴾

۲۰ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میسنائیم کسی که چارپایان را . . ۱ ۵۵

۲۱ از برای او یل ممالك آریائی استوار سازنده کشور خسرو روبروی دریاچه  
ژرف و بهن چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد  
و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۵

۲۲ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب مجرم  
تورانی را روبروی دریاچه چنچست ژرف و بهن بکشم من پسر انتقام کشنده  
از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر ۵۵

۲۳ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد  
کاهروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . ۲ ۵۵

## ﴿کرده ۶﴾

۲۴ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میسنائیم کسی که چارپایان را . . ۱ ۵۵

۲۵ او را بستود زرتشت پاک در آریاویچ درکنار (رود) ونگوهی دائیتیا<sup>۳</sup>  
با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و  
با کلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست ۵

۱ فقرات اول و دوم همین یشْت در این جا تکرار میشود

۲ فقره ۶ همین یشْت در این جا تکرار میشود

۳ در خصوص مملکت آریاویچ و رود ونگوهی دائیتیا رجوع کنید بیاد داشت صفحه ۵۹ و



۲۶ این کامیابی را، عن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که هُوتس نیک و شریف را <sup>۱</sup> همراه بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند <sup>۲</sup> که او بدین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را در یابد که او از برای جمیعت من مایه شهرت نیکی شود ॐ

۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهندہ کسی که خواستاری را که زور نثار کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۳ ॐ

مستایم (کرده ۷)

۲۸ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . ۴ ॐ

۲۹ از برای او کی گشتاسب بلند همت و بروی آب دائمیتا صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست)

۱ هُوتس در پهلوی بجای اسم اوستای هُوتساست آمده است هُوتس از خاندان ثوتَر (استاسد نوزر) ص ۲۶۵-۲۶۷ ملاحظه شود) زن کی گشتاسب است دروردین یشت فقره ۱۳۹ و در رام یشت فقرات ۳۵ و ۳۶ نیز از او اسم برده شده است در کتاب پهلوی یادگار زیرین مندرج است «آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگر هم تمام پسران و برادران و بزرگان من و نیز زن من هُوتس از کسی که برای من ۳۰ پسر و دختر متولد شدند کشته شوند باز من بپرو این دین پاک خواهم ماند آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد» در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کنایون بنا بداستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است هُوتس غیر از کنایون است چه این اخیر دختر قبصر روم است که کی گشتاسب در اوقاتی که از پدرش لهر اسب رنجیده خاطر در مملکت روم منواری بود اورا شیفته حسن چالش نموده بزنی گرفت

۲ در این جا یاد آورد می‌شویم که حضرت زرتشت در فقره ۱۰۴ از آبان یشت خواستار است که شاه گشتاسب بوی ایمان آورد در فقره فوق آرزو دارد که هُوتس زنت کی گشتاسب با و بگردد

۳ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۴ فقره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود



۳۰ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من به آشت آئورونت پسر ویسپ تئور و آشتی ۱ . . . ۲ با خود سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستر که دارای هفتصد شتر است در پشت زئینیاور خویذاه ۳ در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به در شینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ۵۵

۳۱ که من تریاونت ۶ زشت نهاد را براندازم که من دیویسنا سبینج اوروشک ۷  
 ۱ آشت آئورونت پسر ویسپ تئور و آشتی و ویسپ تئور و آشتی  
 ۲ بجای نقاط از کله ویسپ تئور که باید صفتی باشد معنی درستی بر نیاید کله خراب شده بنظر میرسد

۳ زئینیاور خویذاه ویسپ تئور و آشتی بقول بارتولومه اسم محلی است این اسم را گلدر در متن اوستای خود جئینیاور ضبط کرده است و زئینیاور را نسخه بدل  
 ۴ خیون اسم یک قبیله تورانی است خاک این قبیله نیز مملکت خیون نامیده میشود ارجاسب در اوستا و یادگار زیران پادشاه تورانیان خیون نامیده شده است این اسم در اوستا خویئون میسردهست میباشد این قبیله همان است که بعدها شاپور دوم (۳۰۹ — ۳۸۰ میلادی) نیز در زد و خورد بوده است مورخ رُم امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus که در سال ۳۳۰ میلادی میزیست از گرومباتس Grunbates نامی پادشاه خیونیت (Chionitae) که در داغستان سلطنت داشت و رقیب شاپور دوم بود اسم میدهد (بیاد داشت ص ۲۶۳ نیز ملاحظه کنید) در زامیاد یشت قمره ۸۷ آمده است که کی گشتاسب به تریاونت زشت نهاد و بدیویسنا ریش و بدروغ پرست ارجاسب و بسایر خیونهای نابکار زشت کردار ظفر یافت

۵ در شینیک ویسپ تئور و آشتی چنانکه در قمره فوق ذکر شده است یکی از دیویسنان و دشمن مزدیسنان است معنی لفظی آن چنین است (کسی که گستاخانه حمله برد)  
 ۶ تریاونت ویسپ تئور و آشتی همان است که در قمره ۱۰۹ از آبان یشت باو برخوردیم (نسخه بدل تریهونت) و مثل قمره ۸۷ از زامیاد یشت که ذکرش گذشت باز با ریش و ارجاسب یک جا ذکر شده است در هر جا که باین اسم برخوردیم او را رقیب گشتاسب می بینیم تریاونت لفظاً یعنی تیره و ظالمی

۷ سبینج اوروشک ویسپ تئور و آشتی در پهلوی سبینجروش شده از دیویسنان و دشمن کی گشتاسب است



را براندازم که من دگر باره همای و واریدکنا<sup>۱</sup> را از مملکت خیدونها بخانه  
برگردانم که من ممالک خیون را براقکم پنجاهها صدها هزارها  
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۵

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲ ۵۵

۳۳ یتا اهو . . . . .

درود میفرستم به درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس

اشم و هو . . . . .

اهمائی رئیسچه . . . . . ۳ ۵۵

۱ همای و واریدکنا همای در اوستا هوما یا بو دده=دده یا هومایه یا هومیه  
دو معنی دارد اول بمعنی فرخنده و همایون است چنانکه در یسنا ۴۱ (هفت ها=هفت یشت بزرگ)  
فقره ۳ استعمال شده است دوم اسم دختر کی گشتاسب است در فقره ۱۳۹ از فروردین یشت  
نیز بفروهر همای پاک درود فرستاده شده است در پهلوی هماک گویند در یادگار زریران  
آمده است کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع بلشکریانش چنین گفت «کیست درمیان شما  
ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دخترم هماک را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم  
از برای او در قصر زریر جای سازم و او را سپید لشکر گردانم» فردوسی نیز گوید  
بلشکر بگفتا کدام است شیر که باز آورد کین فرخ زریر . . . . .

که هرگز میانه نهد پیش پای مرا و را دهم دخترم را همای

واریدکنا=درواسپ باید اسم دختر دیگر کی گشتاسب و خواهر همای باشد که در  
شاهنامه به آفرید شده است بی شک فقره ۳۱ از درواسپ یشت اشاره بشکست اولی است که  
ایرانیان از تورانیان دیده و دو دختر کی گشتاسب همای و به آفرید اسپر ارجاسب شدند در  
شاهنامه مفصلاً از گرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان بتوسط برادرشان اسفندیار  
صحبت شده است

چنین کار دشوار آسان مگیر	ببردند پس دختران اسپر
خردمند را دل برفنی ز جای	اگر نیستی جز شکست همای
که باد هوا هرگز او را ندید	دگر دختر شاه به آفرید
برو باره و طوق نگذاشتند	که از تحت زرش برداشتند

۲ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ هر مزد یشت

## مهر

مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی میتر Mithra  
 اشتقاق  
 کلمه مهر  
 و در سانسکریت میتر Mitra آمده است در پهلوی میتر Mitr  
 شده امروز مهر گوئیم و معانی مختلف از آن اراده میکنیم عهد  
 و پیمان و محبت و خورشید جمله از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز  
 شانزدهم هرماه نیز مهر نامیده میشود مسعود سعد این معانی را در يك  
 بیت شعر جمع کرده گوید

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بفرای نگار مهر چهر مهر بان  
 بسا اسامی اشخاص تاریخی بما رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم  
 ایران در کتب مورخین و جغرافیادانهای ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده  
 که با کلمه مهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهر بندکشای در تورات  
 کتاب عزرا در باب اول فقره ۸ مندرج است که خزینه دار کورش بزرگ موسوم  
 بوده است به میتر داث چون مهربکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام  
 بلندی است بسا آتشکده های عهد باستان با اسم او بوده است چنانکه  
 فردوسی گوید

چه آذر گشسب و چه خرداد مهر فروزان چو ناهید و بهرام و مهر

امروز هم زرتشتیان پرستشگاه خویش در مهر اویند در فرهنگها نیز  
 مسطور است که مهر قبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند  
 کلیه این معانی درست و از برای هر يك در اوستا و تاریخ مآخذی میتوان  
 نشان داد اسم بیخ گیاهی هم که بمناسبت شباهتش بدوفری که در مقابل هم  
 ایستاده باشند مهر گیاه میباشد و نیز مردم گیاه و استرنک و سگ کن  
 معروف است این بیخ و ریشه را در عربی یبروج الصنم و خود آیه را

لَفَّاحْ گویند <sup>۱</sup> در طب نیز میتری دایتسم *Mithridatisme* معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و متدرجاً مقدار زیادتری بکار بردن و طبیعت خود را بآن عادت دادن بطوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت عامی که در طب اروپائیان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری دایتسم بمهرداد رقیب بزرگ رُمها پادشاه مملکت پونتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۶۳-۶۲ پیش از مسیح سلطنت کرد منسوب میباشد میگویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را باستعمال آن عادت داد تا سمی در وجود او اثری نکند بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و میابخی ذکر کرده اند در نزد هندوان کلمه میث *Mith* که بُن و ریشه مهر است بمعنی پیوستن و بجائی فرود آمدن است لغت میثینیا *Maithanyia* که در اوستا بسیار استعمال شده بمعنی خانه و سرا میباشد این کلمه همان است که امروز میهن گوئیم بنا براین فرهنگهائی که آنرا بوطن ترجمه کرده قدری از معنی حقیقی منحرف شده اند کلمه میهان یا مهیان نیز از همین اصل و بنیان است و در اوستا مِشمن *Maithman* میباشد <sup>۲</sup> یوستی *Justi* مهر را بمعنی ای که ذکر شد گرفته آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی میداند و یا بعبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان <sup>۳</sup> در گاهها که قدیمترین قسمت اوستاست فقط یکبار کلمه میترا استعمال شده است اما نه بمعنی فرشته بلکه

۱ تحفه المؤمنین مینویسد یروج العنم یدخ لفاح بری است بشکل دو انسان که در بروی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه و سگ کن نامند نبات مذکور شیه بعلیق و بقدر زرعی برکش شیه به برک انجیر و باریکتر از آن و تمرش سرخ و بقدر زیتون و در بوی شیه بیهه سایل و گلش سفید بیخش بصورت دو انسان مواجه و مستور بلیفهای اشقر شیه بموی رجوع کنید نیز به بحرالجمواهر خاقانی در معنی مردم گیاه گوید

من همی در هند معنی راست همچون آدمم وین خزان در چین صورت راست چون مردم گیاه حافظ گوید

سبزه خط تو دیدیم و زیستان بهشت بطلبگاری این مهر گیاه آمده ایم

۲ رجوع کنید به *Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae Strassburg 1904*

۳ رجوع شود به *Geschichte des alten Persiens von Fer. Justi Berlin 1879 S. 92-93*

بمعنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی<sup>۱</sup> در فرگرد چهارم و ندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان شکن و اقسام معاهدات و شروط آنها صحبت میشود کلیه کلمه مثر بمعنی عهد و پیمان آمده است در یشت دهم که مخصوص باین فرشته است بسا کلمه مثر بجای عهد و میثاق آمده است میثرو دروج 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (Mithrō-druj) که بمعنی تحت اللفظی دروغگوی مهر میباشد در همه جا پیمان شکنی از آن اراده گردیده است هیچ يك از این معانی مخالف همدیگر نیست معنی ریشه کلمه پیوستن و واسطه بودن است معنی های دیگر بعد ها بواسطه مقام و شغل این فرشته برخاسته است برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستتر Darmesteter معنی قدیمی و اصلی آنرا دوستی و محبت گرفته است<sup>۲</sup>

در سانسکریت هم میترا بمعنی دوستی است و در وید برهمنان مانند اوستا پروردگار روشنائی و فروغ میباشد در کتاب مقدس هندوان نیز يك دسته از پروردگاران که عدد آنها هفت میباشد اشاره گردیده است ولی اسامی همه آنها برخلاف هفت امشاسپندان ایرانیان معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگری که در وید از آنها صحبت شده بما نرسیده است دسته هفتگانه هندوان موسوم است به ادی تیا Aditya یعنی پسران ادی تی Aditi که اسم الاهه ای میباشد از میان این هفت برادران اسم وارونا Varuna و میترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان که مفصلاً از آن در گاتها صحبت داشتیم در جزو ادی تیاها شمرده میشود<sup>۳</sup> میترا در وید برهمنان مانند میترا در اوستای مزدیسنان پاسبان راستی و پیمان است در هر دو کتاب بضد دروغ و خطا میباشد فقط در سرودهای مقدس هندوان از میترا یکی یادگار بحمل و مبهمی مانده است و يك قطعه مختصر و بدون اهمیت متعلق بدو است و همیشه میترا با وارونا آمده است با آنکه فلسفه وید و اوستا با همدیگر فرق دارد ولی باز اینقدر بهم نزدیک و شباهت دارد که بتوان از روی

مهر نزد  
برهمنان

۱ رجوع کنید بگاتها یسنا ۴۶ قطعه ۵ میتروایو 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 Mithrōibyo  
 ۲ رجوع شود به Lo Zend—Avesta par Darmesteter vol II Paris 1892 p. 441  
 ۳ رجوع کنید بگاتهای نگارنده در فصل (چند لغت از گاتها) ص ۸۵ — ۸۷



طاق بستان نزدیک کرمانشاه آنکه در طرف دست چپ اردشیر دوم  
ایستاده و بدور سرش اشعه قرار داده شده  
مهر است نه زرتشت چنانکه برخی گمان کرده‌اند

رجوع کنید به L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy V Partie p. 115

Die Kunst des Alten Persien Von Sarre Abb. 11

و به



تحقیق گفت که هر دو دسته اریائی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند روزی با هم مهر را میستوده‌اند هر چند که میتر در وید دارای مقام بلندی است ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنائی مثل اندرا Indra و سویترا Savitar از اهمیت او کاسته اینک باید میتر اوستا را با وارونای وید مقابل نمود که در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیک با و است

اینک که دانستیم مهر در وید هم که قدیمترین کتاب مذهبی دنیا بشمار است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته راستی و پیروزی نیز بسیار کهن سال است از خطوط میخی که از هزار و چهار صد سال پیش از مسیح میباشد نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی مذکور که در کاپاتوکا Kapatuka (مملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شاهد است که دسته ای از قوم حثیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند میپرستیده‌اند<sup>۱</sup> این پروردگار عهد اریائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و باندازه ملیت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از پیشتر از هزار سال فراموشی دگر باره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بدست این فرشته مهربان سپرد

اسم میتر از قرن چهارم پیش از مسیح در کتیبه پادشاهان هخامنشیان جای گرفته فقط پنج بار این اسم تکرار شده است نخست در کتیبه اردشیر دوم که از سال ۴۰۴ تا ۳۵۹ پیش از مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه ای که در خرابه شوش باقی مانده گوید

۱ حثیت‌ها قوم اریائی نژاد که در سوریه و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات باسم هاختی Hakhtti قادر از آنها ذکر شده است مادر سلیمان که داود بخیانت او را از دست شوهرش گرفت از این قوم است آنان نیز مانند ایرانیان بخدا یغ میگفتند بواسطه زد و خورد هایی که میان آنان و مصریان و اشوریان واقع شده کتیبه های قدیم این دولتمتک آنان را در قبطی خیتا Kheta و در اشوری ختی Khatbi نامیده‌اند رجوع شود به Oumont Mithra p. 2 Geschichte der Meder und Perser von Justin Präsek Gotha 1906 I Band S. 25 و به

« این ایوان را (اپدان Apadana) داریوش (اول) از یاکان من بنا نمود بعد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من طعمه آتش گردید من بخواست اهورامزدا و اناهیتا (ناهید) و میثر (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام خراب نسازند و آسیب نرسانند» باز از همین پادشاه در پایه ستونی که در همدان پیداشده و امروز در انگلستان موجود است چنین منقوش است « این ایوان را من بخواست اهورامزدا اناهیتا و میثر بنا نمودم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از کلیه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابه پرسپولیس (نخت جمشید) بنوبت خود گوید « اهورامزدا و بنی میثر مرا و این مملکت را و آنچه را که بتوسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند»<sup>۱</sup>

چنانکه ملاحظه میکنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است که در آثار پادشاهان ظاهر میشود مگر آنکه در فقره اخیر مهر تنها ذکر شده است

روز شانزدهم هر ماه مخصوص بفرشته فروغ و بمهر روز موسوم است و این روز عیدی است بخصوصه روز مذکور در خود مهر ماه جشن بسیار بزرگی است بقول بندش مشیا و مشیانه در چنین روزی تولد یافتند این جشن را در قدیم مزا کانا میگفتند یعنی متعاقب مهر بعد مهرگان شد و مهر جان معرب آن است این جشن بزرگ شش روز طول میکشد از روز شانزدهم شروع شده بروزیست و یکم که رام روز باشد ختم میگردد روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند در ایران قدیم

جشن  
مهرگان ۲

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achämeniden von F. H. Weissbach, Leipzig 1911

۲ ملکا جشن مهرگان آمدن جشن شاهان و خسروان آمدن  
خز بجای ملجم و خرگاه بدل باغ و بوستان آمدن  
مورد بجای سوسن آمدن باز می بجای ارغوان آمدن

روذکی المعجم فی معاییر الامم ص ۲۷۰

فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هم Hama بهشت) پس از آن زمستان (زین Zayana بهشت از همین کله است دی) در کلیه اوستا از همین دو فصل اسم برده شده است نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان بخصوصه جشن مهرگان بسیار شوخ و سرور انگیز بود کتزیاس مینویسد که پادشاهان هخامنشی هیچ لباسی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده پیمائی با میخوارگان شرکت مینمودند مورخ دیگر دوریس Duris مینویسد که در این جشن پادشاه میر قصید<sup>۱</sup> بقول استرابون Strabon خستریاوان (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمنان بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاد اردشیر بابکان و خسرو نوشیروان در این روز رخت نو، مردم می بخشیدند در بندهش آمده است که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوا) از نطفه کیومرث پدید آمدند<sup>۲</sup> از علمای ایرانی و عرب اخبارات زیادی در خصوص مهرگان نقل شده است از آن جمله مذکور است که در موقع این جشن موبدان موبد خوانچه ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان (واچ گویان) نزد شاه میآورد<sup>۳</sup>

ابو ریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران شمرده میشود در کتاب معروف خود الآثار الباقیه عن القرون الخالیه مفصلاً از عید مهرگان صحبت میدارد از آن جمله مینویسد «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان در این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دایره ای مانند

Clemen, Die Griechi. u. Latein. Nachrichten über die Persische Religion S 90 ۱

۲ رجوع شود به بندهش فصل ۱۵ چاپ یوستی Justi

۳ وندیشمان Windischmann در کتاب خود میترا Mithra در صفحه ۵۷ در جزو اشیاء خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است نگارنده این کله را در جائی ندیدم شاید سیسنبر Sisymbrium باشد که میدانم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است آن گیاهی است شبیه بنناع و خوشبو تخم آن ریزه تر از تخم ریحان است رجوع شود به بحرالخواهر و تحفة المؤمنین

چرخ نصب بود سر میگذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاک خوانندش دست یافت چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان بیاری فریدون فرود آمدند بیاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری میگماشتند که بامدادان با آواز بلند ندا میدادای فرشتگان بسوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهائید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید و در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نور کسب نمود از سلمان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در روز مهرجان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دباوند بزدان انداخت و خلائق را از گزند او برهائید لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که گشتی بمیان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند چون مدت استیلای ضحاک هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد از این روز بیعد دعای خیر شان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی)

زرادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرجان در عظمت و شرافت مساوی است پس هر دو روز را عید بگیرید از این پس هر من بن شاپور در تمام روزهای مهرجان جشن برپا داشت در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایران شهر از آغاز مهرجان تا مدت سی روز مانند نوروز عید میکردند و هر پنج روز را بیک طبقه از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند<sup>۱</sup>

۱ رجوع کنید بکتاب آثارالباقیه جاب زاخو Suchum ص ۲۲۲ - ۲۲۴ هنوز هم دعای هزار سال بزی معمول است چون جشن مهرگان در میان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز بهارات دیگر هم دیگر میگویند تا در این سالهای اخیر پارسیان در وقت غذا خوردن صحبت نمیکردند

ابو ریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم در نسخه فارسی آن گوید «مهر جان روز است از مهر ماه و ناهش مهر و اندرین روز آفریدون ظفر یافت بریدور اسب جاذوانك بضحاك معروف است و بکوه دنیاوند باز داشت و روزها از بس مهرگانست همه جشن اند بر کردار ایچ از بس نوروز بوذ و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بدین دانندش»<sup>۲</sup> بلعمی مینویسد «آفریدون ظفر یافت و ضحاك را بگرفت و بکشت و همان روزگار تاج بر سر آفریدون نهاده : جهان بروی سپرد و آن مهر روز بود از مهر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون بملك بنشست»<sup>۳</sup>

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید

بروز خجسته بر مهر و ماه    بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

بفرمود تا آتش آفروختند    همه عنبر و زعفران سوختند  
پرستیدن مهرگان دین اوست    تن آسائی و خوردن آئین اوست  
کنون یادگار است از او ماه و مهر    بکوش و برنج ایچ همنهای چهر

این عید باندازه بزرگ و محترم بوده که استیلای عرب هم نتوانست آنرا از میان ببرد بسا از عادات و رسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت از اشعار منوچهری برمیآید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان میگرفتند جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر با اروپا رفت که ذکرش بیاید جای تعجب است که از این عید باین بزرگی و شریفی در طی اخباراتی که در خصوص آئین مترا در اروپا خوانده میشود اسمی نیست مستشرق دانشمند بلژیکی کومون Oumont در کتاب نفیس خود «آئین مترا»

۲ نقل از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است نگارنده در اوقاتی که لغات فارسی کتاب مذکور را استخراج میکرد غفلت نموده شماره نسخه را ضبط نکردم

۳ بلعمی چاپ کانپور ص ۴۶

میگوید بدون شك جشن مهرگان که در مهالك رُم قدیم روز ظهور خورشید تصور  
 میشود و آن را Sol Natalis invicti یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی  
 میگفته اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز  
 ولادت مسیح قرار داده شده است در انجام این مبحث متذکر میشویم که  
 در فرهنگها مهرگان بزرگ و مهرگان خرد اسم دو مقامی است از موسیقی

از مورخین قدیم یونان و رُم اخبار زیادی راجع بمهر بما نرسیده  
 یعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسی در اروپا  
 اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آئین مترا سراسر  
 مهالك وسیعه رُم را فرا گرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطلاعات بسیار  
 داریم ولی غالباً آلوده بغرض و کینه بیشتر این اطلاعات از مأخذ آباء و  
 روحانیون دین عیسی میباشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و برحق بودن  
 عیسی دارند بطوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی چندان مربوط  
 بملیت ما ایرانیان نیست کتبی که در خصوص آئین مترا نوشته شده بود و ممکن  
 بود که يك سرچشمه بسیار خوبی از برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از  
 تعصب نو مسیحی شدگان از میان رفته همانطوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان  
 اوراق دینی زرتشت را در ایران نابود نموده است

غالباً مورخین یونانی بفرشتگان مزدیسنا بمناسبت مقام و شغل شان اسم  
 یکی از پروردگاران خود را که با اوشباهتی داشته میداده اند مثلاً بناهید ایرانی  
 اسم الاله یونانی داده ارتیمس Artemis میگفته اند مگر مهر که اسم او مبدل نشده  
 میترس Mithra نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کز نفون  
 Xenophon در کتاب کیرپدی Cyropede مینویسد که پادشاهان هخامنشی بمهر  
 سوگند یاد میکردند پلوتارك نیز بنوبت خود نقل میکند از آنکه داریوش در يك  
 امر مهمی یکی از خواجگان خود امر میکند که راست بگوید و از مهر بترسد  
 از این دو فقره برمیآید که از قدیم مهر گواه راستی و دروغ بوده و دروغگویان  
 را بسزا میرسانید کرتیوس Curtius مینویسد که داریوش در جنگ بضد اسکندر

در نزدیک اربلا Arhela از مهر استغاثه نمود که بشکرش نصرت دهد این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته ایست بخصوصه در میدانهای جنگ از اویاری خواسته میشود استرابون Strabon میگوید که ایرانیان خورشید را با اسم میترس میستایند از این خبر میتوان دانست که در يك قرن پیش از مسیح مهر با خورشید مُشْتَبِه شده این دو را یکی میپنداشته اند موثق ترین خبری که بهارسیده همان خبر پلوتارك میباشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هرمزس Hormozes (هرمز) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینوس Armeinios (اهرمین) شبیه است بظلمت درمیان این دو میترس (مهر) قرار داده شده از این جهت ایرانیان او را واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است بمعنی اصلی کلمه مثر که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیده ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیمتر از عهد پلوتارك است که در قرن اول میلادی میزیست زیرا که آنچه او راجع بمذهب ایران مینویسد چنانکه خود ذکر میکند از کتاب فیلیپینا Philippina که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف آن کتاب تئوپونپوس Theopompas در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فلیپ پدر اسکندر بوده است

هرودت که از حیث زمان قدیمتر از مورخین فوق است مستقیماً راجع بمهر چیزی مینویسد فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر میکند میتوان دانست که مهر در زمان ماد (مد) و فارس مشهور و بواسطه تبرک جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است از آنجمله هرودت داستانی از کورش دختر زاده استیاج آخرین پادشاه ماد مینویسد که استیاج کورش نوزاد را بدست یکی از گاشنگان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد هرودت نیز در کتاب اول خود در فقره ۱۳۱ از مهرداد اسم میبرد ولی بدون شك در ذکر این اسم اشتباهی کرده است میگوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus (Jupiter مقصود او هرمزد است) که بنزد آنان اسم سراسر آسمان است باقناب و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز فدیة میفرستند از اشورها و عربها ستایش

اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساخته‌اند اشور ها اورانیا را میلیتا Mylitta و عریها الیتا Alitta و ایرانیان مترا مینامند  
 در این جا مقصود هرودت اناهیتا (ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنث  
 بیادش نیامده و مترا که مشهور تر بوده زود تر بخاطرش اقتاده لهذا اورا بجای الاهی  
 اشور و سامی ذکر نموده است <sup>۱</sup>

هر چند که در گاتها اسمی از مهر بمعنی فرشته فروغ و روشنائی  
 برده نشده است چنانکه از هوم و فروهر هم در این قسمت اوستا  
 اثری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او  
 یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب باو ست مهر یشت  
 مانند همه یشتهای بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است مهر یشت منظوم  
 و به ۳۵ باب تقسیم گردیده که مجموعاً ۱۴۶ قطعه است هر یک از قطعات  
 بطور غیر مساوی دارای ابیات می باشد این منظوم طوری نیست که بتوان  
 اوزان آنها را مثل پنج گاتها معین نمود و یا یک قاعده کلیه از برای عدد  
 سیلابها و یا آهنگها قرار داد مگر آنکه خواسته باشیم قطعات آنرا تجزیه نموده  
 هر یک را منفرداً شرح دهیم <sup>۲</sup> مهر یشت بخوبی یاد آور عهد آریائی است و  
 نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده میشود در سنت است که پیش از  
 حضرت زرتشت پیغمبرانی آمدند و رفتند و خشور ایرانی آئین کهن را تجدید  
 نمود و به تکمیل رسانید این سنت را نیز حقیقی است زرتشت دین پیشین  
 آریائی را همان دینی که امروز اصول آن در وید برهمنان مندرج است تجدید  
 نمود و مردم را به پرستش خدای یگانه هدایت کرد گروه پروردگاران قدیم را  
 آفریده اهورامزدا خواند همه را گاشتهکان پروردگار بزرگ نامید که از طرف  
 مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دنیوی بندگان پردازند باین  
 کارگزاران ایزدی در مزدیسنا مانند سایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده اند مهر یکی

۱ از برای اطلاعات مفصل تر رجوع شود به Rapp Die Religion u. Sitten der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen S. 53-60

۲ رجوع شود به Über die Metrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

از آن فرشتگان است هرچند که در جزو دسته هفتگانه مهین فرشتگان امشاسپندان نیست ولی سراسر اوستا سرودگوی<sup>۱</sup> علو مقام او است مستشرق دانشمند هلاندی Tiele کلیه مطالب مهریشت را تجزیه نموده آثار آریائی و تجدّد زرتشتی آن را بطوری که در ذیل ملاحظه میکنید نشان میدهد<sup>۱</sup> از مهریشت دو مطلب عمده میتوان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه قرار داد اول راستی و دوم دلیری این یشت را نیز میتوان سرچشمه راستگویی و پهلوانی ایرانیان دانست که در دنیای قدیم مخصوصاً باین دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکرده اند مهر ایزد همواره بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان شکنان در تکاپو است در آغاز یشت دهم در فقره دوم در همان جایی که در واقع مهریشت از آنجا شروع میشود اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گوید من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم ای سپنتمان کسی که بمهر دروغ گوید و پیمان شکنند و شرط وفاداری ویران کنند کشور و کشنده راستی است ای سپنتمان تو نباید عهدی که بستی بشکنی خواه با یک مزدیسنا خواه با یک دیویسنا چه معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است<sup>۲</sup> چنانکه اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و از برای محافظت عهد و میثاق مردم گماشته شده است از این رو فرشته فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگذرد و عهدی که بسته و شکسته میشود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد برای آنکه خوب

۱ مهریشت از قطعه ۱-۶ مقدمه ایست در توحید که اصلاً متعلق باین یشت نیست بعدها افزوده شده است از قطعه ۱۱۸-۱۳۹ شامل قسمت رسومات دینی است از قطعه ۱۴۰-۱۴۴ عبارت است از توصیف و مدح و ثنا در صورتی که از قطعه ۱۱۰-۱۱۷ را از قطعات مستقل ندانیم میتوان آنرا نیز جزو قسمت رسومات دینی شمرد و بقطعه ۱۱۸ مذکور مربوط و متصل کرد بطور یقین در قطعات ۹ و ۱۸-۲۱ و ۲۳-۲۴ و ۲۸-۳۴ و ۳۷-۴۳ و ۴۸ و ۸۳-۹۴ و ۹۸-۱۰۱ و ۱۰۵-۱۱۱ علائم نفوذ آئین زرتشتی است پس از تجزیه قطعات مذکور ما بقی را باید یادگار عهد آریائی دانست رجوع شود به C. P. Tiele, Die Religion bei Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 32

۲ مزدیسنا و دیویسنا را میتوان به مؤمن و کافر ترجمه نمود

از عهد خدمت یاسبانی و نکهبانی برآید اهورامزدا باو هزار گوش و ده هزار چشم داده در تفسیر پهلوی این یشت چنین آمده است که این گوشها و چشمها خود جداگانه فرشتگانی هستند که از طرف مهر گماشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده اند باو خبر دهند در تاریخ ایران میخوانیم از آنکه قسمتی از لشکریان شاهنشاهان قدیم بچشم و گوش مملکت نامیده میشده اند بی شک مهر یشت مأخذ آن است و بعلاوه ده هزار دید بان بخدمت او گماشته دائماً در اطراف زمین در گردش اند و وقایع را بمهر خبر میدهند مقام مهر در بالای کوه هرا *Isra* میباشد در آنجائی که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کثافت از آنجا بمالک اربائی نگران است این آرامگاه خود به پهنای کره زمین است یعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته بنزد مهر شکایت برد هر چند که آواز او ضعیف باشد اما ناله تکه آمیز سراسر زمین را فرا گیرد و بعالم بالا رسد مهر از آن آگاه گشته بیاری شتابد و نیز از برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند یاسبانان بپا ایستاده آماده خدمت است مهر مانند سروش همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است بازوان او باندازه ای توانا و رساست که تمام دنیا را تواند فرا گرفت و دروغگو را در هر جا که باشد خواه در مشرق خواه در مغرب خواه در مرکز زمین بچنگ تواند آورد دلیری و بینائی و فریفته نشدنی از صفات مختصه مهر است کلیه خصایصی که لازمه وظیفه او است باو داده شده است هم چنین اسباب کار یاسبانی او از هر جهت فراهم است مهر مانند ناموران شاهنامه خود بر سر زره زرین در بر سپر سیمین بدوش افکنده گرز گران بدست گرفته بگردونه زرین که بیک طرز منیوی ساخته شده و دارای چرخهان درخشان بلند است نشسته است چهار اسب سفید او را چست و چالاک گرد گیتی میکرداند در گردونه مهر یک هزار تیر ناوک زرین یک هزار نیزه یک هزار تبرزین پولادین یک هزار تیغ یک هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است فرشته پیروزی بهرام و فرشته فرمانبرداری سروش

و فرشته دادگری رشن و فرشته درستی ارشناد و فرشته نیک بخشی و فراوانی پارند و فرشته توانگری و ثروت اشی (ارت) از پیش و پس و راست و چپ مهر میتازند<sup>۱</sup> بخصوصه ایزد رام از یاران اوست چون دین زرتشتی عملی است مهر نیز در همین دنیا بدروغگو یان و پیمان شکنان سزا میدهد آنانرا پریشان و سرگردان میسازد خان و مان شان را بباد میدهد و در میدانهای جنگ ضربت تیغ و تیر و نیزه آنان را کارگر نمیسازد خوار و زبون آنانرا بخاک سیاه میافکند هم چنین دینداران راستکردار را بنعمت و خوشی و سرافرازی و آبادی و شهر یاری و برتری می نوازند و در میدانهای جنگ پیروز مند شان میگرداند. بمناسبت زور و توانائی مهر است که در زمان قدیم پادشاهان بخصوصه باو توجه داشته اند در خود یشت دهم نیز غالباً آمده است که مهر شهر یاری بخشنده است از این جهت در میان طبقه شرفا و جنگجویان بیشتر از فرشتگان دیگر ستوده میشده است

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته روشنائی و فروغ است بخونی از خود یشت دهم از فقره ۱۳ و ۹۵ برمیآید در این دو فقره از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است در فقره ۱۴۵ همین یشت آمده است «ما ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهر یار همه ممالک را میستائیم» گذشته از مهر یشت در سایر قسمتهای اوستا نیز میان خورشید و مهر امتیاز داده شده است از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸ از هویدا شدن مهر و بدر آمدن خورشید سخن رفته است در کتب متأخرین هم این امتیاز موجود است در فصل ۵۳ کتاب مینو خرد گوید «دانای مینو خرد پرسید که چگونه نماز و ستایش یزدان باید کرد مینو خرد در پاسخ گفت هر روز سه بار وقتی که خورشید و مهر برابر گشته روان گردند» در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۴۷ آمده است «مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر آورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیک را بر قرار ساز و بخورشید تیز اسب بانك زده گوید بجنش در آی چه هفت کشور گیتی تیره و تار گردید»

۱ پارند Parend پهلوی کلمه اوستایی پارندی Parendi پهلوی می باشد  
اشی را نیزایش و نگوهی سده و سده و سده می نامند

نگهبانی يك قسمتی از روز که موسوم است به هاوَنی یا هاوَن گاه که از سپیده دم تا نیمروز باشد با مهر است.

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص مهر است اگر مهر و خورشید یکی بود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص بافتاب گشته خورشید روز نامیده شود گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشده است شکی نیست که مهر و خورشید یکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم بهم مشتبه گشته یکی پنداشته شده است چنانکه فروهر و روان بهم مشتبه شده است و ذکرش در مقاله فروهر بیاید چه استرا بون که ذکرش گذشت مینویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر میستایند پنج قرن بعد از آن هم Eliache مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده میگوید «خورشیدی که بواسطه اشعه خود جهان را روشن کند و بواسطه حرارت خود غذای انسان و جانوران را نضج دهد کسی که از سخاوت یکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است»<sup>۱</sup>

از روی دستور یشت دهم آنانی که با حکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر گردند در هنگام بجای آوردن آن باید پاك بود و غسل نمود بعدها این شروط با آئین مهر بارو پا رفته شاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین باشد

از آنچه گذشت میتوان گفت که مهر فرشته روشنائی و جنگ است در کتب متأخرین نیز وظیفه حساب و رهنمای روز واپسین باو داده شده است از آن جمله مهر در روز قیامت همراهی سروش و رشن روان راستگویان را در سرپل چنوت از دست دیوهای که میخواهند او را بدوزخ بکشاند نجات میدهد<sup>۲</sup> اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از

Darmesteter, Le Zend-Avesta vol II p 411

۱ رجوع شود به

۲ رجوع شود به La vie Future d'après Le Mazdisme par Nathan Süderblom

Paris 1901 p. 95-96

پل چنوت گذشت مهر و رشن و اندر وای و بهرام با او در گردش همراه شدند<sup>۳</sup>  
بقول بندهش انواع گل بنفشه مخصوص مهر است<sup>۴</sup>

## آئین مهر در رُم

چون پادشاهان ایران توجه مخصوصی بمهر داشتند و کلیه لشکریان  
فتح و پیروزی خود را از او میدانستند از این رو ستایش مهر  
سراسر ایران زمین را فرا گرفته در همه جا از او یاری و پناه خواسته  
میشد قلمرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته بتمام ممالکی که در تحت استیلای  
شاهنشاهان بود رسید در بابل که یکی از پایتختهای ایران و اقامتگاه زمستانی  
پادشاهان بود مهر با پروردگار محلی شمش Schmansch بواسطه شباهتی که با او  
داشت یکی تصور شده بنظر اهالی آنجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد چنانکه  
ناهید ایران با الاهی بابل ایستار Istar برابری نموده پرستیده شد آئین مهر از بابل  
بتمام آسیای صغیر انتشار یافت در ممالك یونانی زبان نیز با پروردگار خورشید یونانی  
هلیوس Helios خویشی بهم رسانید مختصراً بهر جا که رفت با پروردگار محلی  
خورشید ساخته طرف توجه و محبت همه گردید بدون آنکه اساس آریائی آن  
بهم بخورد هر يك از اقوام بیگانه رسم و عادت از پروردگار خود با و بسته  
عمداً خویش نزدیک نمود باین شکل وسعت خاک مهر از طرف مغرب کشیده شد  
بدریای سیاه و بدریای یونان از Égée و از طرف مشرق بسند یعنی به هندوستان  
بهمان مملکت آریائی که در آنجا مهر از زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده  
است میتوان گفت که عظمت و جلال مهر در تمام این ممالك وسیع آسیائی از عهد  
هخامنشیان تا چندین قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود از فتح اسکندر ماکدونی  
بدرخت کهن سال آئین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر و تقسیم شدن  
ممالکش در میان سرداران او دوباره بشدت تمام در سراسر ممالك قلمرو مهر  
هائند پارینه آئین این فرشته روشنی و پیروزی برقرار بود از طرف مشرق سلطنتی

Arta Virâf—Namah par Barthélemy, Chapitre V Paris 1867

۳ رجوع شود به

Bundehesh von Fer. Justi, Capitel XXVII

۴ رجوع شود به

که در باختر تشکیل یافت و بعدها باسم سلطنت هندو اسکیت Indo-Seythie بشمال غربی هندوستان کشیده شد در روی سکه کایشکا Kuniška و هویشکا Huviška از پادشاهان سلسله تروشکا Turuska از قرن اول و دوم میلادی شعاع و دایره نور مهر دیده میشود و بعلاوه بخط یونانی روی آنها مترو Mitro (مهر) و اترو Athro (آذر) نقش شده است<sup>۱</sup>

هم چنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که سلطنت مستقلی برپا شد کلیه شهریاران آن ممالک خود را از خاندان هخامنشیان میسرمدند حقیقه<sup>۲</sup> هم ایرانی نژاد بوده اند یا نه ولی افتخار ایشان در این بود که منسوب بشاهنشاهان مقتدر قدیم باشند و در زنده نمودن سنت ابا و اجداد خود اصراری داشتند و غالباً از پدر بیسر بخود اسم متری داتس Mithridates یعنی مهرداد میدادند آنتیوخس Antiochos اول که از سال ۶۹ تا ۴۴ پیش از مسیح در کوماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف پدر بهخامنشیان منسوب میدانست امرداد که بافتخار خداوند و فرشتگان نیاکانش معابد بزرگ برپا کنند و پیشوایان مذهبی مانند سغها لباس پیوشند از آنجمله معبدی برای مترا ساخت نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود رو بروی مهر ایستاده است در دوره اشکانیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نواز پادشاهان پارت مهرداد بوده است (مثل اشك ششم و نهم و سیزدهم) در زمان ساسانیان در میان مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند یزدگرد دوم مهر نرسی دام داشت که معروف بهزار بنده میباشد و خود را باسفندیار منسوب میدانست در طاق بستان که نزدیک کرمانشاه در شمال غربی شهر واقع است سه مجسمه دیده میشود وسطی اردشیر دوم ساسانی است که از سال ۳۷۹ تا ۳۸۴ میلادی سلطنت کرد در طرف دست راست او اهورا مزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی بدست گرفته مهر است نه زرتشت چنانکه بعضی گمان کرده اند<sup>۱</sup>

۱ رجوع شود به Grundriss der Iranischen Philologie, Zweiter Abschnitt  
Pahlavi Literature by E. W. West S. 75

۱ رجوع شود به Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922  
S. 42

آغاز نفوذ مهر  
از آسیای صغیر  
بامپراطوری رُم

پس از دانستن این مقدمه بعید بنظر نمیرسد که آئین مهر از آسیای صغیر بجزایر یونان داخل شده باشد هرچند که اساساً میدانیم یونانی زبانها کمتر در زیر نفوذ مهر بوده اند پلوتارک مینویسد که از دیر زمانی را هزنان دریائی سیلیسی Cilicie (ولایت ترسوس حالیه) در بالای کوه اولنپ Olympe یعنی در همان جائی که همیشه مقر پروردگاران یونانی بود عبادت سَرّی و فدیه و قربانی از برای مهر برقرار داشتند بنا به شهادت همین مورّخ در زمان خود او که از سال ۴۹ تا ۱۲۵ میلادی باشد فرقه ای از مزدیسنا که مقصودش آئین مهر است در اروپا معروف بود بهرحال پیروان مهر در این زمان زیاد نبودند ولی در وسط قرن اول میلادی مهر مقام بلندی داشت چه بنا بقول یکی از مورخین رُم دیوکاسوس Dio Cassus وقتی که تیردات پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی برُم آمد تا از دست امپراطور نرون Neron تاج ارمنستان بسر گذارد در روز جشن تا جگذاری بامپراطور خطاب نموده گفت من بنزد تو آمدم تا تورا مثل مهر بستایم و نیز پلوتارک مینویسد که در عهد پومپئ Pompée بزرگ در سال ۶۷ پیش از مسیح وقتی که رُمها براهزنان سیلیسی شکست دادند از همان تاریخ با آئین مهر که در کلیّه آسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه ای از سواحل سیلیسی بدست رُمها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادی از ایالتهای رُم محسوب گردید هرچند که بروز آئین مهر در اروپا این قدر قدیم است ولی شیوع آن در او اخر قرن اول میلادی است لشکر کشی های دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را باروپا نفوذ داد در عهد قیصر تیر یوس Tiberius که از سال ۱۴ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت کائپا توکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالک رُم گردید در زمان سلطنت نرون که از سال ۵۴ تا ۶۸ امتداد داشت قسمت غربی پونتوس یا سواحل دریای سیاه بدست رُمها افتاد در عهد و سپازیان Vespasian که از سال ۶۹ تا ۷۹ میلادی

امپراطور رُم بود ارمنستان کوچک و کوماگن Kommagene همان مملکتی که در آنجا بخصوصه مهر ستایش میشد مفتوح گردید و از آنجا لشکریان رُم آئین مهر را مانند ارمغان از آسیا بارویا آوردند و بعدها لشکر کشی های بزرگ قیصران رُم مثل ترژان Trajan (۹۸-۱۱۷) و لوسیوس وِروُس Luoisius Verus (۱۶۱-۱۶۹) و سِپتیمیوس سِورِوُس Septimius Severus (۱۹۳-۲۱۱) بضد آسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر بواسطه این آمد و شدها در دنیای غربی پر و بال گشود از همان آغاز حکومت و سپازیان سربازان رُم (لژیون ۱۵) در مراجعت از آسیای صغیر در کارنوتوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر برپا کردند

انتشار آئین مهر سبب عمده انتشار آئین مهر همان سر باز های رُم میباشند که بسیار مهر و دوره پارسا و خدا پرست بودند در آغاز هم در اروپا ستایش مهر بکنجکجویان تخصیص داشت همان مقامی که در ایران در میان امرا و لشکریان داشت در ممالك رُم محفوظ ماند گذشته از سربازان اُسرای جنگ که از آسیا بارویا نقل داده شدند بمد انتشار آن گردیدند و بعلاوه ارتباط تجاری و مسائل اقتصادی و تبادل افکار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلیت تمام داشت و بسرعت سراسر ممالك وسیعه رُم قدیم را فرا گرفت در سال ۱۴۸ در میان لشکریان دلیر ژرمن (المانهای قدیم) نفوذ نمود در عهد امپراطور کومودوس Commodus که از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت کرد و خود مهر گرویده بود جائی نماند که اثر مهر در آنجا نباشد بطوری که وسعت قلمرو مهر در اروپا از سواحل دریای سیاه کشیده به اکوس Ecosse جزیره انگلستان کشیده میشد و در افریقا نفوذ آن تا محدود صحرا میرسید نظر به نقشه ممالك رُم قدیم و وسعت خاک آسیا باستثنای ممالك زرد نژاد میتوان گفت در هیچ قرن هیچ پروردگار یا فرشته یا پیغمبری بشهرت مهر نبوده است بقول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه رُنان Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲ میلادی) «اگر علت و حادثه ای روی داده ترقی عیسویت را باز میداشت هر آینه جهان از آن مهر بود»



مجسمه مهر در قصر واتیکان Vatican (رَم)



دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در يك زمان از آسیا داخل اروپا شد در آخر قرن دوم هر دو در دور ترین نقاط ممالك رُم پیروانی داشت بنا بکثرت آثاری که از زمان امپراطور سور Sever (۲۰۸-۲۳۵) باقی ماند میتوان احتمال داد که مهر پرستان پیش از عیسی پرستان بودند راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف بر زور عیسی باقی نگذاشت بواسطه مورخین میدانیم که کتب عدیده در خصوص اصول آئین مهر و نماز و ادعیه و طریقه ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رُم یلاس Pallas که فقط اسمش جارسیده است ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تمام ممالك اروپا پیدا شده است تا بیگ اندازه حاکی جاه و جلال دیرین و مبین برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نماز اول بزبان یونانی و بعدها لائینی بود برای قوت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (پهلوی) داخل میکردند صفتی که همیشه از برای مهر میآوردند کله نبرد میباشد این کله همان است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم و بمعنی دلاور و جنگجو میباشد چنانکه فردوسی گوید

هم اکنون ترا ای نبرده سوار پیاده پیاموزمت کارزار

در اوستا نیز صفتی که همیشه برای مثر آورده شده است کله سُور موداسه Suras میباشد که بمعنی نبرده است پیشوایان دین مهر میبایندند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرتشت آورد میستانید و میکوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر بهم نخورد گرچه مهر پس از قرنهای اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر بخود گرفته بوده است ولی نه بطوری که آب و رنگ ایرانی خود را بیازد بخصوصه رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشکریان و شرفا و قیصرها طرفدار او بودند و فرمان میدادند که عیسویان را تعاقب کنند

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی بواسطه امپرا طور دسیوس Deuius در تاریخ رُم مشهور است در سال ۲۷۴ قیصر اورلیان Aurelian

امیر کرد که يك معبد بزرگی برای مهر بسازند چه فتح خود را در سوریه بضد زنوب Zenohe ملکه یامیر (تدثر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی میدانست دیوکلسیان Diocletian که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ سلطنت داشت بقول معاصرین خودش وضع در بار خود را مثل در بار ساسانیان نموده بخصوصه مایل بود که بیش از بیش آئین مهر منتشر شود در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را تعاقب کنند و پس از اوقیصر گالریوس (Galerius) (۳۰۶-۳۱۱) بشدت تمام عیسویان را تعاقب مینمود در قرن سوم میلادی مهر در ممالک روم باوج ترقی رسید و بنظر میرسد که تمام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۳۲۴ قیصر لیسیلیوس Licinius که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کونستانتین Constantin که بنزد عیسویان بمنزله گشتاسب زرتشتیان است جنگید و شکست یافت در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گردید

مهر بپوشید رو ریخت ز مرغ آبرو      ترسا چون شب پره دیده بپنا گرفت  
لاف زد و هرزد گفت مهر خدائی نهفت      زبان گستاخ چون زنگ کلیسا گرفت

پس از فتح کونستانتین پیروان عیسی<sup>۱</sup> جسور شدند نه آنکه فقط برسوم و عادات مهر پرستان خنده میزدند و آنها را پست بقلم میدادند بلکه تمنا داشتند که کلیه معابد آنها را خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مایمر Mamert مطران وینه که در سال ۴۷۴ در گذشت نقل شده است که در عهد کونستانتین کسی جرأت نمیگرد که خورشید را در وقت بر آمدن و فرو رفتن نگاه کند دهقانان و دریا نوردان هم جرأت نداشتند که بستارگان نظری افکنند از بیم جان لرزان چشم خود را بزمین میدوختند

کونستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان سال عمره در مدت سی و شش سال مهر پرستان گرفتار بودند تا آنکه در سال ۳۶۱ میلادی ژولیانوس Julianus سلطنت رسید این امپراطور فیلسوف

گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی به مهر میورزید و خود را از طرف خورشید برانگیخته و پسر معنوی او می پنداشت فوراً پس از بتخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معبدی برپا نمود پس از بسرکار آمدن چنین امپراطوری لایباً دوباره مهر پرستان جانی گرفتند حتی در عهد او پیشوای بزرگ (بطرك) اسکندریه جرج Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسایی برپا کند مردم شوریده او را گرفته بزدان کشیدند و در ۲۴ ماه دسامبر ۳۶۱ میلادی یعنی يك روز پیش از روز جشن سالیانه مهر او را بسختترین شکلی گشتند چون ژولیانس خود را در تحت حمایت پروردگار نصرت و پیروزی تصور میکرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکندر خواست تمام ایران همان مملکتی که سرچشمه آئین او بود تصاحب کند لشکر بزرگی بطرف ایران کشید و تا مقابل طیسفون آمد اما فرشته پیروزی مهر وطن اصلی خود ایران را خوار و زبون نخواست در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانس رسید گویند امپراطور کف خود را از خون زخمی پر نموده بطرف آسمان پاشیده گفت ای جلیلی تو شکست دادی<sup>۱</sup> در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانس مهر پرستان در اروپا طرف سؤطن واقع شدند چنانکه عیسویان در ایران دوباره پیروان مهر بی پشتیبان مانده در سال ۳۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امپراطورها مستقیماً بصد آنها بنای ستیزه گذاشتند در ایالتها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند معبدها را غارت میکردند و میسوزانیدند هنوز هم آثار معابدی که از زیر خاک کشف میشود دلیل شکستن و سوختن دشمنان است همانطوری که محمود غزنوی دینداری خود را در هند وستان در ریختن و شکستن مجسمه های پروردگاران هندو میخواست ثابت کند رُمها نیز برای نمودن درجه اخلاص خود بیسر روح القدس در ویران نمودن پرستشگاهان مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند غالباً پیشوایان مهر برای

۱ جلیل محلی است از بیت المقدس عیسی در آنجا تولد یافت رُمهای غیر مسیحی عیسی را جلیلی Galilee مینامیده اند

آنکه ما بقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیر زمینی خود را با دیواری می بستند آثار مقدس را تا باندازه که می توانستند پنهان میکردند چون یقین داشتند که تسلط عیسویان موقتی است از طرف دیگر عیسویان از برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان براندازند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیر قابل استفاده کنند در خود معابد پشیوایان را کشته در زیر طاق و دیوار فرو ریخته میگذاشتند چون میدانستند که بنا بآئین مزدیسنا زمینی که آلوده، برادر و لاشه باشد همیشه ناپاک خواهد بود آئین مهر زودتر از سایر مذاهبی که در ممالك رُم وجود داشته از میان رفت چه از طرف مقامات رسمی خصوصت مخصوصی بآن میورزیدند

در خود شهر رُم (پایتخت) آئین مهر بیشتر پایداری نمود چه شرفا بواسطه نفوذ و ثروت خود میتوانستند از آن مدافعه کنند و بخصوصه مقید بودند که بکیش آباء و اجداد خویش با وفا باشند و بیش از پیش بغدیه و اوقاف معابد میا فرودند پس از مرگ ژولیا نوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهر پرستان و رونق گرفتن آئین خورشید برده میشد بخصوصه در سال ۳۹۲ وقتی که اُرنیوس Eugenius عنوان امپرا طوری گرفت امیدها زیاده تر شد ولی دو سال پس از این واقعه تئودزیوس Theodosius او را کشته و این فتح که در سال ۳۹۴ روی داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه کن شدن آئین خورشید است تئودزیوس جداً در انتشار دین عیسی کوشید دگر محالی برای مهر پرستان ننماید مگر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpen و وُستر Vostor تا قرن پنجم میلادی آئین مهر باقی بود

آئین مهر بیشتر از سصد سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری از اصول آن مثل فدیه و نیاز و رستا خیز و عقیده بیل صراط عیسی و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در دین عیسی باقی مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسومات آئین مهر داخل اعیاد و عادات اقوام عیسوی گردیده است از آئین مهر کتابی از قدیم در دست نداریم

که بدانیم تا بجه اندازه از اصول آن داخل دین عیسی<sup>۱</sup> شده است هر چند که اساس این دو دین باهم تفاوت دارد ولی بواسطه نقوش و آثاری که در خرابه های معابد مهر پیدا شده و بواسطه يك رشته اخباری که بواسطه مورخین بها رسیده میتوانیم بگوئیم تقریباً آنچه متعلق برسومات و آداب آئین مهر بوده بمذهب عیسی<sup>۱</sup> منتقل گردیده است از همان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر از اروپا بیرون رود این تصاحب و دست اندازی روی داده است و باندازه ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوفهای قرن دوم میلادی آنها را بهم مقابله مینموده اند ولی رجحانیت و برتری بمهر داده میشده است بعدها علما و پشیویان عیسوی متعصب قرون اولیه میلادی باز این دو کیش را بهم مقابله نموده میگفته اند مهر پرستان از دین مقدس عیسی<sup>۱</sup> تقلید شیطانی کرده اند اگر تعصب این علماء میگذاشت که از دین مهر هم کتابی بها برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسی<sup>۱</sup> پرستان از دین مقدس مهر تقلید شیطانی کرده اند

رسومات و آئین و آداب مهر بسیار قدیم چه بیشتر از آنها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی میرسد دین عیسی<sup>۱</sup> وقتی که داخل اروپا شد خود را در مقابل دین کهن سالی دید که بواسطه عادات قرون متهدای برگ و بری بآن بسته و صورت ظاهری آن طوری شده بود که بمذاق مردمان آن زمان درست میآمد و توجه را بطرف خود میکشید دین نوزاد که حتی از طرف مؤسس خود عیسی<sup>۱</sup> بهیچ وجه دستور و آداب و کتابی نداشته است بناچار بایستی آداب و رسومات یا بعبارت دیگر شکل ظاهرش را لا اقل از دیگران بعاریت بگیرد تا بجائی رسید که پیروان هر دو دسته بهمکیش خود برادر میگفتند هر دو دسته غسل تعمید میکردند هر دو بهمدیگر آب مقدس میپاشیدند هر دو وعظ اخلاقی میکردند و از عذاب اخروی صحبت میداشتند هر دو در هفته یکروز تعطیل میکردند هر دو گان میکردند که طریقه مخالف قوانینش را از روی مذهب او برداشته است لابد در آغاز برتری با مهر بود تا آنکه بواسطه طول زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویان در ادعای خویش جسورتر شدند

معابد مهر و داستان ظهور وی

معبد مهر که موسوم بوده به میتراوم Mithraeum و یا متراپه Mithraea سرداب مانند در زیر زمین یا غار ساخته می‌شده است برای آنکه گاو ازلی در میان غاری بدست مهر قربانی شده بوده است عموماً مجسمه مهر در آن دیده می‌شود که گاوی را در زیر پا انداخته قربانی میکند دو پسر بچه هر یک مشعلی بدست گرفته در طرف راست و چپ او ایستاده اند (Cantes, Cantopates) مشعل دست راست سر بالا و مشعل دست چپ سر بی‌تین است و این علامت طلوع و غروب خورشید میباشد در زیر دست و پای تاورن (ورزاو) مار و عقرب دیده می‌شود در مقابل مجسمه ها آتشدان است که آتش مقدس بایستی همیشه مثل آذر مزدیسنان در آن افر وخته باشد نقوش و اشکال معبد منحصر بهمین نیست انواع و اقسام صورتهای مختلف که از هر کدام معنی اراده می‌شده است موجود است و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد از روی اشکال و نقوش دانشمند بلژیکی کومون (Cumont) داستان مهر را باعتقاد رُمها اینطور نقل میکند مهر از سنگ خارا تولد یافت کلاهی بطرز فری Phrygie (ولایت قونیه حالیه) بر سر دارد در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که از برای روشن نمودن تاریکی است ظاهر کشت چوپانهای که معجزه تولد او را دیدند باو نماز آوردند بره و گوساله و سایر محصولات تازه خود را نیازش نمودند چون مهر جوانمرد دلیر برهنه و در معرض آسیب باد تند بود خود را در پس شاخه های درخت انجیر پنهان کرد با کارد خود از درخت میوه چیده غذا ساخت و از برنگ آن پوشائی برای خود تهیه نمود نخستین پروردگاری که مهر در مقابل او زور آزمائی کرد خورشید است از این رو خورشید علو مقام مهر را شناخته اشعه ای از نور دور سر او قرار داد از این روز ببعده مهر و خورشید بهم دست داده در هرکاری همدیگر را یاری میکنند جنگ مهر با گاورن (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره باین معنی است گاو که نخستین آفرینش ژوپیتر اورمزدس (Jupiter Oromazdes) میباشد آزاد در بالای کوه میچرید میل مهر بآن کشید که شاخ او را گرفته به پشتش سوار شود جانور خشمگین دویدن آغاز کرد هر چند که مهر زمین خورده بود اما دست بر نداشت خود را بشاخهای او آویخته چندی کسان کشت

با آن رفت تا آنکه ورزاو خسته گشته تسلیم شد آنگاه مهر سمهای دوپای آن را گرفته بدوش خویش کشید و بزحمت زیاد بغاری که منزلش بود فرود آورد این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی است در این جهان مهر دگر باره ورزاو را رها نموده که آزاد در روی زمین میگردید آن گاه خورشید پیک خود کلاغ را بسوی مهر فرستاد باو امر کرد که گاونر را گرفته فدا سازد هر چند که مهر باجرای چنین امری خوشدل نبود و بحال جانور رقت میآورد ولی چاره ای جز از اطاعت کردن بامر آسمانی نداشت ناگزیر با اکراه سگ خود را برداشته ورزاو را دنبال نمود و فوراً دستگیرش کرد زیرا که در غاری پناه برده بود مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه بشپگاه او فرو برد فوراً از کالبد جانور جالسپار معجزه ای روی داده گیاههای درمان بخش روئید بطوری که سراسر زمین سبز شد از مغز فقرات پشت آب حبوبات بوجود آمد و از خورش تالك (رز) پدید شد که بمقدسین در وقت اجرای رسومات مذهبی شراب داد خرد خبیث (اهریمن) بامیدی که از موقع استفاده کند مخلوقات ناپاک خود مثل مار و گژدم و مورچه را شتابان بسوی جانور جالسپار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آنها مسموم سازند و آلات توالد و تناسل جانور حاصل خیز را بخورند و از خویش بیاشامند اما کوشش آنها بی فایده ماند بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند ماه نطفه ورزاو را پاك نموده بخود گرفت انواع و اقسام جانوران مفید از آن وجود یافت روح گاو که بتوسط سگ وفادار مهر محافظت شده بود بآسمان عروج نمود و در آنجا با اسم سیلوانوس Silvanus نکهبان گله و رمه گردید مهر بوسیله این فدیه بدرگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقاله ماه (ص ۳۱۷) گذشت

آنچه در کیش عیسی از آئین مهر گرفته شده است

از برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده اند از برای دخول بهریك از درجات شست و شوی مخصوصی لازم بوده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است در هریك از روز های هفته در جای معینی در معبد ار ستاره مخصوص همان روز استغاثه

میشده است و روز یکشنبه را که مخصوص بخود خورشید بوده مقدس می‌شمرده‌اند بزرگترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور می‌کرده‌اند یعنی که کوتاه‌ترین روز سال جشن مهر بوده است در همین اوقات نیز فینیس‌ها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن می‌گرفته‌اند ظاهراً در فصول سال نیز جشنهای مخصوصی داشته‌اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نزد عیسویان عید فصیح و روز صعود عیسی<sup>۱</sup> تصور میشود جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته‌اند در عوض مجلس تشریفات ماگنا مائر Magna mater که بجای ناهید ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت می‌کرده‌اند بی شک ماگنا مائر مظهر مادر زمین بوده است و ایمان آوردگان بآن خود را در مقابل برادران ایانی<sup>۲</sup> خواهران می‌نامیده‌اند<sup>۱</sup>

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم در کار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم می‌زده‌اند مثلاً پس از بجای آوردن مراسم وقتی که می‌خواستند پرده از روی مجسمه مهر بردارند و بایمان آوردگان ارائه دهند زنگ می‌زده‌اند هنوز هم در آتشکده‌ها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده میشود در وقت ستایش زنان زدن هم معمول بوده است در آئین زر نشی موبدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی می‌خورند این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر بارویا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت بجای آن عصاره شاخه‌های تروتازه درخت رز را استعمال می‌کرده‌اند چند قرص نان و یک پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پشیویان بر آن دعا می‌خوانده‌اند متدرجاً عصاره شاخه‌های رز بفشرده انگور یعنی شراب مبدل شده است هنوز هم هوم در دین زرتشتی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاوثر Zaothra که امروز زور گویند

<sup>۱</sup> رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seeemann  
Leipzig 1910 S. 126

و چند قرص نانی که در آئین مهر بکار میرفته چنانکه حالا نزد زرتشتیان معمول است چهار و یا شش عدد بوده است در اوستا در تون و دراونا آمده است و اینک درون گویند تمام این رسومات از مهر بمسیح انتقال یافته که هنوز هم در دین عیسی<sup>۱</sup> معمول است آب زور<sup>۲</sup> باسم آب مقدس یا ماء العباد (Holy Water, Weihwasser, eau benite) یکی از شاهکارهای کلیسیاست

و هم چنین در مذهب عیسی<sup>۱</sup> eukharistia که در عربی افخارستیا گویند عبارت است از شراب و نان که آنرا خون و گوشت و روان مسیح پنداشته در مراسم استعمال میکنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است هم چنین هنگام تشریفات مذهبی مانند ایرانیان چنانکه تا کنون نزد زرتشتیان معمول است برسم بدست میگرفته اند لابد اول پشیوایان آئین مهر<sup>۳</sup> نمها بوده اند بعدها آنان را Sacerdos میگفته اند و مثل نمها لباس میپوشیده اند هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نماز بجای میآورده اند در نماز صبح رو بمشرق در ظهر رو بجنوب و در عصر رو بمغرب میکردند از ناقوس و ارغنون (Orgue) کلیسیا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت از آئین مهر برداشته شده است غالباً در آثار مهر دیده میشود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردن گاو ازلی خود را بآسمان کرده با اکراه و سختی فدیة نیاز میکند ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمل چنین امر دشواری شده است برخی از نقوشانی که در کلیسیاهای عیسویان کاتولیک راجع بتولد و نشوونما و صعود مسیح دیده میشود شباهت تام دارد با نقوشات خرابه های معابد مهر که حاکی داستات ظهور مهر و اعمال او است صلاح کار در کیش عیسی<sup>۱</sup> چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر را که در قرون متبادی در رم ریشه دوانده بود اخذ کنند و باین ترتیب آن را بسلیقه مردمان آن زمان نزدیک نمایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است مردم از روز یکشنبه که مخصوص بخورشید و روزیست و پنجم دسامبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمیشده اند تا بالاخره بناچار از قرن چهارم میلادی ۲۵ دسامبر روز تولد عیسی<sup>۱</sup> قرار داده شده است روز يك شنبه هم نزد عیسویان

روز برخاستن عیسی<sup>۱</sup> و باسهمان صعود کردن وی تصور میشده و هم نزد مهرپرستان روز مخصوص مهر شمرده میشده است<sup>۱</sup> مقصود نگارنده نیست که کلیه آداب و رسومات مذهب عیسی را با آئین مهر مقایسه کنم نخست چنانکه گفته شد تعصب اثری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیه اصول و رسومات این دو کیش را باهم بسنجیم دوم آنکه مقابله این دو آئین کلام را بدرازا کشانده مارا از حدود اوستا و ایران دور خواهد کرد گذشته از چند فقره عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات درمیان اقوام عیسوی موجود است که بخوبی یاد آور مهر است بخصوص درمیان عیسویان آسیای صغیر و ارمنستان در همانجائی که مهر از زمانهای بسیار قدیم پرستیده میشده است هنوز بعضی از عامای متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی مانند عیسویان قرن سوم و چهارم اصراری میورزند که حقیقت را نهفته دارند ولی در نزد مورخین دانشمند بیطرف که نزد آنان ههای علم و معرفت مانند پیغمبر و فرشته ای مقدس و محترم است از حقیقت کوئی خود داری نکرده صراحتاً مینویسند که قسمتی از اصول و بیشتر از رسومات ظاهری کیش عیسی از مهر است در قرن چهارم در وقتی که پروردگار خورشید در مغرب زمین رو بغروب گذاشته بود دین دیگری از ایران زمین که از روی اصول مزدیسنا و بخصوصه آئین مهر تأسیس شده بود بارویا رسیده مدعی دین عیسی<sup>۱</sup> گردید بطوری که نزدیک بود لرزه بارکان آن اندازد آن دین مانی است که در عهد شاپور اول بوجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه های آن در اروپا با پیروان مسیح رقیب قدیم مهر مشغول زد و خورد خونین بودند

*Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448*

۱

در خصوص آئین مهر رجوع شود بکتابهای ذیل

Jean Réville, Le Mithraisme (Revue de l'histoire des religions).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

E. Cumont Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894—1900, 2 vol.

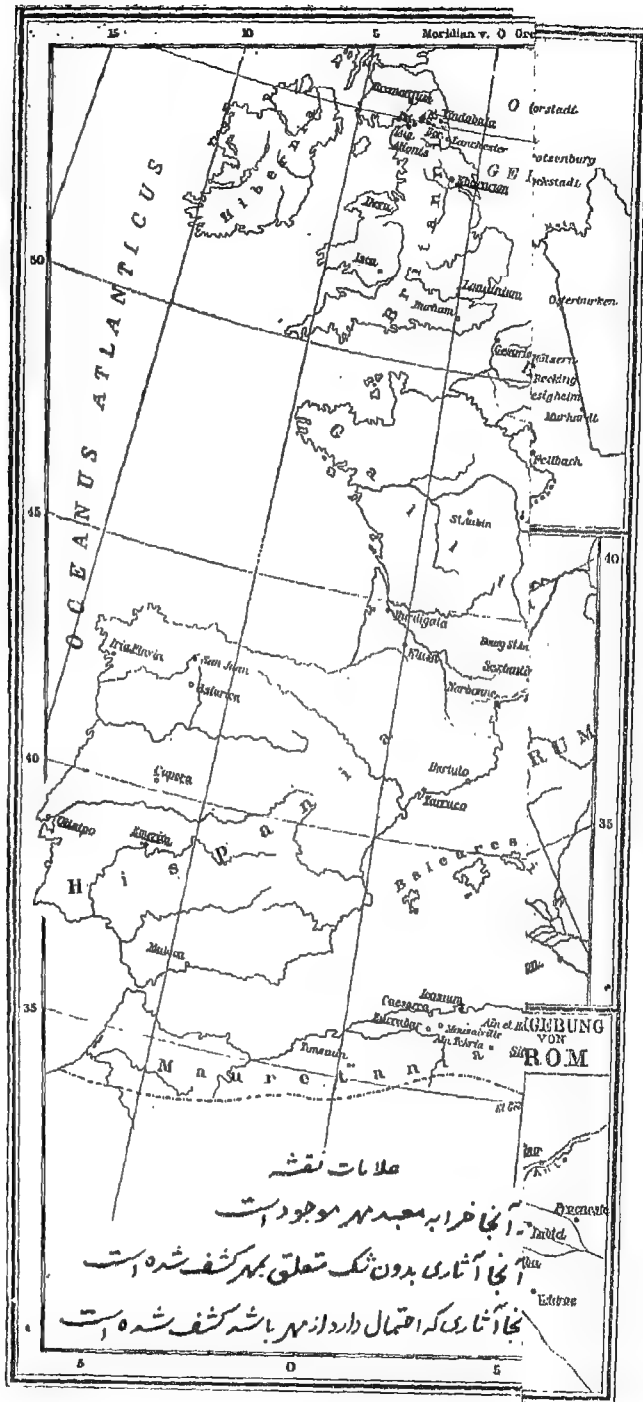
Les Mystères de Mithra par Cumont, deutsche ausg. von Gehrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich, Eine Mithrasliturgie Leipzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil, Glatbach 1921.

Theodor Klinge, Der Mithrakult, Leipzig 1911.



شده است بهمان شکل اصلی نگاه داریم  
 شه از کتاب آئین مهر کومون برداشته شده است



## مهر یشت

مهر دارنده دشتهای فراخ<sup>۱</sup> و رام کشت زار خوب بخشنده را خوشنود  
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آن را بمن بگویند (زرتشت)  
«بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا  
آن را بگویند

### ❧ (کرده ۱) ❧

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت ای اسپنتمان هنگامی که من مهر  
دارنده دشتهای فراخ را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن مساوی  
در سزاوار نیایش بودن مساوی با خود من که اهورامزدا (هستم)  
بیافریدم ☸

۲ ای اسپنتمان مهر و پیمان شکننده نابکار سراسر مملکت را ویران سازد<sup>۲</sup>  
مثل صد (تن از اشخاصی است) که (بگناه) کمیند آلوده باشد<sup>۳</sup> و قاتل  
مرد پاکدینی باشد ای اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان شکنی نه آن (پیمانی که)

۱ دارنده دشتهای فراخ بجای کلمات اوستایی و اوروگشویه ایی "vāuru gaoyniti" میباشد صفتی است که همیشه از برای مهر استعمال شده در پهلوی  
به فراخوگوئیوت تبدیل یافته است بمناسبت آنکه مهر فرشته فروغ و روشنائی است سراسر  
روی زمین میدانهای فراخ و پهن و دشمنهای جلوه و تکاپوی وی دانسته شده است  
۲ کلمه ای که به پیمان شکن ترجمه شد در متن میثرو درج و درج و درج آمده است و  
آن صفتی است بمعنی دروغگوینده مهر از آن عهد شکن اراده شده است در پهلوی مهر دروژ  
گویند هم چنین از کلمات میثرو آنجنگه و درج و درج که در فقره ۱۰۴ آمده یعنی  
نادرست کو و فریبنده مهر و میثرو زیاده و درج که در فقره ۸۳ آمده و در پهلوی  
مهرژن شده یعنی مهر زبان رساننده نیز پیمان شکن و عهد و میثاق ندان و رسم مهر و وفانشناس  
مقصود میباشد

۳ کینه و دروغه اسم گناه مخصوصی است نیدانیم که چه جرمی در قدیم از آن اراده  
میشده است در فقره ۳ از یسنای ۶۱ جزو دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان شکنی بشمار  
رفته است هم چنین در فقره ۱۵ از یسنای ۵۷ و در فقره ۷۱ از فروردین یست در ردیف  
معاصی کبیره محسوب شده است



توبا يك دروغ پرست و نه آن كه توبا يك راستی پرست بستی زیرا معااهده  
با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست ۱ ॐ

۳ مهر دارنده دشتهای فراخ اسبهای تیز رو دهد بکسی كه .مهر دروغ نگوید  
(پیمان نشكند) آذر مزدا اهورا راه راست نماید بکسی كه .مهر دروغ نگوید ۲  
فروهر های مقدس و نيك و توانای پاكان فرزندان كوشا دهند بکسی كه  
.مهر دروغ نگوید ۳ ॐ

۴ برای فروغ و فرّش با نماز بلند با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای  
فراخ را مهر دارنده دشتهای فراخ را میستایم كه .ممالك آریائی خان و  
مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد ۳ ॐ

۵ بشود كه او برای یاری ما آید بشود كه او برای گشایش (كار) ما آید  
بشود كه او برای دستگیری ما آید بشود كه او برای دلسوزی ما آید  
بشود كه او برای چاره ما آید بشود كه او برای پیروزی ما آید  
بشود كه او برای سعادت ما آید بشود كه او برای دادگری ما آید  
آن كسی كه قوی و در همه جای پروزمند و هرگز فریفته نشدنی و در سراسر  
جهان مادی سزاوار ستایش و نیایش است آن مهر دارنده دشتهای فراخ ۳ ॐ

۶ آن ایزد نیرومند توانا را و در میان موجودات قوی ترین را (آن)  
مهر را با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای فراخ را مهر دارنده  
دشتهای فراخ را با هوم آمیخته بشیر با برسم با ربان خرد با پندار و

۱ از دروغ پرست و راستی پرست موحد و مشار مقصود میباشد  
۲ آذر (آتر سعید) فرشته موكل آتش مقصود است رجوع كنید بمقاله ای كه بعد از مهر

یشت مندرج است  
۳ از ممالك آریائی ایران اراده شده در قدیم ایرات خاك آریا نامیده میشده است







﴿کرده ۳﴾

- ۱۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ۰
- ۱۱ کسی را که جنگجویان در بالای پشت اسب بدو نماز برند و برای قوت مرکب و صحت بدن (خویش) اشتعائه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هموردان را بتوانند باز داشت تا بدشمنان کینه جوی بد اندیش بتوانند غلبه نمود  
برای فروغ و فرش . . . ۲ ۰

﴿کرده ۴﴾

- ۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ۰
- ۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه هرا بر آید ۳ نخستین کسی که با زینت های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریائی را بنگرد ۰
- ۱۴ آنجائی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند آنجائی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان . . . ۴ موجود است آنجائی که دریاهاى عمیق و وسیع واقع است آنجائی که رودهای بهن قابل کشتی رانی با خیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورده بسوی

۱ بعینه مثل قره ۷

۲ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۳ از این جمله بخوبی برمیآید که مهر غیر از خورشید است

۴ بجای نقاط کله تاتیرو Thātairo خراب شده است

အထွေထွေအကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်  
အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်

၁။ အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်  
အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်  
အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်  
အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ် - အကျဉ်းချုပ်

مرو هرات بسوی سغد (گوت) و خوارزم شتابد ۱ ۰۰

۱۵ به (کشور) آرزهی و سوهی به فردَدَ فشو و ویدَدَ فشو به  
و اورو برشتی و اورو جرشتی باین کشور خویرث درخشان ۲  
آنجائی که ستوران آرام دارند و پناهگاه سالم ستوران است مهر توانا  
نگران است ۰۰

۱ از این رودها هری رود و زرافشان و جیحون اراده شده است. بار تلولمه در فقره  
نوق مرو را (در اوستا مورو و اورو) جزو هراو و سغد شده است. در فرس  
هخامنشی هراو و Haraiva همان هرات حالیه است. رود این مملکت موسوم است به هری  
رود. در صورتی که مثل سایر مستشرقین در فقره نوق مرو را مستقل بشماریم نه جزوی از  
هراو. باید در میان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب بداریم. سرگو  
(مرو) چندین بار در کتیبه بیستون ذکر شده است. هرچند که داریوش از آن در جزو  
ممالك عمده که میگوید در تحت تصرفش میباشد اسم نمیبرد. ۱ گوت و سغد بجای مملکت سغد  
آمده است. در متن نیز اسم سوغد آمده. موجود است ظاهراً این اسم در تفسیر برای  
توضیح افزوده شده که بعد جزو متن گردیده است. ۲ در کتیبه های خطوط میخی نیز مکرراً  
سوگود Suguda ذکر شده است. رود معروف آن امروز موسوم است به زرافشان  
خوا ایریزم ۳ سغد در اوستا و (هوارزی) در کتیبه هخامنشی مملکت خوارزم است که مملولاً  
خیوه نامیده میشود. رودی که از این خاک میگذرد موسوم است به آمو دریا یا جیحون.

۲ در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده است. در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ هفت بوم  
(بومی) ذکر شده که بعدها کله کشور جای آن را گرفته است. در سایر قسمتهای اوستا غالباً  
به هیتو کشور سغد و سوغد و سوغد و سوغد و سوغد و سوغد و سوغد و سوغد و سوغد و سوغد  
کشور منقسم شده است. سبت دوی پا septa divpa گفته اند (رجوع کنید به ص ۷۵) در فقره ۹  
از تشریشت دیدیم که ستویس یکی از فرشتگان و از یاوران تشر فرشته باران آبها را بهشت  
کشور روی زمین میرساند. در همین مهریشت در دوجا با ساسی هفت کشور برمیخوریم  
نخست در فقره ۱۵ و پس از آن در فقره ۱۳۱ و در فقرات ۹-۱۵ از رشت  
یشت و در فرگرد ۱۹ از وندیداد فقره ۳۹ و در کرده ۱۰ از ویسپرد فقره ۱  
مرتباً از هر هفت یاد شده است. اسامی این کشورها از این قرار است (۱) آرزهی سغد و سغد  
کشوری است که در مغرب واقع است. در پهلوی ارزه (۲) سوهی سوهی و سوهی و سوهی  
کشوری است در مشرق در پهلوی سوه (۳) فردَدَ فشو و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد  
کشور جنوب شرقی است. در پهلوی فردَدَ فشو (۴) ویدَدَ فشو و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد  
غربی است. در پهلوی ویدَدَ فشو (۵) و اورو جرشتی و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد  
در پهلوی ورو برشت (۶) و اورو جرشتی و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد و سغد



۱۶ آن ایزد مینوی فر بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد آن ایزد مینوی  
شهر یاری بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد بآن کسانی او پیروزی  
دهد و بآن پاکدینان واقف برسوم دینی (ظفر دهد) که وی را  
بازور میستایند

برای فروغ و فرش . . . . . ۱ °

### ﴿کرده ۵﴾

۱۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۲

پهلوی و روجرشت (۷) خونیرث به دلاسل کشور مرکزی است در پهلوی خونیرس یا خوانیرس  
(با او معدوله مثل خواهی و خواهش) در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای  
دیگر اسم برده شده است چه خونیرس شریف ترین قسمت زمین و مسکن ایرانیهاست بقول  
بندهش (فصل ۱۵ قمره ۲۷) شش نژاد در آنجا زندگانی میکنند گذشته از فقراتی که  
در فوق ذکر کردیم و در آنجاها خونیرس باشش کشور دیگر يك جا ذکر شده در قمره ۶۷  
از مهریشت باز به خونیرس وارزه برمیخوریم در یسنا ۵ قمره ۳۱ و در هادخت نساك فرکرد  
۱ قمره ۱۴ نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است شاید معنی لفظی خونیرس این باشد  
«باگردونهای خوب» در فصل ۱۱ از بندهش نسبتاً مفصلتر از کشورها صحبت شده است  
از این قرار: سی و سه قسم زمین موجود است در روزی که تشر بارنگی کرد نصف گیتی را  
آب گرفت و زمین بهفت کشور منقسم گردید کشوری که در میان واقع است موسوم است  
به خونیرس و آن بزرگی شش کشور دیگر است یعنی شش کشوری که در پیرامون خونیرس است  
بزرگی يك کشور میانگی است در طرف خوراسان (مشرق) سه واقع است و در طرف  
خوروران (مغرب) ارزه و در طرف نیمروچ (جنوب) فردنش و ویدنش و در طرف اباختر  
(شمال) ورو برشت و ورو جرشت خونیرس در میان واقع است قسمتی از اقیانوس فراختر  
اطراف خونیرس را گرفته است در میان ورو برشت و ورو جرشت کوهی بریاست که ممکن  
نیست کسی بتواند از این کشور بکشور دیگر برود در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و  
زیاتر است اهریمن بخصوصه در این کشور آسیب و گزند بسیار پدید آورد زیرا که دید  
در این کشور کیانان و دلیران بوجود آمدند و دین نیک مزدیسنا از این جا برخاست و بسایر  
ممالك نفوذ نمود و سوشیانس از این جا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت  
و رستاخیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود (عقاله مهر بصفحه  
۴۰۰ نیز ملاحظه کنید)

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قمره ۷



کسی که هیچ کس باو دروغ نتواند گفت نه بزرگ خانواده نه بزرگ ده  
نه رئیس ناحیه و نه شهریار ایالت ۱ ☸

۱۸ اگر باو بزرگ خانواده دروغ بگوید یا بزرگ ده یا رئیس ناحیه  
یا شهریار مملکت (آنگاه) مهر غضبناك آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و  
بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و  
سروران مملکت را تباہ سازد ☸

۱۹ مهر غضبناك آزرده بهمان طرفی روی آورد که در آنجا پیاشکن است و  
بخاطر او اشتباه روی ندهد ☸

۲۰ و اسبهای پیاشکنان در زیر بار (راکب) خیره سری کنند از جای خود  
بیرون نوازند (اگر) بتازند پیش نروند در تاخت جست و خیز نکنند

۱ کلماتی که بزرگ خانواده و بزرگ ده و رئیس ناحیه و شهریار ایالت ترجمه شده  
در متن بحسب ترتیب چنین است: *مهر غضبناك آزرده* در پهلوی مان پت جزء اول این  
کلمه در فارسی باقی است اسدی گوید

چو آمد بر مهن و مان خویش      ببردش بصدلا به مهن خویش  
جزء دوم که بمعنی صاحب و سرور است در جزو کلمات موبد و سبهد و هیربد و غیره محفوظ  
مانده است

ویس پیتی *مهر غضبناك آزرده* در پهلوی ویسبت یعنی بزرگ ده دهخدا  
زنتو پیتی *مهر غضبناك آزرده* در پهلوی زنتبت یعنی رئیس ناحیه زند در پهلوی بجای کلمه  
زنتو اوستائی میباشد اسم خانواده کریم خان زند که مؤسس سلسله زندیه است بشک مربوط  
به زنتو اوستائی یا زند پهلوی میباشد کریم خان برخلاف نادرشاه افشار و آقا محمد خان  
قاجار هر دو ترک نژاد که قبل از او و بعد از او سلطنتی تشکیل داده اند ایران نژاد بوده است  
اسم خانواده اش مناسبتی با کلمات ترکی ندارد مشتبّه نشود با کلمه زند که در پهلوی بمعنی  
تفسیر اوستاست و از کلمه اوستائی آرتینتی *مهر غضبناك آزرده* آمده است دینکوپیتی  
*مهر غضبناك آزرده* در پهلوی ده پت یا دهویت بمعنی شهریار و مرزبان ایالت است در عهد  
هخامنشی در سر هر یک از دهیو در اوستا دخیو *مهر غضبناك آزرده* یک خشتراون (ساتراپ) گاشته بوده  
است این کلمه همان است که امروز ده گوئیم و در کتب فارسی قدیم داه و دیه مسطور است  
هفت سالار کاندربن فلکند همه گرد آمدند در دو و داه (رودکی لغت فرس اسدی طوسی)  
استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود از دیهی که آن دیه را باز خوانند (چهار مقاله  
عروضی) در زبان فارسی از وسعت دائره این کلمه کاسته آن را بجای *مهر غضبناك آزرده* اوستائی و ویکوس  
vicos لاتینی استعمال میکنیم کلمات مذکور در فقرات ۷۵ و ۱۱۵ نیز آمده است



از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهراست نیزه که از دشمن مهر برتاب شود بقیه‌قرا برگردد ۞

۲۱ اگر هم نیزه خوب برتاب شود اگر هم آن بیدن رسد اما زیبایی بآن (بدن) نرساند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهراست باد نیزه که از طرف دشمن مهر برتاب شود برگرداند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۞

### ﴿کردهٔ ۶﴾

۲۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲  
کسی که اگر بوی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد از خطر برهاند ۞

۲۳ تو از احتیاج از احتیاجات ما را برهان ای مهری که بتو دروغ گفته نشد تو توانی که به ابدان مردان پیمانشکن بیم و هراس مستولی سازی تو توانی (وقتی) که غضبناك شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری از پاهای آنان توانائی و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی (سلب کنی) ۞

۲۴ نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پران بکسی که از روی خلوص نیّت بیاری مهر آید نرسد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است ۞  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۞



﴿کردهٔ ۷﴾

۲۵ مهر را میستانیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . .<sup>۱</sup>  
(آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشندهٔ زبان آور نیایش بجای آورندهٔ عالیمقام دولتمندی که پیکرش کلام ایزدی (منتر) است پل جنگ آور قوی بازوان را ☉

۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد کسی که نسبت باشخاصی که خود شان را مقصر میسازند خشم گیرد کسی که از مردمان پیمانشکن انتقام کشد پریها را بتنگنا اندازد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت قوه سرشار بخشد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت پیروزی سرشار دهد ☉

۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد فر را از آن برگرد پیروزی را دور نماید کسی که از پی آن (دشمنان) بی قوه مدافعه تاخته ده هزار ضربت فرود آورد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است برای فروغ و فرش . . . . .<sup>۲</sup> ☉

﴿کردهٔ ۸﴾

۲۸ مهر را میستانیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . .<sup>۱</sup>  
کسی که ستونهای خانه های بلند ساخته شده را حفظ کند تیرکها را قوی دارد و بخان و مان گله ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد از آن (خانه ای) که او خوشنود باشد خانه های دیگر را او براندازد در صورتی او آزرده شود ☉

۲۹ نسبت بمهالك تو (هم) بدی (وهم) خوب ای مهر نسبت بمردمان تو (هم) بدی (وهم) خوب ای مهر تو ای مهر از تست صالح و از تست ستیزه مهالك ☉



۳۰ از تست که خانه‌های سترگ از زنان برازنده برخوردار است از گردونه‌های  
برازنده از بالش‌های پهن و بسترهای گسترده بهره‌مند است از تست که  
خانه‌های بلند ساخته شده از زنان برازنده برخوردار است از گردونه‌های  
برازنده از بالش‌های پهن از بسترهای گسترده بهره‌مند است آن خانه بیرو  
راستی که ترا در نماز نام برده با دعای بمناسبت وقت و با زور  
میستاید ۞

۳۱ با نمازي که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم  
ای مهر توانا تر با نمازي که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور  
من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازي که نام تو برده شود با دعای  
مناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر فریفته نشدنی ۞

۳۲ بستایش ما گوش فرا ده ای مهر ستایش ما را بپذیر ای مهر ستایش (دعای)  
ما را مستجاب گردان بنیاز زور ما توجه کن باین مراسم حضور بهمرسان  
آنها را (ادعیه را) در خزینه استغفار جمع کن آنها را در خانه ستایش  
(بهشت) فرود آر ۞

۳۳ بنا بپایدار ماندن بسر قولی که داده شد این کامیابی را بما بخش ای توانا تر  
آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور پیروزی خرمی و  
دولت دادگری نام نیک و آسایش روح معرفت و علم روحانی (تقدس)  
فتح آفریده اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و  
درک کلام مقدس ۞

۳۴ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام رقیب ها ظفر یابیم  
تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام بدخواهان ظفر یابیم



تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تمام دشمنان را شکست  
 دهیم (چه) از دیوها و مردمان (چه) از جادوان و پریها (چه) از  
 کاهها و کریانهای ستمگار  
 برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۵۵

﴿کرده ۹﴾

۳۵ مهر را میستانم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
 کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . ۲  
 (کسی) که آنچه قول داده شد بعمل وادار کند (کسی) سپاه بیاراید  
 (و) دارای هزار چستی است شهریاری (است) توانا (و) دانا ۵۵

۳۶ کسی که جنگ برانگیزاند کسی که بجنگ استحکام بخشد کسی که  
 در جنگ پایدار مانده صفوف (دشمن) را از هم بدرد تمام جناح  
 صفوف مبارز را پراکنده و پریشان سازد بمکر لشکر خونخوار لرزه  
 در افتد ۵۵

۳۷ اوست کسی که میتواند پریشانی و هراس بآنان (دشمنان) مستولی نماید  
 سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند او (از بدنهای) پرتاب کند سرهای  
 مردمانی که بمهر دروغ گویند جدا شود ۵۵

۳۸ منازل وحشت انگیز ویران گردد از انسان تهی ماند آن منزلی که  
 پیمان شکنان و دروغ پرستان و قاتلین پاکدنیان حقیقی در آنها بسر  
 میبرند وحشت انگیز است راه اسارت از آن جائی که گاو چراگاه



وقتی او در طول منازل مردمان بیباف شکن بگردونه کشیده شود  
آنها (گاوها) ایستاده اشک از پوزه روان کنند ۱ ॐ

۳۹ هم چنین تیرهای بایر عقاب آراسته آنان (دروغگو بان . مهر و بیبانشکنان)  
(هرچند) که از زه که مان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کند  
(اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای پهن خشمکین  
و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد  
هم چنین نیزه های خوب سر تیز آنان بادسته بلند (هرچند) که از (قوت)  
بازوان پیران شود (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده  
دشتهای پهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل  
نیامده باشد

هم چنین سنگهای فلاخن آنان که از (قوت) بازوان پیران شود  
بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای پهن خشمکین و آزرده  
مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ۲ ॐ

۴۰ هم چنین کاردهای (تیغ) خوب آنان که بسر مردمان حواله شود بنشان  
نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای پهن خشمکین و آزرده مانده  
خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد  
هم چنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله سر مردمان شود  
بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای پهن خشمکین و آزرده  
مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ۳ ॐ

۴۱ مهر (آنان را) از پیش بهراس اندازد رشن از بی بهراس اندازد  
سروش مقدس بهمراهی ایزدان محامی آنان را از هر طرف بهم در افکند  
این صفوف جنگ را او بمعرض خطر در آورد در صورتی که مهر

۱ مقصود این است حتی سواران هم که غنیمت و دست برد بیانشکنان و دروغگویان  
شده و بگردونهای آنان بسته شده اند نالان و گریان هستند از اینکه در خدمت چنین اشخاصی  
در آمده اند



دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش  
بعمل نیامده باشد ॐ

۴۲ آنگاه آنان مهر دارنده دشتهای پهن چنین گویند تو ای مهر دارنده  
دشتهای پهن اینان ای مهر اسبهای تیز رو را از ما بر بودند اینان  
ای مهر بازوان قوی ما را با تیغ نیست کردند ॐ

۴۳ پس آنگاه مهر دارنده دشتهای فراخ آنان را بخاك افکنند پنجاهها صدها  
صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها برای آنگاه  
مهر دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده است  
برای فروغ و فرش ۱ ॐ

### (کرده ۱۰)

۴۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
کسی که منزلش پهنای زمین در جهان مادی بنا شده است فضای وسیعی  
است بیرون از خطر احتیاج درخشان و پناگاهان بسیار بخشنده است ॐ

۴۵ هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوهها در بالای برجها بمنزله  
دیده بانان مهر نشسته بسوی پیمانشکنان نگرانند بخصوصه بکسانی چشم  
دوخته و بکسانی توجه نموده که نخست مهر دروغ گویند و راه کسی  
را در حمایت خود گیرند که پیمانشکنان و بدروغ پرستان  
و بقاتلین باکدینان حقیقی حمله برد ॐ



۴۶ آن مهر دارنده دشتهای فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهیا ساخته از پشت سر حمایت کند از پیش حمایت کند مانند دیده بان فریفته نشدنی بهر طرف نظر اندازد (این چنین) حاضر است برای کسی که با خیال پاک مهر را یاری کند آن (مهری که) ده هزار دیده بان دارد آن دا نای توانای فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۱۱﴾

۴۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲  
نامآوری که (اگر) غضب کند در میان دو مملکت (دو قوم) جنگجو (اسب) ۳م پهن برانگیزد بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند ۰۰

۴۸ اگر مهر بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند در میان دو مملکت جنگجو مرکب برانگیزد آنگاه دشتهای پیمال شکنان را از پشت سر ببندد چشمه های آنان را بر آورد گوش آنان را کر کند و پاهای آنان را از ثبات براندازد از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالک و این هموردان در صورتی که از مهر دارنده دشتهای فراخ غفلت ورزند  
برای فروغ و فرش . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۱۲﴾

۴۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ ۰۰



۵۰ کسی که از برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله‌های متعدد آرامگاه قرار داد در آن جایی که نه شب است نه تاریکی نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مُهَلْک و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه هرئیتی همه متصاعد نگردد. ☸

۵۱ آرامگاهی که امشاسپندان با خورشید هم اراده بطیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه هرئیتی بسراسر جهان مادی تواند نگریست ☸

۵۲ اگر (مرد) حیلۀ گردکنشی پیش آید (آنگاه) مهر دارنده دشتهای بهن با گامهای تند گردونه تندرو بجولان در آورد و هم چنین سروش مقدس توانا و فریوسنگ چُست او (مهر) بکشد او را (مرد حیلۀ گرد را) خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن بتن برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ☸

### ﴿کرده ۱۳﴾

۵۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲ کسی که براسقِ دستها را بسوی اهورامزدا بلند نموده این چنین گله گویند است ☸

۵۴ من حامی تمام آفریدگانم ای خوب کنش من پاسبان همه آفریدگانم



ای خوب کنش مردمان در ستایش از من در نماز نام نمیبرند آن طوری  
که سایر ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵۵

۵۵ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در  
نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی  
خویش در وقت معین از زمان مردمان پاک خواهم نمود در وقت مقرر  
فرا خواهم رسید ۵۵

۵۶ با نمازی که نام تو در آن برده شود با دعای بمناسبت وقت با نیاز زور ترا  
مرد پاک میستاید با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت  
و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود  
با دعای بمناسبت وقت و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا ترین با نمازی  
که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت من ترا میستایم ای مهر فریفته  
نشدنی ۱ ۵۶

۵۷ بستایش ما گوش فراده ای مهر . . . . . ۲ ۵۷

۵۸ بنا بپایدار ماندن بسر قولی که داده شد . . . . . ۳ ۵۸

۵۹ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه . . . . . ۴ ۵۹

برای فروغ و فرش . . . . . ۵ ۵۹

### (کرده ۱۴)

۶۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهمن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۶  
کسی که باو نام نیک بالایی خوب و مدح نیک و (برازنده است) (و) آن

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۳۱ میباشد

۲ مثل فقره ۳۲

۳ مثل فقره ۳۳

۴ مثل فقره ۳۴

۵ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۶ مثل فقره ۷



طوري که دلخواه است سعادت بخشد . . . . .

۱

کسی که داراي ده هزار دیده بان است (آن مهر) تواناي از همه چیز آگاه فریفته نشدني

براي فروغ و فرش . . . . . ۲ ۰۰

﴿کرده ۱۵﴾

۶۱ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشنهای پهن است (کسی) که از کلام

راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۳

کسی که همیشه بپای ایستاده است پاسبان بیدار دلیر زبان آوري که آنها را زیاد کند استغاثه را بشنود باران بباراند گیاهها برویاند برای ناحیه قانون گزارد زبان آور ماهر فریفته نشدني بسیار هوشمند و آفریده کردگار ۰۰

۶۲ کسی که هرگز نه قدرت نه قوت بیک مرد پیمانشکن دهد

کسی که هرگز نه شرف نه پاداش بیک مرد پیمانشکن ارزاني دارد ۰۰

۶۳ تو تواني (وقتی) که غضبناك شوي قوت از بازوان آنان بیرون بري

از پاهای آنان ثبات و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی

(سلب کنی) نه يك نیزه خوب تیزشده نه يك تیر پیران . . . . . ۴

برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ۰۰

﴿کرده ۱۶﴾

۶۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام

راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۳

۱ چندین کلمات در این فقره خراب شده است بطوري که چندین کلمات پس و بیش

جمله که خراب نشده است بی ربط مانده است

۲ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

۴ مثل فقره ۲۴



کسی که از برای انتشار دین نیک خود را در همه جا نموده مقام بگرفت و فروغ بهفت کشور بتایید ☸

۶۵ درمیان چالاکان چالاک‌ترین درمیان وفاشناسان وفاشناس‌ترین درمیان دلیران دلیرترین درمیان زبان‌آوران زبان‌آورترین درمیان گشایش دهندگان گشایش دهنده‌ترین است کسی که گله و رمه بخشد کسی که شهر یاری بخشد کسی که پسران بخشد کسی که زندگانی بخشد کسی سعادت بخشد کسی نعمت راستی بخشد ☸

۶۶ کسی که ارت نیک یار اوست و پارند بگردونه سبک سوار<sup>۱</sup> و نیروی مردانه و نیروی فرکیانی و نیروی جو جاودانی و نیروی داموئیش<sup>۲</sup> او پمن<sup>۳</sup> و نیروی فروهرهای پاکدینان<sup>۴</sup> و آن که گروهی از مزدیستان پاکدین را کرد هم آورد<sup>۵</sup> برای فروغ و فرش ☸

### ﴿کرده ۱۷﴾

۶۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . کسی که با گردونه چرخ بلند بطرز مینوی ساخته شده از کشور ایزه‌هی بسوی کشور خونیرت شتابد از نیروی زمان و از فرزند آفریده و از پیروزی اهورا آفریده برخوردار است ☸

۶۸ گردونه اش را ارت نیک بلند رُبت میگرداند از برای او دین مزدا رام را مهیّا ساخت تا که او (رام را) خوب بتواند پیمود آن فروغ سفید

۱ پارند فرشته نیک بختی و فراوانی است رجوع کنید بقره ۳۸ از تشریشت و بتوضیحات آن

۲ در خصوص داموئیش او پمن رجوع کنید بقره ۹ همین یشت و بتوضیحات آن

۳ شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که بواسطه اتحاد مذهبی مردم را بهمدیگر

نزدیک نمود

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۷



میثوی درخشان مقدس هوشیار بی سایه اسبهای (مهر) در فضای هوا  
پران بگردش در آیند از برای او داموئیش اویمَن هماره خط سیر را  
مهیا دارد در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن  
بهراس افتند ۵۵

۶۹ نکند که ما خود را معرض ستیزه سرور غضبناک اندازیم کسی که هزار  
ستیزه بضد رقیب بکار تواند برد کسی که ده هزار دیده بان دارد  
(آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش ۵۵ ۱

### کرد: (۱۸)

۷۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهمن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲  
کسی که وره رام اهورا آفریده از پیش او روان گردد بصورت يك گراز  
که بادنندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز  
گرازی که بيك ضربت هلاك كند (گراز) غضبناکی که بآن نزديك  
توان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) قوی با پایهای  
آهنین با چنگالهای آهنین با اعصاب آهنین با دُم آهنین  
باچانه آهنین ۵۵ ۳

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ کله اوستائی وراز وارسک در فارسی گراز میباشد چنانکه وهرک واهودود را  
در فارسی گرگ گوئیم گراز در ایران قدیم علامت زور و قوت بوده است در بهرام یشت  
خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خود را بحضرت زرتشت ظاهری ساخته  
است از هر يك از این ترکیبهای مختلف که اسب و شتر و ورزاو و غیره باشد يك قسم قوتی اراده  
شده است در فقره ۱۵ از یشت مذکور بهرام بصورت گرازی جلوه میکند بهمین مناسبت قوت  
این جانور است که وراز جزو اسای اشخاص هم شده است در فقره ۹۶ از فروردین یشت  
آمده است «ما درود میفرستیم بپاکدین ایسوت پسر وراز» درمان نامداران و شاهزادگان ایران  
قدیم و ممالک همسایه مثل ارمنستان و البانیا و غیره بگروهی برمیخوریم که اسمشان باکله وراز  
ترکیب یافته است مثل ورازبنده ورازدات وراز دخت ورازسورت ورازپیروز  
ورازمهر ورازترسی و غیره (رجوع کنید به Iranian Namenbuch von Justi)

၇၁ ဟု ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၇၂ ဟု ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၇၃ ဟု ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

(၁၁၀)

၇၄ ဟု ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၇၅ ဟု ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၇၆ ဟု ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။ ဤသို့ ခေါ်သည်။  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

۷۱ که دشمن را در ناخت بگیرد پراز غضب بارشادت مردهانه دشمن را در جنگ بجاك افگند و هنوز باور نمیکند که (دشمن را) هلاك کرده باشد بنظر او چنین نمیرسد تا آنکه ضربتی فرود آورده مغز سر و ستون فقرات را در هم شکند و (همان) مغز سری که سر چشمه قوه زندگی است ۰۰

۷۲ فوراً او همه را قطعه قطعه کند استخوانها و موها و مغز و خوب مرد پیا نشکن را درهم و برهم در روی زمین فرو ریزد  
برای فروغ و فرش . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۱۹﴾

۷۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
کسی که براسستی دستها را بلند کرده با ضمیر شاد آواز بلند نموده گوید ای اهورا مزدا ای خرد مقدس ای آفریننده جهان ما دی ای پاك ۰

۷۴ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستانند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معین از زمان مردان پاك خواهم نمود در وقت مقررده فرا خواهم رسید ۳ ۰۰

۷۵ ما میخواستیم که مملکت ترا حمایت کنیم ما نمیخواستیم که از مملکت (تو) جدا شویم نه از خان و مان جدا شویم نه از ده جدا شویم نه از ناحیه جدا شویم نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی بازو مارا از دشمن حفظ کند ۰۰

۱ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ این فقره مثل فقره ۵۵ میباشد



۷۶ تویی که این دشمن را تویی که این خصومت (مرد) بداندیش را نابود توانی کرد کشنده (مرد) پاك را نابود ساز تویی دارنده اسبهای زیبا و گردنپلی زیبا تویی از پی استغاثه یا ورتوانا ۵۵

۷۷ من (مهر را) بیاری میخوانم بشود که او از برای یاری ما آید بواسطه نذر فراوان و خوب زورها بواسطه نیاز فراوان و خوب زورها تا ما از پرتو تو مانند پناه یافتگان تو دائماً در منزل مطمئن و خوش بسر بریم ۵۵

۷۸ تویی که ممالك را (اقوام را) حفظ میکنی در صورتی که آنان مهر دارنده دشتهای فراخ را با مواظبت نیک بنوازند تویی که (آنها را) نابود میسازی در صورتی که آنها از ممالك دشمن باشند من ترا این جا بیاری میخوانم بشود که او این جا بیاری ما آید (آن) مهر قوی در همه جا پیروزمند سزاوار ستایش و برا زنده نیایش و سرور با شکوه مملکت برای فروغ و فرش . . . ۱ ۵۵

### ❦ (کرده: ۲۰) ❦

۷۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است کسی که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت طولانی منزل بر گذار کرد ۵۵

۸۰ تویی نگهبان خان و مان تویی نگهدار کسی که دروغ نگوید تویی پاسبان قبیل و پشتیبان کسانی که دروغ بکار نبرند آری از پرتو مانند تو سروری من از برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی اهورا آفریده را تحصیل



میکنم در محکمه داوری او (اهورا) گروه مردمان پیمان شکن بخاک در افتد  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۱﴾

۸۱ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲  
کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت  
طولانی منزل برگذار کرد ۰۰

۸۲ کسی که اهورا مزدا باو هزار چستی ارزانی داشت ده هزار چشم برای  
نگریستن بخشید و از قوت این چشمها و این چستیهاست که او کسی را که  
پیمان خویش نباید و عهد بشکنند نگران است و از قوت این چشمها و  
این چستیهاست که مهر فریفته نشدنی است آن کسی که ده هزار دیده بان  
دارد آن توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۲﴾

۸۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲  
کسی که او را شهر یار مملکت براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند  
کسی که او را بزرگ شهر براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند ۰۰  
۸۴ کسی که او را کدخدای ده براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند  
کسی که او را رئیس خانواده براسی دستها را بلند نموده بیاری میخواند  
در هر جائی که دو نفر محابت همدیگر بر خیزند براسی دستها را بلند نموده



او را بیاری میخوانند در هر جایی که بیچاره ای پیرو آئین راستین از  
حقش محروم شده باشد براسی دستها را بلند نموده او را بیاری میخواند ۵۵

۸۵ گله مندی که باو شکایت برد آوازش تا بستارگان زبرین رسد بگرداگرد  
( کره ) زمین طنین براندازد در روی هفت کشور منتشر شود اگر او در  
نماز صوت خود بلند کند هم چنین گاو ۵

۸۶ که بغنیمت برده شود باشتیاق گله خویش او را بیاری میخواند ۱  
کی دلیر ما مهر دارندۀ دشتهای بهن از پی تاخته گله گاو ان را نجات  
خواهد داد؟

چه او ما را که بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگر باره براه راستی  
(اشا) خواهد برگردانید ۵۵

۸۷ از کسی که مهر دارندۀ دشتهای فراخ خوشنود است بیاری وی شتابد  
اما از کسی که مهر دارندۀ دشتهای فراخ آزرده است خانه و ده و شهر و  
مملکت و شهریاری وی را ویران کند  
برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ۵۵

### (کرده ۲۳)

۸۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۳  
هوم مقوی درمان بخش و فرمانده زیبا با چشمهای زرد رنگ در  
بلندترین قله کوه هریتی که موسوم است به هکر از برای آن (مهر)

۱ در این جمله نیز مانند جلات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دستهارا بلند نموده) موجود است  
ولی بدو آنکه ملحق باشند در وقت نوشتن نسخه از فقرات پیش علاوه کرده اند

۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷



بی آرایش آن (هوم) بی آرایش از برسم بی آرایش و از زور بی آرایش  
و از کلام بی آرایش (فدیه آورد) ۵۵

۸۹ کسی را (هوم مقصود میباشد) که اهورامزدا ی پاک بمنزله پیشوا (زوت)  
قرار داده که با آواز بلند یسنا سروده زود (مراسم) بجای آورد او مانند  
زوت بجایاکی (مراسم) یسنا بجای آورنده و بلند سراینده با آواز رسا  
ستایش نمود مثل زوت اهورامزدا مثل زوت امشاسپندان آواز خویش  
تا بآن فروغ ز برین (عالم بالا) پیچانید گرداگرد (کره) زمین طنین  
بر انداخت که در روی هفت کشور منتشر گشت ۱

۱ زوت در اوستا زوتر <sup>سپنتا</sup> اسمی است که بزرگترین پیشوای مزدیسنا داده  
شده است وظیفه زوت چنانکه از اسمش برمیآید تهیه نمودن زور (زوتر <sup>سپنتا</sup>) یا  
آب مقدس میباشد (ص ۵۳ را ملاحظه کنید) امروز این اسم را یکی از دو موبدان که  
برای یزشنه کردن و مراسم هوم بجای آوردن گاشته میشوند میدهند و دیگری را راسبی مینامند  
حضرت زرتشت خود را در گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۶ زوت مینامد قدمت این کلمه تا بهمد  
آریائی میرسد در سانسکریت هوت <sup>hotar</sup> گویند

در قدیم هر یک از پیشوایان بحسب مقام و وظیفه اسمی مخصوصی داشته و هفت طبقه بوده است  
اسمی این طبقات در وندیداد فرگرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۵۸ و در ویسپرد کرده ۳ فقره ۱  
محفوظ و با اینک تفاوت در پهلوی موجود است از این قرار

۱ هاوتن <sup>هوتن</sup> در پهلوی هاوتان بزرگترین پیشوائی بوده که به تهیه نمودن هوم  
گاشته میشده است چنانکه ملاحظه میشود در این اسم کلمه هاوتن <sup>هوتن</sup> دیده میشود که  
یکی از آلات و ابزار مقدس پرستشگاه مزدیسنان است برای آنکه گیاه هوم در هاوتن  
فشرده شده شربت معروف هوم ساخته میشود صدای هاوتن بمنزله نافوس کلیسیاست که  
دینداران را بی ستایش میخواند هاوتن <sup>هوتن</sup> در اوستا که الحال هاوتنگاه گویند یکی  
از اوقات پنجگانه روز است و آن وقتی است که در آن هوم تهیه میشود مدت آن را از  
برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده اند

۲ آتروخش <sup>اتروخش</sup> در پهلوی آتروخش پیشوائی بوده که بخدمت آذر مقدس  
می پرداخته است

۳ فربرتر <sup>فربرتر</sup> در پهلوی فربرتا موظف بوده که آلات را در هنگام  
مراسم مذهبی زیر دست پیشوای بزرگتر بگذارد

۴ آبرت <sup>ابرت</sup> در پهلوی آبرت چنانکه از اسمش برمیآید خدمت آب در وقت  
رسومات باو محول بوده است

۵ آستتر <sup>استتر</sup> در پهلوی آستار شست و شوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم  
با او بوده است

۶ رتیشکر <sup>رتیشکر</sup> در پهلوی رتیشکر (راسبی) نظر بمعنی لفظی  
این کلمه پیشوائی بوده که کار خلوط کردن هوم با شیر و غیره و تقسیم کردن آن با او بوده است

۷ سراوشا رز <sup>سراوشا رز</sup> در پهلوی سروشاووز هقتمین و کوچکترین  
رتبه بوده نظم و ترتیب پرستشگاه باو سپرده بوده است در این اسم کلمات سروش و ورزیدن  
دیده میشود رجوع کنید بمقاله سروش



۹۰ کسی که مثل نخستین هاوانان<sup>۱</sup> (آشاهای) هوم ستاره نشان مینوی  
تهیه شده را در بالای کوه هرئیتی نیاز نمود بترکیب زیبایش اهورا مزدا  
آفرین خواند امشاسپندان (نیز) آفرین خواندند خورشید دارند  
اسبهای تند از دور ستایش وی را بشارت داد ۲ ☉

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره پیش به کله هاوانن

۲ تمام این فقره و فقره پیش راجع است بهوم در هوم یشت مفصلاً از آن صحبت  
خواهیم داشت در این جا فقط از برای توضیح بذکر چند کله اکتفاء نموده کوئیم  
هوم در اوستا هوم سوم برهمنان soma اسم گیاهی است که از آن  
آشام هوم میسازند این شربت نیز مانند خود گیاه هوم نامیده میشود در نزد برهمنان سوم  
اسم پروردگاری است چنانکه هوم در مزدیسنا اسم فرشته ایست که بقدیه هوم گاشته شده  
است در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهریشت نیز این فرشته مقصود میباشد هوم نیز اسم یکی  
از پارسایان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواسپ یشت از او اسم برده شده است  
کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکیخسرو تسلیم نمود آنچه راجع باین هوم عابد  
در شاهنامه آمده در مقاله افراسیاب (ص ۲۱۰) نگاشتیم در عهد ساسانیان نیز بنا بقوش  
نگین ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده چنانکه امروز هم این اسم دره یاف پرسیات  
معمول است

یشت بیستم اوستا مختص بهوم است گذشته از این یشت مختص یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱  
هرسه متعلق بهوم و مفصلاً از آن صحبت میدارد در خصوص هوم مستشرقین مشروحاً صحبت  
داشته اند در موقع خود مطالب عمده آنان را ذکر خواهیم کرد هیچ شکی در این نیست که  
سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً يك گیاه بوده است امروز بطور حتم نمی توانیم بگوئیم  
هومی که مستعمل پرسیات است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان  
بکار میرند همان گیاه قدیم باشد حالیه برخلاف پاریته گیاه سوم و هوم باهمدیگر  
فرقی دارد هم چنین گیاهائی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب  
تبت مثل دوی جوشانده استعمال میشود و در آنها اثرات و خواص چندی تصور میگردد از  
يك جنس نیست موبد دانشمند پارسی مدی نقل از يك عالم گیاه شناس انگلیسی (Dr. Aitchinson)  
هوم را قسمتی از Ephedra نوشته است در مقاله هوم از گیاهائی که حدس زده اند  
صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر میشویم که تاکنون بطور یقین نمی توانیم  
هوم را بایکی از گیاههای معروف در علم گیاه شناسی مطابق کنیم حکیم مؤمن در  
تحفته المؤمنین مینویسد «هوم المجوس گیاهی است ساقش يك عدد و باریک و صاب و گلش زرد و  
تیره و شبه یاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی  
بخور مریم است . . . . . » در جای دیگر مینویسد «مرانیه هوم المجوس است  
مراهم اسم فارسی هوم المجوس است» هوم آن طوری که نگارنده خشک آن را دیده ام گیاهی  
است بسیار کوچک ساقه های بی برگ و پرگه آن شبیه است بساقه رز در قطر و رنگت شبیه  
است بکاه گندم



۹۱ درود. مهر دارنده دشتهای فراخ (و) هزارگوش و ده هزارچشم (دارنده)  
تویی شایسته ستایش و برازنده نیایش درخان و مان مردمان تویی شایسته  
ستایش و برازنده نیایش خوشابآن مردی که ترا براستی نماز آورد  
هیزم در دست برسم در دست شیر در دست هاون در دست بادستهایی

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان بهندوستان میآوردند در اوستا غالباً مثبت  
این گیاه کوه بلند ذکر شده است بندهش در فصل ۱۴ قمره ۱۸ فشرده هوم را در خواص  
سرور و بزرگ کلیه گیاههای دوائی خوانده است

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است اساساً شربت مسکری بوده پس از  
ظهور حضرت زرتشت کلیه فدیة خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است  
هرچند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی بارتولومه نوشته است که در گاتها  
یسنّا ۳۲ قطعه ۱۴ پنجم ایران استعمال شربت مسکر را باز داشته است چه در قطعه مذکور  
از صفت دورگوش و ~~و دلسط~~ سخن رفته است یعنی دور دارنده سرگ همین صفت است که غالباً  
در اوستا از برای هوم آمده است هومی که امروز استعمال میکنند طوری نیست که احتمال مسکر در  
آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مسکری نبوده است یلو تارک نیز  
از استعمال این گیاه مثل فدیة در نزد ایرانیان صحبت میدارد از آنکه مراسم هوم پیش  
از زرتشت هم در میان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا بخوبی برمیآید در یسنّا ۹ آمده است  
«در صبحگاهی فرشته هوم خود را بزرتشت ظاهر ساخت زرتشت از او پرسید نخستین کسی  
که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست هوم در پاسخ گفت ویونگهان نخستین بار هوم  
بفشد و باو در عوض پسری مثل جشید داده شد دومین ستاینده هوم آبتین است در عوض  
فریدون باو عنایت شد سومین اترط میاشد که در پاداش دو پسر مثل اورواخشیه و  
گرشاسب باو بخشیده شد چهارمین پوروشسب است که در پاداش پسری مثل تو زرتشت  
از او بوجود آمد»

مراسم هوم از مهم ترین مراسم مزدیسناست با آداب و شست و شوی مخصوصی  
با سرود اوستا در مقابل جمر آتش پنج تا هفت ساقه از هوم با قدری آب زور و شاخه کوچکی  
از اورورام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقرر فشرده میشود و بآن اسم پراهوم میدهند  
در واقع پراهوم چند قطره آب است که چندین ساعت برآن اوستا خوانده اند میتوان گفت  
که بمنزله افخارستیا Eukharitia میباشد یا شرابی که در دین عیسی روح و خون مسیح  
در آن پنداشته میشود چنانکه در مقاله مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در  
جزو آبتین مهر برآمده رفته در اینجا بعدها بشراب تبدیل یافته افخارستیا شده است ۱

Somacultus der Arier von Windischmann.

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXVII.

Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. B.I. 83 S. 58, Nr. 7  
Haug's Essays p. 399.

Sacred Books of the East by West vol. XVIII. p. 164.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi,  
Bombay, 1922 p. 300—313.



شسته با هاون شسته نزدیک برسم گسترده نزدیک هوم حاضر شده <sup>۱</sup>  
و با سرود (دعای) اهون و ئیریہ <sup>۲</sup> ॐ

۹۲ باین دین شهادت داد اهورا مزدا ی پاک و وهومن و اردیبهشت و شهریور  
و سپندارمذ و خرداد و امرداد هم چنین (بآن) اعتراف نمودند  
اهشاسپندان بر طبق دستور دین اهورا مزدا ی نیک کنش ریاست روحانی  
بنوع بشر را با و <sup>۳</sup> برگذار نمود تا آنکه (او) ترا در میان موجودات  
بزرگ جسمانی و روحانی و کامل کننده این بهترین مخلوق  
پشتیاسد ॐ

۹۳ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ برای هر دو زندگانی  
آری برای هر دو زندگانی ما را پناه بخشی برای زندگانی جهان خاکی  
و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ پرست از (دیو) خشم <sup>۴</sup>  
دروغ پرست از گروه لشکریان دروغ پرست که بیرق خونین بر افرازد  
از هجومهای (دیو) خشم آن (هجومهایی) که خشم مکار با همراهی  
وینا تو <sup>۵</sup> دیو آفریده برانگیزاند ॐ

۱ در این فقره از لوازم عمده برای مراسم مذهبی اسم برده شده است هیزم در اوستا  
آیسم سدهده از برای سوزاندن در آتشدان شیر از برای آمیختن با زور هاون از  
برای فشردن هوم میباشد از برسم در جای دیگر مفصل تر صحبت خواهیم داشت

۲ اهون و ئیریہ سدهده و سدهده همان نماز و دعای معروف یثا اهو میباشد از برای  
معنی آن رجوع کنید بصفحه ۶۱ فقره ۲۳ از هر مزدیشت و گاتها ترجمه نگارنده صفحه ۱۰۰  
۳ (او) باید راجع بمهر باشد

۴ خشم در اوستا آیشم سدهده دیو غضب و خشم است که رقیب سروش فرشته اطاعت  
قرار داده اند هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده در گاتها  
شش بار از خشم اسم برده شده است در اوستا غالباً باسلحه خونین دارنده تعریف شده است  
در بندهش فصل ۲۸ فقره ۱۵ آمده که بدیو خشم هفت قوه داده شده تا با آنها سراسر  
موجودات را فنا تواند نمود

۵ وینا تو و سدهده دیو مرگ است معمولاً استوینو تو سدهده و سدهده گفته میشود  
در یسنا ۵۷ فقره ۲۵ و وندیداد ۴ فقره ۴۹ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده  
است (بصفحه ۲۱۲ همین کتاب نیز ملاحظه کنید)



۹۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ، مرکب های ما قوت بآبدان ما صحت بخشی تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هماوردان مدافعه نمائیم رقیبهای بداندیش کینه ور را بیک ضربت شکست دهیم  
برای فروغ و قرّش . . . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۲۴﴾

۹۵ مهر را میسنائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲  
کسی که پس از فرو رفتن خورشید بیپهنای (کره) زمین بدر آید دو اتمهای این زمین فراخ کروی بعیدالحدود را پسوده آنچه درمیان زمین و آسمان است بنگرد ۰۰

۹۶ گریزی با صد کره (و) صد تیغه بدست گرفته (آن را) حواله کنان مردان را برافکنند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمندترین سلاحی است ۰۰

۹۷ اهریمن بسیار تبه کار در مقابل او بهراس افتد (دیو) خشم مگار بد کنش در مقابل او بهراس افتد بوشینست<sup>۳</sup> دراز دست در مقابل او بهراس افتد همه دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن در مقابل او بهراس افتند ۰۰

۹۸ (نکند) که ما خود را بمعرض محاصره مهر غضب آلود دارنده دشتهای بهن اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ بوشینست در دیو خواب است در اشتاد یشت فقره ۲ و وندیداد فرگرد ۱۱  
فقره ۹ و فرگرد ۱۸ فقره ۱۶ نیز از او اسم برده شده غالباً دراز دست تعریف شده است  
در پهلوی و فارسی بوشاسپ گویند در فرهنگهای فارسی نیز این کلمه ضبط شده بمعنی خواب و رؤیا گرفته اند



فرو د آوری کسی که از قوی ترین ایزدان کسی که از دلیر ترین ایزدان کسی که از چالاک ترین ایزدان کسی که از تند ترین ایزدان کسی که از بیروزمند ترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او آن مهر دارنده دشتهای فراخ  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۵﴾

۹۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان و رین بهراس افتند  
آن سرور مملکت آن مهر دارنده دشتهای فراخ سواره از طرف راست  
این زمین بهن کروی بعید الحدود بدر آید ۰۰

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیک مقدس سوار است از طرف چپش رشن  
برومند بلند بالا سوار است گردا گرد از هر طرف (فرشتگان) آبها و گیاهها  
و فروهرهای پاکان میستانند ۰۰

۱۰۱ بآنان (بهمراهان) مهر صاحب اقتدار تیرهای يك اندازه بیر عقاب نشانده  
ببخشد وقتی که او سواره بآنجا می رسد که ممالك پیمان شکنان (واقع است)  
نخست گرز با سب و مرد حواله کند بناگهان هر دو را بهراس در اندازد  
اسب و سوار را هلاک کند ۰۰  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۰۰



## ﴿کرده ۲۶﴾

۱۰۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱  
کسی که سوار اسب سفید نیزه سر نیز چوبه بلند و تیرهای دور زن با خود دارد آن یل جنگ آزمای چالاک ۰۰

۱۰۳ کسی که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت کلیه نوع بشر گماشت کسی که پاسبان و دیده بان سعادت کلیه نوع بشر است کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مرزا را حفظ میکند کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مرزا را پاسبانی میکند برای فروغ و فرش . . . ۲ ۰۰

## ﴿کرده ۲۷﴾

۱۰۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱  
کسی که دستهای (بازوان) بسیار بلندش پیمانشکن را گرفتار سازد او را بگیرد اگر چه او در مشرق هندوستان باشد او را بر افکند اگر او در مغرب باشد اگر هم او در دهنه (رود) اردک باشد اگر هم او در مرکز این زمین باشد ۳ ۰۰

۱۰۵ هم چنین مهر با بازوان (او را) احاطه نموده گرفتار سازد آن بی شرفی را که از راه راست منحرف شده است آن تیره ضمیر بی شرفی که با خود چنین می اندیشد آنچه زشت (از من) سرزد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا نمی بیند ۰۰

۱ مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲ - ۲۲۷



۱۰۶ اما من در خیال خود چنین تصور میکنم که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیک اندیشی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدگوئی کند که مهر مینوی قادر بنیک گوئی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدکرداری کند که مهر مینوی قادر بنیک کرداری است ۱ ۰۰

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره مند باشد بآن اندازه که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره مند است در جهان بشری نیست که تا بآن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیز گوش که با هزار مهارت آراسته است هر که را که دروغ گوید او می بیند مهر توانا قدم پیش گذارد آن قادر مملکت روان گردد از چشمان خویش نگاه زیبای دوربین روشن بر اندازد ۰۰

۱۰۸ که مرا خواهد ستود کیست که دروغ میگوید کیست که مرا با ستایش نیک کیست که مرا با ستایش بد ستوده پندارد بکه باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم منی که آن را بجای توانم آورد بکه باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم منی که آن را بجای توانم آورد از برای که باید من اعقاب برازنده برشدم رسانم ۰۰

۱۰۹ بکه باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد يك سلطنت قوی ارزانی دارم با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر (که جمله را)

---

۱ یعنی بداندیشی و بدگوئی و بدکرداری بشر در مقدار بیايه نيك اندیشی و نيك گوئی و نيك کرداری مهر نخواهد رسید



سر بکوبد يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری دارد که فوراً پس از حکم مجری گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید هم چنین باین واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنوی مهر ۰۰

۱۱۰ بکه باید من منی که آن را بجای توانم آورد ناخوشی و مرگ و بکه فقر زجر دهنده بخشم از که باید من فرزندان برازنده را بيك ضربت هلاک سازم ۰۰

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم با آلات زیبا بالشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر را (که جمله را) سر بکوبد يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری دارد که فوراً پس از حکم مجری گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکدر میسازد برای ناخوشنودی مهر  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده: ۲۸﴾

۱۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ ۰۰  
کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده با نازیانه (گردونه) میراند آن سرور پیرومند دلیر و یل رزم آزما راهبائی که مهر می پیماید از برای دیدن ممالکی که از او در آنجا خوب توجه میشود روشن است  
با دشتهای پهن و ژرف و در آنجا چارپایان و مردمان آزاد در گردش اند ۰۰







مزدیسنا <sup>۱</sup> این چنین پیروزی (مهر) داراست هر روز چنین خواهد بود ॐ

۱۱۸ با ستایش پسین با ستایش پیشین من تقرب میجویم ما دایمی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هوا طلوع کند و غروب نماید این چنین من خواستارم نیز ای سپنتمان که با ستایش پسین و با ستایش پیشین تقرب جویم برخلاف میل اهریمن نابکار  
برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ॐ

﴿کرده ۳۰﴾

۱۱۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۳  
مهر را بستای ای اسپنتمان بیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چار پایان خرد و بزرگ از مرغهای پرنده که باشهپر پرواز کنند فدیة آورند ॐ

۱۲۰ مهر حامی و پشتیمان همه مزدیسنان پاکدین است هوم نثار و نذر شده را باید زوت تقدیم نموده نیاز کند مرد پاک میتواند از زوروی که از روی دستور تهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود ॐ

۱۲۱ از او پرسید زرتشت چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زوروی که از روی دستور تهیه شده است استفاده کند و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود ؟ ۰

۱ مقصود این است که تا بجه اندازه طبقات مختلف مردم باید نسبت بهمدیگر حقوق پاس بدارند و تا بجه اندازه نسبت بهمدیگر مهر و اوفامدیون هستند  
۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود  
۳ مثل فقره ۷



۱۲۲ آنگاه گفت اهورامزدا در مدت سه روز و سه شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید سی تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارنده دشتهای پهن در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید بیست تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارنده دشتهای پهن کسی نباید از برای من از این زورها استفاده کند (بنوشد) در صورتی که او خود را از برای (سرودن) استوت یسنا ها<sup>۱</sup> و ویسپرد قابل نشان نداد  
برای فروغ و فرش . . . ۲ . . .

### ﴿کرده ۳۱﴾

۱۲۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۳  
کسی که اهورامزدا او را در گرزمان (عرش) درخشان بستود . . .  
۱۲۴ بازوان برای حفاظت (پاکدینان) گشوده آن مهر دارنده دشتهای فراخ از گرزمان درخشان روان گردد کسی که گرداننده گردونه ایست زیبا و یکسان و برازنده با زینتهای گوناگونان آراسته و زرین . . .  
۱۲۵ این گردونه را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی غذای یابند میکشند سُمهای پیشین آنها از زرو و سُمهای پسین از سیم پوشیده است و این (اسبها) همه جالبند و قلاده و یوغ بسته شده که بواسطه پیوستن بیک قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلز قیمتی پهلوی هم می ایستند . . .

۱ استوت یسنا در موم و در دود یعنی آن یسناهایی که باید در هنگام عبادت و مراسم

دینی سروده شود

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

၁၂၆  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၁၂၇  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၁၂၈  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

၁၂၉  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..  
 ... ..

۱۲۶ از طرف راست او دادگرترین رشن مقدس میتازد کسی که بهترین مدافع است و از طرف چپ درستکردار چیستا میتازد <sup>۱</sup> آن زور نیاز کننده مقدس که سفید و سفید پوش است و او بمن دین مزدیسنا <sup>۲</sup>

۱۲۷ داموئیش او بمن <sup>۳</sup> دلیر سواره بدر آید بصورت يك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز گرازی که بیک ضربت هلاک کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیک نتوان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) دلیر چالاک تند تاز <sup>۴</sup> از بی او (مهر) وآذر شعله ورو فر توانای کیانی میتازند ° °

۱۲۸ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار کان خوب ساخته شده موجود است بسا از این کانهای بزه آراسته از زه گو سن (جانوری است) <sup>۵</sup> ساخته شده است آنها (کانهای) بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱۲۹ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار تیر بپر کرگس نشانده ناوک زرین با سوفارهایی از استخوان خوب ساخته شده موجود است بسا از چوبه های آنها آهنین است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱ چیستا یعنی دانش و معرفت و فرزانی و اسم فرشته علم است بخصوصه با دین و یسویك جا نامیده شده است در یشت کوچک دین یشت ۱۳ بار چیستا با صفت درستترین تکرار شده است در فقره ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز بآن بر میخوریم بسا با صفات مرزا آفریده و مقدس آمده است چنانکه در فقره ۲۴ از بسا ۲۲

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۳ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۴ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۷۰

۵ در این جا از آذر فرشته آتر (سدهلا آتش) و از فرکیانی فرشته خورنگه (سدهلا آذر) (خره) اراده شده چنانکه در فقره ۶۶ همین یشت نیز از فرکیانی فرشته شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است در فقره ۲ از تشر یشت و در فقره ۴ از رشن یشت نیز همین معنی است

۶ گو سن یعنی فقط همین يك بار این کله در اوستا دیده میشود بارتولومه احتمال داده که آن يك جانور خصوصی بوده که از زه آن زه کان میساخته اند دار مستتر آن را روده گاو دانسته است هم چنین کانگا



۱۳۰ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار نیزه تیغه نیز خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قُوّه خیال پران بُسرعت قُوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار تبرزین (چکش) <sup>۱</sup> دو تیغه پولادین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قُوّه خیال پران بُسرعت قُوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۰۰

۱۳۱ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قُوّه خیال پران بُسرعت قُوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار گرز <sup>۲</sup> آهنین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قُوّه خیال پران بُسرعت قُوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۰۰

۱۳۲ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ گرز زیبای سبک پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است (که آن را) حواله کنان مردان را برافکند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمندترین سلاحی است آن بُسرعت قُوّه خیال پران بُسرعت قُوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۰۰

۱۳۳ پس از کشتن دیوها پس از برانداختن پیدانشکنان مهر دارنده دشتهای بهن سواره از بالای (کشور) آیرَهِی (و) سَوَهِی بگذرد از بالای

۱ کلمه ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن جَکُوشَ ۳۲۳ آمده است معلوم میشود که چکش در قدیم یکی از آلات جنگ بوده است

۲ کلمه ای که بگَرزَه ترجمه کردیم در متن گَدا ۳۳۳ آمده است ظاهراً يك گَرزی بوده که می انداخته اند گرز معمولی در اوستا وَزَر و اَسَرَدَس میباشد که همیشه گره دار و تیغه دار تعریف شده است چون الحال در فارسی اسمی از برای گَرزی که می انداخته اند نداریم یعنی که نگارنده در جایی بچنین اسمی برخورد کرده ام از این جهت از برای امتیاز اولی را بگَرزَه و دومی را بگَرز ترجمه کردم مسلم است که گَرزَه در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است رجوع کنید به



قَرَدَدَه فُشَو (و) ویدَدَه فُشَو از بالای و آورو برشتی (و) و آورو جَرِشتی  
و از بالای این کشور درخشان خویرث<sup>۱</sup> ۵۵

۱۳۴ براستی اهریمن بسیار تبه کار بهراس اقتد براستی (دیو) خشم مکار بد کنش  
بهراس اقتد براستی بو شینست دراز دست بهراس اقتد<sup>۲</sup> براستی همه  
دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ویرن بهراس اقتند ۵۵

۱۳۵ (نکند) که ما خود را بمعرض مخاصمه مهر غضب آلود دارنده دشتهای پهن  
اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت  
فرود آوری کسی که از قوی ترین ایزدان کسی که از دلیر ترین ایزدان کسی  
که از چالاک ترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از  
پیرومندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او  
آب مهر دارنده دشتهای فراخ<sup>۳</sup>  
برای فروغ و فرش ۵۵ ۴

### ﴿کرده ۳۲﴾

۱۳۶ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .<sup>۴</sup>  
کسی که بگردونه اش اسبهای سفید بسته شده بوسیله چرخهای زرین  
کشیده میشود و با سنگهای فلاخن درخشان (روان) او زورهای نیاز  
شده را بمنزل خود می آورد ۵۵

۱۳۷ خوشا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاک چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی)  
که از برای او زوت<sup>۵</sup> مقدسی از میان مردمان تعلیم یافته و کلام ایزدی

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۱۵

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹۷

۳ این فقره مثل فقره ۹۸ میباشد

۴ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۷

۶ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۸۹ بکلمه زوت



۱۳۸ بدا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاك چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی)  
که از برای او زوت نا مقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی نپذیرفته  
در پیش نیاز برسم جای گیرد اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی  
طولانی یسنا بسراید ۵۵

۱۳۹ اهورامزدا را خوشنود نسازد نه سایر امشاسپندان را نه آن مهر دارنده  
دشتهای فراخ را کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را  
حقیر (بشمرد) آن مهر دارنده دشتهای فراخ را حقیر بشمرد دات را  
(قانون را) و رشن را آن رشن فزاینده جهان و بالنده جهان را  
حقیر (بشمرد)

۱۴۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .  
ای اسپنتمان من مهر را میستایم آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم  
بی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور یل رزم آزما را ☉

۱۴۱ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد کسی که در ظاهرت پاسبان فریفته نشدنی است در میان زورمندان زورمندترین است



(کد: ۳۴)

(کدہ ۳۵)

۳ یعنی آنچه در شب در پرده ظلمت پیچیده غیر صریح است در روز از روشنائی مهر  
دیده میشود



بالای مملکت است ما میستائیم مهری که در پائین مملکت است ما میستائیم  
مهری که در پیش مملکت است ما میستائیم مهری که در پشت مملکت  
است ما میستائیم ۵۵

۱۴۵ مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما میستائیم ستارگان و  
ماه و خورشید را نزد گیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک  
است ما میستائیم

برای فروغ و فرش ۱ ۵۵

۱۴۶ یثا اهو . . . . .

درود میفرستم مهر دارنده دشتهای فراخ و برام کشت زار خوب بخشنده  
اشم و هو . . . . .

اهائی رئیسجه ۲ ۵۵

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزد یشت

در انجام مهر یشت بی فائده نیست که فارین را از انتشار کتاب جدیدی راجع به مهر اطلاع دهیم  
این کتاب بزرگ موسوم به (خورشید و مهر در اوستا) تألیف دانشمند الهاب استاد هرتل میباشد  
که چند ماه پیش از این از طبع خارج شده و پس از اتمام مهر یشت و مقاله آن بدست نگارنده  
رسیده است اینکه که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در این جا غنیت  
میشودیم تا بعد ها در جای دیگر توفیق استفاده از آن روی دهد

Die Sonne und Mithra im Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

# آذر

بیک هفته بر پیش یزدان بُدند    مپندار کآتش پرستان بُدند  
که آتش بد انگاه محراب بود    پرستنده را دیده پر آب بود  
فردوسی

چون در طیّ مقالات و ترجمه یشتها غالباً از آتش سخن رفت لازم آمد که شرحی در خصوصی آن نگاشته آید آتش یا آذر از روزگاران بسیار کهن تا با امروز توجّه کلیّه اقوام روی زمین را بخود کشیده هر کس بشکلی و عنوانی آن را ستوده معوّز و محترم میدارد ترقیات دنیا از پرتو این عنصر است    مؤجد و مولّد و محرک بخار و الیکتریک و گاز و کشتی و راه آهن و کارخانه و کلیّه صنایع یعنی آنچه که ممالک متمدن را باین پایه رسانید همین آتش است امروز در روی زمین خوش بخت ملّتی است که در خاک او موادّ سوختنی یعنی چشمه نفت و معدن زغال سنگ زیاد باشد آن کاری که در عالم بالا از خورشید بر آمده ظلمت شب را برطرف میسازد و بواسطه حرارت خود رستنی ها مثل حبوبات و میوه ها را برای تغذیه ما اضبح میدهد همین کارها بتوسط آتش در روی زمین انجام میگردد در شب چراغ هدایت ما و در روز طبّاخ غذای ماست و باید نیز بنظر داشت که در سرمای زمستان در فصلی که کیتی دچار چنگال دیو افسردگی و بثر مردکی است آتش یکانه رها ننده نوع بشر است همین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید در دهم بهمن ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده اند تا با وجود باد سرد و برف و یخ و تگرگ بهتر بارزش آذر برخورند

گذشته از این فوائد معمولی نیالان مادر پارینه فائده دیگری نیز از این عنصر داشتند که بنظر ما امروز عجیب میآید و آن این است که بواسطه آن یک قسم تلگراف بی سیم ساخته بودند بنا بفرمان شاهنشاه هخامنشی

خشیارشا (۴۸۵-۴۶۵ پیش از مسیح) از شوستر و همدان دو پایتخت بزرگ تا بسرحد ممالک وسیع ایران برجهای بسیار بلند بفاصله‌های معین ساختند و در بالای آنها پاسبانان گاشته تا در شبها بواسطه شعله آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی که بآن میدادند از این برج ببرد دیگر وقایع مهم دورترین حدود مملکت را بمراکز میرسانیدند هر خاکی که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجها برپا میکردند در سال ۴۷۹ پیش از مسیح وقتی که سپهبد ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روزبه سارد پایتخت لیدی (Lydie) بشاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید<sup>۱</sup> در شاهنامه و در یادگار زیراف نیز آمده که بواسطه آتش افروزی در بالای کوههای بلند لشکریان را بگرد آمدن و مهمیای حرکت شدن خبر میدادند

ملاحظه آنکه در میان عناصر آتش لطیف تر و زیباتر و مفیدتر است بخصوصه توجه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است در ادیان آریائ مثل برهنی و زرتشتی و بودائی چنانکه در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام حتی نزد بت پرستهای افریقا آتش دارای اهمیت خصوصی است دانشمند المانی (شفتلوویتز) در کتاب گرانهای خود موسوم به (آئین قدیم ایران و یهودیت)<sup>۲</sup> مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان میدهد که چگونه ملل دنیا از نژادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و امریکا و آسیا و افریقا آتش را می ستایند متمدن ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند بخصوصه کتابی که اخیراً یکی از فضایی هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل میدارد که پارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است از صفحه هفت بعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتاب اند) از آتش و فروغ صحبت میدارد که

Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie von Gustav Lindner S. 26

۱

Die Altpersische Religion und das Judentum von Schéftelowitz, Giessen 1920

۲

S. 66-73

چگونه آنها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است<sup>۱</sup> در این مقاله ما فقط از این عنصر آنچه راجع بایران است صحبت می‌داریم راجع بسایر ملالک و اقوام هر که خواهد بکتاب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرف نظر کنیم و بگوشه و کنار مسئله بپردازیم چه از آن در اوستا و کتب مذهبی باندازه ای صحبت شده که در چند صفحه نمی توان کلیه مطالب راجع بآن را فرا گرفت همینقدر که یک نظر اجمالی از آن بهمرسانیده بتوانیم بمعانی فقراتی که در یشتها از آن یاد شده بی بریم اکتفاء خواهیم کرد آتش مثل همه عناصر و کلیه چیزهایی که از قبل آن فائده ای بانسان میرسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ایرانیان قدیم و حالیه نزد زرتشتیان محترم بوده و هست قطع نظر از اقوام سایی این عنصر از زمان بسیار قدیم نزد طوایف هند و اروپائی مقدس بوده بخصوصه نزد آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان پیشتر مورد توجه گردیده است نظر باینکه در آئین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزز باشد ایرانیان بآذر بستگی مخصوصی پیدا کرده اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خوانده اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان بمنزله محراب قرار داده اند در ریگ وید هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی هر دو دسته از آریائیها ائرون سوادسار میباشد یعنی آذر بان و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش گماشته شده چنانکه وستاليس Vestalis در رُم قدیم دختری بوده پاکدامن و دانا و از خانواده شریف بنگهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است در مدت خدمتش که سی سال بوده بایستی پاکدامن بسر برد و نگذارد آتش مقدس که پُشتیان دولت رُم تصور میشده خاموش گردد<sup>۲</sup> در نزد هندوان آگنی Agni اسم آتش و اسم پروردگار آن است اما ایرانیان باین عنصر و فرشته<sup>۳</sup> موکل آن آذر سسند نام نهاده اند در فرس هخامنشی نیز آذر میبشد در پهلوی آتر گفته اند لغت آئورنان که در

Parsis: A People of the Book by Rezvi Calcutta 1925 P. 7

Mythologie der Griechen und Rómer von Otto Seemann  
Leipzig 1910 S. 72 - 76

۱ رجوع کنید به

فرهنگهای فارسی ضبط و بمعنی طبقه پیشوایان دینی است از همین کلمه است کلمه آذر فارسی نیز از همین ریشه است آتش هیئت دیگری است از آن و در اوستا آتَرش آمده است این کلمه با کلمات دیگری ترکیب یافته یک دسته از اسامی خاص ایران قدیم را تشکیل داده بخصوصه در فروردین یشت فقره ۱۰۲ بیکدسته از این قبیل اسامی برمیخوریم که از مقدسین بوده و بفروهرها نشان درود فرستاده شده است از آن جمله است آتَرپات سدَه دَه سدَه که در پهلوی آتَرپات و در فارسی آذرباد شده است بزرگترین و مهم ترین ایالت ایران آذربایجان وطن اصلی پیغمبر ایران حضرت زرتشت دارای همین اسم است آتَرپات بقول مورخین یونانی آتروپاتس سلسله خشتَرپاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر ماکدون و بعد از او نیز در آنجا حکمرانی داشته اسم خود را بقلرو امارت خویش داده اتروپاتکان (آذر بایجان) نامیده اند<sup>۱</sup> در این جایز متذکر میشویم که زبان آذری یکی از لهجات ایران بوده مثل مازندرانی و گیلکی و سمنانی و کردی و لری که بیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است چنانکه گفتیم از زمان بسیار کهن آتش میاب آریائیهها بخصوصه مقدس بوده قطع نظر از گاتها که قدمت آن بعقیده نگارنده تا هزار سال پیش از مسیح میرسد در جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند در جنوب بهستان (بیستون) نقشی از عهد مادها (مِدها) مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح میرسد و الحال نقش مذکور موسوم است بدکان داود و آن قبری است در بدنه گوه تراشیده شده نقش آن عبارت است از يك ایرانی که در مقابل آتش ایستاده است

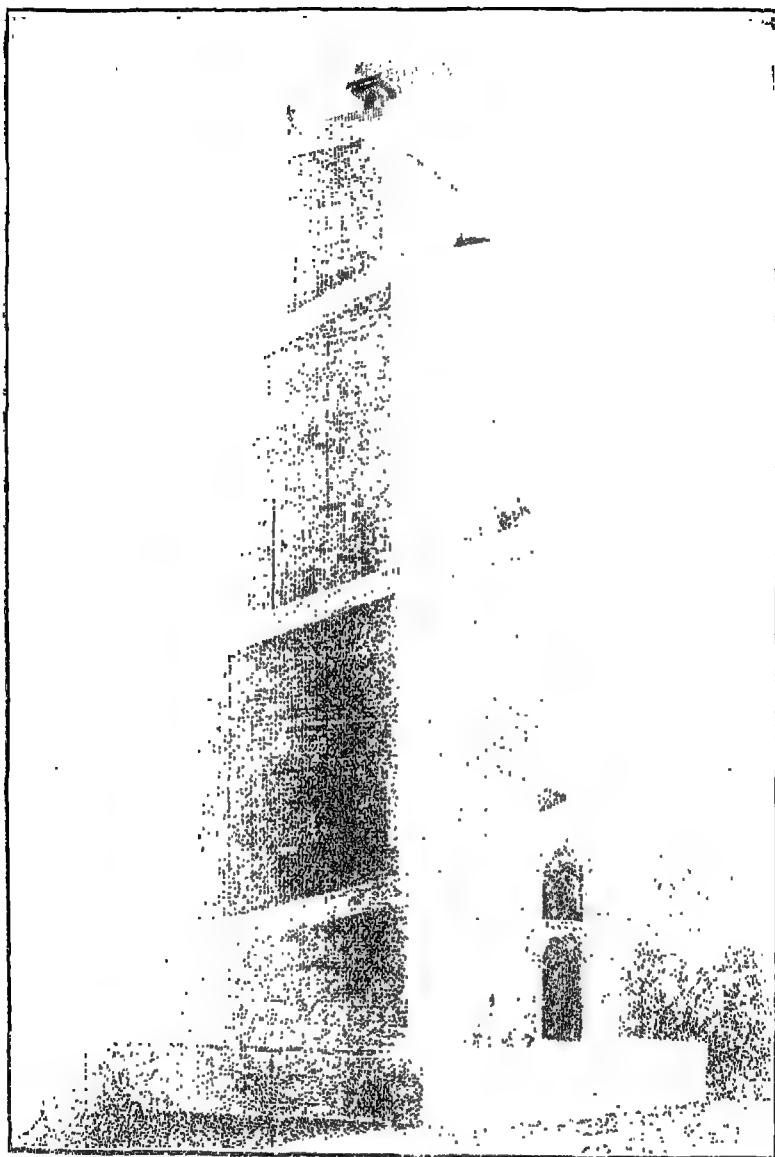
در قرون بعد هم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می بینیم که پادشاه روبروی آتشدان ایستاده است در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده میشود در دوره ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده در روی سکه های پادشاهان این سلسله نقش شده است هنوز هم در ایران میان مسلمانان اثراتی از عهد کهن باقی مانده در شب چهارشنبه آخر سال در خانه و بازار و کوچه

۱. معجم البلدان یاقوت نیز بکلمه آذربایجان ملاحظه کنید

آتش می‌افروزند و از روی آن می‌گذرند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده بی اختیار بآن سلام و تعظیم میکنند و قسم (بسوی سلیمان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است

یونانیان از قدیم بستگی ایرانیان را بآتش میدانسته‌اند مگر آنکه از برای آنان چنانکه مکرراً در طی مقالات گفتیم ممکن نبوده که مقصود ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست بناچار آذر ایزد ایرانیان را مثل الهه آتش هستیا (Hestia) یونانی که بعدها در رُم وستا (Vesta) نامیده شده تصور نموده‌اند هرودت و کزنفون (Xenophon) و دیوژنس لرتوس (Diogenes Laertes) و دینون (Dionon) مینویسند که آتش و آب شکل برخی از پروردگاران ایران است ماکسیموس تیروس (Maximus Tyros) نیز ذکر میکند که آتش صورت خدای ایرانیان است همان دیوژنس لرتوس که گفتیم آتش را پروردگاری پنداشته در جای دیگر مینویسد که مغ‌ها بکلی بضد عقیده کسانی هستند که پروردگاران مذکور و مؤنث قائل اند هرودت مینویسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گناه است استرابون نیز این خبر را ذکر نموده می‌افزاید که بعقیده ایرانیان بآتش نفَس رسانیدن جرمی است هرودت و کزنفون هر دو ضبط کرده‌اند که ایرانیان برای آتش فدیهِ می‌آورند استرابون از این فدیهِ اسم برده میگوید که چوب خشک و روغن که بروی آن می‌پاشند فدیهِ ای از برای آتش است ماکسیموس تیروس نیز همین فدیهِ را از طرف ائربانان بآذر تقدیم میکند کورتیوس (Curtius) مینویسد سوکنندی که ایرانیان در مقابل آتش یاد میکنند بسیار اهمیت دارد بقول کزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدانها گردش میدهند باز کورتیوس ذکر میکند که آتش در آتشدانهای نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده میشود و داریوش سوم در اربلا (Arbela) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دایر ساخته با سکندر غلبه کنند<sup>۱</sup>

۱ رجوع کنید به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach den Griech. u. Römi. Quellen von Rapp S. 73-74



آتشگاه فیروزآباد (جور) در وقت آبادی ظاهراً از بناهای اردشیر بابکان است

رجوع کنید به *Perse Ancienne* par Flandin et Coste Texte p. 36-45

وبه *L'Art Antique de la Perse* par Dieulafoy, IV Partie p. 79-84



آنچه مورخین قدیم راجع بآتش نقل کرده اند مطابق آئین مزدیسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنصر مقدس منظور میدارند در آتشکده یا آتشگاه و در مهر و آذران و آتش بهرام آتش همواره روشن و شعله ور است قریب بیقین است که آتش پرستشگاهان زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان که در وقت مهاجرت از ایران به هندوستان با خود همراه آورده اند همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتعل بوده است امروز نیز مانند پارینه بخار دهن و نفس بآتش نمیرسانند موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پنم که ذکرش گذشت پدش دهان می‌آویزند تا نفس بعنصر مقدس نرسد بهمین ملاحظه است که سیکار و قلیان کشیدن نزد زرتشتیان نارواست اگر کسی مرتکب چنین جرمی شود در انظار خوش‌نما نیست هم‌چنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که از برای طبخ غذا و شست و شو و غیره بکار میرود احتراماتی منظور میدارند یعنی که آن را بکثافتی نمی‌آیند هیچ شکی نیست که آریائیا در قدیم مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده اند چنانکه هندوان از زمان بسیار قدیم تا با امروز آتش انبوهی افروخته در آن نفت یا روغن یا شیده مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را بآب میدهند لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته اند چنانکه کله دخمه که در اوستا دَخمَ و دَخمَه و در پهلوی دَخْمَک گویند بمعنی داغگاه است یعنی محلی که مردگان را می‌سوزانند چه ریشه این کله که دگ باشد بمعنی سوزانیدن است و کله داغ از همین ماده است از خود اوستا هم مفهوم میشود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را می‌سوزانیده اند چه بسا در وندیداد از جرم سوختن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می‌سوزانند معین شده است فردوسی در شاهنامه هم باین عادت قدیم اشاره کرده گوید

همی هرکسی هر سو آتش فروخت      یکی خسته بست و یکی کشته سوخت<sup>۱</sup>

مُسلّم است که این عادت بسیار قدیم ایران بوده است گذشته از مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ایرانیان کُناه بوده است نگفته خود پیداست که هرودت در همانجائی ( کتاب ۳ فقره ۱۶ ) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته و بعد در میان پادشاه هخامنشی کَبوجیا را مَثَبّم ساخته که در مصر لاشه فرعون امازیس Amasis را از گور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه ایست که از مرحیث مخالف عادت و آئین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوک کَبوجیا را در آن سرزمین برخلاف مندرجات هرودت شرح میدهد

آذر ایزد در اوستا غالباً سر اهورامزدا خوانده شده است از این تعبیر خواسته اند شعله مقام او را برسانند چنانکه سهندارمذ را که فرشته موبد زمین است نظر بشویده آن دختر اهورامزدا نامیده اند در یسنا ۲۵ فقره ۷ آمده است « آذر سر اهورامزدا را ما میستائیم ترا ای آذر مقدس و سر اهورامزدا و سرور راسخی ما میستائیم همه اقسام آتش را ما میستائیم » در فقرات ۲۶ ۵۰ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب ازی دهاک ( ضحاک ) شمرده شده است که از طرف سینت سینو بضد ضحاک برانداخته شده تا وی را از رسیدن شر یعنی فروغ سلطنت باز دارد در یسنا ۳۶ ( هفت ها ) فقره ۱ آذر میان بروردنار و سندرگن واسطه تقرب بدرگاه ایزدی قرار داد آمده است در فقرات ۷۷ ۸۷ از فروردین یشت آمده است « و فبیر که اهریمن بدند آفرینش نیات راسخی ( اشا ) قام نمود وهومن و آذر از می یاری برخاسته خصوصت اهریمن بآنگار را در هم شکستند بطوری که اهریمن نه توانست بجهان راسخی آسیب زده آب را از سجریان و دیاه را از نمّو باز دارد » سراسر یسنا ۶۲ در ستایش آذر میباشد آتش نیایش که نماز مخصوص آتش است از ریمای مذکور و از فقره ۹ از سیزده استخراج شده است چنانکه در آذر این مقاله گفتیم در کتب قدیمات نسبت مکرراً از آذر یاد شده است

آتش در  
اوستا

در یسنا ۱۷ قمره ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و هر يك جداگانه درود فرستاده شده است از این قرار

- (۱) بَرِزِي سَوْنَهْه (۱۰۰ دونه - ۱۰۰ دونه)
- (۲) وَهُوُ فِرْيَانِ وَاطِيحَ (۱۰۰ دونه - ۱۰۰ دونه)
- (۳) اُوْرُو زَيْشَتَ (۱۰۰ دونه - ۱۰۰ دونه)
- (۴) وَا زَيْشَتَ وَا سِدِي (۱۰۰ دونه - ۱۰۰ دونه)
- (۵) سِنَسَنَشْتِ رُو (۱۰۰ دونه - ۱۰۰ دونه)



و تسلط مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد چنانکه یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت پسرش یوسف بی صبری کرد ناله و فغان بسیار نمود و راضی بتقدیر نماند از این رو شخینا از او جدا شد ولی دوباره باو پیوست این داستان ساهی بخوبی یاد آور سرگذشت جهشید است هم چنین در مقابل فر کیانی شخینای بنی اسرائیل درست شده است<sup>۱</sup> در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکده معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذر گشسب شیز نزدیک ارُمیه و آذر فروبا در کاریان فارس و آذر برزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است این سه آتش از آسمان فرود آمده چندی از جنبش باد دورگیتی میگشت تا آنکه هریک در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی محلی فرود آمد بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت میدارد آنچه تاریخی است این است که سه آتشکده مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگاتها ص ۲۳-۲۵) در سنت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز از زبان پیغمبر ایران در شاهنامه گوید

یکی مجمر آتش بیاورد باز      بگفت از بهشت آوریدم فراز

نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم است بآذر یعنی پاسبانی این ماه و این روز بآذر ایزد برگذار شده است دست آذر مه از کُن هوا تیرها زد چو ناولك دلدوز (ازرقی هروی) آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده بقول ابوریحان بیرونی موسوم بآذر جشن در این روز بخصوصه بزیارت آتشکده ها میرفتند

در مقاله امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی پاسبانی آتش بامشاسپندان اردیبهشت سپرده شده است بقول بندهش در فصل ۲۷ فقره ۲۴ گل آذر گون مختص بآذر است ز خوب و تف همه روزه دو دیده و دل من یکی به آذر ماند یکی بآذر گون (قطران)

جشن  
سده

در انجام مقال بی مناسبت نیست که چند سطر در خصوص جشن سده نوشته شود چه این عید مناسبت مخصوصی با آتش دارد از زمان بسیار قدیم تا باسروز (نزد زرتشتیان کرمان) در سده آتش افروزی میشود این جشن که در دهم همن ماه اتفاق می افتد بنا بر سنت روزی است که آتش پیدا شده است در ادبیات فارسی بسا باین اسم برمیخوریم فرهنگها برای وجه تسمیه این عید بسده دلایل بسیاری ذکر کرده اند برخی نوشته اند این عید را از این رو سده گویند برای آنکه در این روز فرزندان آدم ابوالبشر صد رسیدند برخی دیگر نوشته اند برای آنکه پسران و دختران کیومرث در این روز بسن رشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را بفرمان کیومرث جشن گرفتند و شادمانی نمودند در این جا لازم است یاد آور شویم که در مزدیسنا کیومرث بجای آدم ابوالبشر سامی است<sup>۱</sup> البته سنت قدیم ایران در کتاب التفهیم فی صناعة النجمیم که در سال ۴۲۰ یا ۴۲۵ بتوسط ابو ریحان تألیف شده است بهتر محفوظ مانده و بیشتر قابل اعتماد است اینک عین عبارت فارسی ابو ریحان «سده آبان روز است از همن ماه و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یازدهم آتشها زنند بکوز و با ذام و کرد بر کرد آن شراب خورند و اهو و شادی کنند و نیز گروهی ار آن بگذرند بسوختن جانوران و اما سبب نامش آنست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از فرزندان پذیر نخستین سز تمام شد اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش هر روز دو مرد تا مغرشان بدان دوریش کنند که بر کتفها او بود و او را وزیری بود نام او ره ایمل نیک دل و نیک کردار و از آن دو تن یکی یله کردی و پنهان او را بدنبالوند فرستادی چون آفریدون ویرا بگرفت سرزنش کرد و این ره ایمل گفت توانائی من آن بود که از دو کشته یکی برهانیذ می

۱ در فرهنگها نیز سده اسم درخت بسیار بزرگی است که بنحیوضه در دارالرز و ماوراءالنهر میروید و از برگ آنبوه و نمره آن بته نواید میشود آن را آغال بته و پشه غال و پشه دار و در دار گویند و بهر بی شجره البی خوانند

و جمله ایشان در بس کوه اند باوی سواران فرستاد تا بدعوی او نکرند  
 و او کسی را پیش فرستاد و بفرمود هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند  
 زیرا که شب بود خواست که بسیاری ایشان بدید آیند بس نزدیک آفریدون. موقع  
 افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ای مه مغان و  
 پیش از سده روز است او را بر سده کویند و نیز نو سده کویند و حقیقت از وی  
 چیزی ندانسم<sup>۱</sup> «سنت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده  
 بهوشنگ نسبت داده شده است از این قرار روزی هوشنگ با همراهانش  
 از کوهی میگذشت ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از  
 دور بدید سنگی برگرفته بسوی آن انداخت مار بگریخت سنگ خرد بسنگ  
 بزرگتری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست هوشنگ خدای را از این  
 فروغ سپاس گفته آن را قبله قرار داد

بگفتا فر و غیست این ایزدی پرستید باید اگر بخردی  
 شب آمد بر افروخت آتش چو کوه همان شه در گرد او با گروه  
 یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد  
 ز هوشنگ مژد این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار

۱ از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است متأسفانه در اوقات استخراج  
 لغات فارسی این کتاب غفلت نموده شماره آن را ضبط نکرده ام

## سروش

عفو آلهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش (حافظ)

سروش در اوستا سَراوَش (Sraoša) بمعنی آن اطاعت و فرمانبرداری است بخصوصه اطاعت از اوامر آلهی و شنوائی از کلام ایزدی سروش از سرو دداه (Sra) که بمعنی شنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده مشتق میباشد کلمه سروش بمعنی فرشته در ادبیات فارسی معروف است کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یادآور معنی اصلی سروش هم میباشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سرآئیدن

در گاتها کلمه سروش غالباً بمعنی مذکور آمده است <sup>۱</sup> در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معنی بسیار استعمال شده است <sup>۲</sup> حس اطاعت و قوه فرمانبرداری خود یکی از نعم آلهی است بسا تمنای داشتن آن گردیده است <sup>۳</sup> بکلمه سروش حرف ا که از ادات نفی است افزوده سَراوَش گفته اند یعنی نافرمانبرداری و تمرد از احکام ایزدی <sup>۴</sup> بسا در يك فقره از اوستا چندین بار کلمه سروش تکرار شده است گهی اسم مجرّد بمعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف <sup>۵</sup>

در قدیمترین قسمت اوستا نیز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است در هرجائی از داتها که باین فرشته بر میخوریم او را دارای مقام بسیار عالی

---

۱ گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ گاتها یسنا ۴۵ قطعه ۵ گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۷ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۱۴

۲ یسنا ۱۰ فقره ۱۶ یسنا ۵۶ فقره ۱ یسنا ۶۰ فقره ۵ فروردین یشت (یشت ۱۳)  
 فقره ۸۸ و یسیرد ۹ فقره ۷ و یسیرد ۱۵ فقره ۲  
 ۳ یسنا ۵۶ در فقرات ۱ و ۲ و ۳  
 ۴ و نیداد و زکرد ۱۶ فقره ۱۸  
 ۵ یسنا ۵۶ فقره ۳

می‌بینیم و بصف مهین و بزرگ متصف است <sup>۱</sup> سروش یکی از مهم‌ترین ایزدان آئین مزدیسناست مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده میشود در مقاله امشاسپندان گفتیم که نخست سپنت مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته پس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را بجای سپنت مینو قرار داده‌اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده و همین در سر جای گرفته است

در ادبیات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گاشته شده است از خود گاتها نیز معلوم میشود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مدخلی است چه در یسنا ۴۳ در قطعه دوازده زرتشت باهورامزدا میگوید «از آنچه تو فرمان دادی سر نه پیچیدم وقتی که گفתי برخیز و بشتاب پیش از آنکه سروش من همراهی اش با گنج و مال مزدهریک از دو گروه راستی و دروغ پرست را از سود و زیان تقسیم کند» غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است <sup>۲</sup> بسا با صفت نیک و پاداش نیک دهنده <sup>۳</sup> بسا با صفت توانا و پیروزمند و خوش اندام <sup>۴</sup> بسا با صفت دلیر و اسلحه قوی آزنده و اهورائی آمده است در میان اوصافی که از برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنومندتر <sup>۵</sup> بسیار قابل دقت است <sup>۶</sup> این صفت را در تفسیر پهلوی اوستا به (تن فرمان) ترجمه کرده‌اند

۱ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۵

۲ یسنا ۴ فقره ۲ یسنا ۲۲ فقره ۴ یسنا ۷۰ فقره ۳ و یسپرد ۷ فقره ۱ و یسپرد ۱۱ فقرات ۶ و ۱۶ هر مزد یشت (یشت ۱) فقره ۹ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۱۴۶ و ندیداد فرگرد ۹ فقره ۵۶

۳ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۵۶ فقره ۳

۴ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ و یسپرد ۱۶ فقره ۱ و ندیداد ۱۹ فقرات ۱۵ و ۴۰ مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۵۲

۵ یسنا ۳ فقره ۲۰ یسنا ۴ فقره ۲۳ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸۵

یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است مَشْتَرٌ، بمعنی کلام ایزدی است ترکیب این کلمه با تنو (تن) يك صفت بسیار برازنده برای سروش تشکیل داده است چه گفتم که این فرشته مظهر اطاعت از اوامر الهی است وظیفه اش این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و رسم بندگی بیاموزد از این رو خود در مقابل قوانین مصدر جلال تسلیم محض است چشم و گوش بامرونی خدائی دوخته تن بقبول احکام عالم بالا در داده است نظر بوظیفه این فرشته است که در اوستا میخوانیم اوست درمیان غلوقات مرزا اول کسی که زبان بستایش خداوند و نیایش امشاسپندان کشود اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گاتهای زرتشت را بسرود<sup>۱</sup> ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار بزمزمه نمودن امر کرد

در ادبیات متأخرین مزدیسنان سروش پیک ایزدی و حامل وحی خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سانی یکی دانسته اند ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که سروش را جبرائیل میدانند نظر به معنی لفظی نیروسنگه و در کتب فارسی مناسب تر است که این ایزد بجزبرئیل و حامل وحی ترجمه شود اما سروش را پیک خدائی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول کرده او بهر جای که رو آورد آئین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است غالباً در اوستا سروش و مهر و رشن یکجا نامیده شده اند در مهر یشت دیدیم که میگوید سروش مقدس و نیک از طرف دست راست مهر میراند و رشن از طرف چپ او میتازد<sup>۲</sup> در آرت یشت که ذکرش در جای خود بیاید به اشی سیه<sup>۳</sup> فرشته ثروت خطاب شده است «اهورا مزدا پدرت آرمیتی مادر توست سروش نیک و مقدس و رشن و مهر برادران تو هستند»<sup>۳</sup> برخلاف در

۱ یسنا ۵۷ فقرات ۲ و ۶ و ۸

۲ مهر یشت (یشت ۱۰) قتره ۱۰۰

۳ آرت یشت (یشت ۱۷) قتره ۱۶

گاتها سروش با اشی مربوط است و در سایر قسمتهای اوستا نیز اثری از این ارتباط قدیم موجود و با اشی متحد خوانده شده است<sup>۱</sup>

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بخواب نمی‌رود مخلوقات مزدا را یاسبانی میکند کلیه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته خویش نگهبان است<sup>۲</sup> گردونه سروش نیز مانند گردونه مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سمهای آنها زرین است کشیده میشود<sup>۳</sup> مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در يك بارگاه هزار ستون و ستاره نشان میباشد<sup>۴</sup>

سروش در اوستا عموماً بضد دیو و دروغ تعریف شده است برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار بدور زمین می‌گردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است<sup>۵</sup> در فرگرد هیجدهم و نیدیداد از فقره ۳۰ تا ۶۰ سروش با حربه آخته با دیو دروغ در پرسش و پاسخ است سبب خوشنودی وی و ازدیاد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چاره بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست

در میان گروه دیوهای که از دشمنان سروش بشمارند از چندین از آنان بخصوصه اسم برده شده است از آنجمله است دیو کُند و دیو کُند (Kunda) که در و نیدیداد از او سخن رفته این دیو بدون شربت مسکری مست است احتمال برده میشود که لغت کُند و کُندی در زبان فارسی از همین دیو اوستائی مشتق باشد از سروش که با صفات دلیری و ناموری و زورمندی و چسبی و چالاکی آراسته است<sup>۶</sup> درخواست گردیده که دیو کُندی را براندازد و در سرای

- 
- ۱ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۲۷ فقره ۶ ویسپرد ۷ فقره ۱ ویسپرد ۱۱ فقره ۱۶ ویسپرد ۱۲ فقره ۱
  - ۲ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱۶
  - ۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۷
  - ۴ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۱
  - ۵ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقرات ۱۵ و ۳۱ و ۳۲
  - ۶ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱۳

دروغ و کلبه مردمان ناپاک دیو پرست سرنگوش سازد <sup>۱</sup> بخصوصه آشتم  
 سر (Acema) بزرگترین رقیب سروش است معنی آن غضب و ویرانی و  
 فساد است این دیو همان است که امروز خشم گوئیم در اوستا هیچ دیوی  
 شریرتر و ناپاک‌تر از خشم تعریف نشده در خود گاتها شش بار از او  
 اسم برده شده است در خبثات سرآمد ناپاکان دیگر شمرده شده برای آنکه  
 دیوها بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند بزیر علم خشم پناه برده اند <sup>۲</sup> از آنکه  
 مکرراً گفتیم ایزد سروش حربه در دست گرفته با هم‌آوردان خود در  
 زد و خورد است حربه او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست فرشته ای که تنش  
 کلام ربّانی است با سلاح مادی کاری ندارد آلات جنگ و رزم او چنانکه  
 خود سروش یشت بما میگوید نماز و دعاست مثل نمازهای یتا اهو و تیر یو-و  
 هفت‌ها- و فشوش منتر <sup>۳</sup> و ینگه هانام <sup>۴</sup> مرغ سحر خیز خروس از طرف  
 سروش فرشته شب زنده دار گشته شده که با هد دادن بانگ برداشته مردم را از  
 بی ستایش خداوند بخواند بخصوصه سحر خیزی نزد مزدیسنان بسیار مدوح و از  
 فضایل بزرگ شمرده میشود بنابر این خروس که در سپیده دم مژده سپری شدن  
 تاریکی شب و برآمدن فروغ روز میدهد نزد آنان مقدس و خوردن گوشت آن را  
 بخود روا نمیدانند اسم خروس در اوستا پرودرش و سدرکتاس میباشد این لغت  
 مذهبی است یعنی از پیش بیننده مقصود این است که فروغ روز را از پیش  
 دیده مژده و رود آن میدهد اسم دیگر خروس لهرکتاس و سدرکتاس میباشد  
 این اسم از اسماء اصوات است مثل لیکری کیتوم Kikeri Kikum لاتینی که با اندک  
 تغییری در تمام زبانهای اروپائی برای بانگ خروس استعمال میشود هنوز هم در  
 گیلان آواز ماکیان را لهرکتاس میگویند ولی در اوستا آمده است که مردمان  
 بد زبان پرودرش (خروس) را لهرکتاس مینامند در اوستا کله خراوس  
 و سدرکتاس نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است ولی بمعنی نرینه ماکیان

۱ وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۴۱

۲ گاتها یسنا ۳۰ قلمه ۶

۳ سروش یشت سه شبه (۵۷۱) فقره ۲۲ در تعویذ نمازهای مذکور رجوع کنید

تغاله مباحثات یشتها و گاتها ترجمه نظارنده س ۱۰۰ ۱۰۵

نیست بلکه همیشه معنی خروشیدن و فریاد بر آوردن از آن اراده شده است کلمات خروس و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین بهم مُبدل شده است بمناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش بر آوردن خروس آن را بچنین اسمی نامزد کرده اند<sup>۱</sup> در فرگرد هجدهم و نبدیداد شرحی راجع بسروش و خروس مندرج است دانستن آن از نقطه نظر اخلاقی و لغوی بسیار مفید است "زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گماشته و خدمتگزار<sup>۲</sup> سروش مقدس دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی آژنده اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتان زرتشت پرو درش (خروس) که مردمان بد زبان آن را کهرکتاس مینامند گماشته سروش است وقتی که سه قسمت از شب میگذرد آذر مقدس از بیم خاموش شدن سروش را بیاری خود میخواند تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند آنگاه سروش خروس را بیدار نموده ببانگ زدن وادار میکند این مرغ در سپیده دم آواز بلند نموده میگوید ای انسان برخیز نماز اش<sup>۳</sup> بجای آور بدیوها نفرین فرست اگر نه دیو دراز دست بوشاسب بشما آمده دوباره جهان خاکی را که

۱ لغت خروه که شعرای ما استعمال کرده اند همین کلمه خروس است در اینجا سین به هاء تبدیل یافته است مثل کلمه آماس و آماه — احتمال دارد که اسلاوها لغت کورو Kuru را از خروس فارسی گرفته باشند چنانکه کلمات دیگر روس سُبَاک Sobaka و سکا Suka از سگ فارسی است اتفاقاً دو جانوری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده اند هر چند که خروس در نزد بابلیها هم مقدس بوده و از دیر زمانی حتی از عهد سومر در سرزمین عراق حالیه با این مرغ آشنا بوده اند اما بنظر میرسد که بتوسط ایرانیان در اروپا با آن آشنا شده اند چه در کتب یونانیهای پیش از عهد جهانگیری کوروش اسمی از آن نیست و بعدها شعرای یونان آن را مرغ ایرانی نامیده اند رجوع کنید به Kulturpflanzen und Haustiere von Victor Hohn achte Auflage Berlin 1911 S. 326—340

۲ لغتی که ما به گماشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سَراوشا و رَزا و دَدا سَراوشا و سَراوشا آمده است گذشته از آنکه سَراوشا و رَزا عنوانی است که بخروس داده شده یعنی پیشخدمت و عامل سروش این عنوان نیز بکوچکترین موظف یك پرستشگاه مزدیسنا داده شده بکسی که در میان درجات مذهبی دارای هفتمین رُتبه است

۳ نماز اشا عبارت است از نماز معروف اشم وهو . . . رجوع شود

عقاله ملحقات

در سپیده دم بیدار گشته بخواب انداخته گوید ای انسان خوش بخواب  
 هنوز وقت برخاستن تو نرسید ترا با آن سه چیز بهتر از همه (یعنی)  
 پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک کاری نباشد ترا جز با پندار زشت و  
 گفتار زشت و کردار زشت کاری مباد" <sup>۱</sup> فردوسی نیز در شاهنامه خروس را  
 پیک ایزدی می‌شمارد <sup>۲</sup> در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث داستانی  
 از خروس که مایه نجات پسرش سیامک گردیده نقل شده از آن جمله می‌نویسد  
 "عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند خاصه سفید و گویند در  
 خانه که او باشد دیو در نیاید" ابو ریحان در شب زنده داری سروش و گاشته  
 او خروس چنین ذکر میکند "روز هفدهم ماه که موسوم است بسررش روز  
 در همه ماهها روز مبارکی است سروش اول دسی است که بزمرمه لردن  
 امر کرد پاسبانی شب سپرده باو ست او را نیز جبرئیل گویند در میان فرشتگان  
 نسبت بریها و جادوان شدیدترین است در هر شب سه بار برخاسته بریها را  
 رانده جادوان را برمی‌اندازد از برخاستن خویش شب را می‌درخشانند جو هوا را  
 خنک می‌سازد آب را شیرین مینماید خروس را بیانگ زدن می‌کارد در چارپایان  
 شهرت برمی‌انگیزد یکی از آن اوقات سه‌گانه در طلوع فجر است که گیاه نمومیکند. . . <sup>۳</sup>  
 چنانکه دیدیم محافظت روز هفدهم ماه بسررش ایزد سپرده شده است  
 همیشه سروشت بروز سروش نگهبان و افزون تربت رای و هوش <sup>۴</sup> در دوسپروژه  
 کوچک و بزرگ در هفدهمین روز بسررش درود فرستاده شده است .

۱ وندیداد فرکرد ۱۸ فقرات ۲۵-۱۴ دیو پوشاسب در اوستا پوشااست (پوشا دیو) آمده است در فرهنگهای فارسی نیز این نام موجود بخواب و روبا ترجمه شده است زراشت بهرام گوید نه در بیدار گفتم نه پوشاسب اکنون جز به بیش تخت گذاشت  
 ۲ نگارنده در شاهنامه با شعاری که خروس پیک ایزدی خوانده شده باشد برخورد کرده ام  
 مطلب فوق از قاموس اوستائی یوستی Justi در تحت کله سروش نقل شده است Handbuch der Zendsprache  
 ۳ آثار الباقیه چاپ زاخوس ۲۱۹

گذشته از اوستا در کلیه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً با اسم سروش برمیخوریم. بهمن یشت بسروش شغل پیک و قاصدی داده چندین بار با نیرو سنگه که امروز در جزو اسامی خاص نرسی گوئیم یکجا نامیده شده است.<sup>۱</sup>

در هر جای از کتاب بندهش که ذکری از سروش شده مثل اوستا او رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص باو دانسته است.<sup>۲</sup>

اردای ویراف مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته اند.<sup>۳</sup> در مینو خرد آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش پرسید مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه سده (کشور غربی میباشد) و پس از آن در سوه دده (کشور شرقی) و در همه جای جهان<sup>۴</sup> اینک رسیدیم بسروش یشت در اوستا دو سروش یشت داریم اولی عبارت است از یسنای ۵۷ که در جزو یسناها میباشد و نیز آن را در جزو یشتها مینگارند برای تشخیص آن را سروش یشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود چه محافظت روح انسان در سه شب اول پس از مرگ با سروش است در بعضی از نسخ بآن سروش سر شب نام داده اند سروش یشت دومی که در ردیف بیست و یک یشت اوستاست و یشت یازدهمی آن را تشکیل میدهد موسوم است به سروش یشت هادخت بقول دینکرد (هادخت بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده) که امروز موجود نیست فقط چند قطعه از آن باقی مانده است بنابراین سروش یشت هادخت منسوب به نسک مفقود شده است در طی مقاله مطالب اساسی سروش یشت سه شبه را بیان کردیم مطالب عمده سروش یشت هادخت از این قرار است

۱ بهمن یشت فصل ۳ قمره ۲۵ Sacred Books of the East by West

۲ بندهش فصل ۱۹ قمره ۳۳ و فصل ۳۰ قمره ۲۹ Sacred Books of the East

۳ اردای ویراف نامه فصل ۴ Ardāvīrāt: Traduction par Barthélemy

۴ مینو خرد فصل ۶۲ قمرات ۵ و ۲۵ ترجمه West



## سروش هادُخت یشت

سروش مقدس دلیر فرمانبردار<sup>۱</sup> اسلحه قوی آزنده اهورائی را خوشنود  
میسازیم

### ﴿کردهٔ (۱)﴾

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
میستائیم نیایش نیک (و) بهترین نیایش جهان ای زرتشت<sup>۲</sup> •

---

۱ کلمه فرمانبردار بجای صفت تنومندتر یعنی کسی که تنش کلام مقدس است میباشد در  
پهلوی تن فرمان گفته اند در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت  
۲ دو جمله اخیر مربوط بما قبل بشمار نمیرسد ولی مقصود معلوم است میگوید نیایش و  
ستایش در جهان بهترین چیزهاست معنی مذکور از فقرات بعد بخوبی روشن میشود



۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست و دشمن را باز تواند داشت این است (آنچه) بهتر چشمها و گوشها و دستها و زانوها و دهن مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست را بسته نابودشان سازد (بو-ثره) نیایش نیک که نفریبد و آزار نرساند رشادت گردد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه باز دارد ۱ ॐ

۳ سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد مرد پارسائی که بیشتر حمد و ثناء بزبان آورد در پیروزی پیروزمندترین است کلام مقدس دیوهای غیر مرغی دروغ را بهتر از همه براند (دعای) اهورن وئیریه پیروزمندترین کلام است ۲ سخن راست در سرانجام پیروزمندترین است دین مزدیسنا در میان همه چیزهای خوب و همه چیزهایی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتماد است همچنین آئین زرتشت ۲ ॐ

۴ ای زرتشت کسی که این کلام منزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا با گفتار پارسا با کردار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریک مه آلود یا در هنگام گذشتن از رود قابل کشتی رانی یا در تقاطع راهها یا در انجمن مردان پاک یا در مجمع دروغگویان دیو پرست ۵

۱ شاید از جمله اخیر چنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری و مثل جوشنی دیو دروغ را براند

۲ اهورن وئیریه همان دعای معروف یثا-هور می باشد برای معنی آن رجوع کنید بفقره ۱۴ همین یشت



۵ یا در موقعی از مواقع یا در بیم و هراسی از محکمه قضا هرگز نه در این روز و نه در این شب و وسیله هیچ تجسس دیدگان دروغ پرست غضبناک خشمگین او را کشف نتواند کرد خصوصت رهنمایی که گله و ربه می ربایند با هیچ وسیله باو نرسد ۰۰

۶ ای زرتشت این کلام منزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته ای از دزدان یا گروهی از دیوها با آواز بلند بخوان آنگاه دروغگویان دروغ پرست کینور و جادوان که جادویی بکار برند و پریها که باعمال پری بردازند بهراس افتاده روی بگیریز نهند  
(دیوها منقاد بقهر را رفته پنهان شوند دیو پرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان) ۱ ۰۰

۷ مانند سگ چوپان (که گرداگرد گله میگردد) ما پیرامون سروش پارسا آن پیروزمند مقدس میگردیم این چنین ما سروش پاک آن پیروزمند مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میستائیم ۰۰

۸ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش برای ستایشش (نسبت) بایزدان من او را با نماز بلند و بازو میستایم آن سروش پاک را و اشی ۲ بزرگ نیک و بزرگ را و نریوسنگ ۳ زیبا بالا را بشود که سروش پاک پیروزمند برای یاری ما آید ۰۰

۱ معنی جلائی که در میان اروان گذاشته شده تقریبی است

۲ اشی در پهلوی و فارسی ارت و ارد گویند فرشته تروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به ارت یشت مختص باوست روز ۲۵ ماه در تحت نگهبانی او قرار داده شده است

۳ نریوسنگ (نریوسنگ و نریوسنگه) فرشته ایست که بخدمت پیغامبری گماشته شده پیک اهورامزداست در یسنا ۱۷ قهره ۱۱ نیز اسم یک قسم آتشی است در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت از همین کله است اسم خاص نرسی



۹ سروش پاک را میستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را میستائیم کسی که در تقدس سر آمد و در تقدس بالا دست است تمام تعلیمات زرتشت را میستائیم تمام اعمال نیک را میستائیم (آنچه) بجای آورده شده (و آنچه بعدها) بجای آورده خواهد شد  
 ۱ ۵۵ ۱ ینگه ها نام

﴿کرده ۲﴾

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم . . . . . ۲

کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کیّد است  
 کسی که شکست دهنده (زن) آلوده بگناه کائیدیه است ۳  
 کسی که زنده دیو دروغ بسیار قوی تباہ سازنده زندگانی میباشد  
 کسی که پاسبان و نگهبان سعادت کلّیه نوع بشر است ۵۵

۱۱ کسی هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را پاسبانی میکند  
 کسی که هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را نگهبانی میکند  
 کسی که سراسر جهان را یس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته حفظ میکند ۵۵

۱۲ کسی که از آن زمان که آن دو گوهر آن خرد مقدس و آن (خرد) خبیث خلقت (خوب و زشت) پدید آوردند بخواب نرفته و آنچه را که متعلق بر راستی است پاسبانی نموده تمام روزها و شبها را با دیوهای مازندران میجنگد ۵۵

۱ فقرات ۸ و ۹ در انجام سه کرده دیگر همین یشت تکرار میشود

۲ مثل فقره ۱

۳ کیّد و کئید اسم جری است رجوع کنید بتوضیحات فقره ۲ از مهر یشت



۱۳ او از دیوها هراسان و ترسان فرار نکند تمام دیوها بناچار از او هراسیده  
روی بگیریز نهند ترس بآنان چیر گشته بطرف ظلمت بشتابند<sup>۱</sup>  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ۲ ۵۵

﴿کرده ۳﴾

۱۴ یتا اهو . . . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است  
نسی که بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا آورد  
و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد بسوی  
اهورا آورد .

سروش پارسای خوش اندام پیرومند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
میسئائیم نسی که پاسبان قرارداد و معاهده دروغ (مشرک) و  
مقدسترین (موحد) است امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین  
بسوی او ورود آمدند نسی که آموزگار دین است (خود) اهورا  
مزدای پاک باو دین بیاموخت

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ۲ ۵۵

﴿کرده ۴﴾

۱۵ یتا اهو . . . . . ۳

سروش پارسای خوش اندام . . . . . ۴

کسی که اهورا مزدای پاک او را در هم شکننده دیو خشم سلاح خونین  
دارنده قرارداد صلح و فتح را ما میسئائیم که جنگ و ستیزه را  
در هم شکند ۵۵

۱ از فقره ۱۰ تا خود فقره ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۵-۱۸ یسناو ۵۷ میباشد

۲ مثل فقرات ۸-۹ از همین یشت

۳ تا آخر دعای یتا اهو که در آغاز فقره ۱۴ معنی شده است

۴ مثل فقره ۱



۱۶ یاران سروش یاک را یاران رشن راست را یاران مهر دارنده دشتهای فراخ را یاران (ایزد) باد مقدس را یاران دین نیک مزدیسنا را یاران ارشاد فزاینده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان را یاران اشی نیک را یاران چستی نیک را یاران چستی راست ترین را \*

۱۷ یاران همه ایزدان را یاران کلام مقدس را یاران دات (قانون) ضد دیوها را یاران سنت کهن را یاران امشاسپندان را یاران سوشیانسهای ما مقدسین جنس دویارا<sup>۱</sup>

۱ در این جا یک دسته از فرشتگان مزدیسنا، میخوریم که از برخی از آنان مفعلاً و برخی دیگر مختصراً صحبت داشتیم از رشن ایزد در مقاله بعد سخن خواهد رفت در فقره ۲۱ از همین بحث نیز اسامی تمام این فرشتگان تکرار شده است اینک در خصوص فرشتگانی که تاکنون صحبت نداشتیم مختصراً چند کلمه گفته می‌کنیم ارشادات سده که الحال اشتاد گویم و محافظت روز ۱۶ هـ ماد سبرده باوست فرشته درستی و راستی است در مهر یشت فقره ۱۳۹ باو بر خوردیم و در فقره ۱۸ از فروردین بشت هم باو خواهیم رسید گذشته از این فقرات غالباً اسم او در اوستا تکرار شده است از آن جمله در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ و یسنا ۱۶ فقره ۶ و غیره غالباً با صفت فزاینده جهان و پرورنده گیتی آمده است ارشقی سده ترکیب دیگری است از ارشادات هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند در فقره ۳۳ از یسنا ۵۷ باین ترکیب اخیر، میخوریم چون فقره مذکور بعینه بسروش یشت نقل داده شده فقره ۱۸ آن را تشکیل میدهد بنابراین اسم ارشقی نیز در فقره بعد هم دیده میشود

ارشقی نیز، یعنی املاء، یعنی نیزه است

چیسنا سده فرشته علم و معرفت است در توضیحات فقره ۱۲۶ از مهر یشت از آن صحبت داشتیم چستی سده ترکیب دیگری است از چیسنا هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند در یسنا ۱ فقره ۱۴ و وندیداد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره باو، میخوریم در ترجمه پهلوی فرزنانک شده است گذشته از آنکه از چیسنا و چستی فرشته اراده شده بسا در کتاب مقدس، یعنی دانش و علم استعمال گردیده است اسم جوان ترین دختر زرتشت یورو چیسنا سده از همین کلمه ترکیب یافته، یعنی بسیار دانا و پر دانا میباشد

کلام مقدس در متن منتر سده میباشد غالباً در اوستا آمده و، یعنی گفتار ایزدی است در این جا، یعنی فرشته استعمال شده است

دات سده که یعنی قانون است غالباً در اوستا استعمال شده از همین کلمه است داد و دادر و تدبیر که جزوی از اوستاست، یعنی قانون ضد دیو میباشد در فرس هخامنشی نیز دات، یعنی قانون است در فقره فوق بنظر میرسد که از آن فرشته قانون یا عدل و انصاف اراده شده باشد سنت کهن اوین سده در فقرات ۱۳ از یسنا ۱ و ۲ و در فقره ۵ از یسنا ۷۱ نیز آمده است بجای ترا دیسو traditio لاتینی میباشد سوشیانس سده موعود مزدیسنان سه تن شمرده شده هر یک بنوبت خویش در آخر الزمان ظهور خواهد کرد رجوع کنید بر سوره سوشیانس تالیف نگارنده

မဟာဗျူဟာသတ်မှတ်ချက်များ  
၁။ သတ်မှတ်ချက်များ

၂။ သတ်မှတ်ချက်များ

(ဝိသေသနာများ)

၁။ သတ်မှတ်ချက်များ  
၂။ သတ်မှတ်ချက်များ

၃။ သတ်မှတ်ချက်များ  
၄။ သတ်မှတ်ချက်များ

၅။ သတ်မှတ်ချက်များ

၆။ သတ်မှတ်ချက်များ

၇။ သတ်မှတ်ချက်များ

၈။ သတ်မှတ်ချက်များ

၉။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၀။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၁။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၂။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၃။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၄။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၅။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၆။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၇။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၈။ သတ်မှတ်ချက်များ

၁၉။ သတ်မှတ်ချက်များ

၂၀။ သတ်မှတ်ချက်များ

၂၁။ သတ်မှတ်ချက်များ

یاران کلّیه آفرینش پاک را

برای فروغ و فرش برای نیرو پیروزیش . . . . . ۱

﴿کرده ۵﴾

۱۸ یتا هو . . . . ۲

سروش یارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راسی  
رامیستائیم مانند نخستین و آخرین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین  
و آخرین و وسطی و پیشین نثار ۵

۱۹ ما میستائیم همه (پیروزیهای) سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند  
جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سر بکوبد (پیروزیهای) آن فتح کننده  
و پیروزتر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک و  
ایزد ارشتری را ۵

۲۰ تمام خانهای که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانهای که)  
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین با پندارهای  
نیک سرشار با انقارهای نیک سرشار با کردارهای نیک سرشار ۳ ۵

۲۱ دیگر سروش پاک را میستائیم دیگر رشن راست را میستائیم  
دیگر مهر دارنده دشتهای فراخ را میستائیم  
دیگر (ایزد) باد مقدس را میستائیم دیگر دین نیک مزدیسنا را میستائیم

۱ مثل فقرات ۸ و ۹ از همین یشت

۲ تا آخر دعای یتا هو مثل آغاز فقره ۱۴

۳ این فقره از فقره ۳۳ از یسای ۵۷ برداشته شده است



پیکر ارشناد فراينده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان  
را ميستائيم

پیکر اشي نيک را ميستائيم    پیکر چيستی نيک را ميستائيم  
پیکر چيستاي درست ترين را ميستائيم    ۵۵


۲۲    پیکر همه اينزان را ميستائيم    پیکر کلام مقدس را ميستائيم  
پیکر دات (قانون) ضد ديوها را ميستائيم    پیکر سنت کهن را ميستائيم  
پیکر امشاسپندان را ميستائيم    پیکر سوشيانسپاي خود ما مقدسين جنس  
دوپارا ميستائيم


پیکر سراسر آفرينش پاک را ميستائيم  
براي فروغ و فرش براي نبرو و پروزيش    ۱    ۵۵

۲۳    يتا اهو  
درو د مفرستم بسروش مقدس دلي فرمانبردار اسلحه قوي آزنده اهورائي  
اشم وهو  
اهائي رئيسيه    ۲    ۵۵



## سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)

 در یشت گذشته عنوان (سروش یشت هادخت) اشتباهاً (سروش هادخت یشت) چاپ شده است معلوم است که ترکیب اولی درست است

 در مقاله سروش گفتیم که یسنای ۵۷ نیز سروش یشت سه شبه نامیده میشود این اشتباه از دارمستتر است بجاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت هادخت (سروش یشت سرشب) بنامیم این یشت در تفسیر پهلوی هم این طور نامیده شده است راست است که یشت مذکور چنانکه ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود اما آن را سرشب نامیده اند برای آنکه در تمام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن

میخوانند رجوع کنید به Zand-i Khūtak Avistak edited by Dhabur Bombay 1927 p. 24.

سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آژنده اهورائی را خوشنود  
میسازیم

### ﴿کرده ۱﴾

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
مبستائیم نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا در مقابل برسم  
گسترده نماز مزدا بجای آورد نماز امشاسپندان بجای آورد بنگهبان و  
آفریدگاری که همه موجودات را بیافرید نماز آورد ☉

۲ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۱



۳ سروش پاك را میستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را میستائیم  
کسی که در . . . . ۱

### ﴿کرده ۲﴾

۴ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۲

۵ نخستین کسی که برسم بگسترده سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و  
نه شاخه تا (بیلندی) زانو تا وسط پا برای ستایش و نیایش و خوشنودی  
و ثنای امشاسپندان ۳

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۴

### ﴿کرده ۳﴾

۶ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۲

۷ نخستین کسی که پنج گانه‌های اسپنتمان زرتشت پاك را ابیات شعر و  
قطعات را با تفسیر و پاسخ بسرود ۵ برای ستایش و نیایش و خوشنودی  
و ثنای امشاسپندان

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۴

### ﴿کرده ۴﴾

۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . ۲

۱ مثل قهره ۹ از سروش یشت هادخت

۲ مثل قهره ۱ از همین یشت

۳ رجوع کنید بمقاله برسم بعد از این یشت

۴ مثل قهره ۸ سروش یشت هادخت

۵ يك فرد شعر در اوستا افسن هادخت و يك قطعه و چش نشی و هادخت

و تفسیر آریشتی هادخت آمده است



۹ کسی که از برای مرد فقیر و از برای زن فقیر پس از غروب آفتاب يك خانه محکمی بنا میکند<sup>۱</sup> کسی که با يك اسلحه<sup>۲</sup> مهلک زخم خوین بدیو خشم وارد آورد و او را سرکوبان براند چنان که یک قوی یک ضعیف را (میراند)

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۰ ۰ ۰

﴿کرده ۵﴾

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی

را میستائیم آن دلیر<sup>۳</sup> چست زورمند جسور قوی بلند بالا را ۰ ۰

۱۱ کسی که از تمام جنگها پیروز بانجمن امشاسپندان مراجعت کند

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۰ ۰ ۰

﴿کرده ۶﴾

۱۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را

مستائیم در میان جوانان (از قوی ترین جوانها دلیرترین جوانها

کوشا ترین جوانها چست ترین جوانها) بیشتر از او باید بهراس بود<sup>۳</sup> ۰ ۰

۱۳ بسیار دور از این خانه بسیار دور از این ده بسیار دور از این ناحیه

بسیار دور از این ایالت رانده شود احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه

ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و

کفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته خوب پذیرفته

شده باشند

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۰ ۰ ۰

۱ یعنی که در شب در هنگام آسایش سروش نگهبان بیچارگان و بینوایان است که آنان هم مانند توانگرانی که در زیر بناد خانه های خویش آرام دارند در تحت حمایت سروش از نعمت آسایش برخوردار باشند

۲ مثلاً فقر ۸ از سروش یشت هادخت

۳ از کاه جوان (۱۰۳۳-۱۰۳۴ یون) دایر ویل اراده شده است



﴿کرده ۷﴾

۱۴-۱۷ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرا و سرور راستی را  
میدستائیم کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کیزد است . . .  
۱ . . . . .

﴿کرده ۸﴾

۱۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میدستائیم کسی که از برای او هوم مفرح درمان بخش و سرور زیبا  
با چشمهای زرد رنگ در بالای بلند ترین قله هر برز فدیبه آورد ۵۵  
۱۹ کسی که خوش کلام و سخنان پناه دهنده گو و بموقع سخن گو است کسی  
که از هر قسم علم آگاه و بکلام مقدس بی برده دارای آن است  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۲ ۵۵

﴿کرده ۹﴾

۲۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میدستائیم کسی که خانه صدستون پیروزمندش در بالای بلند ترین قله  
هر برز ساخته شده است داخل آن باروشنائی خود و خارج آن  
باستارگان آراسته است ۵۵

۱ از فقره ۱۴ تا خود فقره ۱۷ بعینه مثل فقرات ۱۰-۱۳ از سروش یشت هادخت میباشد  
۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت



(۱۰۵)

۲۳ با قدرت کامل او بسوی جهان مادی روی آورد

باین دین اعتراف نمود اهورا مزداي پاك همچنين وهمن همچنين اوردیبهشت  
همچنین شهر یور همچنین سپندارمذ همچنین خرداد همچنین امرداد  
همچنین الهام اهورا همچنین کش اهورا ۞

۱. آهون و تیره همان بناهاست که در سرفرات ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ نیز دیده میشود  
جای اصلی آن در یسنای ۲۷ در فقره ۱۳ میباشد در خصوص یسنای هفت ها رجوع کنید  
نصفحه ۱۱۰-۱۱۱

فَشَوْشُو مُشْتَرَّهَ لَه دَعَايِ اِسْت از بَرای تَوْفِیق و تَرْقی مَکْرُرْ در اوسْتا از آن اسم برده شده است از آن جله در ویسپرد کرده ۱ قره ۸ و ویسپرد کرده ۲ فقره ۱۰ و در جزو دعاها ی معروف بشمار رفته است در فقره ۳۳ از یسنای ۵۹ آمده است «ما ناز فَشَوْشُو مُشْتَرَّهَ را که متعلق به هادخت است بجای می آوریم»

از این فقره معلوم میشود که فروشو مَنتَر بهادخت نسك كه نسك بیستین عهد ساسانیان را تشکیل میداده منعلق بوده است در پهلوی آن را فروش مانسرها تَحْتِیک گویند یسنا ۵۸ باسم فروشو مَنتَر معروف است کتاب شایست لاشایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در فقره ۴۹ آن را جزو ادبیات گاتها (گاسانیک) شمرده است

از اینسو گریه می‌نمود و می‌فرمود: «ای کاش دعا می‌کردم که یثقبه هاتام مقصود می‌باشد جای آن در سنای ۲۷ فقره ۱۰ است»

۲. متلفه ۸ از سرش یشت هادخت



۲۴ بشود که تو در هر دو جهان ای سروش مقدس زیبا بالا برای اهر دو جهان  
 بها پناه خویش بخشی برای این جهان خاکی و آن (جهان) مینوی  
 در مقابل تبه کار ناپاک در مقابل خشم ناپاک در مقابل لشکریان ناپاکان  
 که درفش خونین برافرازند در مقابل حملات دیو خشم از آن (حملات)  
 دیو خشم ناپاک که به همراهی ویداتو<sup>۱</sup> دیو آفریده برانگیخته شود ۰۰

۲۵ بشود که تو ای سروش مقدس زیبا بالا بر کبهای ما قوت و بابدان  
 ما صحت بخشی که ما دشمنان را از دور کشف توانیم نمود هم آوردان را  
 رانده و دشمنان بد اندیش کینور را بیک ضربت شکست دهیم  
 برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش ۰۰ ۲ ۰ ۰ ۰ ۰

### کرد ۱۱ (کرد ۱۱)

۲۶ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور داسی را  
 میستائیم کسی را که چهار اسب سفید فروغ افشان هوشیار بدون سایه  
 در جو هوا میکشند سهای آنها که (از جنس) شاخ است بازر  
 پوشیده است ۰۰

۲۷ تندتر از اسبها تندتر از بادها تندتر از بارانها تندتر از ابرها تندتر  
 از یک جفت مرغ در پرواز تندتر از یک جفت تیر خوب از چله  
 رها شده ۰۰

۱ ویداتو دیو مرکب است رجوع کنید بقره ۱۹۳ از مهر یشت و توضیحات آن

۲ مثل قره ۸ از سروش یشت هادخت



۲۸ بهمه کسانی که آنها (اسبها) از بی تعاقب کرده خواهند رسید (اما بخود) آنها که از بی تعاقب شوند بتوانند رسید بآن اسبهای که سروش نیک مقدس را میکشند با دو اسلحه اش ۱ اگر هم (دشمن) در مشرق هند باشد او (سروش) او را گرفتار کند اگر هم او در غرب باشد او را براندازد ۵۵

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۱۲﴾

۲۹ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که قامت برافراشته کمر بند بمان بسته برای پاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است ۵۵

۳۰ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور درخشان خوانیرس آمده اسلحه ای با تیغه تیز و قوی ضربت برای فرق دیوها بدست دارد •

۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار برای برانداختن دیو خشم اسلحه خونین آرنده برای برانداختن دیوهای مازندان برای برانداختن همه دیوها برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۱۳﴾

۳۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم این جا و جای دیگر این جا و در سراسر روی زمین ما میستائیم همه پیروزیهای پیروزگر سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سرکوبد (پیروزیهای)

۱ معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

آن فتح کننده و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک  
و ایزد ارشی را (ما میستائیم) ۵۵

۳۳ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)  
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین  
با پندارهای نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای  
نیک سرشار<sup>۱</sup>  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی<sup>۲</sup>  
یتا اهو<sup>۳</sup> ۵۵

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۲۰ از سروش یشت هادخت میباشد

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ از همسر دیشت

## برسم

پرستنده آتش زرد هشت همیرفت باباژ و برسم نمشت (فردوسی)  
 زور و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب  
 ستایش است در این آئین از زور و هوم صحبت داشتیم اینک در خصوص  
 برسم گوئیم

این کلمه در اوستا برسمن (برسم) آمده و از کلمه برز و سدری که  
 معنی بالیدن و نمو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت بره (barh)  
 میباشد آن عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در  
 فارسی نای و در پهلوی تاک گویند در اوستا معین نکر دیده که این شاخه ها  
 از چه درخت باید باشد همیشه در یسنا ۲۵ فقره ۳ آمده اوروژم برسمنیم  
 در اوستا برسمن (برسم) یعنی برسم درخت یا گیاه از این عبارت و از فقرات  
 دیگر اوستا معلوم میشود که برسم باید از جنس اوروژا (اوروز) یعنی نباتات  
 باشد در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۵ فقره ۲ نیز معین نشده  
 که برسم از کدام درخت باید چیده شود فقط بذکر آنکه آن باید از درخت  
 پاکیزه باشد اکتفاء گردیده است ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم  
 باید از درخت انار چیده شود این شاخه ها یا نای ها باشند و شو و آداب و  
 ادعیه مخصوصی با کارد مخصوصی که آن را برسمچین گویند بریده میشود  
 مذهب است که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج و یا نقره ساخته  
 میشود بکار میبرند این نای های فلزی باریک به بلندی نه بند انگشت و بقطر  
 یک هشتم بند انگشت است در جائی که این برسمها گذاشته میشود موسوم  
 است به برسمدان یا ساهروی برای آنکه قسمت بالائی آن که دو انتهای برسمها را  
 نگاه میدارد بشکل تیغه است در خود است دراز و پهنای برسم نیز  
 معین شده است در فرگرد ۱۹ و در بداد فقره ۱۹ آمده است «مردان پاک  
 باید در دست چپ برسمن که ساندی یک آتش ساهویس و به پهنای یک

یَوَ «...» باشد گرفته نثار کنند و باهورامزدا و امشاسپندان نماز آورند...»  
 کلمات مذکور در پهلوی چنین تفسیر شده است: آتش دراج جوک پهنای یعنی  
 بدراز ای یک خیش و پینهای یک جو خیش که در فارسی بمعنی گاو آهن  
 است و شعراء نیز استعمال کرده اند با کله اوستائی آتش یکی است اما کله یَوَ  
 در اوستا بخصوصه معنی جو فارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و مطلق حبوبات  
 و غله است در اوستا از عدد این برسمها نیز سخن رفته در سروش یشت  
 سرشب (یسنا ۵۷) فقره ۶ آمده است «سروش نخستین کسی است که برسم  
 بگسترده سه نای و پنج نای و هفت نای و نه نای تا ببلندی زانو و تا بوسط  
 پاها...» حالیه عدد برسمها در مراسم فرق میکند در مراسم وندیداد  
 و ویسپردسی و پنج نای و در مراسم یسنا بیست و سه نای و در باج پنج نای  
 بکار میبرند کمترین عدد آن در نیرنگستان سه نای معین شده است معمولاً  
 اعدادی میان پنج و سی و سه (۵-۳۳) ذکر شده است بنا بمندرجات اوستا مراسم  
 برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده چه در فقره ۷ از رام یشت  
 آمده است که «هوشنگ پیشدادی از برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین  
 و بستر زرین بنزدیک برسم گسترده نثار آورد» گذشته از جاهائی که نشان  
 دادیم در فقرات دیگر در تمام جزوات اوستا و کتب پهلوی کم و بیش از برسم  
 سخن رفته است برای اختصار بنشان دادن برخی از مواضع اکتفاء کرده  
 میگردیم<sup>۱</sup> یسنای دوم که در نماز زور و برسم است در نسخ خطی قدیم  
 برسم یشت نامیده شده است در هنگام مراسم با بندی که از برگ خرما بافته  
 شده برسمها را بهم دیگر می بندند بعینه همانطوری که هر زرتشتی بند معروف  
 کشتی را سه بار بدور کمر می بندد این بند برسم نیز کشتی نامیده میشود یا بلفظ  
 اوستائی ائیوینگن سده در سده و سده که بمعنی همیان و کمر بند است در

۱ رجوع کنید به تشریح فقره ۵۷ و هریشت فقرات ۸۸ و ۱۳۷ و روشن یشت فقره ۳  
 و فروردین یشت فقره ۲۲ و رام یشت فقرات ۲ و ۵۵ و ارت یشت فقره ۶۱ و فرگرد ۱۸  
 و تندیاد فقرات ۱-۳ و نیرنگ و در کتابهای دیگر کتاب ۸ باب ۴۴ فقره ۶۵ بهمن یشت  
 فصل ۲ فقرات ۳۶ و ۵۷ و ۵۸ فصل ۱۳ فقرات ۲۹ و ۳۷ و شایست لا شایست فصل ۲  
 فقره ۱۸ فصل ۳ فقرات ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۳۲ و ۳۳ فصل ۱۴ فقره ۲ و غیره

وقت مراسم برسمها در روی یک میز سنگی که آن را ارانر و ماسدادر و حالیه اوروشگاه یا تخت آلات یا آلانگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته میشود

آداب شست و شوئی که از برای برسمها بعمل می آید و قسمتی از آنها که در اوروشگاه و قسمت دیگری که در روی ماهروی میباشد و آب زور و (جیوم) که بآنها ضمیمه میگردد و ادعیه که بر آنها خوانده میشود بسیار مفصل است از ذکر جزئیات باید صرف نظر کنیم

اینک به بینیم که مقصود از برسم چیست مقصود از برسم گرفتن و مدتی دعا بر آن خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایه تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سپاس بجای آوردن است برسم را که کفتم از شاخه های تر درختی است نمونه کلیه رستنی ها قرار داده بآن درود میفرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند گذشته از آنکه غله برسم که کفتم از برز و بدلی معنی بالیدن و نمو کردن مشتق و خود دلیل است که از برسم نمونه کلیه نباتات اراده شده است دلایل دیگری هم داریم که از بکار بردن برسم همان شکر نعمت مقصود میباشد در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرکرد ۱۹ و ندیداد چنین آمده است «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو بجای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید بنزدیک گیاه از زمین روئیده روی و چنین کوئی درود بتو ای گیاه زیبایی توانایی خوب روئیده تو ای نیک مزدا آفریده ای گیاه مددس پس از این فوراً در فقره ۱۹ که ذکرش در صفحه اول همین مقاله گذشته آمده است مردان پاک باید در دست چپ برسمی . . . . . ۱ . . . . . همچنین دو همین فقره ذکر کردیم که برسم باید ببلندی پاک گاو آهن و پهنای یک جو باشد قهر خیال انسان در این فقره از ذکر گاو آهن و جو بشخم و شیار زمین

۱ گیاه همین دستور را برای شکر نعمت که در فقرات ۱۷ و ۱۹ فرکرد ۱۹ ندیده اندرج است زرتشت بود خوش بلی گشتاسب داده است رجوع به گشتاسب شد فرکرد ۳ فقرات ۲۱ - ۲۳

و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایان است منتقل میگردد در آداب مراسم برسم که آن را در آب زور میگذارند و از رطوبت بآب قوّی می بخشد بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستنی ها و آبیاری نمودن محصولات و باور نمودن زمین است چنانکه دارمستتر هم بهمین معنی اشاره کرده است <sup>۱</sup> دگر آنکه در تاریخ میخوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند لابد در این موقع شکر نعمت بجای می آورده اند

گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است جغرافی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاپاتوکا (در آسیای صغیر) مینویسد مغها در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری میکنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود میخوانند و یک بسته چوب در دست میگیرند و پرده ناپائین چانه آویخته که لبهای آنان را می پوشاند <sup>۲</sup> مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنم است

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم از آنجمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گاشنگان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شده و شاه بذکر باج (باز) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سرخوان بر خاست

۱ Le Symbolisme de ces opérations est transparent : le Baresman représente la nature végétale, le zôhr représente les eaux ; on met le zôhr en contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1, p. 397.)

۲ رجوع کنید به Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den Griech. u. röm. Quellen S. 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته اند که در تورات در کتاب حزقیال باب هشتم فقرات ۱۶-۱۷ به برسم اشاره شده بکلی سهواست بهیچ وجه مناسبتی میان مندرجات فقرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمیشود

رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheffelowitz Giessen 1920 S. 5.

بیامد نیا طوس<sup>۱</sup> بارو میات      نشستند با فیلسوفان بخواب  
 چو خسرو فرود آمد از تخت بار      ابا جامه روم گوهر نگار  
 خرامید خندان و برخوان نشست      بشدتیز بندوی و برسم بدست  
 جهاندار بگرفت باز مهات      بزمزم همی رای زد در نهان  
 نیا طوس کان دید انداخت نان      ز آشفتگی باز پس شد ز خوان  
 همی گفت بازو چلیپا بهم      ز قیصر بود بر همیحا ستم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو با آسیا پناه برد خسرو آسیابان  
 نان کشکین زد وی نهاد یزدگرد بوی گفت

بد و گفت شاه آنچه داری بیار      خورش نیز با برسم آید بکار

خسرو رفت پی برسم      برسم شنایید و آمد براه      بجائی که بود اندران باز گاه  
 از او پرسیدند که برسم از برای که میخواستی او در جواب گفت  
 بدو گفت خسرو که در آسیا      نشست است کشد آوری بر آید

.....

یکی کهنه خوانی نهاد مش      برو نان کشکین سزاوار خویش

برسم همی باز خواهد گرفت      سزد کرمائی از او در شکفت

از تعریف خسرو دانستند که این کسی باید یزدگرد باشد او را بنزد ماهوی  
 سوری بردند آن نابالغ بوی فرمان داد که مهان خود را بکشد او نیز چنین کرد  
 خنجر بتمپگاه شاهنشاه نهادم یزدان پرست فرموده وی را از برسم گرفتن و  
 ادای شکر نعمت نان کشکین قانع ساخت

۱ این اسم باید Theodotus = Taodotus باشد  
 راجع بر سوم برسم بکتاب ذیل ملاحظه کنید

Haug's Essays p. 397—398  
 Sacred Books of the East by West Vol. V p. 2nd, vol. XVIII, p. 112; vol. XXXII, p. 162—3.  
 Le zend Avesta par Darmesteter vol. I p. LXXIII  
 The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi Bombay 1927 p. 257—258

## رشن راست

در مقالات مهر و سروش و در یشتهای آنان غالباً از رشن اسم برده دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایف شان همدیگر را یاری میکنند حتی در مهریشت در فقره ۷۹ دیدیم که مهر و رشن هم‌منزل هستند یشتهائی که متعلق باین ایزدان است نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است همچنین روزهای از ماه که روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم باشد و با سامی آنان نامزد شده در تعاقب همدیگر می‌آید

در میان این سه فرشته مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجه دوم و رشن در مرتبه سوم است در ادبیات متأخر مزدیسنان هر سه به حکمه روز جزا گماشته شده اند رشن سومین داور محکمه روز واپسین بشمار رفته است در خود اوستا در جائی صراحتاً اشاره باعمال آنان در رستاخیز نشده است هر چند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است اما اطلاعات ما در خصوص وی نسبتاً کم است از یشت ۱۲ که مخصوص باوست مطالب مهمتی بدست نمی‌آید بقول بارتولومه از حیث قدمت هم بسایر یشتها نمی‌رسد در سراسر اوستا (غیر از گاتها) و در کلیه کتب پهلوی و پازند غالباً باسم رشن بر میخوریم که با و درود فرستاده میشود یا از او استغاثه میکنند رشن در اوستا رشنو در زنده آ آمده این کلمه صفت است یعنی عادل و دادگر و باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله در ویسپرد کرده ۱۶ فقره ۱ گذشته از این رشن اسم خاص فرشته عدالت است چنانکه در طی یشتها مکرراً از او یاد شده از آن جمله در مهریشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ۴۷ رزیشته در ویسپرد صفت خاص او است یعنی راست تر درست تر و در پهلوی رزیشته گفته اند معمولاً در فارسی این ایزد را با صفتش خوانده رشن راست گوئیم کلمات فارسی رجه ورژه که بمعنی صفت و ردیف است از ماده رزیشته است<sup>۱</sup>

۱ جاهائی که در اوستا رشن با صفت رزیشته آمده از این قرار است یسنا ۱ فقره ۷ یسنا ۲ فقره ۷ یسنا ۱۶ فقره ۵ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ یسنا ۷۰ فقره ۳ خردادیشت فقره ۳ سروش یشت فقره ۱۶ ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ ویسپرد کرده ۱۱ فقره ۶ و غیره

کله رشن از رَزْ لَسی که بمعنی مرتب ساختن و نظم دادن است میباشد کله مذکور باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله است در مهریشت فقره ۱۴ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بُنیان است کله دیگر اوستائی رَسمَنُ دَسته‌س که بمعنی میدان جنگ و صف معرکه است باز از همین ریشه است لغت رزم فارسی و رَسمَنُ اوستائی یکی است در این لغت معنی اصلی کله را بمناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتب جنگاوران منظور داشته اند

گذشته از آنکه رشن از یاران مهر و سروش است يك جهت یکرنگی و اتحاد هم با ایزد ارشناد دارد چه بسا با او یکجا خوانده شده چنانکه در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ در آغاز تقسیم که روز هجدم ماه برشن مختص است در دوسیزده نوچک و بزرگ هم در فقره هجدم برشته موکل روز هجدم درود فرستاده شده است در فقرات ۴ ۶ از یسنا ۱۶ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فقره ۵ بجای خود مندرج است رشن نیز در ادبیات فارسی رشن بدون نون گفته میشود چنانکه فردوسی گوید

چو هور سپهر آورد روز رشن ترا زندگی باد بدرام و خوش  
و عنصری نیز گوید در آمد در آن خانه چون بهشت بروز رشن از ماه اردیبهشت  
مطالبی که از رشن یشت میتوان استخراج نمود این است که این فرشته  
خصوصاً بر ضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایه بیم و هراس  
آنان است ترس دزدی متعلقی از فرشته خداوند بسیار منطقی است دیگر  
آنکه از رشن یشت برمیآید که این فرشته در همه جهات در سراسر هفت  
کشور روی زمین و در بالائی کوهها و در میان اقیانوس موجود است از جهان  
خاکی گذشته عالم بالا نیز مثل دره ستارگان و فلک ماه و خورشید و فضای فروغ  
بی پایان (ایران) تا بعرض اعظم (ترزمان) از حضور او خالی نیست یعنی که  
در عالم زیرین و زیرین جای نبست که از شدت و انصاف بی نیاز باشد مرد  
با تدین باید بواسطه عبادت و اطاعت خویش توجه این فرشته را در هرجائی

که او باشد بطرف خود جلب کند گفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه محاکمه اعمال انسان در روز قیامت بر رشن برگذار شده غالباً در کتب پهلوی او را در مباشرت چنین اعمالی ذکر کرده اند در بندهش بزرگ مندرج است «رشن فرشته درستی است اوست که از برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشتکرداران را نابود میسازد و بحساب کردار خوب و بد ارواح میرسد اگر قاضی ای بناحق حکم کرده رشن آن را ندیده باشد آن گاه سروش مقدس زبان شکوه گشوده گوید فضای جهان بمن تنگ گردید زیرا که در آن عدالتی وجود ندارد»

در آئو گمدها در فقرات ۸ و ۹ مندرج است «در صبح روز چهارم پس از مرگ سروش و رشن راست و ایزد باد و اشتاد و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر باستقبال روح پاک مرده می شتابند و آن روان جاودانی را با خوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) میگذرانند»<sup>۱</sup>

در اردای ویرافنامه در فصل ۵ اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که بهمراهی سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشن و باد ایزد نیک و بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر باستقبال من آمدند و بمن درود و آفرین خواندند من خود در آن جا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعمال نیک و زشت مردم را میسنجید» مینوخرد در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴-۱۲۸ نیز از وظیفه رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید «پس از آنکه روح سه روز در بالای سر کالبد مرده پاسبانی نموده در صبح روز چهارم بهمراهی سروش مقدس و باد نیک و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهایی یافته از پل چینوات میگذرد آنگاه رشن راست ترازو دار اعمال را میسنجد کفّه ترازو را بهیچ طرف متمایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از برای پاگان و نه از برای ناپاگان نه از برای گدا و نه از برای شاه با همه یکسان رفتار کند خواه توانگر خواه درویش» نکته نگذریم بقول بندهش نیستون (نسرین) گل مخصوص رشن است از گیسوی او نسیم مشک آید و زلفک او نسیم نسترون (روذکی)

۱ آئو گمدها ۳۵۴-۳۵۵ یکی از قطعات اوستایی است دارای ۲۸۰ کلمه است اسم آن از کلمه ایست که جزوه مذکور با آن شروع میشود



## رشن یشټ

رشن راست‌ترین و ارشاد فزاینده جهان و پروراننده جهان و کلام  
راستین الهام شده و فزاینده جهان را خوشنود می‌سازیم ☪

۱ (زرتشت) مقدس از او پرسید ای اهورامزداي پاك  
من ٻټوي روي آورده اي اهورامزدا باگفتار راستین از تو می‌پرسم  
مرا پاسخ ده تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی تو ای  
خردفریفته نشدنی ای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی چه حقیقی در کلام  
مقدس آفریده شده آنچه ترقی دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی  
آنچه ماهر و سرآمد مخلوقات دیگر است ؟ •

۲ آنگاه اهورامزدا گفت راستی من ترا خبر دهم ای اسپنتمان پاك از  
این کلام مقدس بسیار فرهند از آن حقیقی که در کلام مقدس  
آفریده شده آنچه ترقی دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه  
ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است •

۳ و اهورامزدا گفت يك ثلث از برسم را تو باید بطرف راه خورشید  
بگسترانی (بکوئی) ما استغاثه می‌کنیم ما خواستاریم که خوشنود سازیم  
من اهورامزدا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری



میخوانم بسوی آتش و برسم و بسوی کف دست سرشار بسوی و  
روغن و بسوی شیرۀ گیاهها ۱ ۵۵

۴ پس من بیاری تو آیم من اهورامزدا بسوی این و برقرار شده بسوی  
آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی و روغن بسوی شیرۀ  
گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او بمن بهمراهی فرکیانی  
بهمراهی سود مزدا آفریده ۵۵

۱ فقرات ۳-۷ این یش نامفهوم بنظر میرسد اما پس از دانستن معنی کله و (واید)  
که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده مطلب روشن شده بی مقصود خواهیم برد  
هرچند که جلات مربوط بهم نباشد

کله و در پهلوی بجای لنت اوستائی ورنکله (واید-سوس) آمده است و آن يك فضاء  
و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است در زبان فرانسه  
اوردالی (ordalie) گویند در سایر زبانهای اروپائی نیز همین لنت با اندک تفاوتی در املاء  
موجود است

کله ورنکله از ورنکله (واید) مشتق است که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی برگزیدن  
و مصمم شدن و باور کردن است کله مذکور در پهلوی واور و در فارسی باور شده است  
بنابر این ورنکله یعنی امتحان و آزمایش و اثبات حق مشته نشود با کلمه دیگر که بهمین املاء  
معنی پوشاندن و پنهان کردن است کله ای که در پهلوی به نهفتن ترجمه شده است و نه با کله  
دیگری که باز بهمین املاء (واید) بمعنی باور نمودن و آستان کردن است در طی این مقاله  
ترکیب پهلوی کله را نگه داشته (ور) استعمال میکنیم دینکرد در کتاب هشتمین مینویسد که  
در سکا نوم نسک يك فصل از آن در خصوص اقسام ورها (ورستان) صحبت میدارد  
سکا نوم نسک هجدهمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز در دست نداریم گذشته  
از فقرات فوق رشن یش و فقره ۹ از آفرین کهنبار که ذکرش بیاید دیگر بجای بکله ورن  
برنمیخوریم و از اقسام آن بنا بسنت متاخرین که در کتب پهلوی مندرج است ۳۳ قسم بوده  
اطلاعی نداریم در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در فقره ۱۷  
مینویسد که (شش فقره از یسنای ۳۶ راجع بشش قسم ورن گرم میباشد) راست است  
یسنای مذکور چنانکه ترجمه آن را در جزوه هفتین یش بزرگ در صفحه ۱۱۷ ملاحظه  
میکنید از آتش صحبت میدارد اما نمی توان گفت که در آن جا ورن معمولی مقصود است  
و در هیچ جای آن هم بکله ورن برنمیخوریم بی شک در آنجا آزمایش روز واپسین اراده  
شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته اما گناهکاران دچار گردند خواهند شد  
نظیر این گونه آزمایش در روز واپسین و گذاشته شدن فلزات و جاری شدن رودی  
از آن در سایر ادیان هم موجود است (رجوع کنید به Altper. Reli. u. Judentum  
Schettelowitz S. 206.)



۵ ما استغاثه میکنیم ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری میخوانم بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیر گیاهها ۵۵

۶ پس بیاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیر گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش اُو پمن بهمراهی فرکیانی بهمراهی سودمزا آفریده ۵۵

۷ ای رشن پاك ای راست ترین رشن ای مقدس ترین رشن ای دانا ترین رشن ای رشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید ای رشنی که گله مند را بهتر از همه بفریادرسی ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی ۵۵

در فقره ۹ از آفرین گنبد آمده است (اگر بر کسی سومین جشن سال پتیشم بگذرد و در راه خدا اتفاق نکند هر آینه او در میان مزدیشان در روز آزمایش در هنگام طلب حقایق در مقابل ور گرم فرو ماند) چنانکه ملاحظه میکنید در فقره مذکور و در گرم قید شده است گر مو و رنگه ~~و~~ ~~و~~ ~~و~~ (در شایست لاشایست نیز که ذکرش گذشت بهمین قید برخوردیم لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است در اوردالی (Ordalie) اروپا نیز هر دو قسم موجود بوده و هر يك دارای چندین شعبات بوده است مثلاً يك قسم از اوردالی گرم این بوده که دستها یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را داغ نموده می بستند و مهر موم میکردند پس از اقتضای مدت معین مهر موم را کشوده ملاحظه میکردند زخم هر کدام که زودتر خوب شده ذی حق بود يك قسم از اوردالی سرد این بوده که مدعی و مدعی علیه را در حوض آبی انداخته بایستی سر در آب فرو برند نفس هر کدام که زودتر تنگ شده سر از آب بدر میکرد نقصیر کار بود در تمام فروت وسطی انواع و اقسام اوردالی در اروپا وجود داشته است بعدها کشیش ها برای آنکه از شدت این محاکمات سخت بکاهند اوردالی صلیب اختراع کردند و آن عبارت بوده از برافراشتن صلیبی و مدعی و مدعی علیه را در زیر آن سر یا نگاهداشتن هر کدام که زودتر خسته شده می نشست محکوم میشد

از کتاب مذکور دینکرد نیز چنین برمیآید که در ایران قدیم چندین قسم ور معمول بوده است یکی از آنها موسوم بوده گرمک ور (ورگرم) و دیگر برسمک ور (وربا برسم)

8. ...  
...  
...  
...  
...

9. ...  
...  
...  
...

10. ...  
...  
...

11. ...  
...  
...

12. ...  
...  
...

13. ...  
...  
...

14. ...  
...  
...

۸ اگر تو رنجیده خاطر نباشی بهتر (انسان را بمقصد) رسانی بهتر ضریح  
 فرودآوری و بهتر دزد و راهزن را نابود سازی

۱

- ۹ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور آریزهی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ۱  
 ۱۰ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور سوهی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ۱  
 ۱۱ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور فرد دَفشو<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ۱  
 ۱۲ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور وید دَفشو<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ۱  
 ۱۳ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو برشتی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ۱  
 ۱۴ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو جرشتی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ۱

و دیگر یا اورو خوران ظاهر<sup>۱</sup> در این قسم از ور طرفین بایستی چیزی بخورند شاید زهر که  
 نفلر بائر سم حقانیت یکی از آنان ثابت میشده است در دادستان دینیک در فصل ۳۷ و فقره ۷۴  
 باین قسم از ور اشاره شده است چنانکه وست Wost احتمال میدهد در فقره مذکور زهر  
 استعمال کردن مدعیان (مهیکاران) مقصود میباشد

در سنت مزدیسنان معروف است و در کتب پهلوی مثل دینکرد و شایست لاشایست  
 و اردای ویرافنامه نیز مندرج است که آذربه مهراسیند مشهور و بزرگترین دستور عهد  
 شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی) مرتب سازنده خورده اوستا برای رفع اختلافات مذهبی  
 و صحت کتاب مقدس و اثبات حقانیت مزدیسنا امتحان ور داده فلز گداخته بروی سینه اش  
 ریختند و بوی آسیبی نرسید (Livres d'Arda viraf, Traduction par Barthélemy p 143)  
 بقول سوگند نامه (در جزو کتاب روایت دفتر اول ص ۴۶ - ۵۴ بجای ۱۹۲۲ میلادی)  
 ۹ من روی گداخته روی سینه آذربه مهراسیند ریختند آزمایش روی گداخته معمولاً در روی  
 سینه تصور میشده و آن را ور نیرنگ میگفته اند (ور این جا بمعنی سینه است)

شایست لاشایست در فصل ۱۵ فقرات ۱۵ - ۱۷ ور را معنی کرده مینویسد (آزمایش فلز گداخته  
 این است که در روی دل (سینه) عمل می آید دل باید باندازه پاك و بی آلاش باشد که وقتی  
 فلز گداخته روی آن ریخته شد نسوزد آذربه مهراسیند چنان زیست که وقتی فلز گداخته بروی  
 سینه اش ریختند باین میماند که بروی سینه اش شیر دوشیده باشند اما وقتی فلز بروی سینه  
 زشت کردار و گناهگاری چکیده شد سوخته و خواهد مرد) در ادبیات ما نیز اثرات این محاکمه  
 قدیم باسم سوگند موجود است از آن جا که داستان باتش رفتن سیاوخش که در شاهنامه

۱ در آخر این فقره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

۲ از فقره ۹ - ۱۵ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است رجوع کنید بتوضیحات  
 فقره ۱۵ از مهریشت ص ۴۳۱ - ۴۳۲

۳ تمام فقرات ۵ - ۸ از همین یشت تکرار میشود

י"ו. וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ  
וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ

י"ז. וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ  
וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ

י"ח. וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ  
וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ  
וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ  
וְהָיָה כִּי יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ כִּי-יִשְׁמַע ה' אֶת-קוֹלְךָ וְיִשְׁכַּח אֶת-עֲוֹנוֹתָיִךְ

۱۵ اگر هم توای رشن پاک در این کشور درخشان خوانیرس باشی ماترا  
بیاری میخوانیم ۱ ... ۵۵

۱۶ اگر هم توای رشن پاک تو در دریای فراخکرت باشی ماترا بیاری میخوانیم ۱ ... ۵۵

۱۷ اگر هم توای رشن پاک در بالای آب درخت سیمرغ که در وسط دریای  
فراخکرت برپاست آب (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای  
مؤثر است و آن را ویسپویش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن

مندرج است سودابه نامادری سیاوخش وی را بمعاشقه باخویش متمم ساخت و پدرش  
کیکائوس را از وی بدگفت نمود کیکائوس از پسرش خواست که درمیان کوه آتشی که از  
هیزم فروخته بودند رفته بیکناهی خود را ثابت کند

زهر دو سخن چون براین گونه گشت بر آتش بیاید یکی را گذشت  
چنین است سوگند چرخ بلند که بر بیکناهاست نیاید گزند  
سیاوخش حکم پدر پذیرفته سواره باحضور سران و بزرگان و سپهبدان درمیان آتش رفت  
و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

جو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و باد یکسات بود  
چو از کوه آتش بهامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت  
فخرالدین اسمد استرا بادی گرگانی سراینده داستات ویس و رامین که بقول خودش  
داستان مذکور را از یک کتاب پهلوی ترجمه کرده است مینویسد (شاه موبد از زئش ویسه  
بدگان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت برای رفع سوء ظن خویش و تهمت دیگران  
از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر درمیان آتش برود

وز آتشگاه لختی آتش آورد بمیدان آتشی چون کوه برکرد  
بسی از صندل و عودش خورش داد بکافور و بمشکش پرورش داد  
ویسه شکوه کنان گوید مرا گوید که بر آتش گذر کن جهان را از تن پاکت خبر کن  
بدان تا بهتر و مهتر بدانند بجا در ویس و رامین بدگانند)

پس از این مقدمه گوئیم در فقرات ۳-۷ از رشن یشت اسامی برخی از ورهای معمولی  
محفوظ مانده است مثل در آتش و در رسم در کف دست سرشار یا بقول دارمستر مایع سرشار  
در روغن و در شیر کاه این ورها بجه ترتیب بعلمی آمده نمیدانیم شاید در روغن جزو  
گرم بوده که روغن داغ روی عضوی میریخته اند و در شیر کاه عصاره نباتات سمی بوده که بخورد  
همپنکاران (مذعیان) میداده اند مقصود از ذکر این ورها در فقرات فوق این است اهورامزدا  
به پیغمبرش میگوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این گونه محاکمات خطر  
ناک نجات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و بخداوند متوجه شوند و برشته عدل و انصاف  
رشن متوسل گردند نارسنگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همین یشت تکرار میشود

17. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԴԱՌՆԱԿԱՆ ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ.

18. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԴԱՌՆԱԿԱՆ ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ.

19. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԴԱՌՆԱԿԱՆ ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ.

20. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԴԱՌՆԱԿԱՆ ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ. ԳԵՂԱՅԻՆ ԳԻՏՈՒԹՅԱՆ ԳԵՂԱՐԱՆ.

تخمهای کتیه گیاهها نهاده شده است ماترا بیاری میخوانیم ۱ . . . ۲ ۰۰

۱۸ اگر هم توای رشن پاك در سر چشمه رنگها باشی ماترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۲ ۰۰

۱۹ اگر هم توای رشن پاك در دهنه رنگها باشی ماترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۲ ۰۰

۲۰ اگر هم تو ای رشن پاك در آخر (حدود) این زمین باشی ماترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۲ ۰۰

۱ سیرغ در اوستا سَینَ دوسه است آمده است در پهلوی سین سرو گویند یعنی مرغ  
سین گذشته از فقره مندرج در فوق در فقره ۴۱ از بهرام یشث نیز باین مرغ برمیخویم  
(برغوسَینَ ۴۱) مستشرقین این کلمه را بشاهین و عقاب ترجمه کرده اند لغت  
سیرغ فارسی همان سَینَ اوستا ست که از آن يك مرغ بسیار بزرگ شکاری ازانده شده  
است در فرهنگهای فارسی و در اشعار متقدمین بسا سیرنگ بجای سیرغ آمده است جزخیالی  
ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنگ (خیالی فرهنگ سروری) در شاهنامه داستان  
سیرغ که در بالای کوه البرز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بعدها وی را تعلیم داده که  
چگونه پسرش رستم میتواند باسفند یار روئین تن غلبه کند مشهور است در کتاب رزمی ما آشیانه  
سیرغ در بالای کوه البرز است

یکی کوه بُد نامش البرز کوه بخورشید نزدیک و دور از گروه

بدانجای سیرغ را لانه بود که آتخانه از خلق بیگانه بود

ولی در اوستا چنانکه ملاحظه میشود آشیانه آن در بالای درختی است که در میان اقیانوس  
فراخکرت بریاست در کتب پهلوی نیز چنین مندرج است از يك فرد شعر فردوسی که در  
فرهنگ انجمن آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده ام برمیآید که سیرغ بادریا  
نیز سروکاری داشته است از آنجایکه بازگشتن نمود که نزدیک دریای سیرنگ بود  
در اوستا نیز سَینَ اسم اشخاص میباشد در فقره ۹۷ از فروردین یشث آمده است «سَینَ  
نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بروی این زمین بسر برد» این سَینَ همان است که  
بقول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولد گشته و دوپست سال پس از آن  
در گذشت در فقره ۱۲۶ از یشث مذکور نیز از يك خانواده سَینَ یاد شده است در  
فرهنگهای فارسی سیرغ نیز اسم حکیم و دانائی بوده شاید سَینَ یار ساودانائی که در فقره ۹۷  
فروردین یشث مندرج است مآخذ دومین معنی سیرغ فرهنگها باشد اسم خاص سیندخت که در  
شاهنامه آمده از سَینَ اوستا ست و او زن مهراب پادشاه کابل و مادر رودابه بوده است  
پرسید سیندخت مهراب را ز خوشاب بکشود عتاب را



۲۱ اگر هم تو ای رشن پاك در مركز اين زمين باشي ما ترا بيارى  
ميخوانيم . . . . ۱

۲۲ اگر هم تو ای رشن پاك در هر جائى از جاهاى اين زمين باشى ما ترا  
بيارى ميخوانيم . . . . ۱

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در بالاي هر بُرز درخشان كثيرالسلسله باشى در  
آب جائى كه نه شب است و نه تاريخى نه باد سرد است نه گرم نه  
ناخوشى بسيار مُهلك نه كُشت ديو آفريده و آب هر برزى كه از  
آن به برنجيزد ما ترا بيارى ميخوانيم . . . . ۱

۲۴ اگر هم تو ای رشن پاك در بالاي كوه در همه جا سُتوده و زرین هُكر  
باشي آنجاى كه بارتفاع هزار قد آدم اردويسور ناهيد براى من سرازير  
ميشود ما ترا بيارى ميخوانيم . . . . ۱

۲۵ اگر هم تو ای رشن پاك در بالاي قُله كوه هُرايى در آنجاى كه  
كردا گرد آن ستارگان و ماه و خورشيد من دور ميزنند باشى ما ترا  
بيارى ميخوانيم . . . . ۱

درختى كه بقول اوستا نخل آشيانه سديرغ است در كتب پهلوى نيز مكرراً ياد شده است  
اين درخت كه در اوستا ويسپيش واپندك-دريغ خوانده شده در فصل ۱۸ از بندهش<sup>۹</sup> در  
فقره ۹ كليه مذكور چنبن معنى گرديده است (هماك بزشك) يعنى پُرشك و دارو و درمان همه  
چيز ويسپيش اوستا يا هماك بزشك پهلوى صفت درخت مذكور است اسم خود آن درخت در كتب  
پهلوى هرويسپ تحمك ضبط شده است يعنى درخت كليه تخمهاى گياه ورستى بندهش در فصل ۹  
مينويسد «درخت هرويسپ تخمك درميان افيانوس فراختر روئيده است در كنار درخت گوكرن  
(رجوع كنيد به صفحه ۶۵ و ۱۰۱ همين كتاب) دانه هاى كه از اين درخت فرو ميريزد فرشته باران  
آشتر برگرفته با باران فرو ميبارد» بواسطه مندرجات مينوخرد در فصل ۶۲ فقرات ۳۷-۴۲  
مسئله روشن تر ميشود از اين قرار: «آشيانه سين سرو (سبرغ) در بالاي درخت هرويسپ  
تخمه كه جد بيش (مذگ گزند) خوراندش ميباشد هر وقت كه سديرغ از روى آن برى خيزد هزار  
شاخه از آن ميرويد و هر وقت كه بروى آن فرودى آيد هزار شاخه از آن شكسته تخمهاى آنها  
باشنده و براى كنده مى گردد سبرغ ديكرى موسوم به چروش تخمهاى كه از هرويسپ تخمه فرو رخته  
كرد آورى نموده بجائى ميبرد كه از آنجا آشتر آب برهيكيرد انواع و اقسام تخمها بواسطه وي  
با باران فرو ميريزد (و گياههاى كوناگون) ميرويد»

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همين يشت تكرر ميشود



۲۶ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره وندد مزدا آفریده باشي ما  
ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۲۷ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره تشر درخشان و باشكوه باشي  
ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۲۸ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره هفتو رنگ باشي ما ترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۲۹ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه آنها باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۰ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه زمین باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۱ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان گیاهها باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگانی که متعلق بخرد مقدس است  
باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۳ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ماه حامل نطفه ستور باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . ۱ ۰۰

۳۴ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) خورشید نیزاسب باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۵ اگر هم تو ای رشن پاك در جو جاودانی فروغ بی پایان (انیران) باشي  
ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰



۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در بهشت پاکان در فروغ در (آنجا که) تمام  
خوشیها مهیا ست باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۵۵

۳۷ اگر هم تو ای رشن پاک در گر زمان درخشان (عرش) باشی ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۵۵

۳۸ یتا اهو . . . .  
درود میفرستم برشن راست ترین و ارشاد فزاینده جهان و پروراننده  
جهان و کلام راستین الهام شده و فزاینده جهان  
اشم وهو . . . .  
اهمائی رنسجه . . . . ۲ ۵۵

## فروهر

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از بدنیا آمدن او وجود داشته و پس از مرگش او دگر باره به عالم بالا از هنجائی که فرو آمده صعود کرده پایدار بماند نه آنکه فقط انسان دارای فروهری است بلکه کلیه موجودات اهورامزدا دارای چنین قوه ایست که از طرف آفریدگار برای نگهداری آنها بسوی زمین فرستاده شده است فنا و زوال جهان مادی را در این قوه جاویدانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی بود یمن گذاشته شده راهی نیست جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی دامن پاک او را آورده نتواند نمود بهمان پاک و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن بسوی بارگاه قدس پرواز نموده در ساخت پروردگار بسر برد

فروهر از خصایص مزدیسنا و از ارکان مهم این دین گنن است کلیه مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده مقالات و جزوات بسیار مفید راجع بآن نوشته اند در سراسر اوستا یسنا و ویسپرد و وندیداد و یشت و خورده اوستا و در کلیه کتب مذهبی بهلوی و پازند مفصلاً از فروهر سخن رفته است گذشته از آنکه در همه جای کتاب مقدس مزدیسنان از فروهر صحبت میشود بلندترین شتهای اوستا که شست سیزدهم باشد مختص بآن و موسوم است به فروردین یشت و بعلاوه یسناهای ۲۳ و ۲۶ نیز بفروهر اختصاص دارد در جزو خورده اوستا دعائی نسبتاً متأخر نامزد است به همزور فروردینگان در قسمت اولی این دعا بفروهر زرتشت و نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده میشود در قسمت دوم از برای همه بطور عموم تندرستی و خوشی و بخشایش ایزدی تمنا میشود سرچشمه اطلاعات ما راجع بفروهر همان یشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و ۲۶ است در قطعات دیگری که از فروهر ذکری شده بمطالعی بر میخوریم که بیرون از مندرجات فروردین یشت و یسناهای مذکور باشد هر چند که

مکرراً و مفصلاً در اوستا از فروهر سخن رفته ولی باز از برای فهم یاره ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی نیاز نیستیم اینک گوئیم در آئین مزدیسنا به طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان که بتدریج عدد آنان بهفت قرار گرفته و شرحش در مقاله امشاسپندان (ص ۶۹-۹۶) گذشت دوم ایزدان که تعیین عدد آنها غیر ممکن است چه در خورشید یشت فقره اول از صد ها و هزار ایزدان مینوی سخن رفته است ولی مشهورترین ایزدان همانهایی هستند که در دو سیروژه کوچک و بزرگ از آنان اسم برده شده و بهر يك پاسبانی يك روز از سی روز ماه سپرده شده است و برخی از یشتها بآنان تعلق دارد یا عیدی با اسم یکی از آنان است گذشته از این ایزدان مشهور در طی یشتها بیک دسته از ایزدان دیگری برمیخوریم که هر یک را تا باندازه که ممکن بود در یاد داشتها و حواشی شرح دادیم طبقه سوم که موضوع مقاله ماست عبارت است از فروهران عدد آنها باندازه عدد مخلوقات اهورامزداست بنابر این حد و حصری در آنها نمیتوان قائل شد شاید درجائی که مورخ یونانی دیوژنس لرتوس (Diogenes Laertius) (در قرن سوم پیش از مسیح میزیست) مینویسد که باعتقاد ایرانیان تمام آسمان پراز فرشتگان است همین فروهرها مقصود باشد

در گاتها بکلمه فروهر بر نمیخوریم چنانکه کلمه امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمیشود اما در هفت ها که پس از گاتها قدیمترین قسمت کتاب مقدس و از جزو ادبیات گاسانیک شمرده میشود در يك جا فروشی (فروهر) ذکر شده است در فقره سوم از یسنای ۳۷ (هفت ها) گوید «ما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیک رامیستائیم»

پس از دانستن این مقدمه به بینیم فروهر چیست و معنی لفظی آن کدام است این کلمه در اوستا فروشی و در فرس هخامنشی فرورتی و در پهلوی فروهر می باشد امروز در ادبیات زرتشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر بهمین شکل در تمام ایران مصطلاح

اشتقاق کلمه  
فروهر

و معروف شده و حتی اسم خاص خالواده ای گردیده است در فارسی فرور و معمول تر آن فرورد میباشد فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است از همین کلمه است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت بنا بشواهد تاریخی از دیرزمانی در ایران باین کلمه آشنا بوده اند و باندازه ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسمای خاص قدیم غالباً بآن برمیخوریم هرودت مینویسد که پدر دیاکو سر سلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت گذاشت موسوم بوده به فراورتس Phraortes و پسر دیاکو که دومین پادشاه سلسله ماد بشمار است نیز چنین موسوم بود<sup>۱</sup>

جغرافی نویس و مورخ یونانی قرن دوم میلادی یوزانیاس Pausanias نیز از فراورتس دومین پادشاه ماد اسم میدهد<sup>۲</sup> یکی از مدعیان اسج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورتن شاهنشاه در تقیبه میخی بیستون از او اسم برده گوید "اورا در ۲۵ ماه ادو" کنیش Adakniša (مطابق یائیر سال ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست دادم<sup>۳</sup> گذشته از این چند فقره باز در تاریخ ایران قدیم باسم فرورتن برمیخوریم ولی بذکر چند فقره فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در تاریخ اکتفاء میکنیم

مستشرقین را در سر معنی فروشی اختلاف است در سنت مزدیسنان این کلمه را از ریشه ای که شبیه بلغت ورد vardu سانسکریت است دانسته اند و بمعنی کواراندن و پروریدن گرفته اند نیروسنگ دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدهم میلادی میزیست در ترجمه سانسکریت یسنا فروشی را بکلمه سانسکریت وردی vardu ترجمه کرده است نمبر این فروشی روح یا قوه و یا فرشته ایست که بتکواراندن غذا موظف است در ادبیات متأخر نیز همین معنی از فروهر اراده شده است چنانکه در صد در بند هشت عین عبارت فارسی آن این

Herodotus 1,96 & 1,107.

۱

Pausanias 4, 21, 2

۲

Die Keilinschriften des Achämeniden von Wernbach Leipzig 1911, 31 & 32 ۳

است «فروهر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب بوی دهد و هر ثقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند»<sup>۱</sup> بورنوف Burnouf نیز همین معنی را گرفته آن را قوّه نمو و ترقی دادن دانسته است<sup>۲</sup> دارمستتر بهامای پیش تأسی نموده فروشی را بمعنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است<sup>۳</sup> شلوتمان Schlottmann آن را از ریشه وختش vakhs که بمعنی روئیدن و بالیدن است دانسته و یس از آن از لغت وچ vac که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند<sup>۴</sup> اوپرت Oppert اسم فرورتنی را که در کتیبه بیستون آمده است بمعنی غذا دهنده گرفته است<sup>۵</sup> بنظر اشپیگل Spiegel میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف فر fra که بمعنی پیش و مقدم است و از ریشه وش vash که ممکن است بجای کلمه vakhs بمعنی بالیدن استعمال شده باشد<sup>۶</sup>

گیگر Geiger مینویسد که جزء دومی فروشی از ریشه ورن varai واسده که بمعنی بالیدن و نمو کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد<sup>۷</sup> از این معنی سنتی گذشته دسته دیگری از علما فروشی را بمعنی گرویدن و ایمان آوردن و یا بمعنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته اند یوستی Justi میگوید که فعل ور var برای گرویدن بدین مزدیسنا استعمال شده است فراورتن fraoreteti یعنی ایمان و اعتقاد و فرورتن fravareta یعنی معتقد و متدین در خطوط میخی هخامنشیان نیز var بمعنی اعتقاد کردن است و با وروس verus لاتینی و وار wahr الهامی و ور wera روسی نسبتی دارد فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته فروشی شد و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته است فروشی قوه ما به الامتیاز دینداران است از این جهت است که از برای غیر دینداران فروشی

Spiegel, Die Traditionnelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172.

۱

Burnouf Commentaire sur le yacna p. 271

۲

Darmesteter, Le zend A esta Vol. II p. 502.

۳

Schlottmann, Commentar zu Hiob S. 91, 147

۴

Oppert, Insc. des Achéménides p. 105.

۵

Spiegel, Eranische Alterthumskunde Zweiter Band S. 91.

۶

Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879.

۷

قائل نشده اند یوستی نیز مینویسد که اسم فروهری دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشتی است <sup>۱</sup> دُهاراز De Harlez با یوستی موافق جزء دومی فروشی را (ور طسا) اول بمعنی برگزیدن و باور کردن دوم بمعنی پناه دادن گرفته است <sup>۲</sup> هوگk Hang هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده فروشی را بمعنی حمایت کردن میداند <sup>۳</sup> تیلTiele نیز بهر دو معنی مذکور متماثل است <sup>۴</sup> جکسن Jackson از معنی سنتی طرفداری نکرده بدو معنی مذکور اخیر اشاره میکند و آن را معنی معمولی و متداولی علمای معاصر میشمرد <sup>۵</sup>

چنانکه دیدیم دانشمندان متأخر طرفدار معنی سنتی فروشی نیستند نظر بدو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسی موجود است بمعنی سنتی پیوندان وزنی نباید داد. بی شک فروشی مرکب است از فرو و در یا فرا بمعنی پیش و مقدم در سریاک دسته از لغات فارسی موجود است مثل فرزانه و فرزند و فرمان در گانهها فرا fra آمده است و در سانسکریت پر pra و در لایتینی پرو pro میباشد در تمام زبانهای کهنی اروپا نیز در سریاک دسته لغات جدی دارد مثل pro (pronom) در فرانسه و vor و ferre در زبانهای آلمانی و انگلیسی جزء دیگر کلمه را که برخی از مستشرقین بمعنی اعتقاد کردن و گرویدن گرفته اند در فارسی در جزو کلمه باور باقی است در خود اوستا ور واد چندین معنی دارد اول بمعنی فرا گرفتن و احاطه نمودن و پوشاندن است دوم بمعنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن نظر بوظیفه فروهر چنانکه بزودی خواهیم دید و از پیش نیز مختصراً آن اشاره کرده مناسب است که آن را بمعنی حمایت نمودن و پناه دادن و یا بمعنی پوشاندن و احاطه نمودن که همان معنی پناه دادن از آن مفهوم است بدانیم

Justin Geschichte Franc. Hist. Phil. III, Ab. S. 111

۱

Geldner, Encyclop. Britannica XXX, 823

و رجوع شود به

De Harlez, Manuel de la Langue de l'Avesta

۲

Haug, Essays on the Sacred Language, Words, and Rules, of the Parsi, p. 206

۳

Tiele, Relig. der alten Iran, V-der Deutsch. Ausg. von Gebrüch S. 293

۴

Jackson, Die Iran. Relig. Hist. Phil. I, 613

۵

از آنچه گذشت کلمه فروشی بکلمه فرشته مربوط نیست فرشتك پهلوی و فرشته فارسی همان بمعنی فرستاده میباشد در خود اوستا در گاتها یسنا ۹۴ قطعه ۸ فراشت *fraēšn* بمعنی پیک و رسول و فرستاده آمده است

اکنون باید دید که فروهر چیست و بجه شغل و وظیفه گاشته شده است

قوای پنجگانه انسان

معمولاً در اوستا پنج قوه باطنی برای انسان تشخیص داده شده است این قوای از حیث رتبه باهم مساوی نیستند برخی از آنها بی آغاز و بی انجام است برخی از آنها فنا پذیر و برخی دیگر از آنها محدث ولی بعد بحیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد در جایی که این قوای پنجگانه باهم ذکر شده در یسنا ۲۶ فقره ۴ میباشد که گوید «ما میستائیم اهو-ودئنا-و بئوده-و اورون-و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و مقدسات را که در این جهان برای پیشرفت راستی کوشیدند» هرچند که موضوع مقاله ما پنجمین از این قوایست اما بطور اختصار چند کلمه از سایر قوای گفته میرویم بسر مطلب

نخستین قوه اهو *ahm* در پهلوی و در ادبیات فارسی مزدیسنان اخو میباشد آن را باید جان ترجمه نمود و یا قوه حیات و زندگانی و حرارت غریزیه دانست کار اخو این است که بدن انسانرا محافظت نموده اعمال آن را بنظم و نسق طبیعی بگمارد این قوه با بدن هستی یافت و با آن نیز نابود گردد بنابراین این آن را آغاز و پایانی است و از حیث درجه پست ترین قوای انسانی شمرده میشود

در سنت این قوای را طور دیگر ذکر کرده اند بندهش بزرگ مینویسد که انسان از پنج جزء آفریده شد از تن و جان و روان و آئویناک *āivīnak* (قالب) و فروهر در صد در بندهش قوای این طور آمده است و جان و اخو و روان و پوی و فروهر رجوع شود به زند اوستای دارمستر جلد دوم ص ۵۰۰ و ادبیات سنتی پارسیان تألیف اشیکگل ص ۱۷۲

دومی از این قواء دئنا و در *Handia* در پهلوی و فارسی دین گوئیم  
 دین در همه جای اوستا بمعنی کیش و آئین نیست بلکه غالباً بمعنی وجدان و حس  
 روحانی و ایزدی انسان است در خودکانهها بسا باین معنی استعمال گردیده  
 است <sup>۱</sup> این قوه ایزدی مستقل است از جسم فنا پذیر و آن را آغاز و  
 انجامی نیست این قوه را آفریدگار در باطن انسان بودیمه گذاشت تا همراه  
 او را از نیکی و بدی عملش آگاه سازد آنچه نیک است میستاید و آنچه  
 زشت است مذمت میکند اثر عمل این قوه منوط باین است که انسان باین  
 آواز باطنی گوش فرا دهد تمجید و توبیخ آن را بشنود اثر انسان آواز دین و  
 یا وجدان را نشنید و مرتکب بجرمی گردید از آن گناه دامن قدس این قوه  
 ایزدی آوده و ناپاک نگردد مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین  
 گشته با آسمان عروج نمیکند از مرگ و زوال نیز خالی نبوده جاودانی آن نبرد  
 پس از در گذشتن انسان دین را در جهان دیگر بروان او نفوذ و تسلطی است  
 در سر یل چنود دین بصورت دختر زیبا و درخشانی بروان مرد پادشاه و پارسا  
 رو کند و بدو گوید پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو مرا بیا فرید منم  
 دیگر اعمال نیک تو منم صورت خدا برستی و برهیز گزاري تو همچنین بروان  
 مرد گنه کار بصورت زن پتیاره و زشتی در آمده اعمال نامساب او را از هیکل  
 منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم میسازد <sup>۲</sup>

سومی از این قواء بنوذ و در *Handia* در پهلوی نوذ و اندون بوی  
 گویند و آن قوه ذرا که و فهم انسانی است مؤتلف است که حافظه و هوش  
 و قوه محیره را اداره کند تا آنکه هر یک از این قوای خود بخوبی آورده بدن را  
 خدمت نمایند بنظر میرسد که بوی بدن بوجود آمده اما پس از مرگ فانی  
 نمیشود با روان پیوسته بجهان دیگر میشتابد چه بسا در اوستا می بینیم که

۱ روح نیک بپناه آنچه نشان داده به بسا ۲۲ صفحه ۱۳

۲ رجوع شود به بحث نیک (مرکب ۲ قدرت ۱-۱۴) و به کتاب پست فرکرد ۱  
 قدرت ۵۶ زند اوستای دارستان ۵۰۰ و رجوع شود به اردای ورافنا

بوی باروان یکجا ذکر شده از آنجمله دروندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۹ گوید «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی و روان وی را از اعمال جهانی باز خواست میکنند» چهارمی از این قواء اُروَنَ و اروَن را امروز روان گوئیم این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با او ست ناگزیر کردار نیک و زشت از او باز خواست خواهد شد روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند پس از مرگ بحسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضه خلد برین متنعم است و یا در قعر جهنم معذب روان مرد پاک و نیکوکار با فروهر پیوسته باهم بسر برند اینک رسیدیم بقوه پنجمی که فروشی باشد این قوه فروشی یا فروهر نامیده میشود در صورتی که متعلق بمرد پاک و نیکوکار و پارسا باشد آن مرد ناپاک و ملحد دیو خوانده میشود در خود اوستا صحبتی از فروهر مجرمین نیست فقط در صدر بندهش آمده است که فروهر یک مرد شریر با بوی و روان در جهنم بسر خواهند برد<sup>۱</sup> از خود اوستا شاید بتوان استخراج کرد که دیو بمنزلۀ فروهر مجرمین است چه دروندیداد فرگرد ۸ فقره ۳۱ از گناهکاران صحبت کرده گوید «کسی که پس از مرگش بدیو معنوی مبدل میگردد» چنانکه از معنی لفظی فروشی برمیآید این قوه بمعنی حافظ و نگهبان میباشد نه آنکه فقط انسانرا چنین پاسبان و فرشته ایست بلکه در کلیۀ مخلوقات اهورامزدا این قوه موجود است هر یک از اجسام سماوی و آتش و آب و گیاه و جانوران سودمند را فروهر مخصوصی است حتی خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان را فروهری است دروندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۴ اهورامزدا بزرگتر میگوید «فروهر مرا که اهورا هستم بیاری بخوان» فروهر اهورامزدا بزرگتر و بهتر و زیبا تر و پایدار تر و باهوش تر و رساتر و مقدس تر نامیده شده است

در آغاز گفتیم که پیش از خلقت انسان و ترکیب یافتن جهان مادی فروشی ها وجود داشته اند و در عالم بالا صور معنوی و روحانی کلیه مخلوقات اهورا بوده اند در فصل اول بندهش در فقره ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فروشی را بیا فرید یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه و غیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است عالم فروشی در مدت سه هزار سال طول کشیده پس از انقضای این دوره روحانی از روی صور معنوی فروشی ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعد ها با بدائره وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی بیدار خواهد شد آخرین فروهری که بر زمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسناست که پس از آن آخر الزمان است در پمت ایرانی در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است "من امیدوار ظهور آخرین جسم هستم" <sup>۱</sup>

این عقیده از مزدیسنا با اندک تفاوتی داخل دین یهود گردیده قائل شده اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیا فرید همانطوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است مشابه (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید پیش از آنکه طیه ارواح بر زمین فرود بیایند مسیح بوجود نخواهد آمد

قبل از آنکه اهورامزدا به عالم فروشی ترکیب مادی دهد بقول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آنها را آزاد و شتار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بمانند و با انقلاب جسمانی در آمده بند جنود اهریمن بجنکند فروهرها پذیرفتند که در جهان با بدی بستیرند چه دانستند که در انجام مختار شده دلوها شکست خواهند دید و بدی از جهان نابود گشته نیکی و حیات ابدی دیگر با بدی ستاروا خواهد شد <sup>۲</sup>

۱ رساله اشوری به Spiegel, Die Heiligen Schriften der Parsen (Bild 5) ۲۵

۲ رساله اشوری به بندهش فصل ۲ فقرات ۱۰-۱۱

فروهر که صورت معنوی هر يك از مخلوقات اهوراست برای محافظت صورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است این فرشته موظف است از وقتی که نطفهٔ انسان بسته میشود تا دم مرگ او را محافظت کند در دینکرد آمده است «همینکه زرتشت متولد شد دیوها خواستند که او را هلاک کنند اما فروهر زرتشت بصورت مرد دلیری او را پاسبانی نمود»<sup>۱</sup> پس از انفصال روح از بدن و سر آمدن دورهٔ زندگانی فروهر بعالم بالا عروج میکند ولی با صورت جسمانی ترک علاقه نمیکند چنانکه خواهیم دید باز ماندگان در گذشتگان همراه منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را خواستار است

عقیدهٔ بفروهر شبیه است بعقیدهٔ بقای روح که کلیه اقوام قدیم بآن قائل بوده اند اما در مزدیسنا رنگ و روی مخصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است بطوری که آن را باید از خصایص آئین زرتشتی شمرد در واقع در هیچ دینی نظیر آن هم دیده نمیشود چه فروهر چنانکه خواهیم دید غیر از روح است مگر آنکه برای فهم کلام ناگزیریم که عقاید سایر اقوام را که شباهتی باین عقیده دارد ذکر کنیم از آنجمله بابلیها اعتقاد داشته اند که هر کسی را خدای مخصوصی است که او را حفظ میکنند و هر کسی فرزند خدا نامیده میشود است بنظر میرسد چنانکه بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر کرده اند عقیدهٔ فروهر ایرانیان بشکل دیگری داخل دین یهود و از آنجا بسایر ادیان سامی نفوذ کرده باشد

غالباً در انجیل می بینیم که از برای انسان ملک و فرشتهٔ خصوصی قائل شده اند بطوری که تردیدی باقی نمیاند از آنکه فقط اسم فروشی اوستا بملک تبدیل یافته باشد<sup>۲</sup> همچنین بسیار بعید بنظر میرسد که افلاطون در فلسفه

۱ دینکرد کتاب نهم فصل ۲۴ قمره ۷

۲ رجوع شود بانجیل متی در باب هجدهم قمره ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در ب

خویش در تحت نفوذ مزدیسنا نباشد و در جائی که میگوید هر یک از اجسام را يك صورت ذهنی و معنوی موجود است از فروشی بی اطلاع باشد افلاطون میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است بلکه نیکوئی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی (idean) قالب و سرمشق (paradeigma) کلیه اشیاء موجوده است و یا بعبارت دیگر صورت ذهنی قالب اشیاء غیر حقیقی است چه صورت ذهنی فقط دارای وجود حقیقی است و اشیاء موجوده جسمانی تقلیدی است از صورت ذهنی (idean) که قدیمی و جاویدانی و غیر مرئی است آنچه تقلیدی است در معرض همه قسم تغییرات است پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فنا پذیر جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از نزول جسمانی او وجود داشته در صورتی که یا با وی آلاش مانده باشد دوباره به عالم علوی سرج آمده بمقام اولی خود رسد و بحیات ابدی پیوسته گردد این فلسفه تماماً یاد آور حکمت زرتشتی است مگر آنکه طعمه فروشی به idean تغییر یافته است

در مینو خرد آمده است ستارگان بی حدودی که در آسمان دیده میشوند  
فروهرهای مخلوقات جهان میباشند چه از برای هر یک از آفریدگان امور ازدا  
از هر قسم و نوعی که باشد خواه آنهایی که پادشاه و وجود گذاشته اند و خواه  
آنهایی که بعد صورت هستی پذیرند. فروهری در آسمان موجود است<sup>۱</sup> الا<sup>۲</sup> بد  
این عقیده که ستارگان فروهرهای مخلوقات اند در سدهی<sup>۳</sup> صورت یافته که  
علم نجوم در ایران نفوذ کرده بوده است در خود نوشته هیچ وجه مناسبتی  
میان ستارگان و فروهران بنظر نمی رسد.

تفقیق که فروهر غیر از روان است از فقره ۵ پستی ۶  
 که شرحش گذشت این مسئله نیز حقوق پیدا است در پستی ۷  
 فقره ۸ از بن ویدیه و استخوان و قوه (۳۳) فقره ۹  
 نوش توان) و بوی و روان و فروهر اسم برده شده است در پستی ۷ فقره ۸

۱ رجوع شود به مینو خرد فصل ۱۹ فقرات ۲۲ و ۲۳

گوید روان مخصوص خود را میستایم فروهر مخصوص خود را میستایم از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فروهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهراً بایستی روزی بهم مشتبه گشته این دو را یکی تصور کنند و چیزی که بخصوصه مدّ این اشتباه شده و تفکیک فروهر را از روان مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس ازمرگ بفروهر در یسنا ۲۶ فقره ۱۱ آمده است "ما میستائیم همه فروهای پاکان را ما میستائیم روانهای در گذشتگان را آن فروهرهای پاکان را" همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است<sup>۱</sup>

چشم نوروز  
اوقات نزول  
فروهرهاست

چشم نوروزین اوقات نزول فروهرهاست از آسمان برای دیدن باز ماندگان نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را عید اموات گویند در نزد هندوان نیز ستایش نیاگان (پیتارا Pitara) شباهتی بروردگان ایرانی دارد رُهما نیز ارواح مردگان را باسم مانس manes پروردگاری تصور کرده فدیّه تقدیم آنها میکردند عقیده داشتند که روح پس از بخت سپرده شدن بدن بیک مقام عالی میرسد هر چند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد بواسطه فدیّه و قربانی توجه او را از عالم زیرین بسوی خود میکشیدند در قبرستانها در ماه فوریه عیدی برای مردگان میگرفتند و فدیّه و هدیه نیاز مینمودند<sup>۲</sup>

اینک که صحبت ما باین جا کشید مناسب است که چند کلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید فروردین یگانه جشن ایران قدیم است که تا با امروز پایدار مانده و بزرگترین عید ملی ایران شمرده میشود از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهرگان و سده نام و نشانی نیست ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است

۱ رجوع شود بقدره ۷ از یسنا ۲۶ و بقدره ۲۳ از یسنا ۷۱

۲ Otto Seemann, Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1919 S. 179

Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1909 p. 42

از آنکه این موقع از سال، بفروهرها تخصیص یافته و نخستین ماه سال  
بفروردین موسوم شده بی دلیل نیست در کتب مذهبی و سنت مزدیسنان وجه  
مناسبت آن معلوم است

بجشن فروردین که یکی از شش جشن سال و یا آخرین کهنبار  
ایجاد مذهبی یا  
شش کهنبار سال  
است در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همانطوری که  
در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که  
خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و گیاه و خورشید  
و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود  
در سنت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یهو  
در یکک هفته بلکه در مدت یکک سال در فصل ۲۵ بندهش آمده است  
"اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز توسط من انجام گرفت و  
شش جشن کهنبار در هر سال قرار داده شده است" کفقیم که پیش از خلقت  
جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی فروشی وجود داشته و پس  
از انتضای این مدت از این سور مینوی جهان جسمانی تریب گردیده است  
این خلقت در شش بار در مدت یکک سال صورت گرفته است در خورده  
اوستا در آخرین کهنبار رساله این اوقات بهمدیگر نیز معلوم گردیده است  
نخستین کهنبار سال موسوم است به میدیوزر بهمدیوزر بهمدیوزر بقول سنت  
در این روز میان خلقت یافت این جشن در اردیبهشت ماه در روز دهم  
(روز ۱۵) واقع میشود دومین کهنبار موسوم است به میدیوشهم  
بهمدیوشهم این جشن در تیر ماه در روز دهم (روز ۱۵) واقع میشود  
در این روز آب وجود یافت سومین کهنبار وایته شهریم گویند بهمدیوشهم  
ووقع این جشن در شهریور ماه در آبان روز (روز ۳۰) میباشد  
در این روز زمین آفریده شد چهارمین کهنبار وایته شهریم گویند بهمدیوشهم  
ووقع آن مهر ماه در دیوران (روز ۳۰) میباشد در این روز گیاه  
خلاق شد یکپنجمین کهنبار بهمدیوشهم بهمدیوشهم اسم داده اند در دی ماه

و بهرام روز (روز ۲۰) واقع میشود این روز بآفرینش جانور تخصیص دارد ششمین گهنبار موسوم است به همسپتدم ~~سده سده سده سده سده سده~~ این جشن در آخرین روز کیسه سال که وهشتواشت مینامند واقع میشود در این روز انسان آفریده شد معنی لفظی همسپتدم درست معلوم نیست مستشرقین آن را بطور یقین معنی نکرده اند ریوسنگک آن را در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) ترجمه کرده است دانشمند دیگر پارسی کاگکا آن را بمعنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲۴ ساعت شبانروز بدو قسمت مساوی و یا بعبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است<sup>۱</sup>

هر يك از این جشن ها پنج روز طول میکشد روزهایی که از برای هر يك از گهنبار معین کردیم آخرین و مهم ترین روز آن جشن است این گهنبارها چنانکه دیدیم بفاصله های غیر مساوی از همدیگر دور میباشد در خود آفرین گهنبار این فاصله ها این طور معین شده است

از نخستین گهنبار تا آخرین روز دومین گهنبار ۶۰ روز از دومین تا آخرین روز سومین ۷۵ روز از سومین تا آخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین تا آخرین روز پنجمین ۸۰ روز از پنجمین تا آخرین روز ششمین ۷۵ روز و از ششمین تا آخرین روز نخستین ۴۵ روز فاصله است بنابر این نخستین گهنبار در چهل و پنجمین (۴۵) روز سال دومین در صد و پنجمین (۱۰۵) روز سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰) روز پنجمین در دویست و نودمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصد و شصت و پنجمین (۳۶۵) روز سال واقع میشود هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان بترتیبی که ذکر شد و معین بودند خلقت هر یک در یکی از گهنبارها متأخر است<sup>۲</sup> ولی معلوم میشود از یک آبشخور بسیار قدیمی میباشد چه در خود فروردین یشت در قفره ۸۶ ترتیب فوق منظور شده مرتباً بفروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشر درود فرستاده میشود

K E Kanga, Avesta Dictionary

۲ رجوع شود به بندهش فصل اول قفره ۲۸ و زات سپرم فصل اول قفره ۲۰

چنانکه اشاره کردیم هریک از این اعیاد ششگانه سال پنج روز طول میکشد ولی در موقع ششمین گه‌نیم‌سال که خلقت بشر در اوقات آن صورت یافته فروهرهای نامدار آن و در گذشتگان نیکوکار در مدت ده شب در روی زمین توقف میکنند بنابراین از روز بیست و ششم اسفند ماه تا با آخرین روز پنجه وه (خسثه مسترقه) در فروردین یشت در فقره ۴۹ نیز چنین آمده است «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را میستائیم که در هنگام هسپتمدم از آرامگاهان خویش پرواز نموده در مدت ده شب بی در پی در این جای بسر برند» ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین گه‌نیم‌سال مینویسد که این عید ده روز طول میکشده آخرین پنج روز اسفند ماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دومین فروردگان میگویند و متوسط مورخین نیز میدانیم که این جشن ده روز بوده است خسره انوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفر آمده اظهار می‌دارد «ثو ستمین (dum) را نپذیرفت چه مشغول بجای آوردن اعمال عید بود»<sup>۱</sup> مینو خرد فقط پنج روز کبیره آخر سال را فروردیان مینامد<sup>۲</sup> امروز زرتشتیان مانند پارینه ده روز اخیر سال را فروردیان خوانده تشریفات مذهبی خاصی می‌آورند عموماً در ایران آغاز سال نو روزی که خورشید داخل برج بره میشود جشن فروردین است بنخستین ماه سال بمناسبت نزول فره‌رها از آسمان فروردین نام داده اند

هموز هم در ایران در اوقات این جشن خانه می‌آرایند همه جشن نوروز جا را پاک میکنند وخت نو می‌پوشند بوی خوش بخور میدهند آکل و شیرین و شربت می‌نهند دعا میکنند و نماز می‌کنند در خوانچه ای هفت چیز که اسه شان با صرف سین شروع شده باشد مثل

Darmesteter Lex and Avesta vol. II p. 1007

سیم و سیب و سنجد و غیره میگذارند این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره به هفت امشاسپندان و یا بزرگترین فرشتگان مزدیسنا میباشد. بی شک این رسومات که از روزگاران کهن بیادگار مانده اساساً برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و درگذشتگان خانواده که از آسمان فرود آمده چند روزی برسم سرکشی در روی زمین میگذرانند از خانه و زندگانی بستگان و از دینداری و پرهیزگاری و داد و دهش باز ماندگان خویش خوشنود گشته از درگاه خداوند خوشی و تندرستی آنان را بخواهند مورخین قدیم غالباً از جشن فروردین یا نوروز ذکر کرده اند بخصوص آنچه ابو عثمان جاحظ در کتاب خویش المحاسن والاضداد و ابوریحان در آثار الباقیه نوشته اند قابل مطالعه است بواسطه قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیک بودن آنان به عهد ساسانیان کلیه اطلاعات آنان راجع بنوروز و فروردجان یاد آور اساس مذهبی این جشن است ابوریحان مینویسد که در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا میگذارند و بوی خوش بخور میکنند گذشته از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است نوزدهمین روز هر ماه نیز بنکبهائی این فرشته سپرده شده است فروردین روز در فروردین ماه موسوم است به فروردگان بنا بموافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی می‌شمرند فروشی در یسنای ۱ فقره ۱۱ اسم ماه و در یسنای ۱۶ فقره ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است بقول بند هشت گل بوستان اوروج که در فارسی بوستان یا بوستان افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق بفروهرهاست<sup>۱</sup>

اینک رسیدیم بمندرجات فروردین یشت قسمتی از این یشت که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه و طلب یاری از آنهاست بخصوصه در هنگام فرود آمدن فروهرها

فروردین یشت و  
کتب پهلوی

۱ بوستان افروز بنگر رسته باشاه اسپرم گردنیدستی خط فوس قرح بر آسمان ازرقی این گل را در لاتینی amarantus در فرانسه amaranto گویند وست West و یوستی Jusi آن را در ترجمه انگلیسی و المانی بندش به Cockscornb و Hahnenkamam ترجمه کرده اند

یعنی در آخرین گهنبار سال سروده میشود<sup>۱</sup>

کفتم که در کلیه اوستا و کتب مذهبی پهلوی، عطایی در خصوص فروهرها برنمیخوریم که در خود فروردین بشت نباشد. در طی مقاله از مندرجات کتب پهلوی و یازند در این زمینه اشاره کردیم پیدایش آنکه بروزم بسریشت سیزدهم چندکله دیگر نیز از کتب مذکور استخراج کرده کوئیم در کتاب شایسته لاشایسته در فصل ۱۰ فقره ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون ولسطید (نان مقدس) حاضر نمود در آنکو کدشتیا *Augmentacia* که یکی از قطعات اوستائی است در فقره ۱۵ گوید و قتی که روان در گذشته بفردوس رسد فروهرهای پاکان بنزد او خورش جاودانی که در هنگام میدیورزم تهیه شده است پیش آورند در اردای ویرافنامه در فصل ۵ میخوانیم و قتی که اردای ویراف از پل چنوت گذشت فروهر یا کانت نیز در جزو فرشتگانی بود که علاقات وی آمده بودند اینک فروردین بشت طه فروشی در اوستا مؤلف است و نیز که بابین فرشته ختمس است بلندترین یشتهای اوستا است از فقره یاک تا نود و شش بطور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت میشود از فقره مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزکاران و شاه مقدسین و مقدسات مشهور یاد گردیده و بهر یاک درود فرستاده شده است نگارنده اسامی خاصی که در این بشت ذکر شده شمرده آنرا اشتباه نشده باشد بیشتر از سیصد و پنجاه اسم اشخاص در آن مندرج است این است خود گنجینه ایست از لغات و اسامی این اسامی بکتاب دسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده بجهت معنی لغوی بیشتر از این اسامی معلوم

۱ از برای طه گهنبار در اوستا یا زنده *Fravardin* است و این اسم بهیچ شده است این طه صفت است یعنی سالی و فصلی از طه بهر *Fravardin* که معنی سال است مشتق گردیده است در زیاتهای الهائی و انگلیسی *Fravardin* و *Fravardin* از اوستا قتیکی است به ایریه نیز اسم شش فرشتگان گهنبارهای سال میباشد طه مذکور در پهلوی به کانتان به ترجمه گردیده نباید از کله کاس که در فارسی طه کوئیم میباشد گهنبار و به نامداران از کانتان در پهلوی گروه شده است مشابه شود به کاس دیگر پهلوی که جای کانتان است میگردانند و به جاهائی که در اوستا شش یازده و به گهنبار هم ذکر شده است از این قرار است ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۱۲۰۴ و ۸۰۶ و ۱۱۰۷ و ۸۰۷ و ۲۰۲ و ۲۰۱ و ۲۰۲

است چون عدد آنها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستقلی است بناچار در طی ترجمه فروردین یشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آنها باید صرف نظر کنیم مخصوصاً در قسمت اخیر این یشت دقت شده است که اسم هیچ یک از مشهورین غفلت نشود اسامی تمام اقوام و بستکان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامداران یک یک خوانده شده است

چون ترجمه یشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج بدرج کلیه مطالب آن نیستیم مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته میشود

اعمال فروهرها

عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی و جهان خاکی نیست عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است ناگزیر قوه محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است حتی خود اهورامزدا قاعده کلی را ملحوظ داشته باکال فروتنی در فقرات اول فروردین یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهر های پاکان در کار آفرینش مرا یاری نمودند از پرتو فروشکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است از رودها و گیاهها و جانوران و مردمان را نگاه میدارم از پرتو فروهرهاست که بچکان را در شکم مادر حفظ میکنم و این چنین خواهد بود تا دامنه رستاخیز روزی که مردگان را برانگیزانم و استخوان و گوشت و اعضاء واحشا و موی آنان را دگر باره بهم پیوندم اگر یاری فروهرهای پاکان نبودی هر آینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ میشدی از پرتو فروهرهاست که زن بنعمت فرزند رسد و باسانی وضع حمل کند از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود پیمایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و

ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و آب و گیاه هر یک در جای خویش بنابر  
متحرک بودند از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب بجنبش در آمده راه  
سیر پیش گرفتند و آب روان گردید و گیاه بنامیدن آغاز نمود و بطرف باغ و  
بستان بخرامید فروهرها در قوه و قدرت با هم مساوی بنستند فروهرهای نخستین  
آموزگاران دین قوی ترین شمرده شده اند و پس از آن به وهرهائی که هنوز بقالب  
جسمانی در نیامده و آن فروهری که نوشته است که از ظهور او پیش بجهان جهان  
نودمند فروهرهای مقدس آمده قوی تر اند تا فروهرهای مقدس سیرت مرده  
معمولاً بفروهر نخستین <sup>موجود</sup> جزو مرث <sup>موجود</sup> و در دنیا درود فرستاده  
میشود تا با آخرین سوشانت <sup>موجود</sup> در دنیا درود فرستاده که آخرین  
آفریده اهورا است

بخصوصه در میدانهای جنگ که از فرورهای برتر طایفه بودند فتح و پیروزی با امیر و شهر بری است که بیشتر فرورهای را از داد و دهی خویش خوشنود میکنند. دایر ایران از فرورهای آند رکن و تان سویت را بد استغانه کند و شکست اشکر دشمن را از آنها بخواند. فرورهای خود نیز دایرانه خود بر سر گذاشند و بر بدوش انداخته و خنجر بپای بسته بپوشانند و پیروز و ایزد بر سر و ایزدباد صفوف اشکر دشمن دیو بپوشانند و بر سر دست در هم میباشند.

[illegible]

از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواه آریائی و خواه خارجه یاد شده نسبت بهر يك تعظیم و تکریم میشود نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده اند ۹۹۹۹۹ از آنها مستحفظ هفتورنگ میباشند ۹۹۹۹۹ از آنها نگهبان جسم سام گرشاسب هستند ۹۹۹۹۹ از آنها نطفه زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده بانی میکنند<sup>۱</sup>

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته روی بیابانها صد هزارها ده هزارها فروهر بتکاپو افتاده میکوشند که بخانواده و ده و محل خود باران برسانند<sup>۲</sup> در انجام مقال متذکر میشویم که بخصوصه در فروهر دین یشت خیرات توصیه شده است فروهرها خوشنود میشوند از باز ماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمیکند در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است

چون این مقاله در ۲۶ اسفندماه ۱۳۰۶ شمسی از برای تصحیح دگر باره از مطبعه بدست نگارنده رسیده بجاست در این اوقاتی که بنا بآئین کهن جشن نرول فروهرهاست این نامه را که باهمین مقاله انجام میپذیرد مانند فدیه و نذاری بفروهرهای پاک و دلیر و پارسای نیاگان مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کورش و فردوسی و ابن سینا و خیام و جلالالدین رومی و حافظ از ما باز ماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند

۱ رجوع کنید بمینوخرد فصل ۶۲ قمر ۲۳ و قمر ۲۹ در فصل ۴۹ قمر ۱۵ مینوخرد آمده است که ستاره هفتورنگ بهرامی ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان گماشته شده است که دروازه فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و پری و جادو را که بضد سپهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم باز دارند

۲ رجوع شود بمقاله تشریشت ص ۳۳۳

## در خصوص فروهر رجوع کنید بکتاب ذیل

- Darmesteter, *Ohrmazd et Ahriman* p. 128-132.  
 „ *Le Zend Avesta*, Vol. II p. 500-505.  
 De Harlez, *Avesta Livre sacré du Zoroastrisme* p. CXIX-CXXV.  
 „ *origines du Zoroastrisme* Paris MDCCCLXXIX p. 296-210  
 Spiegel, *Etäni-sche Alterthumskunde* Band II a, 91-98  
 Haug, *Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis*, London 1878 p. 206-213  
 Windischmann, *Zoroastriache Studien* herausgegeben von Fr. Spiegel Berlin 1863 a, 313-324  
 L. C. Cosmelli, *La Philosophie Religieuse du Mazdeisme sous les Sassanides* Paris 1894 p. 76-80  
 Willh. Geiger, *iranische Kultur*, Erlangen 1882 a, 286-294  
 Nathan Soderblom, *Les Praxaschia*, Paris 1889 متأسفانه مطالبه این کتاب موفق نشد  
 N. Soderblom, *La vie future d'après le Mazdeisme* Paris 1901 p. 7 et a,  
 Scheffelowitz, *Die altpersische Religion und das Judentum*, Gießen 1920 a, 152-158  
 C. P. Tiele, *Geschiede der Religion im Altertum*, Die Religion bei den Iranischen Völkern, Deutsche Ausgabe von G. Göttsch-Gotha 1903 a, 256-264  
 Jackson, *Die Iranische Religion* (G. G. P. h. j. a, 644)  
 Bartholomae, *Altiranische Worterhebe*, Wiesbaden 1904  
 Konrad Schwanitz, *Mythologie der Perser*, Frankfurt am Main 1900 a, 314-320  
 Brucker, *Die Geschichte des Alterthums des Ostes* Band Berlin 1844 a, 377-378.

خرمشاه تألیف شاهنامه سنه ۱۹۲۷ هجری قمری ص ۵۱-۶۰

گذشته از آنکه ترجمه فروهر رجوع بکتاب ذیل  
 دارمستتر و ولف Wulf و پشتهای نامبر و لومر Leumard موسومندست و کتاب و پشتهای  
 نیز بکتاب ذیل رجوع فرمایید و نویسنده آنست در صفحه ۲۱۳-۲۰۶  
 و صفحه ۳۲۴-۳۱۳ ترجمه کرده اند

## فرہنگ لغات اوستا

☆ (لغاتی که در این کتاب معنی شد)

$$(u = 1)$$

Adrian

۲۲۴ آوروٽ سد (س) سڀون چالاڪ تند  
 ۲۳۱، ۲۲۴ آوروٽ آسپ سد (س) سڀون سد لهراسب  
 ۲۶۳، ۱۵۹، ۱۰۱ آيم ٽپاٽ سد سڀون (س) سڀون سد يڪي از فرشتگان آب  
 ۶۹ آيوٽر سد دن (س) بي پسرني فرزند  
 ۲۷۷ آپ ڪو سد سد وس (س) پست قوز  
 آٽوش سد سد طبع سد ديو ايوش دو خشڪي  
 ۳۳۲ رقيب تشر  
 ۱۶۹ آخٽيه سد سد سد يڪي از ديويسنان  
 آردو يسور آناهيت سد (س) وس (س) سد سد سد  
 ۱۶۴ ۱۵ اردو يسور ناهيد فرشته آب  
 ۱۶۵ آرد سد (س) بالابرا آمدن فزودن باليدن  
 ۱۶۵ آردوي سد (س) رودی است  
 ۱۹۳ آرنوڪ سد (س) سو اردواز خواهر جشيد  
 ۲۰۲ آرزو شمن سد (س) طبع سد سد اسم کسی است  
 ۲۷۵ آر سد يڪ قسم ناخوشي است  
 ۲۸۵ آرجٽ آسپ سد (س) سد سد سد ارجاسب  
 ۵۲۳، ۴۳۱ آريز هي سد (س) سد ڪشور غربي  
 آرائرو سد (س) اور ويشگاه تخت آلات آلتگاه تخت  
 ۵۵۸ سنڪي ڪه در هنگام مراسم آلات روي آن گذارند  
 ۵۳۵ آرشتات سد (س) سد انزد ارشتاد

☆ برای معاب مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع کنید به صفحتی که با اعداد معین شده است

۱۸۸	آیژی دهاک سدهد و سدهد سدهد سدهد
	آستو خوانوت سدهد جا سدهد سدهد سدهد یکی از
۶۵	بیروان زرتشت
۵۱۱۲۷۵۱۲۱۲	آستو ویدو تو سدهد جا سدهد جا سدهد دوسرک
۲۶۵	آسن سدهد سدهد
۲۶۵	اس بن سدهد سدهد سدهد سدهد خاندان تورانی
۱۳۶۳۲	آشم و هو سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۱۸۲	آشرا سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
	آشور دنگه سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۲۶۳۱۹۹	از مقدسین
۵۲۹۱۵۱۸۱۳۵۹	اشی سدهد ایت فرشته نورانی
	آشت انو، اوت سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۳۸۹	آشور و ایشی و ایشی بی کته سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
	ایشی و نکوهی سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۲۰۵۱۱۶	ایزد ارد
۳۲	آشوت سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۹۱	آشون سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۹۱ ۱۱۵	آش و هشت سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۲۱۱	آغر ایت سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۵۲۳	آفسن سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
	آکا میننگه سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۹۱	زشت سرشت
۱۰۳	آم سدهد چرات و قات سدهد سدهد سدهد سدهد
۱۵	آمن سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۹۵	آمن قات سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد

اثر کنگه سد (۱) و سد کوهی که در  
بالای آن کنگ سیاه واقع بوده است ۲۲۰  
اتر ماونگه سد (۴-۶) و سد اندرامه ۳۲۳  
انومیه سد (۷) چارپایان خرد ۲۹۱  
اهائی رتشیچه سد (۸) دعائی است ۳۲  
آهور مزدا سد (۹-۱۰) هر مزد خداوند ۳۳، ۱۵  
أهو سد بزرگ و سرور ۳۳۹  
أهو سد قوه حیات و زندگی حرارت غریزه یکی  
از ارواح انسانی است ۵۸۷  
أهون ویریه سد (۱۱) نماز معروف بتاهاو ۴۷۵  
ایاثرم سد (۱۲) ایاسرم چهارمین گنبار سال ۵۹۴  
ایثیره سد (۱۳) آریایی ایرانی ۳۲  
ایئرین سد (۱۴) آریا ایران ۳۲  
ایئریشم خوارنو سد (۱۵) فرآریائی ۱۶  
فر ایران  
ایئرین و عجنکه سد (۱۶) و سد (۱۷)  
آریاویش خوارزم؟ ۳۸۳، ۵۹  
آثیریه من ایشیه سد (۱۸) دیش سد  
دعائی است ۹۹  
ایریوخشوت سد (۱۹) اسم کوهی است ۳۴۱، ۳۳۴  
اشم سد هیزم ۴۷۵  
اشس سد خیش گاواهن ۵۵۶  
اششم سد خشم و دیو غضب و خشم ۵۲۰، ۴۷۵

ایئریه من مد (دند) فرشته دارو و درمان بخش ۱۳۶۹۹  
 آئینی ونگهو مدو دندو پدر دیکاس ۲۱۲  
 آئیویاتکهن مدو دندو دندو همیان کریند کشق ۵۵۷۳۷  
 آئیوی سرونیم مدو دندو (دند) ایوه نرتر مگاه  
 ۳۲  
 از سر شب تا نیم شب

( آ = مد )

آ = مد از اذات نفی است ۱۶۵۱۶۹  
 آیرت مد (دند) پیشوای دین دارای چهارمین  
 ۲۶۹  
 رتبه است  
 آئر مد (دند) آذر آتش و اسم فرشته ایست ۵۱۶۲۹۳۲۵  
 آئر یات مد (دند) آذر یات اسم ایست ۵۰۷  
 آئر و خش مد (دند) پیشوای دین دارای  
 ۲۶۹  
 دومین رتبه است  
 آئویه مد (دند) آئین پدر فریدون ۱۹۱  
 آئرون مد (دند) آئران آذر بان پیشوای دین  
 ۵۰۶۱۵۷  
 سه حفظ آتش  
 آژیتهی مد (دند) آژیته و آژیته  
 ۲۳۵  
 آستر مد (دند) آستر پیشوای دین دارای پنجمین  
 ۲۶۹  
 رتبه است  
 آهیت مد (دند) آهیت باید دید ۱۶۵

( ۴ )

آرغش (دند) آرش سرمدار ۳۳۵۲۱۳  
 آریوت (دند) آریوت اسم توهی ۲۱۵

## (ا = و)

اوپا پَ دَ دَ دَ دَ آبی جانوری که در آب زندگی

۲۹۹ میکند

اوپَر تات دَ دَ دَ دَ برتری و تقوق و اسم

۱۰۱ فرشته ایست

۵۳۵ اَوِیَن دَ دَ دَ دَ سُنْت و اسم فرشته ایست

اَوِخْشَوَت اَرَت دَ دَ دَ دَ هَشیدر نخستین

۲۸۵ موعود مزدیسنا

۱۹۹ اَوُر وَاخْشِیَه دَ دَ دَ دَ برادر گرشاسب

اَوُر وَازِیشت دَ دَ دَ دَ آتشی که در چوبها

۵۱۱ و گیاههاست

۵۵۹ اَوُر وَا دَ دَ دَ دَ اَوُر گیاه رُستنی

۵۸۹ اَوُرَوَن دَ دَ دَ دَ روان

اَوِزِیَه اَیَرِیَن دَ دَ دَ دَ اَیَرِیَنگاه از عصر

۳۲ تاسر شب

اَوِشپَیَن دَ دَ دَ دَ اَشپَیَنگاه از نیمشب تا برآمدن

۳۲ خورشید

اَوِشِیَتم دَ دَ دَ دَ اَوِشِیدرن دَ دَ دَ دَ

۶۵ اسم یاک کوه است

## (ب = ج)

۵۵۶ بَرَسْمَن دَ دَ دَ دَ برسم

۳۴ بَرِجِیَه دَ دَ دَ دَ برنج حبوبات

۵۱۱	است آتش بهرام
۵۵۸'۵۵۶	برزُ (برز) بالیدن نمودن
۲۸۷	بست ویري (بست) دستور
۱۵۳	بشي (بشي) اسم دیوی است
۱۵۳	بوجی (بوجی) اسم دیوی است
۴۱۳'۷۵	بومی (بومی) بوم مملکت
۲۹۷'۱۹۰	بورُ (بورُ) بابل
۲۹۷'۱۹۰	بورُ (بورُ) بیر
۵۲۲'۲۷۷	بوشینست (بوشینست) بوشاسپ دیو (بوشاسپ) دیو
۲۷۳	بیز آفر (بیز آفر) دوپا
	بشور چشم (بشور چشم) چشم
۲۹۱	دارنده
	بشور سپین (بشور سپین) درنده ده هزار
۲۹۱	باسبان دارنده
۵۸۸	بشود (بشود) بوی یکی از ارواح است

## (پ ن)

۲۵۹'۱۹۴	با آورو (با آورو) اسم کسی است
۳۰۵'۳۵۹	پاریدی (پاریدی) نعمت - فیض - و فرشته ایست
۲۰۲	پشن (پشن) پهن
۲۰۲	پشینه (پشینه) اسم خانواده ایست
۱۷۹	پژذات (پژذات) پیشتادی
۵۲۰	پژدش (پژدش) - وید (وید) - پروش
۳۲۳	پژنواوند (پژنواوند) - وید (وید) - پروش



- ۱۴۷ تَنُو مَسَدَد تب  
۱۷۷ تَنُش مَسَدَد کیش  
۵۱۸ تَنُو مَسَدَد تن  
۵۱۷ تَنُو مَنُشَر مَسَدَد مَنُشَر تن ایزدین کلام  
۲۱۶ تَنُو مَسَدَد طوس  
۵۹۲ تَنُش مَسَدَد تَنُش توان ناب  
۳۲۵ تَنُش مَسَدَد تَنُش  
۳۲۵ تَنُش مَسَدَد تَنُش سرتیز  
۳۲۵/۱۶ تَنُش مَسَدَد تَنُش سَنَاره تیر و فرشته بزان  
۳۲۵ تَنُش مَسَدَد تَنُش مَسَدَد اسم جمع از ستارگان است  
تَنُش مَسَدَد تَنُش دَیوی که آب را مَسَدَد می دند  
۹۵ رقیب امسا سهند خرداد دَیو تشنگی است  
۱۳۱ تَنُش مَسَدَد تَنُش قله کوه مرا  
۱۸۳ تَنُش مَسَدَد تَنُش نخم  
۳۲۵ تَنُش مَسَدَد تَنُش اسم قومی است

(ث - ط)

- ۱۹۱ تَنُش مَسَدَد تَنُش فریدون  
۱۶۳/۱۹۸ تَنُش مَسَدَد تَنُش پدر کُشاس

(ج - ح)

- ۲۲۷ حَاسَپ مَسَدَد حَاسَپ  
۱۴۵ حَاسَپ مَسَدَد حَاسَپ

(چ - خ)

- ۱۹۲ چَاسَپ مَسَدَد چَاسَپ  
۲۹۵ چَاسَپ مَسَدَد چَاسَپ

- چیتا  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  علم دانش و فرشته ایست ۵۳۵'۴۹۳'۱۵  
 چیتی  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  علم دانش و فرشته ایست ۵۳۵  
 چیچست  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  دریاچه ارمیه ۲۱۲'۲۱۰  
 (خ =  $\text{𐬭𐬀}$ )

- خشتاو  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  اسم خانواده ایست ۲۶۳  
 خشتر  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  شهر سلطنت ۹۲'۳۲  
 خشتر و سوک  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  اسم محلی است ۲۱۸  
 خشتر و تیریه  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  شهر یورامشاسپند ۹۲  
 ج  
 خشنوتر  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  خشنوتره دعائی است ۳۲  
 خر  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  ۱۳۳  
 ط  
 خر نو  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  خرد ۳۲  
 خراوس  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  خروش ۵۲۰  
 خششت  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  شید نور ۱۸۰  
 ج  
 خر فسترغن  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  چوبدستی حشرات گش ۳۲  
 خنه نشی  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  اسم یکی از پریهاست ۲۰۲'۳۰

خ =  $\text{𐬭𐬀}$  پیش از واو معدوله

- خوارشکه  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  خره فر ۵۱۲'۴۹۳  
 خوارنکپوت  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  فرمند خرهمند ۴۳  
 خوانوت  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  اسم کوهی است ۳۴۱'۳۳۴  
 خواذات  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  خود کام خود آفریده خدا ۴۲  
 خوانیرت  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  کشور مرکزی ۴۳۳  
 خوانیرزم  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  خوارزم ۴۳۱  
 خویشون  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  -  $\text{𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  خيون اسم يك قبیله تورانی ۳۸۹'۲۶۳

## (د = و)

- ۵۳۵ دات وِسْمَید قانون داد و اسم فرشته ایست
- ۲۰۲ داشتیانه وِسْمَید وِسْمَید وِسْمَید اسم خانواده ایست
- ۴۲۷ دَا مَوِیشْ اَرَمَنَ وِسْمَید وِسْمَید - وِسْمَید فرشته ایست
- ۲۰۲ دان وِسْمَید اسم خانواده ایست
- ۲۶۳ دانو وِسْمَید اسم یک قبیله تورانی است
- ۹۵ دائیتیا وِسْمَید وِسْمَید رودی است در آریاویج
- ۵۰۹ دَخْمَ وِسْمَید دَخْمَه
- ۴۳۵ دَخِیو وِسْمَید ده پت دهخدا شهریار
- ۳۴ دَخِیو وِسْمَید وِسْمَید فرشته مستحفظ آیات
- ۳۸۹ در شینیک وِسْمَید وِسْمَید یکی از دیوستان
- ۳۷۷ درغ وِسْمَید دیر درنگ دراز
- ۳۷۴ درو وِسْمَید درست صحت عافیت
- ۳۷۲، ۱۶ دروا سِپا وِسْمَید وِسْمَید فرشته حافظ ستوران
- ۹۱، ۳۲ در گوت وِسْمَید وِسْمَید دروغ پرست نایاک
- ۵۹۸، ۲۱۹ در تون وِسْمَید درون زن مقدس
- ۵۸۸، ۲۹۳، ۴۲ دنا وِسْمَید وِسْمَید دین وجدان و یکی از ارواح انسانی است
- دورئوش وِسْمَید وِسْمَید دور دارنده سرک و تخت
- ۴۷۳ است از برای هوم
- ۲۶۵ دور وِسْمَید وِسْمَید وِسْمَید یکی از دیوستان
- ۳۳۴ دهر وِسْمَید وِسْمَید وِسْمَید خشکسالی دیو شش
- ۳۲ دروج وِسْمَید دروغ دیو دروغ
- ۲۸ دژو وِسْمَید وِسْمَید وِسْمَید دیو است

دَئینگهویشتی **اسدکس** - **اسدس** د هویت مرزبان ۴۳۵

(ر = ۱)

ط  
رآنا **اسدس** سخاوت و فرشته سخاوت ۱۰۱۳۲

ید  
ریشورین **اسدکس** از نیمروز تا عصر رفتون ۳۲

رَتَو **اسد** راد بخرد دانا و رئیس روحانی ۳۳۹۱۰۱

۵۶۲ رز **اسی** مرتب ساختن نظم دادن

۵۶۲ رَسَمَن **اسدس** رزمگاه میدان جنگ

۵۶۱۱۶ رَشَنَو **اسس** روشن فرشته عدالت

۲۲۵۲۲۲ رَکها **اسدس** اسم رودی است

رَتوریشکر **اسدکس** راسپی اسمی است

که در وقت بجای آور دن مراسم مذهبی یکی از موبدان

۴۶۹۳۰۱ میدهند

۱۸۴ رَتَوچنگه **اسدکس** روشنی فروغ

۳۴۱ رَتَو ذیت **اسدکس** اسم کوهی است

۳۵۹ رَتَوَرث **اسدکس** باگردونه رونده

رَتَوَت **اسدس** رایومند دارنده فروغ و شکوه

۴۳ و شهری در نیشاپور (ریوند)

(ز = ی)

زَرَتَوَشتر **اسدکس** زرتشت

زَرَتَوَشترَوَتم **اسدکس** زرتشتوم مثل

زرتشت عنوان مسمغان بوده است و اسم فرشته

ایست که مستحفظ مرکز حکومت روحانی زرتشتوم

ید  
۴۸۷۳۲

میباشد

۲۰۰	زَرِیَهٗ یَسَدَدِ دریا
۱۸	زَمَ یَسَدَ زمین
	زَتَوَیْئِیَ یَسَدَ یَسَدَدَ زَنَدِیت (زند)
۴۳۵	بزرگ ناحیه
۳۲	زَتَوَمَ یَسَدَ یَسَدَدَ فرشته مستحفظ ناحیه
۳۹۷	زَیْئَنَ یَسَدَدَ دِی زمستان
۴۶۹/۴۱۸/۱۵۹/۵۹	زَتَوَیْئِیَ یَسَدَدَ آب مقدس
	زَیْیِیَ یَسَدَدَ زارِیج دیوی که گیاه را مسموم می‌کند
۹۶	دیوگر سنگی رقیب امرداد
۴۶۹/۱۵۵/۱۳۹/۱۰۳	زَتَوَیْئِیَ یَسَدَدَ زوت
۲۰۰	زَیْیِیَ یَسَدَدَ زرین
۲۰۰	زَیْیِیَ یَسَدَدَ یَسَدَدَ زرین یاشنه
	زَیْیِیَ یَسَدَدَ یَسَدَدَ یَسَدَدَ زرین یاشنه
۳۸۹	اسم خلی است
۲۸۷	زَیْیِیَ و زَیْیِیَ یَسَدَدَ یَسَدَدَ زریر

(س = سد)

	ساوانگهی سد سد سد فرشته ایست که با فرودن چارباغان
۳۲	بزرگ گشته شده است
۲۶۳/۱۹۹	سایوژد ری سد سد سد و پدر اش و زدنگه یکی از معدسین
۸۸	سپینت سد سد سپند مقدس
۲۸۷/۷۰	سپینت و دات سد سد سپند مقدس
	سپینتا آرمشیتی سد سد سد سپند مقدس
۹۳	اهن سپند

سید بن جعفر در بیان معنی دیوی است و قیاب تشریح ۳۳۰

سپینج اورو شک دود پیچھے سے (اردو سے) یکی از

دیو پستان رقیب کی گشتاسب

سپینیشته دونه {در دونه آتشی است که در گز زمان

۱۱۵ افروخته است

سپیتور ددومرداد کشف جشید ۱۸۷

ستور نو چن دود مچي = دود کي دود صد روز نه

۲۹۱

ستیزات ۱۸۴ جهان مادی دنیوی

ستون و نهم صد و هشتاد و پنج ستویس اسم ستاره ایست ۳۲۷،۳۲۰

ستاره کرم ذو ذنب

۳۴۳ دیماه دار

ستیسور - ۳۵۴۷۱۷۱۷ ستور

سپچی دودلرور يك قسم ناخوشی است ۲۷۵

سرود داد شنیدن

سرِ نوش و دایک وسیع و سرور و بمعنی اطاعت نیز

آمده است

سر. نوشاورز دداسداسداسدای پيشوای دینی دارای

هفتمین رتبه

۲۰۱ سرو و دلدرد سرو شاخ

۲۰۱ سرورِ داد و داند شاخدار

۱۸۰ سریرِ دایہ اند زیبا - خوشگل

سنوایدك دودودودود اسم کسی است که بدست

۲۰۲

سنگم وک ۱۹۳۰ شہر ناز خواہر جمشید ۱۹۳





۲۶۵	کرت وید (یکی از تورانیان)
۱۴۳/۱۵	کرت وید (مرد کارد خنجر)
۱۵۵/۲۹	کرتین وید (مردی از پیشوایان دیوبسنا)
۷۵	کرشور وید (کشور)
۱۹۵	کرشاسپ وید (مردی که شاسپ)
۲۱۱	کرشوزد وید (مردی که سیوز)
۱۸۴	کرشیتتر وید (مردی که مرغی است)
۲۷۵	کسوش وید (مردی که یک قسم ناخوشی است)
۲۱۱	کن وید (کنند)
۲۲۰	کنکه وید (کنک سیاوش)
۵۱۹	کوند وید (دیو کندی و سق؟)
۱۶	کونتم خوارنو وید (مردی که فریانی)
۲۹	کوی وید (از پیشوایان دیوبسنا)
۱۹۰	کوبرت وید (مردی که کرد)
۲۱۴	کواوسن وید (مردی که کیکاوس)
۲۱۴	کوات وید (مردی که قباد)
۲۳۱	کوی کوات وید (مردی که کقباد)
۵۳۱/۲۳/۵۷	کیت وید (مردی که یک قسم جرم و گناهی است)
۳۴۱	کیت وید (مردی که اسم گروهی از بدخواهان و دشمنان؟)
۳۵۱	کدور وید (کچل)
۲۷۷	کثوف وید (کوه کوه)
۵۲۰	کهر کتاس وید (مردی که خروس)

( ک = ۵ )

۳۷۲	کاو وید (کار)
۳۷۲	کاوش وید (کوش فرشته موکل چاربايان)

تکذا فی سہ روز ۴۹۵/۱۹۹

گذر و نرسد به دست گرداننده ۱۹۹

کرومانہ بی بی صاحبہ کرمزمان عرش ۱۴۱۸۶

گرمو ورنکه ص ۷۶۴ - قاصد اندوس وردکرم ۵۶۹

رجوع کنید به وَرَنگه

کند ر و ق س پیوسته است کندرب زمین پاشنه

دیوی است که بدست گرشاسب کشته شد ۲۰۰

۴۳۱

کود ۵۹۵۵ یکی از شعبات رودارنگ ۲۲۷

رجوع کنید به رنگها

تکونین و دود و جانوری است

۴۹۳

کشتوش ۳۴۵۵ کاو ۳۷۲

کتابہ مرتضوی ۱۰۰ کیومرث

۳۷۲ رگوش ۵۴۵۵ گاو

۳۷۲، ۱۲۳ گشت‌وش اوزون قەدەدە {دەست} گۆشۈرۈن

سختی کرن سے ڈو (۱) گو کرن درخت بزرگی است

که در فراخکرت روئیده است

گیتس بیرون دے کیسو ۱۹۹

۱۹۹ گیسو و سوسو گیسو دارند

تخمه و نطفه گاو ۳۲۱

گوش ۷۵۰ گرام گوشت آلت شنوائی ۳۷۲

$$(6 = 1)$$

31710 . ماونگه لڙڪو ماه

۶۹

میر: ۱۷۱۱ مردن

مرغ ۶۹  
میرت ۶۹  
میرشون ۳۱۳  
میرز ۳۷۷  
میرغ ۵۷۵  
میرد یسن ۲۸  
میرد ۳۹۲۱۶  
میش ۵۳۵۱۲۱۲۹  
میش ۶۹  
میش ۳۷۲۱۲۹۱۷۰  
میش ۳۷۲  
میش ۷۱  
میش ۷۱  
میش ۲۶۵  
میش ۳۳۹  
میش ۳۳۹  
میش ۳۹۳  
میش ۳۹۳  
میش ۲۳۳۳۹۲  
میش ۲۲۳  
میش ۲۲۳  
میش ۲۳۱  
میش ۵۹۲



- واسی **فاسد** اسم ماهی بزرگی است در اقیانوس  
 ۱۳۱ فراخکرت  
 ۲۰۲ **واکرت فاسد** کابل  
 واورو کتویشوایی **فای** (د) **فاسد** (د)  
 فراخوکویوت دارند دشتهای فراخ صفی است که  
 همیشه از برای ایزد مهر آمده است ۲۲۳  
 واورو کش **فای** (د) **فاسد** (د) اقیانوس فراخکرت ۳۳۲۱۳۵۱۳۳  
 واورو برشتی **فای** (د) **فاسد** (د) کشور شمال  
 غربی است ۵۳۱  
 واورو جریشتی **فای** (د) **فاسد** (د) کشور شمال شرقی ۵۳۱  
 وئیریه **فاسد** (د) مطلوب آرزو شده ۸۸  
 وئیری **فاسد** (د) دریاچه رود ۲۸۷  
 وئو **فاسد** (د) فرشته هوا ۱۵۸۱۶  
 وئنت **فاسد** (د) ستاره است وند ۳۲۷۱۵  
 ورن **فاسد** (د) دیلم گیلان ۱۷۸۱۵۷  
 وریشت **فاسد** (د) **فاسد** (د) بهتر بهشت ۹۱۱۸۸  
 ور **فاسد** (د) برگردن گردیدن باور اردن ۵۶۷  
 ور **فاسد** (د) باور نمودن آستن اردن ۵۶۷  
 ور **فاسد** (د) پوشاندن پنهان کردن ۵۶۷  
 ور **فاسد** (د) سینه ۲۸۷  
 ور **فاسد** (د) باغی است که حشید به سهاد ۱۸۳  
 ور **فاسد** (د) یکی از تورانیان ۲۶۵  
 ورشو **فاسد** (د) **فاسد** (د) اسم نسی است ۲۰۲  
 ورن **فاسد** (د) **فاسد** (د) ورنان (موتور جنگی) بیشه ۲۰۳  
 وئسب **فاسد** (د) **فاسد** (د) وئسه ۲۱۸  
 وزغ **فاسد** (د) **فاسد** (د) وزغ نر وزغ ماده ۲۷۵

- وَرَنَگَهَ چایَسَدَس ور سو گند محاکمه ۵۶۷ Ordalie
- وَرَدَهَ چایَسَدَس بالیدن نمودن ۵۸۵
- وَرَدَرَهَن چایَسَدَس بهرام پیروزی فرشته  
پیروزی ۱۶
- وَرَارَ چایَسَدَس گراز ۴۵۹
- وَرَرَ چایَسَدَس گرز ۴۹۵
- وَرَسَ آشتی چایَسَدَس دهم دهم یک قطعه شعر ۵۴۳
- وَنگوهی دانتیا چایَسَدَس رودی است  
در آریایج ۱۸۳، ۱۸۲
- وَنَدَر مَنیش چایَسَدَس دند اندریان ۲۸۹
- وَنُهو چایَسَدَس یک خوب ۸۸
- وَنُهو فریان چایَسَدَس آتش کالبد آدمی
- وَرارت غریزه ۵۱۱
- وَنُهو مَنگَه چایَسَدَس دهم دهم امشاسپند ۸۸
- وَنه چایَسَدَس دیوی است ۵۱۱
- وَنَا خَن چایَسَدَس انجمن ۴۲۷
- وَنَا خَن چایَسَدَس انجمنی ۴۲۷
- وَنَه مَنگوهیتی چایَسَدَس دهم دهم رودی است ۴۲۷
- وَنَدانا تو چایَسَدَس دیو مرک ۴۷۵
- وَنَسپَو بیش چایَسَدَس پزشک و دارو ۵۷۷
- درمان همه چیز
- وَنسپَه چایَسَدَس فرشته ایست که از برای نگهداری  
ید
- ده گاشته شده است ۳۲
- وَنه رَک چایَسَدَس گرگ ۴۵۹

- ویونگهوت جاپ «سوس» ویونگهان پدر جشید ۱۸۰  
 ویستور و جاددم «د» یکی از ناموران از خاندان نوذر ۲۶۵  
 ویش جادیم زهر ۱۷۵  
 ویشتت جادیم «سوس» وقتی که دایره ماه رو  
 بکاهش است ۳۲۳  
 ویس پیتی جاددم «سوس» بزرگ ده دهخدا ۴۳۵  
 ویذد فشو جادیم «سوس» کشور جنوب عربی ۲۳۱  
 ویسپ نورو اشق جاددم «سوس» «د» «ج» «سوس»  
 پدر آشت ائوروت رقیب بی کشتاسب از تورانیان  
 دیویسنا از قبیله خیدون ۳۸۹

(م - ن)

- ها «ن» «سوس» هزارگاه ۳۵۱۳۳۲۱۸۳  
 هاون «سوس» «سوس» هاون ۲۶۹  
 هاوتی «سوس» «سوس» هاونگاه طرف سبح ۲۶۹  
 هاوان «سوس» «سوس» بزرگترین پیشوای دین دارای  
 نخستین درجه بوده است ۲۶۹  
 هاووم «سوس» «سوس» هاوم گیاه و شربت هاوم و اسم  
 فرشته است ۲۶۹/۱۶  
 هاووروات «سوس» «سوس» «سوس» خرداد امش سپند ۹۵/۱۵  
 هاوورو «سوس» «سوس» هاوم رسا بی عیب ۹۵  
 هاوشینگه «سوس» «سوس» «سوس» هاوشنگ ۱۷۹  
 هاوشرونگه «سوس» «سوس» «سوس» خرد ۲۳۵/۲۱۳  
 هپت «سوس» «سوس» هفت ۷۵  
 هپهنگ «سوس» «سوس» «سوس» «سوس» «سوس» هفت ۱۱۰

- هَپْتَوَ کَرشَوَرِ سَ سَ سَ سَ - و سَ (سَ سَ) هفت کشور ۴۳۱
- هَپْتَوَ ایرِنگَ سَ سَ سَ سَ - د (سَ سَ) هفتورنگ ۳۲۸
- هَرَبَئِی سَ سَ سَ سَ کوه هرا هَرَبَرز البرز ۲۱۲، ۱۳۱
- هرا برزئیتی سَ سَ (سَ سَ) هَرَبَرز البرز ۱۳۳
- هَرِتَ سَ سَ سَ یک قسم ناخوشی است ۲۷۵
- هَرَاوَ سَ سَ (سَ سَ) هرات ۴۳۱
- هَزَنگَرَوَ سَتُونِ سَ سَ (سَ سَ) - د هزار ستون ۲۹۱
- هَمَ سَ سَ تَابستان ۳۹۷
- هَمِپَتَمِیدَیَه سَ سَ سَ سَ سَ سَ سَ ۴۳۱
- همپتدم ششمین گهنبار ۵۹۵
- هَنگَنَ سَ سَ سَ سَ هَنگ افراسیاب ۲۱۱
- هشی سَ سَ سَ دیوی است ۱۵۳
- هَوَ تَنوسا سَ سَ سَ زن کی گشتاسب ۳۸۷، ۲۶۷
- هَوَ بَایرِیَه سَ سَ سَ سَ سال نیک سال رزق و فراوانی ۳۶۷
- هَوَ مایا سَ سَ سَ سَ هَوَ مِیا سَ سَ سَ همایون
- فرخنده و اسم دختر کی گشتاسب که همای گویند ۳۹۱، ۲۸۹
- هومیگَ سَ سَ سَ سَ یکی از تورانیان دیویسنا ۲۸۷
- هَوَگَوَ سَ (سَ سَ) اسم خانواده جاماسپ و فراشوشتر ۲۷۹، ۲۲۸
- هَوَرِ خَشِیَتَ سَ (سَ سَ) - (سَ سَ) خورشید ۳۰۴، ۱۸۰، ۱۵
- هیزوارینَ سَ (سَ سَ) نیرو؟ ۲۳۷
- هیتاسپَ سَ سَ سَ اسم کسی است ۲۰۲
- هَوَ تَوَ سَ (سَ سَ) دارندۀ گلۀ ورمۀ خوب ۱۸۰
- هوشیتی سَ (سَ سَ) منزل نیک ۱۰۱

(ی = ۳)

۲۹	یا تو و سوسود جادو
۵۹۸'۱۰۱	یار و سوسود (۸) سال
۵۹۸'۱۰۱	یائیریه و سوسود (۸) سالی فصلی
	یشا آهو و یشریو و سوسود (۸) سالی و یشا آهو و یشریو
۱۰۳	معروف یشا آهو
	یز و سوسود فدیبه آوردن قربانی کردن عبادت
۲۱۷	کردن پرستش نمودن
۲۱۷	یزت و سوسود (۸) ایزد
۱۲	یشن و سوسود (۸) یشنا
۱۲	یشتی و سوسود (۸) یشت
۱۲	یشتر و سوسود (۸) یشتر گزار پرستنده
۵۲۵	یون و سوسود (۸) جوان
۵۵۷	یو و سوسود (۸) جو گندم
۱۸۰	ییم و سوسود (۸) جم
۱۸۱	یم و سوسود (۸) تو امان
	یو ایش و سوسود (۸) یکی از ناموران و یو ایش از
۲۶۹'۶۶۲	خاندان فریان

# غلطنامه

صواب	خطا	سطر	صفحه
Iranische	Iraniche	پاورقی	۳۵
داغ باطله	داغ باطل	۳	۳۶
دئنا daena	دئن daena	۱۷	۴۲
Xādhātā	Xādhātā	پاورقی	۴۲
بشکل آدمی	بشکل آدم	۲۳	۴۳
مارکوارت	ماتورات	پاورقی	۵۹
پادشاهان	پادشان	۳	۸۰
کاتپاتوکا	کاپاتوکا	پاورقی	۸۳
کاتپاتوکا	کاپاتوکا	۱۴	۸۴
چنانکه	چنانچکه	۱۹	۹۵
این روز	این رز	۲	۹۶
زئیر یج	زئیریک	۶	۹۶
Kultur	Kultur	پاورقی سطر ۱۸	۱۳۱
برخی از	هریک از	۳	۱۵۸
اردویسور	اردیسور	۱	۱۶۵
سینه های	سینه های	۵	۱۶۷
کاتپاتوکا	کاپاتوکا	۲۰	۱۷۴
Adamsage	Adamsage	پاورقی سطر ۴	۱۸۸
زشم زان سپس اترط آمدید	زشم زان پس اترط آمدید	۴	۱۹۷
از فرگرد	از فقره اول نهمین	سطر ۷-۸	۲۰۲
اول وندیداد فقره ۳	فرگرد وندیداد		
پشن	پشنیه	پاورقی سطر ۵	۲۰۲
تواریخ ماسطور است	تواریخ ماسطورات	۲۰	۲۰۸

صفحہ	سطر	خطا	مواپ
۲۱۳	۴	میں سے روئے	میں سے روئے
۲۱۴	۲۲	میں سے روئے	میں سے روئے
۲۳۱	۱۰	میں سے روئے	میں سے روئے
۲۵۵	۴	میں سے روئے	میں سے روئے
۲۶۷	فقہہ ۷۸	میں سے روئے	میں سے روئے
۲۷۱	یاورقی سطر ۱۱	میں سے روئے	میں سے روئے
۲۷۷	یاورقی سطر ۱۶	میں سے روئے	میں سے روئے
۲۹۱	فقہہ ۱۱۸	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۰۶	۱۷	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۱۷	۱۱	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۲۶	۶	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۳۴	۱۲	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۴۵	یاورقی سطر ۹	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۶۹	یاورقی سطر ۳	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۷۷	فقہہ ۲	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۷۷	یاورقی سطر ۱	میں سے روئے	میں سے روئے
۳۸۹	یاورقی سطر ۱۹	میں سے روئے	میں سے روئے
۴۰۵	۱۰	میں سے روئے	میں سے روئے
۴۲۳	۲۰	میں سے روئے	میں سے روئے
۴۶۳	فقہہ ۷۶	میں سے روئے	میں سے روئے
۴۸۵	۴	میں سے روئے	میں سے روئے
۴۹۹	۱	میں سے روئے	میں سے روئے
۵۳۵	یاورقی سطر ۲۵	میں سے روئے	میں سے روئے
۵۴۷	۲۰	میں سے روئے	میں سے روئے
۵۴۷	۲۰	میں سے روئے	میں سے روئے
۵۶۹	۳۱	میں سے روئے	میں سے روئے

# اعلان

انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، ممبئی و ایران لیک

تألیفات پور داود

- |  |                |
|--|----------------|
| تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان ۵ قران                   | ایران شاه      |
| نطقهای پور داود در هندوستان راجع بآئین و تاریخ و لغت         | خرم شاه        |
| ایران قدیم ۳ قران  |                |
| سرودهای مقدس پیغمبر ایران زرتشت اسپنتان (جزوی از اوستا)      | گاتها          |
| با ترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی جلد مقوای ۱۲ قران |                |
| جلد خوب ۱۵ قران  |                |
| رساله ایست راجع بظهور سوشیانس موعود مزدیسنا ۲ قران           | سوشیانس        |
| دیوان پور داود بانضمام ترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای      | پوران دخت نامه |
| ایرانی قیمت جلد معمولی ۱۲ قران جلد خوب ۱۵ قران               |                |

## پیک مزدیسنان

کتابی است راجع بتعلیمات و فلسفه مزدیسنا  
تألیف دینشاه جی جی باهای ایرانی (سلیستر)

بیست مقاله قزوینی

جلد اول کتابی است مشتمل بر مقالات ادبی و تاریخی دانشمند معروف  
میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی باهتمام پور داود در  
ممبئی بطبع رسیده

محل فروش هندوستان، ممبئی

Iranian Zoroastrian Anjuman,  
Shapur House,  
Cawasji Patel Street, Fort, Bombay.

Iran League,  
Cama Street,  
Bombay

ایران طهران کتابخانه طهران خیابان لاله زار کتابخانه کاوه خیابان ناصریه

رشت سرای دو مرتبه حجره آقامیرزا عباس زرکش

اروپا برلن اداره ایرانشهر



Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,  
Then bring into vogue the Holy Sovereignty of  
Khshathra.

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love,  
Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes  
His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor,  
He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last  
The Mazdayasnan Religion also shall endure.

---

Now let us see what is the ultimate goal, what is the object desired, what is the final aim in the Mazda-yasni religion. It is this: through piety, truth, righteousness, cleanliness, effort and exertion, valour and generosity, charity and benevolence, learning and wisdom, optimism, patriotism and friendship with all humanity, it is evident that the reward in this world is happiness and peace, and prosperity and joy, rest and comfort, glory and greatness, and after this period of happy and pleasant earthly existence has ended, the ultimate hope of bliss in the other abode, corresponding to the teachings of the Sufi philosophy of Iran, is thus described in para. 2 of Yasna 40 (Haptain Haiti): "O Ahura Mazda, Thou hast reserved this reward for us in this world and the world divine, so that thereby we may attain to Thy propinquity and live eternally with Thee and with Truth."

The key to salvation, Holy Zarathushtra  
Entrusts in the hands of each one of us.

He announces that a man, by his own deeds,  
Becomes fit for the Court of Ahura Mazda.

There is no path but the path of Truth (Asha),  
In this world full of clamour and noise.

Beware, and go not by any other way,  
Take heed, and be not thyself in some mirage  
and wilderness.

Strive for the perfection of thine own soul,  
That thereby thou mayst be in joy To-morrow.

Verily he would be a ruler and a leader  
Who obeys implicitly the heavenly command.

Hoist in thy heart the banner of Truth (Asha),  
Pitch firm the tent of the Good Mind (Vohu Manah).

means "related to Arya (= Iran)". The meaning of this word is the same as "Iran" of to-day. In my translation wherever these words appear in the Yashts, I have translated them by the word 'Airya' or 'Arya'. I believe, the right course would have been to translate them as Irani and Iran, so that it may be clearly manifest to what extent our Holy Land has been remembered in our ancient sacred scriptures. There is not the slightest doubt that in ancient times, the Iranians called themselves 'Airya'. Darius the Great, in the rock inscriptions of Fars (at Naksh-e-Rustam), calls himself an 'Airiya'. Thus: "I am Darius, the king of kings, the king of many countries and nations, the king of this great and vast land, the son of Vishtaspa the Achæmenian. I am from Fars and the son of one who came from Fars. I am an Airiya (= Iranian) and claim my descent from Arya (=Iran)." <sup>16</sup>

In Achæmenian Persian, the word 'Airiya' always means "Iranian". As Herodotus himself writes, the Medes were formerly known as Airiya.<sup>17</sup> In short the word 'Airya' in the Avesta, 'Airiya' in Achæmenian Persian, and 'Irani' in modern Persian, are one and the same. Corresponding to what has been stated in the rock inscriptions of Darius above quoted, in para. 56 of the Teshter Yasht it is stated: "If the angel Teshter is held in reverence, no hostile army will enter the kingdom of the Airyas (Iran), no floods, no poison, no chariots of enemies, no hostile army with hoisted banners will visit the land." With reference to the central dominion known as Kh<sup>v</sup>aniras Bami which is said to be the abode of the Iranians, refer to page 433. Although this attachment of the Iranians to their own country is so well manifested in the Avesta, yet this love has not prevented the Avesta from speaking well of other kingdoms too. In paras. 143 and 144 of the Farvardin Yasht, next to the Fravashis of the Iranians, praise and blessings are showered upon the Fravashis of good men and women of foreign countries, four of which are specifically named which we shall comment upon in their proper place.

<sup>17</sup> Herodotus, VII, p. 62; also 'Aufsätze zur persischen Geschichte, von Th. Noldeke, Leipzig, 1887, S. 148.

which, here and there, we hear from some source or another, that the ancient Iranians had no great attachment for their own country,—a false belief, the origin of which I do not know,—the sacred volumes of the ancient Iranians prove the fact beyond all doubt that they were never devoid of this great feeling. Apart from the fact that ancient historians have always described Iranians as having a great love for their country, in a book named after Emperor Maurice of Rome, it has been reported by the Byzantine historians of the sixth century that the Iranians had great love for their country, and then comments are made about their valour and their war-time organizations. We must remember that this is an admission which comes from the pen of enemies, though they have not hesitated to use any amount of unbecoming and abusive language about the Iranians. Evidently, they could not possibly deny to the Iranians the great qualities for which they were famous.<sup>16</sup>

Further, if the rock inscriptions of the Achaemenian Emperors, where Darius the Great earnestly prays before the Court of Ahura Mazda that his land may never be overwhelmed by a hostile army, by a famine and by the spirit of untruth, do not mean that the Iranians were full of love for their country, what else could the inscriptions mean? He had not left a single powerful kingdom unconquered on the face of the earth that he might be afraid of the probability of a particular enemy over-running Iran in his time. Is his prayer then merely for the permanence of his own sovereignty and not for his beloved Iran for all time?

In the Avesta repeatedly we meet with the word 'Airya', as for instance, in the *Khordad Yasht*, para. 5; *Aban Yasht*, paras. 49, 58, 62 and 117; *Teshter Yasht*, paras. 6, 36, 56, 58, 61; *Meher Yasht*, para. 4; *Ahmad Yasht*, para. 5; *Zamyad Yasht*, para. 56, 62; *Vendidad*, Farg. 19, para. 39, etc. This word means "Irani" or "Persian". A similar word 'Airyana' which appears in *Ahmad Yasht*, para. 1 and in the smaller *Siruza* and the bigger *Siruza*, para. 9, etc., also

<sup>16</sup> *Byzantine Geschichten von Landern und Völkerkunde* 5. 15. Jhd. von Karl Doerich Leppin, 1912, p. 36.

Knowledge, because of his good thoughts, good words and good deeds, and prayed to it for steadfastness of purpose, for the power of hearing things, for strength of his arms, for the health of his body and the power of his vision." In the smaller Haptan Yasht, paras. 1 and 6, mention is made of 'Khratu' which means "wisdom and learning", and distinction is made between "natural wisdom" and "acquired wisdom". It is stated there: "We praise inborn wisdom created by Mazda. We also praise wisdom acquired through learning which is also created by Mazda." Para. 126 of the Meher Yasht and para. 16 of the Sarosh Yasht Hadokht may also be referred to. Ashas has been observed, knowledge and learning, which are the foundation of happiness worldly and divine, have never been neglected in the 'Mazda-yasni' religion.

Zamyad Yasht, which refers to the royal glory of Iran, beautifully brings out the fact that hope and optimism are necessary for the progress of man and for success in all his efforts. According to the contents of that Yasht, glory and greatness are the birthright of Iran, and they will not be wrested from it as long as the world endures, and at the end of time, this glory will be entrusted to the 'Soshyants', the promised ones of the 'Mazda-yasnan'.

Throughout the Avesta and in the body of the Yashts, particular stress is laid on men exerting themselves in cultivating the earth and making it prosperous, and in rearing flocks and herds, and protecting all good animals useful to men, and it is due to such habits and intrinsic virtues that the glory of Iran has evidently out-distanced in time, the glory of her two enemies, Greece and Rome.

At the end of this discourse, we think it incumbent upon us to direct our attention to a very important point, *viz.*, one of the attributes praised in the Avesta, of which at this moment, our country is in the greatest need, and without which it would never work out its salvation. That particular attribute is what we understand by the word "patriotism" to-day, and which our illustrious forefathers dearly cherished for our beloved land. Contrary to the rumours

against the army of Ahriman, men are necessarily taught and inspired with the quality of courage and manliness. Just as the 'Mazda-yasni' Faith made the ancient Iranians well-known for their quality of truthfulness, in the same way it made them renowned in the East and the West for their courage and might, and made them so often victorious and triumphant in the field of battle.

If we should wish to comment on all the good moral traits expounded in the Yashts, the discourse would be inordinately lengthened. Therefore, shortening the subject necessarily, we might say that in each of the Yashts some particular attribute becomes the object of the theme. As for instance, in the Roshni Yasht, the attribute of justice is referred to. In the stanzas of this Yasht, each one of the seven regions of the earth, from the summit of the mountain Hara and the shores of the ocean Frak-kart, to the heavens, the moon and the sun, the stars and the endless expanse of light, and the highest heaven are mentioned and wherever Rashnu, the angel of Justice, may be, his help is sought for.

In the Farvardin Yasht, charity and benevolence are inculcated. The Frava-his of the departed ones who, at the end of every year, at the period allocated to them (at the time of the Nowroz), come down from the heavens to see those whom they have left behind, are anxious that their survivors here should contribute their mite for the sake of the God of goodness, so that they may be happy and again ascend to the heavens in joy and pray to the Almighty Ahura Mazda for the permanence of joy and happiness and the increase of prosperity of those who are left here. The angel of Charity is known by the name of Râhâ, and is referred to in para. 3 of the shorter Haptan Yasht.

In the Din Yasht, Chistâ, that is, "knowledge and wisdom", is spoken of and praised. In the first para. of the said Yasht, it is stated: "We praise knowledge the best created by the Holy Ahura Mazda, knowledge which shows the right path, knowledge which makes us reach the goal." In paras. 6 and 7 of the same Yasht, it is stated: "Zarathushtra praised

ears, a thousand eyes and ten thousand sentinels, ever wakeful night and day, is said to be standing on the summit of a very high tower, keenly watchful that he may give adequate punishment to any one who speaks an untruth and breaks his promise. In the chariot of this valiant angel, whose hands reach from East to West of the world, are a thousand arrows and bows, a thousand lances, a thousand swords and a thousand maces. All that armoury is for use against the speaker of untruth and the breaker of promise. Mithra brands a liar's heart with the loss of his children, he makes his house desolate, he lays waste his lands and flocks. In the field of battle he brings him defeat, deprives his life of joy and holds him back from gaining his reward on the day of judgment. In the Meher Yasht, the best recompense and the worst punishment are assigned to the truthful and the liar respectively. To the extent to which the conception of good and evil was possible to mankind in those distant ages, to the extent to which in those ancient times it was possible for them to express their thoughts in language, to that extent is truth extolled and untruth despised in the Meher Yasht, and it is done in such a marvellous way that we bow down our head involuntarily in respect and esteem, before the sublime morals of our great ancestors whilst reading the Meher Yasht.

Amongst the other acceptable attributes and praiseworthy morals, what draws the attention of a man particularly is the attribute of courage. All the Yashts are full of heroism and manliness, horse-riding and combats, archery, etc. All the angels are poetically described as clothed in silver or golden armour from head to foot and everywhere the blessings of success and victory, strength of heart, resolute endurance, fleet horses, etc., are sought as blessings from the valiant angels. In a religion where the world is considered a battlefield between the forces of good and evil, in a religion where mortals are exhorted to exert their utmost in a fight

Courage and Justice;  
Benevolence,  
Learning and Optimism

The influence of the teaching of the Avesta against  
 Inscriptions of falsehood can be readily seen in the Cuneiform  
 Darius inscriptions of Darius at Behistun and Fars. This great Achaemenian emperor says in his inscriptions at Behistun:—"O thou, who shalt be a sovereign, in times hereafter, refrain particularly from the evil of untruth if thou shouldst wish this realm of ours to endure. Whoever tells a lie, give him condign punishment." Farther on he says: "With the help of Ahura Mazda many other works have been accomplished by me, which have not been recorded in these inscriptions lest in future any one reading them may consider that my deeds are exaggerated, and possibly not believe them, and think that I was speaking an untruth. Lo! believe this that has been done by me. Ahura Mazda and the other angels helped me, for neither I, nor my royal house have ever been vengeful, tyrannous or liar." In another place he says: "O thou, who shalt be a king in the future, do not make friends with a liar or a tyrant but give him his due punishment." In his inscriptions at Takht-e-Jamshid, he says: "Darius the King speaks: 'May Ahura Mazda and his angels come to my help. May Ahura Mazda ward off from this realm all hostile armies and protect it from the evil of famine and untruth.'"<sup>14</sup> Our object in citing these passages is to show how the teachings of the Avesta had influenced our ancient Iranians and had made them the friends of truth while a lie was abhorrent to them.<sup>15</sup> These last passages from the inscriptions at Takht-e-Jamshid are practically a perfect interpretation of the teachings of the Avesta in Achaemenian Persian.

The most vicious of men is he who sides with the army of *dragrūt* or *har*. Is it not wonderful that in that dim and distant past our ancestors so thoroughly understood the beauty of truth and the odiousness of untruth? Meher, the angel of Light, who is the guardian angel of promise and compact, poetically described as possessing a thousand

<sup>14</sup> *Die Keilm. Inschr. des Ach. emenden von Weisbach*, Leipzig, 1911.

<sup>15</sup> '*Khosrowanush*', by George Duxson. (Bombay, 1905, Shamsi) pp. 61-73.

discourses written in that behalf in this volume.<sup>12</sup>

Further the ideas in 'Mazda-yasni' about the end of the world and the advent of Soshyant and the day of judgment and the resurrection of the dead, the bridge of judgment, the balance, heaven, purgatory, and hell have prevailed in all other religions from and through Iran.

One thing on which most particular stress has been laid in 'Mazda-yasni', (and because of the great insistence and importance with which it is constantly urged may be considered to be the very basis of this religion,) is Truth. There is no room for surprise that the ancient Iranians were renowned in the world for truthfulness and even their worst enemies, the Greeks, could not deny them their due on this point, for Herodotus himself writes: "Iranians taught their children from the age of 5 till they reached the age of 20 to become perfect in three things: (1) Riding, (2) Archery, and (3) Truthfulness." Some lines later he says: "The Iranians will not mention anything which they are forbidden to do, for before them, untruthfulness is a great disgrace. Likewise they consider it a shame to be in debt, for according to them, a man who borrows money will necessarily have to be untruthful."<sup>13</sup>

The highest ideal and goal of a follower of 'Mazda-yasni' is to attain to the attribute of 'Ashavan', that is, to be truthful and righteous. There is no need for us to cite passages for truth and righteousness from the Avesta, for every page of this Holy Book which we may open, will be found full of praise for the quality of truth and contempt for untruth. Just as a man is expected to exert himself to embody in himself this divine attribute of truth, in the same way he is exhorted to avoid untruth which is a quality of the spirit of evil. Untruth known in the Avesta as *druj* is the most dreadful of all demons in whose hands a man may unfortunately fall.

<sup>12</sup> As regards the philosophy of Amesha-Spentas, also see 'Paik-o-Mazdayasnan', Volume I, by D. J. Irani. (November 1927.)

<sup>13</sup> Herodotus I, 136 and 138.

instance, no question can appear more surprising to us than the birth of Jesus as described in the beginning of the New Testament. We must, however, not linger over the incident of his miraculous birth: we ought, rather, to devote our attention to the fact of that great personage giving up his life on the Cross in pursuit of his ideals. In perusing, therefore, such supernatural portion of the contents of a religious book, which does not harm anyone, we must devote our attention to the ethics and morals treasured in them, which are capable of bringing benefit to the people generally. We share the mention of problems of such supernatural influences in our holy books in common with all other religions. What distinguishes them from one another are the ethics and morals contained in them, and moreover the mode of worship, the usages and ceremonials that are to be found particularly in each of them.

The external symbols of 'Mazda-yasni', which distinguish it from other religions are Ab-zôr, **Ceremonial Symbols** Hom, and Barsam, which are the principal means of prayer. Each one of them indicates a special object, about which we have spoken in its proper place. All these three must be regarded as a motive for worship, for preparing Ab-zôr, and squeezing the Hom plant, and tying and untying the branches of Barsam, entail the chanting of Avesta and praying and praising the Almighty. Similar practices and observances with special instruments and utensils are to be found in the temples of Brahmans, the synagogues of Jews, and the churches of Christians.

Apart from the outward ceremonials we find in 'Mazda-yasni', contrary to all other religions, the great importance assigned to this world and the life herein, that is, the joys of this world are not considered as in any way derogatory to the happiness of the next as we have noted before. The other important points to be noted in 'Mazda-yasni' are the philosophy of Amsha-Spentas and of Farohar, for which the reader may be referred to the two particular

weakness is not to be found in the 'Mazda-yasni' religion. It teaches us not to submit to any calamity; it teaches us that all things evil and bad have no right to live in this God-created world; they must perish to keep the expanse of the world clear from all molestation for the friends of Ahura Mazda. An instance of this we find in paras. 7-9 of the Ardibehesht Yasht: "O Wind blowing from the North! be gone; O Diseases! go away; O Evil Spirits, O Disorders and Noises! get away; vanish, O Fever! perish, O Tyrant!..."

In the 'Mazda-yasni' religion, what attracts our attention

The holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta

more than anything else is the mention of the holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta, viz., good thoughts, good words and good deeds. In every page of the Avesta, it is repeated. Not one single good work in the world can exist beyond the all-embracing circle of these words. Whoever is the possessor of these three radiant gems, has reached the treasury of divine secrets. That man has reached the state of perfection and has embodied in himself all the divine attributes.

Ahura Mazda sees no happiness or wealth more worthy of His chosen Prophet than these, for in para. 18 of Aban Yasht the wish is expressed that Holy Zarathushtra, the son of Pourushasp, will always think, will always speak and will always act in accordance with this Divine Message; and Zarathushtra, too, in his turn expressed the same in the Gathas. And then throughout in the Avesta the same yearning for the blessing of this holy triad for all the followers of the 'Mazda-yasni' is expressed. It is not my object to give in detail all the principles of 'Mazda-yasni'. That would occupy much more space than the few pages of this introduction could afford. My object is to speak generally about the contents of the Yashts and give an example or two from their pages for illustrating my points so that the understanding of the rest of the Yashts may become easier. In the Yashts, too, we come across topics, out of the ordinary and supernatural beyond human comprehension, and often opposed to the principles of science, just as we meet with similar topics in the books of all other religions. For

In para. 22 of *Sarosh Yasht Hadokht* it is stated: "We render our praise to the entire good creation." Thus we see that the meaning of the famous line of Sa'adi: "I am in joy with the whole world, for the whole world proceeds from Him, - I am in love with all creation, for the whole creation is from Him," is completely borne out by the Mazdayasni Faith.

This honour and homage is not paid particularly to the material creation only, but individual good attributes which are also represented by individual angels, are remembered with joy. Such are, for instance, justice and love, courage, might and victory, benevolence and majesty, religion and learning, truth and righteousness, purity and well-being, patience and clemency, the truthful word and the ancient traditions, etc. A group of these angels has been mentioned in particular in para. 21 and 22 of *Sarosh Yasht Hadokht*. In opposition to this group of angels whatever is bad or ugly, disreputable or harmful, either corporeal or incorporeal, like nasty wind and ill tempers, skilful sleep and falsehood, greed and anger, etc., is said to be bodied forth in evil spirits, raised up by the Evil Mind against mankind.

Contrary to the religion of the Hindus, in which the killing of even a harmful animal is not permitted, so much so that on the festival of 'Nag Panchami', milk is given to serpents, and of the Jains, a sect of Hindus who will not touch a noxious insect if found on their person, but will leave it there, not to mention the Brahmins and Vaishnavs who do not slaughter animals or take any kind of animal food, in the Mazdayasni religion it is imperative to fight against anything that is harmful, and the killing of noxious reptiles is considered a meritorious act. In ancient Iran it was compulsory for the Mandeans to go about with a stick in their hands with an iron head (called in the Avesta *Khratava-kam*, "reptile killer", and in the Pahlavi, *Mâr-qan*). The snake, through the misplaced kindness of the Indians, drank milk from their hands, and yet every year sting and kill a large number of them. It is worthy of note that such sort of

Curtius, Dinon and others<sup>11</sup> have recorded, about the pomp and glory of Iranians, is also quite apparent from the Yashts themselves. Many a mention do we find therein of palaces of a hundred shining columns, of scented and fragrant beds and glittering and sonorous wheeled carriages, neighing steeds and cracking whips, of swords and arrows, and maces and lances and helmets and armours of silver and gold, of rich gold-embroidered robes and cloaks, of crowns and necklaces, and ear-rings and armlets set with gems. Naturally in a religion where life is not considered as a thing abject, and where the happiness of the future is not made conditional upon a miserable present, all the joys of life are welcome. Whatever thing in the world is beneficial or useful, the religion is friendly to it and seeks it. Similarly, whatever thing from which a possible harm may come or which may be a source of trouble or grief must be considered as inimical, for the destruction of which a man must exert himself.

Consequently, it is entirely logical that in the 'Mazda-All things good yasni' religion, the heavens and all they and beautiful are contain, the sun, the moon, the stars, holy etc., and the earth and all that is on it like waters and vegetation, fire and metals and useful cattle, etc., are considered sacred and precious, and homage is rendered to every angel to whose care these are consigned, and thanks are offered to the Court of the great Creator, through His divine emissaries, for the joy-bringing gifts of variegated lights, of fertilising waters, for life-giving vegetables and useful animals; and even the natural sights which bring comfort and delight to the eyes of mankind are appreciated and thanked for. As for instance, the summits of mountains, the high-soaring birds are mentioned in the songs of praise in paras. 3 and 6 of Yasna 42. In short, whatever is good and beautiful is holy. Repeatedly in the Avesta, the whole good creation is remembered and we will give one instance, *viz.*, para. 3 of Yasna 42 where it is stated: "To all things good and beautiful we render our homage of praise."

<sup>11</sup> Rapp: die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. Römi. quellen, S. 102-103.

law or spirit (see para. 17 of the Aban Yasht). Similarly in para. 15 of the Tir Yasht, Ahura Mazda says: "I created Teshter, the angel presiding over life-giving rain, worthy of homage like Myself." In the same way in para. 1 of the Meher Yasht, Ahura Mazda speaks in identical language about Meher, the Angel of Light.

As the foundation of monotheism is laid in 'Mazdayasni'

This world should be full of Joy and Happiness in the supreme and divine sovereignty of Ahura Mazda, special importance is consequently given to the thoughts of glory and greatness, strength and power in the Zoroastrian religion. Contrary to the other great religions, the 'Mazdayasni' does not turn its face away from a good and glorious earthly existence. Life is something good and noble. The world with everything in it is a holy gift. Joy and happiness are gifts from God to men and we should not deprive ourselves of them. Poverty and destitution are the acts of Ahriman. In the hope of getting reward in the next world, we should not shut our eyes to the material beauties of this world. Distress and abject misery in this world are not the wherewithals to obtain honour and dignity in the other world. On the last day of judgment, wages will be paid to that man who by his endless efforts had tried to make this earth prosperous and had sought to make mankind happier. The abode of the highest heaven is pledged to the beauty of a man's actions in this world. The man who exerts his utmost for the happiness and welfare of others and brings these to them, himself shares the happiness which results from the efforts of others, and will eventually be in happiness and joy. Probably because of these fundamental principles, we read so often in the books of scholars and Orientalists that the 'Mazda-ya-sni' religion is very appropriate to the life of the present age.

Repeatedly we come across passages in the Avesta, that wealth and a large family, a prosperous home and plenty of children, horse and carriage, herds and flocks of cattle, corn-yielding fields, even a variety of eatables, are considered as things worth desiring. Whatever the ancient Greek historians such as Herodotus, Xenophon, Ctesias, and

Ahura Mazda with the group of the holy Amesha-Spentas and the other angels rules in His divine kingdom of heaven, which sovereignty of His is known as *Khshathra*. Everything in the world, spiritual and material, is under the protection of one of His divine emissaries or angels; the heavens and the sun and the moon, the stars and the endless source of light, the atmosphere and the swift-flowing winds, the land and the running waters, the vegetable and the animal kingdom, the life-giving fire, the useful metals, etc. are severally under the protection of a particular angel. Within each of these good creations, a divine essence is lodged as a trust, known as its *Farohar* (*Pravashi*).

Split open the heart of every atom,  
And you will find a sun shining within.

This One Supreme and Only Real Lord Ahura Mazda, although He is everywhere, has His holy abode which is known by the word '*Garo-demâna*' or the "House of Songs". The law of Order established in this divine kingdom particularly attracts notice, as nothing in the world can act independently or place itself beyond the circle of divine command. This divine sovereignty, one might say, was the ideal of the Achaemenian kings who, for over two hundred years, through their organization and establishment of law and order, brought within their rule, a very large portion of the populated globe, and the history of the world knows not of an empire of this greatness, organization and duration.

And although Ahura Mazda is the all-powerful and supreme Creator, and although all glory and strength is completely attributed to Him, yet even for the Divine and Holy Presence pride or arrogance has not been considered proper. Hence Ahura Mazda Himself, the glorious giver of all laws and commands, OBEYS THEM HIMSELF and to give an example of the divine quality of humility to mankind, when He established His angels in the charge of things or attributes, as for instance Anahita, the guardian angel of water, He Himself first pays homage to His own created

him astray from the caravan of happiness. Betwixt these two, a human being is required, with mental resolution and courage, to strive and fight against the spirit of evil and see that the kingdom of his existence is not conquered by the evil-wishing Ahriman. All the pages of the Avesta bring immediately before the vision of our mind this arena of fight between evil and good. All agreeable attributes like truth, righteousness, courage, benevolence, justice, effort and exertion are represented as confronted by and fighting with untruth, deceit, fear, envy, oppression, sloth, etc. As long as the world will last, this fight will last. The kind Providence, the benevolent Ahura Mazda, sent His Prophet and His teachings so that mankind might be victorious in this great battle. Through this religion of truth, He placed destructive weapons in the hands of mankind to resist the onslaught of the legions of untruth and falsehood. It is particularly noteworthy that in the 'Mazdayasni', pessimism and despair are not known, and mankind is assured convincingly that they will be finally victorious in their fight on the side of right, and eventually promise has been given that, in the end, 'Soshyant', that is the Mazdayasni Messiah, would vanquish

The final Triumph  
of the Good

Ahriman. As stated in paras. 88 to 96 of the Zantya Yasht, "After the advent of 'Soshyant', the world will be filled with justice and wisdom. Happiness will prevail continuously in the world. Good thought, good words and good deeds will always be victorious, the world will be cleansed of all untruth, all anger will vanish, and truth will for ever vanquish lie. The evil world will be finally destroyed by the good mind and the two Amcha-Spentas, Haurvatat and Ameretat, will eventually overthrow the devil of hunger and thirst."<sup>1</sup>

<sup>1</sup> This beautiful prophetic passage of Zantya Yasht, either literally or as an allegory may be taken as a forecast of the Messiah who we have had during the last two centuries, and it is also according to Christian scriptures for the spirit of these who have seen the good and evil in the times of the fight between right and wrong as before (D.D.C.).

He is the One Creator Without Beginning and Without End. All that has been, and is, and will be, proceeds from Him. In Hormuzd Yasht approximately some sixty names of Ahura Mazda are enumerated and all the attributes which can be assigned to the one wise, kind and supreme Creator have been given to Him. In order that no accusation may be made against the Creator, as in the following lines of Nasere-Khosrove-Alavi,

“O Lord to speak the truth, all mischief proceeds from Thee ;

However, I cannot mention this out of sheer fear,”

His Being is considered free from all evil. With reference to His good creation, God is in the position of father, and hence all diseases and calamities and all the unpleasant events to which a man is susceptible in his journey through life, the harm which may reach him through the claws of wild beasts or the poison of harmful reptiles, all the poverty and destitution, sorrow and unhappiness, and eventually death which overtake him, are not attributed to the Almighty.

Consequently everything ugly and harmful has been attributed to the spirit of evil, Ahriman. Ahura Mazda from the pure and spiritual world of Fravashis, created man, and made him pure and untainted. Ugly attributes which tarnish the mirror of his mind, woes and calamities which overpower him, proceed from the evil suggestions of Ahriman and his influence. However, that divine essence, that ‘rûh’ from the spiritual world which is styled Farohar (Fravashi) and which has been loaned to him, remains untainted and unalloyed. After the separation of the soul from the body it will eventually resort to the same spiritual abode from which it had descended.

<p>Man in his journey through the stages of earthly existence travels in the company of the</p> <p><b>The angel of good and the spirit of evil</b></p>	<p>angel of all good and benevolence and the ugly spirit of evil. The one strives to help him to reach the real goal, the other exerts his utmost to make him lose the path and lead</p>
--	--

the Gathas the word is not to be found, but in the rest of the Avesta we find it repeatedly mentioned.<sup>8</sup> In the Pahlavi it became *gatah* and *gatah* *Yata* in the Avesta has the same meaning as we attach to the modern Persian word *jadu, viz.*, "magic". In the Avesta this sort of sorcery has been most severely censured and is considered most heinous. Frequently the word *jaduan* means evil men who deceive and mislead mankind by their profession of magic. The word "fairy" (in the Avesta *Pairikâ*) is used in the same sense even to-day in modern Persian as when Sa'adi says:—"If they say that there is a fairy like you amongst mortals I cannot believe it."

Here all that is meant is a delicate and most handsome being, invisible to the world, who because of her excessive charm bereft mankind of their reason. This word also is not used in the Gathas, but in the rest of the Avesta it is used as the feminine of *Jadu* (sorcerer), and connotes a being deputed by Ahriman to mislead Mazdayasnans from the right path and hold them back from doing good deeds. One such fairy was Khurthairi by name who practised her fascination on the hero Kershasp.<sup>9</sup>

In the same way these fairies are poetically described as Ahriman's Amazons, not wishing well of the world and fighting with the spirit of Teshter, the guardian angel of rains, in the shape of comets so that the rains may be withheld and the lands may be rendered desolate by draught.<sup>10</sup>

In the Mazdayasni literature all the gods of the Polytheism rejected by its Founder have been de-  
**Pure Monotheism**—represented as evil spirits that deceive mankind. At the same time the foundation of Monotheism is so well laid on the other hand, that nobody could dare to conceive of a partner or an equal to Amra Mazda, the One Unique Creator

8. Hormad Yazde, 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 853, 854, 855, 856, 857, 858, 859, 860, 861, 862, 863, 864, 865, 866, 867, 868, 869, 870, 871, 872, 873, 874, 875, 876, 877, 878, 879, 880, 881, 882, 883, 884, 885, 886, 887, 888, 889, 890, 891, 892, 893, 894, 895, 896, 897, 898, 899, 900, 901, 902, 903, 904, 905, 906, 907, 908, 909, 910, 911, 912, 913, 914, 915, 916, 917, 918, 919, 920, 921, 922, 923, 924, 925, 926, 927, 928, 929, 930, 931, 932, 933, 934, 935, 936, 937, 938, 939, 940, 941, 942, 943, 944, 945, 946, 947, 948, 949, 950, 951, 952, 953, 954, 955, 956, 957, 958, 959, 960, 961, 962, 963, 964, 965, 966, 967, 968, 969, 970, 971, 972, 973, 974, 975, 976, 977, 978, 979, 980, 981, 982, 983, 984, 985, 986, 987, 988, 989, 990, 991, 992, 993, 994, 995, 996, 997, 998, 999, 1000.

9. *Yasht* 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 853, 854, 855, 856, 857, 858, 859, 860, 861, 862, 863, 864, 865, 866, 867, 868, 869, 870, 871, 872, 873, 874, 875, 876, 877, 878, 879, 880, 881, 882, 883, 884, 885, 886, 887, 888, 889, 890, 891, 892, 893, 894, 895, 896, 897, 898, 899, 900, 901, 902, 903, 904, 905, 906, 907, 908, 909, 910, 911, 912, 913, 914, 915, 916, 917, 918, 919, 920, 921, 922, 923, 924, 925, 926, 927, 928, 929, 930, 931, 932, 933, 934, 935, 936, 937, 938, 939, 940, 941, 942, 943, 944, 945, 946, 947, 948, 949, 950, 951, 952, 953, 954, 955, 956, 957, 958, 959, 960, 961, 962, 963, 964, 965, 966, 967, 968, 969, 970, 971, 972, 973, 974, 975, 976, 977, 978, 979, 980, 981, 982, 983, 984, 985, 986, 987, 988, 989, 990, 991, 992, 993, 994, 995, 996, 997, 998, 999, 1000.

10. *Yasht* 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394,

were attached to the worship of many gods; for often in the Avesta, of the *daevas* of Mazanderan and the untrue worshippers of Dilam and Gilan (Varena), mention has been made.

After his advent, the Holy Zarathushtra established the belief in the One Supreme Creator and called him Ahura Mazda, and designated all other gods of ancient times as *daevas* and evil principles, misguiding men away from the right path.

The expression *daeva*, however, retains the same original meaning amongst all other Indo-European nations except the Iranians, and the Hindus use the word *deva* till to-day to designate God, the word signifying light or brilliance in the Sanskrit language. The Greek word *Zeus* representing the premier deity among the Greeks, and the Latin *deus*, and the modern French *dieu*, all come from the same Aryan source.<sup>5</sup> It is most surprising, however, to find that the Indians have adopted the word *divâne* from the Persian language using it in the same sense of a lunatic as we do, perhaps unaware of the fact that this term of abuse has been formed by the Iranians from the word *deva* which they use to designate their Creator. Again, in the Avesta the word *daeva* has been used together with the names Karapan and Kavi, designating the leaders of religion of two opposing factions. The Karapan and the Kavi were two tribes professing the ancient Aryan faith, who had continued in their ancient polytheistic worship of various *daevas*. In the Gathas, Zarathushtra repeatedly complains about them that they are the cause of misguiding men away from the right path and that they deceive people by their false teachings.<sup>6</sup>

As stated above, the words "sorcerers" (*jadus*) and "charmers" (*paris*) are used together with the word *daeva*. As we often find their mention in the Yashts, we shall shortly refer to them. *Jadu* (sorcerer) is *yatu* in the Avesta. In

<sup>5</sup> Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen. von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage, Göttingen, 1874.

<sup>6</sup> See my Gathas, p. 93.

## MAZDAYASNI RELIGION.

The religion of the Prophet of Iran, Zarathushtra Spitaman, is known as 'Mazda-yasni', meaning thereby the "worship of Mazda",—'Mazda' being the name given to the one supreme Creator. In the Avesta the word 'Mazda-yasni' by itself and linked with the word 'Zarathushtri' is used on many an occasion to signify the religion brought by Zarathushtra.<sup>1</sup> Very often the word 'Mazda-yasni' is also used with the expression "the worshippers of truth."<sup>2</sup>

The word 'Mazda-yasna' is also used in opposition to the word *dura-yasna* referring to the worhippers of the evil spirits. In the Pahlavi commentary, the word becomes *dips-yasn*, and in the commentaries it is stated that it was a non-Iranian faith. In the Avesta the word *dura-yasna* is mostly used for the "Turanians" and has frequently been used to indicate those who follow the creed of untruth and unrighteousness.<sup>3</sup> It is appropriate here to inform the readers that wherever the word *dura* is used in the Avesta, it is used to indicate either "the falsehood" or "a group of evil spirits" or "evil minded and treacherous men". Very often the word *dura* is used in company with sorcerers and genii, all who make men miss the true path.

The word *da* used in our national myths and mostly in the Shah-Namâ, has by the passage of time acquired a wonderful significance, and come to connote hideous monster. From the Avesta itself what appears is this, that during the age when the holy books were composed, the people of Media and Gilan or at any rate some portion of them, were following the ancient Aryan creed and

1. R. 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 853, 854, 855, 856, 857, 858, 859, 860, 861, 862, 863, 864, 865, 866, 867, 868, 869, 870, 871, 872, 873, 874, 875, 876, 877, 878, 879, 880, 881, 882, 883, 884, 885, 886, 887, 888, 889, 890, 891, 892, 893, 894, 895, 896, 897, 898, 899, 900, 901, 902, 903, 904, 905, 906, 907, 908, 909, 910, 911, 912, 913, 914, 915, 916, 917, 918, 919, 920, 921, 922, 923, 924, 925, 926, 927, 928, 929, 930, 931, 932, 933, 934, 935, 936, 937, 938, 939, 940, 941, 942, 943, 944, 945, 946, 947, 948, 949, 950, 951, 952, 953, 954, 955, 956, 957, 958, 959, 960, 961, 962, 963, 964, 965, 966, 967, 968, 969, 970, 971, 972, 973, 974, 975, 976, 977, 978, 979, 980, 981, 982, 983, 984, 985, 986, 987, 988, 989, 990, 991, 992, 993, 994, 995, 996, 997, 998, 999, 1000.

1. Mazda Yasni, 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 853, 854, 855, 856, 857, 858, 859, 860, 861, 862, 863, 864, 865, 866, 867, 868, 869, 870, 871, 872, 873, 874, 875, 876, 877, 878, 879, 880, 881, 882, 883, 884, 885, 886, 887, 888, 889, 890, 891, 892, 893, 894, 895, 896, 897, 898, 899, 900, 901, 902, 903, 904, 905, 906, 907, 908, 909, 910, 911, 912, 913, 914, 915, 916, 917, 918, 919, 920, 921, 922, 923, 924, 925, 926, 927, 928, 929, 930, 931, 932, 933, 934, 935, 936, 937, 938, 939, 940, 941, 942, 943, 944, 945, 946, 947, 948, 949, 950, 951, 952, 953, 954, 955, 956, 957, 958, 959, 960, 961, 962, 963, 964, 965, 966, 967, 968, 969, 970, 971, 972, 973, 974, 975, 976, 977, 978, 979, 980, 981, 982, 983, 984, 985, 986, 987, 988, 989, 990, 991, 992, 993, 994, 995, 996, 997, 998, 999, 1000.

2. Mazda Yasni, 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413

thankful for the great care with which this work has been printed. It seems that he himself was anxious that books about the holy Mazdayasni religion should be so well printed and published that they might be a worthy offering to the Home of Zarathushtra.

It may be said that this volume is one of the best printed Persian books which have come out of a press in India, specially in view of the fact that it is printed in three characters, Zend, Persian and Latin, all of which are foreign to India. To do all this with the various marginal notes and footnotes in small characters was indeed not an easy work.

POURE DAVOUD.

FIRDAUS,  
COLABA, BOMBAY,  
*1st Farvardin 1307.*  
*21st March 1928.*

hospitality towards me, and so gathered all means for my comfort that, with his help, I was enabled, with a mind and heart at peace, to pursue my studies of the Mazdayasni religion, and to collect all information to my utmost capacity about this ancient faith. It is incumbent on me to say that for this divine wealth that I have gathered in the centre of Mazdayasnans, I ought ever to be thankful to him. For all the trouble he has taken I have no means to compensate him, but I know that if a little service is rendered by me, which may be of benefit to the Iranians in general, he will consider that to be a sufficient recompense for the trouble he has taken over me for years.

Among the learned, I am further thankful to the well-known scholar Saumastul-ulama Dr. Jivanji Jamshedji Modi who, always according to my request, furnished me with whatever books I wanted, and through whom I was presented by the revered Fathers of the Parsi Panchayet with nearly 20 books of great use to me about the Mazdayasni religion.

Another renowned scholar to whom I owe my thanks is Mr. G. K. Narman, who throughout helped me by placing at my disposal the most recent publications of European Orientalists. Books from his library he always made available to me for my use, and naturally from a great scholar who has practically dedicated his whole life to knowledge and learning, one can desire nothing more.

I am further obliged to that learned Herbad Mr. Bomanji Nusserwanji Dadbhai, M.A., who with scholarly care which is his speciality, went through the entire Avestan text of this volume and corrected it and also checked my Persian renderings and in many a time corrected my mistake.

I am further thankful to the well-known Avesta and Pahlavi scholar Mr. Behrang-e Anklesaria, who for several months and every day for several hours, personally helped me in my studies and gave me the advantage of his vast knowledge and information.

To his brother Mr. Hoshang Anklesaria, the owner of the Press, in which my publications have been printed, I am

into Persian or any other language is impossible, for it is not possible to bring out any meaning from a collection of Pahlavi words. The syntax and composition of the Avesta bear little resemblance to Persian, and consequently the translation of words only, from beginning to end, would be tormenting reading. Whoever has studied the Avestan text and gone over the translations of the Orientalists in any language, will understand well what great difficulties confronted the author in making this Persian translation, particularly because in the Persian language we possess no book about Mazdayasnan studies, from which we can reap some benefit, as regards the words, style and idiom of the ancient language. Necessarily, we have to build up the edifice with new materials, and the edifice must be so built that it may be both true to the original, as well as to the structure of the modern Persian tongue. The author has only kept in view this one point that the translation may be in modern Persian and it may be as faithful to the original text as possible. I have not made the slightest effort to give adornment to the translation. Amongst modern writers, we find considerable effort at an elegant and attractive style. Yet, from these ancient times several thousand years ago till to-day, we cannot trace a beautiful sentence like the following, which, in spite of its great simplicity, gives expression to such sublime ethics: "Thus spake Ahura Mazda, 'O, Zarathushtra Spitama, thou oughtst not to break thy promise; neither the promise given to a liar nor the promise given to the truthful, for in the matter of promises, both are solemn, whether given to the faithful or to the infidel'." (Meher Yasht, p. 2.)

As this book is the final volume which I am publishing in India, I think it incumbent upon me, in concluding, to render my thanks to the members of the Iranian Zoroastrian Anjuman, Bombay, from whom, during the period of my stay in India, I was always the recipient of kindness and affection. I am particularly thankful to its President who shouldering a great burden, discharged the dues of

accuracy of our national epics and traditions. I draw the attention of the readers of this volume particularly to peruse with care every one of the footnotes and not to overlook them, for the study of these footnotes is absolutely necessary for the correct understanding of the matter subsequently dealt with. Similarly it is necessary that before these Yashts are studied, the essays and discourses written by this writer in his volume of the Gathas are perused, for the Gathas must be considered as the first and fundamental volume of this series of Avestan studies. The subjects treated therein have not been repeated at length in this volume of the Yashts.

Further it ought to be remembered that whilst reading the Yashts, one must not look merely at their outward and simple language. The words used must be considered as a means for understanding the meaning. The simplicity of words used as appearing in the Yashts is not a special peculiarity of the Avesta only. In all ancient books the style is simple, the sentences are short, and thoughts repeated. The expressions which to-day would appear to us as very simple, were, in ancient times, full of eloquence and rhetoric, allusions and metaphors, which, because of the revolutions of times, may not appear quite agreeable to our tastes, even as we find the way of life and the mode of dress of olden times so simple and far removed from modern way and tastes. To the writer the simple ancient style, apart from the deep meaning the language conveys, has a charm in its simplicity which we must make every effort to preserve in its original form. We must not mix modern embellishments with the simplicity of the old. On the contrary, an effort to insert modern embellishments must be considered as an act of treason in the realm of learning, specially in relation to religious scriptures, the contents of which are considered as inspired and revered.

In Sassanian times the Avesta was rendered into Pahlavi word by word and for the solution of difficulties separate commentaries were added. However, such a translation

Yashts have been published in this volume together with the discourse on the Farvardin Yasht. This 13th Yasht is itself a very long one, and with text and commentaries would cover more than 100 pages, and hence its publication has been reserved for the second volume, which I propose to publish in Europe.

In this translation I have not rendered literally certain particular Zoroastrian expressions as is the disagreeable habit of several of the Orientalists to do. As for instance the word *Ahura Mazda*, I have left as *Ahura Mazda* and not translated by the word *Wise Lord*, nor the words *Fravahr* and *Zôhr*, by *spirit* and *offering*. Every science and every branch of learning has some special words and phrases of its own which are specially attached to that science or branch of study. Wherever we come across such words and phrases, I have given ample and necessary commentaries and explanations regarding the same. Not only that, but for every one of the angels, I have composed detailed discourses, and as far as it was within my power, all historical and philological points connected therewith I have given in the corresponding Yasht. Amongst the works left by various Orientalists, we have not yet got a book, giving a detailed account of these angels published in one volume, and available for the general public.

In my introductory essays to the various Yashts, I have invariably given all the original sources so that for the students the path of research may remain open. Similarly all the questions and points taken out from the Avesta have been given their proper references. Further, more than 450 Avestan words have been given, and their meaning explained in the essays or commentaries, and the connections of many of them with their modern Persian equivalents have been explained. Further, the various kings and heroes whose names are mentioned in the Avesta have each been given a detailed note, and all the references to them in the Avesta and in the Pahlavi works have been indicated, so that the reader may have in his hands, the most ancient documentary proof of Iranian origin itself for checking the

lished in German a few months before the publication of this work, has been based on the text of the Avesta by Geldner and contains the translations of all the Yashts. In addition to the translation of the 9th, 10th and 11th Hās of the Yasna which have been named Hom Yasht and Fargard 2nd of the Vendidad which records the episode of Jamshid, every one of these Yashts is prefaced by a small and useful introduction.<sup>1</sup> The fact that this translation differs very slightly from the translation of Wolff-Bartholomae is the best proof of its accuracy. It is rather a gem of a book which has freshly entered the treasury of books relating to the Mazdayasnan religion. I must further add that the late Parichhadar, K. E. Kanga, had translated all the portions of the Avesta in five volumes and some of the Yashts are incorporated in his volume of the "Khordeh Avesta" which he published in 1880.

The writer had first the intention of publishing the translation of these 21 Yashts in one volume. But when I entered on the work I found it necessary to explain the contents, so that no abstruse question might be left unsolved, specially as in the Persian language we do not possess any work concerning the Mazdayasnan religion which might have been based on scholarly studies. To our friends, we must confess that practically we do not possess a single work on Avestan studies in the Persian language worth mentioning. I had, therefore, to write this book in a way that its reader might find it satisfactory and might have a clear and correct view about the Mazdayasnan religion and literature and thereby reap the advantages in ethics, history and philosophy that these studies offer. Written from this point of view, the scope of this work was enlarged considerably, and during the period of my stay in India, I was not able to complete the whole work. And even if it should have been completed, it could not possibly have been published in one volume. Consequently 12

<sup>1</sup> *Yashts of the Avesta*, edited and translated by Herman Geldner, Göttingen, 1911.

Yashts, *viz.*, Hormuzd, Haftân, Drawâsp, Rashu, Râm, and Hom, the writer is not aware of them. The translations of this great scholar together with his learned commentaries are almost authoritative and of very considerable use. Geldner has rendered yeoman's service to Avestan studies and has placed all Iranians generally under a great obligation. His numerous works are the fountain-source of information in respect of Avestan studies.

Amongst the various works of the late scholar Bartholomae the translation of two Yashts, *viz.*, Zamyâd and Hormuzd, appear in his work entitled "Aryan Researches".<sup>1</sup> In my own collection I have got also the translation of the Arisvang Yasht by Bartholomae but cannot ascertain when and in what book it was published, as the translation with me forms part of a bound volume of collected essays by various Orientalists concerning the Mazdayasnian religion and I have no means to ascertain the date of this publication or the name of the journal and book in which it appeared.<sup>2</sup>

The translations of several Yashts by Windischmann are also with us which had appeared separately in several works, as for instance the Meher Yasht in his volume of "Mithra"<sup>3</sup> and the Farvardin in his volume of "Zoroastrian Studies."<sup>4</sup> As it will appear, all the renowned Orientalists, both ancient and modern, have taken various portions of the Avesta and have translated them and have made them the subject of their discussions and researches, and the mention of all of them will only lengthen this discourse.

Amongst all these translations of the Yashts, the translation by Lommel mentioned above is specially deserving of careful consideration. This work, which was pub-

---

1 Arische Forschungen, von Chri. Bartholomae erste Heft, Halle, 1882, S. 99-147 and 149-154.

2 Beiträge zur Kenntniss des Avesta II, von Chr. Bartholomae. Der Aši Yasht (Yt. 17), S. 560-585.

3 Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857, S. 1-52.

4 Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324.

of the meanings and the construction of sentences given therein, so that the understanding of the work becomes a very difficult task for one who has not a wide and correct knowledge of the Mazdayasnan religion, and whose study of the subject does not extend over many years. To such a person Wadd's translation would not be so very helpful. It might be said that all the publications of the later Orientalists are practically of the same type, scholarly and useful to scholars only, for they are not written for ordinary readers who are not interested in this type of studies, and who cannot therefore derive any benefit from them. They are written nowadays only for those who have made these studies a specialty.

Apart from these four complete translations, translations of various portions of the Avesta appear from time to time in the works and essays of various other scholars. We shall not content with mentioning some of these works and essays in which translations of some of the Yashts appear. Of this type are the translations of the Yashts by Gölhofer which appear separately in his various works and essays.

First is the translation of the five Yashts, *viz.*, Ābām, Khorshed, Tishter, Mithra and Farvardin, which being completed in February and May 1880 appeared in the magazine "The Comparison of Languages". Two years thereafter in his book "Lessons from the Avesta", the translation of the seven small Yashts, *viz.*, Ardibehesht, Khorshed, Mithra, Sarosh, Dān, Astiēd and Vahant, was published. Within the next two years, the translation of three more Yashts, *viz.*, Zamyēd, Behram and Arəvāt, appeared in his work edited "The Three Yashts". These fifteen Yashts have been translated by Gölhofer. If Gölhofer's translation had published in other

<sup>1</sup> E. Zeller, *Die Avesta*, Leipzig, 1876, 2 vols., German, translated by Gölhofer.

<sup>2</sup> *Die Avesta*, Leipzig, 1876, 2 vols., German, translated by Gölhofer.

<sup>3</sup> *Die Avesta*, Leipzig, 1876, 2 vols., German, translated by Gölhofer.

the accuracy or inaccuracy of his notes should be weighed at the right time ; for unfortunately the writings of this great scholar are not free from many a mistake and error. In particular, all his personal beliefs must be strictly avoided, including his belief about the antiquity of the Avesta which he considers a composition of much later times,—a belief the urging of which created a considerable sensation and made all his contemporary scholars rise up against him

The fourth translation of the Avesta is by Wolff which is a complete translation of the Avesta made according to the Avestan text of Geldner, exclusive of the Gathas.<sup>1</sup> Five years before the publication of this translation of the Avesta by Wolff, Bartholomae<sup>2</sup> had translated the five Gathas in the German language. Hence Wolff in his translation of the Avesta did not repeat what Bartholomae had done, for his rendering of the Avesta was a result of the labours of Bartholomae himself, since his translation is based on the great dictionary of the ancient Iranian languages, which Bartholomae has published, and which is the *magnum opus* of that great scholar.<sup>3</sup> Wolff in his translation of the Avesta has taken the meaning of words directly from the dictionary of Bartholomae, without making any changes whatever. Bartholomae had himself perused Wolff's translation and corrected it wherever necessary, and in my opinion this work is not only the most modern but the best and the most precious translation of the Avesta at present available to us. For my translation of the Yashts, I am mostly obliged to this work of Wolff, and to the great dictionary of Bartholomae. In the case of all difficult passages, with conflicting translations, I have always given preference to Wolff and Bartholomae. Most unfortunately, this work is without a single note or commentary, and refers the reader to the dictionary of Bartholomae for the accuracy

---

1 Avesta, die heiligen Bücher der Parson, von Fritz Wolff, Strassburg, 1910.

2 Die Gathas des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomae, Strassburg, 1905.

3 Altiranisches Wörterbuch, von Chri. Bartholomae, Strassburg, 1904.

is less worthy of credence than a translation based on the science of philology, because the chances of mistakes and slips creeping into the former are greater. However, in the third volume of Anquetil very useful information is given about the manners and customs of the Parsis of that age which is worthy of study in every way. After this old translation of the Avesta, come the following translations thereof and of the Yashts by Orientalists in order of their publications.

The first is the translation of Spiegel in three volumes, which, because of its very numerous notes, is of considerable use to scholar and student, although the original of the translation itself is of lesser utility because of its antiquity.<sup>1</sup> But the two volumes which Spiegel has written as commentaries on the translation of the Avesta contain observations and informative notes of very great value.<sup>2</sup>

The second translation of the Avesta is by De Harlez. This is in one big volume with the necessary elucidatory commentaries.<sup>3</sup> This translation is more or less under the influence of Spiegel's work.

The third translation is by Darmesteter in three big volumes, which is one of the most important contributions to the Mesopotamian literature.<sup>4</sup> No Avestan scholar can dispense with the study of these volumes, not because of the translation itself, but because of its copious notes, commentaries and explanations. It must be remembered, however, that no blind reliance should ever be placed on the translation or the notes of Darmesteter, but these should be considered as the means for further pursuit and research and

<sup>1</sup> *Le Zend-Avesta*, 3 vols., Paris, 1823. The preface to the 1st vol. is dated 1813. The 1st vol. contains the Gathas and the Yashts, the 2nd vol. the Vendidad, and the 3rd vol. the Soudashtak. The 1st vol. is the only one which has been reprinted.

<sup>2</sup> *Commentaire sur le Zend-Avesta*, 2 vols., Leiden, 1850. With Index.

<sup>3</sup> *Le Zend-Avesta*, 1 vol., Paris, 1877. The preface is dated 1876. The 1st vol. contains the Gathas and the Yashts, the 2nd vol. the Vendidad, and the 3rd vol. the Soudashtak.

<sup>4</sup> *Le Zend-Avesta*, 3 vols., Paris, 1892. The preface is dated 1891. The 1st vol. contains the Gathas and the Yashts, the 2nd vol. the Vendidad, and the 3rd vol. the Soudashtak.

Buddhists, namely Tipitaka, was edited in the last century before Christ.<sup>1</sup> The New Testament too has been written long after Jesus and the writers of the various portions thereof were neither from one country nor belonged to one age.

In the same way the 21 Yashts of the Avesta in point of antiquity were not written at the same time nor by the same writers. We shall speak at length about them later on.

This translation follows in the first instance the Avesta text of Geldner, which he published in three volumes in Germany during the years 1886-1890.<sup>2</sup> The Parsis of Hindustan generally use the text of the Avesta as published by Westergaard.<sup>3</sup>

In making the present translation the writer has had the advantage of consulting the translations made in European languages by each and every Orientalist, with the exception of the very first translation of Anquetil du Perron which was made one hundred and fifty-seven years ago.<sup>4</sup> Apart from the fact that this translation is a very old one and of comparatively little utility to-day, it is a translation which has been made from traditional renderings given to him by the Dasturs of Surat in the years 1758-1761. It must not be supposed that a translation based on traditions is useless. On the contrary the Pahlavi commentaries on the Avesta, which are traditional renderings, are one of the important factors in understanding the spirit of the holy scriptures. What I mean to say is that a traditional translation as a translation

1 Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken, von Edmund Hardy, Münster i. W. 1919, S. 7.

2 "Avesta, the Sacred Books of the Parsis," edited by Karl F. Geldner, Part I—Yasna, 1886; Part II—Visporad and Khordoh Avesta, 1889; Part III—Vendidad, 1895, Stuttgart.

3 "Zend-Avesta, or the Religious Books of the Zoroastrians," edited by N. L. Westergaard, Copenhagen, 1852-54.

4 "Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre," 3 Vols., Paris, 1771. Kleuker, on the authority of these French translations, published a German translation of the same in two volumes in 1781 to 1783.

European languages, aided by investigations and researches into other religions, and the study of the ancient customs and usages which are preserved to this day among the Zoroastrians, etc., etc., have made clear the meaning of the Avesta as a whole. If differences of opinion exist among the Avestan Orientalists of recent times, it is in respect of the formation of certain sentences or the philological meaning of certain words or their original pronunciations, etc.

At the time when the writer was busy in India with the translation of the Yashts and the writing of the various essays concerning them, the famous German scholar Lommel was busy in Germany translating the Yashts too. This work, which was published a few months before the publication of this book is just now with the writer. It is worth observing that there is no considerable difference in important matters with the complete translation of the Avesta as made by Wolff and Bartholomae and published 16 years ago, and which has been up to now the most recent complete translation of the Avesta in our hands. The differences of opinion are mostly philological differences, which though giving a different meaning to some sentences on account of the alteration of the signification of certain expressions, yet are not of a nature as would at all go to the foundation and give any contrary meaning or a radically different interpretation.

It should be remembered that the Yashts are an important portion of the Mazdayasnan literature. **Yashts are later Avestan Literature** but their composition cannot be ascribed to Holy Zoroastrianism. Whatever there is in the Avesta which is recognised as coming from the mouth of the founder of the religion, are the five Gathas which we produce first year. In the Old Testament of the Jews too, only five books are ascribed to Moses. The rest of the Old Testament is the composition of other prophets written at different times. In the same way the Vedas of the Brahmins too have been written by different persons at different times. Similarly, the oldest religious book of the

Avesta and some of the passages thereof are obscure and very difficult to understand. There is no

In spite of innumerable difficulties the meaning and spirit of Avestan teachings are clear and manifest

room for wonder at this state of affairs. Many a verse of Khâqânî seems involved and incomprehensible to us to-day, although in point of time, we are only separated from that poet of Shirvan by seven centuries, and the Persian language of that age has not changed considerably as compared with the language of to-day. Notwithstanding this, the sayings current in those times seem to have been forgotten, and the idioms of that age seem foreign to us. What wonder, therefore, if in the Yashts we encounter difficulties and obscurities, for they were composed in an antiquity, more than 2500 years ago, and its language even during the time of the Achaemenians was perhaps a dead language. Apart from all these, on account of the terrific blows which befell Iran on the invasions of Alexander, the Arabs and the Mongols, and the many cataclysms through which this land of ours has passed during all these years, the religious scriptures necessarily were endangered and the vicissitudes of time left them shattered and scattered like the glorious palaces of the Achaemenian emperors. In spite of all this, just as to-day through the help of the science of architecture, we know for a certainty, from the ruins that are extant in Persia, how the great palaces of our emperors originally stood and were constructed, in the same way by the help of the science of philology, history and comparative study of religions, we are able to know what must be the Avestan literature in ancient times, the scattered remains of which alone are in our hands, and what is the meaning and interpretation of these remnants. The efforts of a hundred and fifty years of learned Orientalists and the utilisation of collective materials like the Pahlavi commentaries on the Avesta and the numerous other Pahlavi, Pâzand and Persian writings and the works of all the ancient historians, the histories of Iran and its ancient religion written after the Arab conquest, the religious scriptures of the Hindus, the comparative study of Indo-

mean and call this world a terrible prison; but he who stood firm against the demon of weakness, reached the stage of dignity and glory and by his good and benevolent deeds in this world, prepared for himself, while here, a secure abode in the next. By these studies, we would further understand that the ill-omened and superstitious belief in fate and destiny does not exist by itself before the resolution and determined will of men. The Yashts and the Avesta throughout speak about glory and greatness, piety and benevolence, effort and exertion, truthfulness and valour, and the love and patriotism of our great ancestors.

The same elegant taste which we find in the poems of our poets of the Samanide, Ghaznavide and Suljide period is patent in the samples contained in the Yashts too, with this difference that while most of the panegyrics of our poets are in praise of some sovereign or minister or governor, sung in the hope of a poetic reward, the Yashts are in praise of the Almighty and His angels, sung in the hope of a spiritual reward on the last day. Because we have compared the Yashts with the panegyrics of poets, let it not be supposed that the writers thereof have sung them according to their own whim and fancy. The fact is, that though the Yashts are poetic interpolations, yet their contents strictly conform to the religious and historical traditions which from most ancient times have come down from generation to generation to the present. The antiquity of some of whose verses goes up to the Indo-Brahman period of Aryan history, the references similar to some of them can be found in the Avesta of the Brahmins too. Just as Parni poets and Vedic poets the epic poets and vedic poets of the ancient poets by versifying them in the Shik Nambh, similarly the Yashts have been composed in verse form. After the Gathas and the Hupitar Hymn, the Yashts form the oldest portion of the

Apart from these advantages, which have drawn the attention of a body of scholars and Orientalists of Europe to the Iran of old, in recent years, a group of learned men of Europe styling themselves the friends of Zarathushtra, the ancient Prophet of the Aryans, and taking pride in their Aryan descent, have called themselves Mazdayasnans; just as another group attracted by another Aryan teacher, show their devotion and love to Buddha. Our ancient country has always had a portion of spirituality in it, and in future too, it will continue to have it. Let us only strive that the language and the history and the ethical principles that have been ours, may not lag behind before the onslaught of material interests which necessarily face every civilised country. A civilisation which is destitute of sublime verities is crude and well worth being cast aside. I stress this point, lest it may occur to some to question the utility of Avestan and Pahlavi studies in the struggles of the modern age. They might question the utility of these studies, both from the literary and the spiritual point of view. The advantages of Avestan studies are not limited to the fields of history and philology. Another important advantage of which we are specially very much in need is this: This country of ours stands badly in need of pure morals and pleasant attributes. The character and virtue which our great ancestors possessed and which made prosperous this land of theirs, has departed bag and baggage from Iran. The devil of untruth has usurped the place of the angel of truthfulness. Effort and exertion have given way to sloth and self-indulgence. Courage and valour have disappeared in favour of fear and flattery. Wealth and glory have given place to beggary and penury. Through the study of the Avesta, we shall realise the causes of the glory of our past and the misery of our present. By these studies, we will also understand that according to the teachings of our ancient religion, the world was an arena for testing the powers of men. Whoever allowed himself to be conquered by the devil of sloth, had necessarily to wail and

view of the present state of Persia, should not be regarded as meagre. Firstly, as stated before, the Avesta is one of the oldest written records of the world, and its language is an important branch of the languages of the ancient Indo-European race. Secondly, the Iranians themselves were one of the noble and valiant off-shoots of the Indo-European stock. In the battle-fields of the world they had

The influence of the Mazdayasnan over subsequent religions of the world

wrested the ball of superiority from all rivals. They had brought within their grasp the most important inhabited portions of the world, and because of their world-conquest and sovereign power, they had spread their way and customs in countries far and wide. More specially through their Prophet Zarathushtra, they had brought into vogue the worship of One Supreme Creator, a pure monotheism which up to that date was not conceived of amongst the Indo-European people. Many of the religious principles and beliefs of Persia afterwards influenced the Jews, which subsequently influenced other Semitic religions like Christianity and Islam. Apart from this fact, the Christian religion was considerably influenced by the cult of Mithra, one of the angels of the Mazdayasnan religion, which subject will be more fully dealt with in our article *“On the ‘Cult of Mithra in Rome’”* (see pages 407-420).

Because of its relations with the religion of the Brahmins on the one hand and of the influence it has exerted on all other subsequent religions, the Mazdayasnan religion has earned for itself a most important position in the history of religions in the world. Many a problem in the certain great religions of the world can be solved by the Mazdayasnan religion, and many a doubtful point in the Mazdayasnan Faith can be explained by the help of the cult of other religions. Consequently, ancient Iran by reason of its language, its history and its religion, is the subject of several important researches so that no historian or philologist or student of the history of religions can ever be independent of Iranian studies.

Sanskrit, as well as to the old Persian of the Achaemenians. The Achaemenian Persian was the current and the court language, whereas the language of the Avesta was the ancient language of the holy scriptures. The latter language, according to the belief of the writer, had already become dead, even in the age of the Achaemenians and was not the current language of the people.

The language was preserved artificially for several centuries by the ecclesiastics and by the people as the holy language of the scriptures. With all its remote antiquity, many words used even now in modern Persian are to be found in the Avestan original almost without a change, and a still larger number, with a slight variation. In company with the Vedas of the Brahmians and the Old Testament of the Jews, it is the oldest of the written records of the world. The study of the ancient Iranian scriptures has been for a long time an established branch of learning in the

**Yeoman services** universities of the civilised countries of **of European savants** Europe. The Vedas and the Avesta are the most important and the most ancient records of Indo-European origin and as the European nations consider themselves as coming from the same stock as the Indians and the Iranians, they have traced their languages together with the languages of the Indians and the Iranians as proceeding from the same fountain-source. In the enlarged studies of their own languages philologically, they have rendered yeoman services to the Avesta and the ancient Persian languages, so much so that through their efforts the path has been laid out and smoothed for us. What we have to do is to resolve to reap the benefit of their labours, and pluck the roses from the gardens they have reared, and glean the ears of corn from the harvest they have sown. The European savants who have specialised in Avestan and Iranian studies have become more famed in the world than the scholars in other arts and sciences, like medicine, mathematics, astronomy, chemistry, philosophy, history, etc. The extent of the services rendered by these scholars, in

of Iran. It had blossomed and given its fruitage in that soil. It is not a faith that has emigrated into our country from some foreign soil like the teachings of Buddha, going from India to China, or the religion of Jesus, spreading from Palestine over Europe, or Islam, travelling from Arabia to Persia. For the purpose of elucidating the events of the history of ancient Iran, and for researches into the source and origin of words used in the Persian language, Avestan studies are a necessity to us. The yellow race of China are under no such necessity with reference to their religion of Aryan origin, nor are the Europeans, with reference to the Semitic religion of Jesus Christ. The history of no Iranians which begins with the 8th century B.C., that is, more than 1350 years before the onslaught of the Arabs, is all closely connected with the Mazdaism Faith. During this long age, which has been the epoch of our existence, the religion of Zarathushtra was one of the most important causes of the glory and creative of Iran. However much our language might have been mixed with Semitic words after the conquest of the Arabs, yet it retains its Aryan origin and its connecting links with the languages of the Avesta and the ancient Achaemenian Persian and the Pahlavi have not been napped. It would be right if in our colleges, we make

current the teaching of the ancient Persian languages, the Avesta and the Pahlavi, even as in the colleges of Europe, Latin and Greek which are the source of the Western languages are commonly taught. It is hoped that our Government will take early steps to attract several of the Parsi scholars knowing Avesta and Pahlavi to Tehran and establish chairs for the study of these two languages so that a fresh life may be breathed into our spirit of nationality. The modern Persian springs from the Pahlavi language, and the Pahlavi from the ancient Persian of the Achaemenians. But the language of the Avesta is also one of the languages of ancient Iran, which is closely related to the ancient

**Avesta and Pahlavi in Persian colleges**

Mongol sovereigns like Changiz and Taimur.<sup>1</sup> Under no circumstances therefore can this word be used with reference to the divine religion of ancient Iran or its holy Prophet.

It is not possible in this preface to point out the various historical and philological discrepancies in our literature with reference to the Mazdayasnan religion. Let it be stated generally that the references in the works of Arabic and Iranian historians cannot be wholly relied upon without the critical study thereof by a scholar and specialist.<sup>2</sup> With reference to the religious words and expressions said to be Zoroastrian as are to be found in the dictionaries, they are to be totally discarded and set aside.

Further, after having a knowledge of the principles of the Mazdayasnan Faith, we will be able to appreciate well the fact that a portion of the statements made by ancient Greek, Roman and Byzantine historians had no foundation in fact, and were prompted by malice and enmity, the result of the hostilities prevailing between these nations and Iran. Of this type is the story of Herodotus that Cambyses consigned to fire the dead body of the Pharaoh (Amasis) in Egypt for the sake of vengeance, and that Xerxes whipped the waters of the Dardanelles in his war with the Greeks. Fire and water were held as holy elements by the ancient Iranians according to the precepts of the Mazdayasnan religion, and till to-day the Zoroastrians regard them as holy. It is not possible at all that the Achaemenian kings would sin by showing contempt towards these noble elements.<sup>3</sup>

We must always bear in mind that the history and language of Persia are very closely related to the ancient Zoroastrian religion. The roots of this old tree had been watered and fostered in the soil

**Avestan studies  
necessary for his-  
torical and philo-  
logical researches**

1 An hama yâsa-hâ-i sakht be-raft.

Yâr bâmâ hanuz bar sar-i-jang — Nazâri Qâhestânî

(Farhang-i Jehângirî.)

2 For references in Arabic and Persian books to Zarathushtra, see Jackson's "Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran," New York, 1901.

3 Cf. Essay on Anâhita, pp. 161-162, and Essay on Âdhar, p. 510.

worshipping Christian priests, all of a sudden jumps to the position of an archbishop and gains the highest rank in the Christian Church. But what manner of an archbishop? One who sets aside the Holy Ghost and worships fire. Really we must not rebuke Šafadi, for at the end of the tale he cast this Pāzand-reciting Christian and Magian Brahmin, who offered his prayers without ablutions and eventually became an archbishop worshipping fire, into a well, and killed him with stones and bricks, and relieved the holy idol from the service of such an inconstant priest of many religions!

Similarly because of such absence of knowledge about the Mazdayana religion, the fabricated Ignorance makes the spurious work the Dasātir considered a genuine authority. It has been considered one of the religious books of the Zoroastrian religion, a book, the contents of which are contrary to the teachings of the Zoroastrian Faith, a book in which Alexander the Macedonian, known throughout the Pahlavi religious literature as Alexander the wicked and the accursed, is described as one of the Prophets of Iran! And it is due to the same ignorance that the Načkhub-Tavārikh, imagining that the Dasātir, the writer of which was some fraud and a knave, gave us the principles of faith of the ancient Iranians, and our modern dictionaries, like the *Barhān-i Qāṭi* and *Farhang-i Anjuman-i Ādab-i Nisari* have taken the spuriously fabricated words therein as Zoroastrian Pahlavi.

During the recent years when the Iranians, contrary to older times, have shown with love and respect been mentioning the names of the Prophet of their ancestors, the very same absence of knowledge makes them commit literary and philological errors in their writings. For instance, when they want to speak about the laws of Zoroastrianism, they use the word *Yasā-i Zoroāstēr*. Now this word *Yasā* is a Persian expression brought by the Monks, for which the ancient writers used to denote the ceremonial laws and oppressive edicts of blood thirsty

The Magi of perverse minds and unwashed faces,  
All came up from fields, plains and mountains.

Beholding forty of them I saw no advantage in entering into a strife with them. On the contrary I behaved with dissimulation, and weeping hypocritically, I went and kissed the hand of the idol.

For a short time I became an imitation infidel  
I became a Brahmin in Zend prayers.

By the help of this deceit, I became the object of their care and attention and became an inmate of the idol temple; till at last I found one day that under the seat of the idol a man was hidden, who, pulling the end of the rope, made the hands of the idol go up towards the sky.

Behind the screen was the fire-worshipping priest,  
The custodian of the temple with the end of the rope in his hand.<sup>1</sup>

We are not concerned with the literary value of this poem. Sa'adi is one of the greatest poets of the world and is a source of pride to our country. His attractive and sweet style should be a model for all of us Iranians. Our object in quoting these verses is only to show how words and expressions having reference to the Mazdayasnan religion are improperly and inappropriately used in our literature. Just see that the priest of an idol temple in India is sometimes rightly called a Brahmin, but most wrongly styled a Magian, a name denoting a Zoroastrian priest only. At first Sa'adi addresses a Magian as a Brahmin. Then the Brahmins instead of reading their own books of Vedas, are described as *guebres* reciting Pâzand prayers. He calls them Avesta-reciting Zoroastrians. Then to placate and please the Brahmins, he expresses his delight about Avesta and Zend, not about the Vedas. Forthwith his Brahmins become priests professing the Christian religion (Kashish). At last Sa'adi too, for the sake of expediency, temporarily becomes an infidel and a Brahmin. But what sort of a Brahmin? One following the teachings of the Avesta, not the Vedas. Before long a Brahmin, who was one of the fire-

---

1 Kuliât-i-Sa'adi, p. 175, Bombay edition, 1309 A.H.

cism, not of a particular individual but general fanaticism which naturally takes hold of even a poet or an author. We shall give one instance. The poet Sa'adi in his *Bustan*, relating a tale about the idol temple of Somnāth in Hindustan, says :

I saw an idol made of ivory in the temple of Somnāth,  
Set with jewels like Manat, the idol of the ignorant pagan  
Arabs.

People from all sides used to come to the pilgrimage of this temple. I asked them the cause of their worshipping this feeble and powerless image.

The Magian who was constantly coming in touch with me,  
A man of good word and a comrade, and a friend to me,—  
Him, I asked gently, O Brahmin  
I enquired of at the work of this monastery.

The Magian was very much incensed at my question and informed his leaders about the same.

The Magi were informed and so the elders of the temple :  
I did not see anything good coming to me from those people.  
Those Parsi chanting *guthas* all assailed me  
Telling me that tone of contention.

And in the excitement of those (angry) men,  
I paid a debt to the Head Brahmin, saying,  
“O you venerable authority on Avesta and Zend,  
I too am happy to see the picture of this idol,  
For it has two features and a lovely stature.

But what are its virtues?” The Brahmin replied,  
“This idol is particularly held in veneration because every morning it raises its hands towards the sky”. In order to ascertain the fact, I passed the night in the idol temple.

The idol was as tall as the Day of Judgment  
And the Magi around me were offering prayers without  
*guthas*.

Those Parsi in pride had never given any trouble to  
water.

And when one gets worn, sinking like a carcass decaying  
under the sun.

When the Parsi leaders, people collected to witness the  
miracle of the idol.

this work is the largest and the most valuable Pahlavi work on the subject. Another Dastur by the name of Âtarpat, son of Hainid, completed the compilation of these Dinkard volumes. This Âtar Frenbag is the very man, who in the presence of Mamun himself, held a religious controversy with a heretic named Abalish, whom he vanquished, and was thus a cause of delight to Mamun and his court. This controversy of Âtar Frenbag with Abalish is the subject of a small Pahlavi work containing in twelve hundred words the seven answers which were given by the learned Dastur to the heretic. The name of the book is *Mâtigân-i Gajastak Abalish* and has been translated into the French language too.<sup>1</sup>

Although Abu-Bihân Biruni lived a century after Tabari, and was farther removed than he from the Zoroastrian age, yet his love for Iran and his contempt for the Arabs who had ruined the splendour and glory of his fore-fathers, moved him to consult and communicate with the Zoroastrian sages of his own time, and sought for explanation on religious subjects from them.<sup>2</sup>

The *Âthâr-ul-Bâqieh*, the work of this distinguished philosopher and mathematician, who was born on the 3rd of Zil Hajjah 362 A.H. at KhVarazm, and died on the 2nd of Rajab 440 A.H. at Ghaznah, is the most reliable authority that has come down to us from ancient times, as regards the Mazdayasnan religion and the calendar and the usages and customs of the Zoroastrians.

Apart from history, in literature as well, the errors of authors and the inappropriate and improper use of words and expressions concerning the Mazdayasnan religion are far too many. Without doubt, these have all arisen from fanati-

1 Adrien Barthélemy : *Gujastak Abalish : relation d'une conférence théologique présidée par le calif Mâmour*, Paris, 1887.

2 Cf. the introduction of Dr. Sachau to his translation of *Al-Biruni*, Leipzig, 1923 ; also the *Chahar Magaleh* of *Aruzi Samarkandi*, edited by Mohammed bin Abdul Wahab Qazwini, pp. 193-197. Leyden, 1927 A.H.



well the value and signification of words and use them properly in their literature.

**Errors in History:** Abu Ja'far Muhammad bin Jarir, well known as Tabari who was born in Amol in 224 A.H. and  
**Tabari and Mir-** who died at Baghdad in 310 A.H., in  
**khond's mistakes.** his great history writes much nonsense  
**Result of fanati-** about Zarathushtra, and he has become  
**cism**

the cause of mistake and repetition of such falsities by subsequent historians. In the Tarikh-e-Bal'ami which is the Persian translation of Tabari's history by Abu Ali Muhammad bin Muhammad bin Abdulla Al-Bal'ami written in 352 A.H. the following passage appears:—"These Magians had a prophet whose name was Zarathushtra. He brought into vogue the religion of fire-worship. He claimed that he was a prophet, and he approved of their fire-worship until the time of Gushtasp. He was a disciple of Esdras, against whom he revolted. Esdras cursed him praying that God Almighty might make him notorious. The Israelites then expelled him from their midst, and from Jerusalem he repaired to Iraq and thence to Balkh before Gushtasp's father and claimed to be a prophet."<sup>1</sup>

For the rest of the disgraceful untruths, the result of fanaticism, the reader may refer to the original work itself. Tabari is himself a Persian coming from Tabaristan, a place where particularly Islam took its foothold rather late, although Amol, the birth-place of Tabari, had fallen into the hands of the Arabs earlier (143 A.H.) than the rest of Tabaristan. Further, probably in his time almost one-third of the population of Iran was yet Zoroastrian. It was possible for him to have made himself better acquainted with these subjects through the learned Zoroastrian sages who lived in that age, to avoid errors, and become the cause of perpetuating them through subsequent historians; but it seems that the ill-omened fanaticism of the Arabs, which had bred hypocrisy and falsehood into the blood of the Persians, prevented that historian and com-

---

<sup>1</sup> Bal'ami, p 206, Cawnpore Edition.

collectively the ethical precepts and philosophical teachings of Zarathushtra. There was no room therefore for an ampler commentary than what has been given there. But the Yashts, which form the subject of this work, are comparatively a very substantial portion of the Avestan literature, and give us ample ground for ethical, historical, literary and philological dissertations. After the publication of the Gathas, we particularly chose this portion of the Avesta in order to treat a chain of subjects which might bring within our purview a general survey of all the important problems of the Mazdayasnan religion. Subjects not treated in this work will find their place in the second volume of the Yashts. And in course of time I hope, with the help of Providence, to be able to publish the Yama and the Khumalāh Avesta as well, so that the entire Avestan scripture, with the exception of the Vandidad may be placed before the public in five volumes. The field of work in respect of this ancient religion is so vast that all its subject and problems would hardly be treated with justice in ten or twenty volumes; for a hundred and fifty years' efforts of the most renowned scholars of Europe, and the hundreds of valuable and voluminous works published by them about Zoroastrianism, have left the Mazdayasnan faith a fountain-head incapable of being dried up.

And really it does not behove us that with all these resources of study available, with special reference to the faith of our forefathers, we should be content with the non-extended and fanciful information our old historians and writers have given us on the subject. If, in the past, absence of knowledge and learning was the cause of the silly twaddle of former authors, there was some reasonable excuse for them, but unfortunately in their words Arab (religious) fanaticism is quite patent. From heaps of examples, we shall content ourselves with quoting a couple of passages from our history and one from our literature, and from them we shall see how it is necessary for Persians of the future to remove, by means of Avestan studies, the inaccuracies and falsities from their history, and to appreciate

The study of this volume will not only tend to make us follow the ways and customs of our ancestors, and make us seek the noble attributes of the good and glorious Iranians of old, but I hope that the publication of this work will simultaneously render a service to the literature, language and history of Iran.

In the Introduction to the Gathas I have stated that the religion, history and language of a nation are closely connected together, for a goodly part of its historical events has religion for its cause. Many an incident in history is explained by understanding the precepts of the current religion, just as some of the problems of religion are elucidated by the help of history. Similarly, if we wish correctly to appraise the words of a nation's language and interpret its original spirit and understand its idioms, the knowledge of its history and religion is an unavoidable necessity. The source of the modern Persian language is to be found first in the language of the Achaemenians of which more than 400 words do not survive, and next in the language of the Avesta which to-day comprises 83,000 words, and particularly in the Pahlavi language from which modern Persian is directly derived. In the commentaries of the Avesta, written in the Pahlavi language, during the times of the Sassanians, to-day we happen to possess more than 140,000 words. Apart from this we possess some very important works in Pahlavi, which with the exception of a few volumes, all relate to the Mazdayasnan religion and contain approximately 446,000 words. Secular works in the Pahlavi language have given us only 41,000 words. In our discourses and explanatory notes we have made mention of most of these works.

In the Gathas, which contain the Divine Songs sung by the Holy Prophet of Iran himself, I did not have the opportunity to point out how Avestan studies would be a necessity for our historians and scholars of the future. Apart from the fact that the ravages of time have deprived us of an important portion of the Gathas, they contain

# PREFACE

## IN THE NAME OF THE BENEVOLENT PROVIDENCE.

*Let every prepare, and I, too, the first of Zoroaster,  
I, too, the first, to which and others I've done of the Zend Avesta,  
Let her, whose is the name, and keep among the Souda,  
I, too, the first of the New Age, and of the Persepolis,  
Let her, whose is Ahura Mazda and the day of Meher,  
And let her, too, and all the master of wisdom and law,  
Let her, too, and I, too, who are created,  
Let her, too, and I, too, who are created.*

PURDAN

I consider it a great honour that by the grace of Ahura Mazda, and the help of His great angels, and of Zarathushtra Spitama, the Holy Prophet of Iran, I have been enabled to publish the second volume of the auspicious Avestan Scripture, and I dedicate it to my beloved country by way of a present and offering. I do not consider any offering more precious than that the Holy Songs contained in these ancient Scriptures, which, for thousands of years, vibrating from the tongues of our illustrious ancestors of the ancient land of Iran, were wafted to the heavens above, be rendered by me in modern Persian and brought now within the reach of all the children of that holy soil. I do this that they may realize what the Almighty Creator Ahura Mazda had said to his chosen Prophet, "O Zarathushtra, if thou dost wish to conquer abroad and rule Persia, thieves and robbers, magicians and deceivers, evil men on two legs and the wild wolves on four, if thou dost wish to oppose the heroic army with its terrible weapons and battering batterers thirsting for blood, then under all such circumstances, night and day, thou shouldst chant loudly My Name: I am the Creator, I am the Supporter, I am the Protector," etc.<sup>1</sup>



production, an assurance which has proved to be the precursor of similar opinions which his two other colleagues Mr. Behramgore T. Anklesaria, M.A., and Dr. Irach J. Taraporewala, B.A., Ph.D., both equally eminent in scholarship and equally modest in their retiring disposition, have given about this work of Pierre Davoud.

D. J. IRANI.

*49, Esplanade Road,  
Port, Bombay,  
1st December 1928.*

- Charity and Optimism—Patriotism—The Ultimate Goal. Pages 27-32.
- Introduction to Hormuzd Yasht—The One Supreme Creator of Zarathushtra—Contents of the Yasht. Pages 33-42.
- Essay on Ameshaspandan—Etymology—Spiritual Attributes of Ahura Mazda—The Holy Number of seven—Their Position in the Avesta and Pahlavi Literature. Pages 69-96.
- Introductions to the Haptan Yasht, Pages 109-111, — Ardibehesht Yasht, page 135,—Khurdat Yasht, Page 151.
- Essay on Anahita—Introduction to the Aban Yasht. Pages 157-230.
- Introductions to Khurshid Yasht, pages 304-309 — Mah Yasht, pages 316-319 — Teshter Tir Yasht, pages 325-336—Gosh Yasht, pages 371-375.
- Essay on Mithra and the Cult of Mithra—The Antiquity of Mithra—The Jashne Mehrangam—Mithra in the Avesta—Mithraism in Rome—Effect of Mithraism on Christianity, etc. Pages 396-460.
- Essays on Azar and Sarosh. Pages 501-524.
- Short Essays on Barsom, pages 556-560—and Rushm Rast, pages 561-563.
- Essay on Farohar. Pages 572-602.
- Glossary of Important Avestan Words. Pages 603-626.
- To our good fortune Ervad Bahmanji N. Dhabhar, M.A., an eminent Parsi scholar, as deep in learning as he is retiring by nature, has gone through every line and word of this big volume, whilst going through the Press, and has helped Aga Pouré Davoud throughout with his views and corrections for which the author has himself expressed his thanks to him. The thanks of the Institutions which publish this volume are also due to Mr. Dhabhar for the great trouble taken by him, not only over the Zend Text, but also in going over every line of the Persian translation, and for the assurance that he has given us that this volume is a superb

Evil-worship was eliminated, all polytheism became dead, and the One Supreme Ahura Mazda was enthroned in the minds of the people. As practically admitted by every dispassionate scholar, the supreme authority of Ahura Mazda remains ever supreme and unchallenged throughout the entire Later Avesta, in spite of the fact that portions of it may not claim to have the excellence and eminence of the Gathas.

This is the right way, in my humble opinion, to look at the Gathas and the Later Avesta.

Three of our most eminent Parsi scholars have associated themselves with the laborious work of Poore Davoud, and the unanimity of opinion with which they give their most ardent praise to the second big volume written by Poore Davoud in India, enables us to place it before the Persian readers, possibly with the perfect confidence that at least in the Persian tongue, this will be a standard work on Avestan literature for many a decade to come.

Just to give an idea to those Parsis who are unacquainted with the Persian language, I have translated the learned preface of Poore Davoud and that part of his introduction which is an essay on the Mazdayasni religion. But this is only one of the many essays with which the whole volume is full, and of which a list is given hereunder, to indicate how faithfully and laboriously Poore Davoud has carried out the responsibilities entrusted to him:—

Preface—The Advantages of Avestan Studies—Translation of Yashts by Orientalists—Contents of the *Yasmeeg*—Pages 1-13.

The Yasht—Antiquity of the Yasht and their metrical Composition—Content of the Yashts—Pahlavi Commentaries—Terminology—Still known as Yashts—Pages 13-27.

Mazdayasni Religion—Formulation of Monotheism—The Twin Principles of Good and Evil—Union of the Gods of Good against Evil—The perfect Good—Essence, Good Words and Good Deeds—Truth and Right—Courage, Knowledge,

literature, but as pointed out by Pouré Davoud in his masterly preface and introduction, the value of the later Avesta is also very high, although very naturally it occupies a place next to the Gathas in our sacred Scriptures. As Pouré Davoud says, not only from the historical and philological but even from the religious standpoint, the study of the Later Avesta, *viz.*, the Yashts, etc., is an absolute necessity to a student of the Mazdayasni religion and Zoroastrian Scriptures.

In most of the Yashts, Zoroastrian leaders of thought have recorded their traditions. In some of them they have tried to turn the mind of a true Zoroastrian to what is good in nature. Therein, a Zoroastrian is taught to praise and hold sacred all the natural elements and all that conduces to the happiness of men; and thus from praising nature, he is led to think of and render homage to the Great Architect of the Universe, Who created all these things good. Those who seem to think that the Later Avesta has a tendency to compromise the pure monotheism taught by Zarathushtra in the Gathas, I would refer to all the Yashts and the Niyایشes, wherein the good forces of nature are remembered and extolled, but where, *first and foremost, perfect homage is rendered to the Creator of Nature and of all natural forces, viz., Ahura Mazda*, in a phrase which can well be translated: "Joy and Glory to the Most High Lord Ahura Mazda." The Supreme God-head remains ever Supreme—the One Lord of the Whole Creation.

It is often said that the Gathas are sufficient to expound the teaching of Zarathushtra and that the Yashts and the later Zoroastrian religious literature need little publicity, for they do not come up to the excellence of the Gathas. This is a mistaken notion. To my mind the Later Avesta is a valuable portion of the Zoroastrian Scriptures enabling us to see what effect the teachings of Zarathushtra had on people given to polytheism and how it brought them round eventually through the medium of the philosophy of Yazatas to the worship of the One Supreme Creator, Ahura Mazda, the Wise Lord. All

## INTRODUCTORY NOTE.

---

By the grace of Ahura Mazda, the second volume of the *Marker Avestan Series*, containing twelve Yashts and their translation with several scholarly essays on relevant subjects, is placed before the Persian-reading public.

The welcome given to the first volume of the Series, viz., "*The Gathas of Holy Zarathushtra*," by cultured Persians without distinction of caste or creed, has justified our belief that blind fanaticism has no place in the cultured Persia of to-day, and educated Persians, of whatever denomination, are as interested as the Zoroastrians in the study of their own ancient literature, from a more honest or patriotic and cultured habit than any time else.

For the Persian-Zoroastrians, this volume will give not faint information after centuries, about that part of their own religious scripture which are known as the *Later Avesta*.

To our Persian brethren belonging to other great religions, this volume will be of considerable historical and literary interest, and will also show how the teaching of the Persian Master was adopted by ancient Iranians from time to time.

The *Gathas* are the word of Zarathushtra himself, or as considered by some, of Zarathushtra and his followers. They are the real foundation of the Zoroastrian Faith, and the *Later Avesta* is to be considered as based on the *Gathas*.

Because the *Later Avesta* is not written in the same idiom, style and does not treat its subjects in the same manner as are the *Gathas*, many people wrongly consider that these are written at a time when there was deterioration amongst the Iranian race.

This is a grave misconception. The *Gathas*, written by Zarathushtra himself, and orally form the supreme and the most sublime portion of the sacred Zoroastrian



humanity as well, for he has shown clearly the position which Zarathushtra has occupied among the Great Saviours of the World. May his powers be increased and his life prolonged, may the blessings of Ahura Mazda and of Asha and Vohu-Mano and Kshathra-Vairya be his always so that he may continue to serve Iran and through her the human race!

industry undertaking the task of reinterpreting the past of Iran to her sons today. There could scarcely have been a happier combination of qualifications possible. Surely Ahura Mazda has sent the right man at the right time for the right task! He has already given us the magnificent volume of the *Gāthās*, a work that has, within a few short months, already captured the hearts of hundreds of Iranians. In the present volume he has taken up the *Yashts* (all except the last few) which embody the most ancient traditions of the Iranian—indeed of the Aryan—race. These ancient traditions, dating back from the dawn of history, had been put together in poetic form at a comparatively early date in the history of Zoroastrianism. These ancient traditions had been interpreted and modified in the light of Zoroastrian Theology of those days, and they are among the most valuable documents of the Aryan peoples. Their value for Iran and Iranian culture may be compared to that of the *Vedas* and the *Puranas* for India, and thus in many ways they are of the highest importance for understanding the spirit of Ancient Iran. It is surely in the fitness of things that their latest interpreter is one of the most gifted of modern Iran. Aga Pouré Davoud has done full justice to the cultural aspect of the *Yashts*, and has given excellent introductory notes upon each. One may be sure that for years to come this volume, like its predecessor on the *Gāthās*, shall be the standard work on this most interesting aspect of Iranian History.

To say that the writings of Aga Pouré Davoud are of great significance to all Zoroastrians is to repeat a mere truism. Their real importance lies in the fact that they shall help to re-establish the position of our Faith in the world of Islam. The one essential feature of the coming civilisation shall be the Brotherhood of Man and consequently the recognition of the essential Unity of all Religions. The Faith of the future shall recognise this Unity and shall honour all Teachers and Prophets as Messengers from the Great Source of All Wisdom. Aga Pouré Davoud has by his labours done signal service to us Zoroastrians and to

person, combining within himself the natures both of a poet and a scholar. In general these two natures are regarded as being mutually opposed. A poet's imagination is thought to be out of place in the equipment of a scholar, for the latter is ordinarily supposed to be specially concerned with the minutest details of the ancient texts and with the dissection of each word, nay, sometimes each letter (as Anderson has striven to do). The scholar, therefore, especially one trained according to the laborious German method, looks at each individual tree and twig and leaf and loses all sense of the beauty of the wood as a whole. This is what makes most of the "scholarly works" uninteresting to the general public, except to a few specialists. Aga Pour-Davoud has the full equipment of a scholar, for he has been trained forty years in the traditions of the minute and painstaking German scholarship in Germany itself. Knowing three or four, both French and German, and several other languages besides, he has had complete access to the works of all the great Iranists of modern times. A mere glance at the numerous footnotes in the present volume is enough to prove to the student that no important authority on Iranian subject has been left unconsulted. And added to this, in a scholar's equipment, acquired in the land of modern Iran, the Aga Sahib has rare poetic gifts. As a poet he is among the finest in Iran today, and has long since won for himself an assured position in Persian literature. He has not been content with merely copying the content and the phrases of "the great ancients", like Ferdousi, Sa'adi and Hafiz, but has boldly struck out a new line for himself. The Renaissance in modern Iran has found in him its first interpreter. Every line of his poems breathes the modern spirit, and though so utterly different in style and diction from the ancient "classical" Master, one cannot but feel that he worthily carries forward their poetic traditions.

So here we have a poet of rare gifts, and a scholar equipped with the best method of critical study and research, and a man of first-rate abilities and of untiring

## INTRODUCTORY NOTE

*by*

Dr. Irach Jehangir Sorabji Taraporewala,

B.A., PH.D.

It is a privilege to be asked to write a few lines of introduction for this great work of Aga Pouré Davoud. It is, indeed, a matter of great satisfaction to find that the gifted sons of Iran are now turning their minds to a study of the ancient Faith of that land—the Faith that had led her to such glorious heights of spiritual and material prosperity in the ages past. The present time is a time of resurrection and of renovation for the whole world and especially for Asia. Signs of the coming new day are clearly visible; and Iran, the Twin-Sister of Hind, has awakened from her long sleep and is gazing at the new light suffusing her horizon. In the coming new civilisation Iran shall surely take her pre-ordained place; and the first step towards this goal is a reinterpretation and a right understanding of her Ancient Faith, brought to her by the great Light-Giver ZARATHUSHTRA, the greatest son of Iran. With right understanding fanaticism dies and feelings of fraternity revive. Nothing happens without reason in God's plan and it was not without a special reason that the Faith of Zarathushtra was kept alive in the hearts of a mere handful of human beings during all these centuries. The Message of Zarathushtra is the Ancient Wisdom, ancient but ever fresh. It is, in very fact the **ETERNAL TRUTH**, which needs reinterpreting from age to age in language suitable to the land and the culture attained. And the modern world, especially Iran, needs such a reinterpretation more than ever today for fostering the spirit of patriotism and establishing the feeling of fraternity so essential for a nation's uplift.

We are fortunate in having such an interpreter as Aga Pouré Davoud to undertake this task. He is a rare

Over 140 years ago Kh'ājeh Hāfez requested the Sāki :

بیاض تازه لب آئین دین زرتشت  
کنونکه لاله بر افروخت آتش نمرود

"He-veys the principles of the religion of Zoroāst in the garden,

Now that the tulip has kindled the fire of Nimrod."

The Sāki was born at Reht in the year of grace 1303 A.H. Rūn-jānā, 28 Jumādī ul-awāl (= 5th March 1886 A.H.) to carry out this request of Kh'ājeh Hāfez in the person of Agha Poor-e Dawood, and worshippers at the sacred sanctuaries of Kh'ājeh Hāfez's tomb need not be surprised if they see the spirit of the Kh'ājeh resurrected and up there the 'Alī' 'gāt' so skilfully prepared by Sāki Poor-e Dawood in per the saintly Kh'ājeh's prescription.

The thanks of the lovers of Zoroastrianism are due to Mr. Farhad Ardeshir Irani, President of the Irani Anjuman-i-Bendāy, for having been so fortunate as to have secured the Agha Poor-e Dawood from his seclusion in Europe and secured his services to take up this great work of translation. His committee of great congratulation to the Irani Anjuman and to the Irani League and the Presidents of both the Associations, Sir Hormusji Dinshaw Adenwala and Mr. Dinshaw Japhia Irani, for having been able to publish such monumental works as the Sacred Hymns of Zoroastrian and the Yāst within such a short period.

روح نیاکان است حافظ دین ملک  
سوی و فرود سن آید ز دست و کاپوس  
آمده ایران و زرتشت و ز مانی  
منزل پردان و پر ز مانی و ز چن

"The forces of our ancestors are the protectors of this land;  
Sāki and Fē-larā stand as its watchmen,

The land of our fathers, Irān, has been  
The land of heavenly light, full of reality and life."

BHUBANMOHAR FARMUSAN ANGLESARIA.

The expositions on Hôrmezd, Ameshaspendis, Nâhid, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (= Drvâspa), Mihir, Âdhar, Sarûs, Barsam, Rasn Râst, Farûhar, a great portion of the interesting Dîbâcha, the notes on the Yasts, the Âyîn-e Mazdayasna, and the Proper Names in the Âbân Yast, occupying about 241 pages, require to be translated into English to be read by those Parsis who cannot find time to study the Irani language. There is the greater need for an English rendering of these important pages, as the teachers and students of Avestan literature cannot do their work efficiently, without these expositions written in such a facile style by a writer, who was born to do signal service to the ancient Iranian literature,—a writer whose services to Iran will be appreciated in Iran and elsewhere by future generations reaping the fruit of his labours, when Iran, just now rising from its ashes, will see its restoration to its ancient grandeur, under the benign influence of the renaissance of the ethical principles of the pure faith—Hâmata, Hâkhta, Hvarsta—the faith which Ahura Mazdâ sent to it through his Messenger and Prophet Zarathustra.

Evolution or involution, call it whatever we will, Iran has given birth to a noble soul, who is inspired with the lofty ideal of rendering service to his fatherland by bringing within reach of all cultured people the truths of Zoroastrianism from one end of Iran to the other, wherever beats a pure Irani heart, ready to appreciate the genuine fragrance of the old Iranian religion and the spiritual greatness of its founder, and the essential unity pervading the great religious systems and philosophies of ancient and modern Iran.

This translation of the Sacred Books of Zarathustra, is destined no doubt to play an important part in the evolution of Iran, and it should be the unanimous prayer of all the Iranis of the world that Aga Poor-e Dawood will continue his zeal for the great work he has undertaken and achieve a greater success than he has already done by finishing the version of the remaining portions of the Avesta as soon as time and opportunities can permit.

i sarsi-sub, and Rasi, with their translation in the modern Irani language.

The translation will remain a standard authoritative work for a long time to come. Aga Poor-e Dawood has ever tried to select the best of the existing translations in cases of difficulty, and whilst treating the obsolete words of the text, he has utilized the abundant resources at his disposal and given a very rational rendering of the obscure passages which are as yet dimly explored.

Besides the translation, perhaps the most important part of this volume consists of the numerous notes, prepared by the translator in order to make the translation intelligible to all who are brought face to face with the Yast literature for the first time in their life. It is this portion of the work which will remove all faulty notion and misconceptions formed by hasty writers and readers, Zoroastrians and non-Zoroastrians alike, as regards Zoroastrian theology, Zoroastrian ritual, Zoroastrian history and Zoroastrian morals. The learned scholars and students of the Avestan and Pahlavi literature will rarely find elsewhere the material collected in this one volume, and it is a pity that, to the learned Iranists, who have taken to the study of Iranian literature without any knowledge, or with only a smattering of the modern Irani language, this volume will be a sealed book. Let the Parsi of India study the modern Irani language and make it their mother tongue, if for anything, at least to come in touch with their ancient heritage, the glorious traditions preserved in their ancient records of the past and so ably and carefully saved and garnered in this one volume of over 600 pages.

As soon as this volume reaches Iran after publication and is read by the Irani, they will begin to find out the correct history of old Iran given in miniature in these pages, and will have the true conception of Ahura Mazdâ, Lord Omnipotent, and the Mazdeyasni religion of Ancient Iran, than which no purer worship has Iran ever seen during these many centuries and ages of its vicissitudes.

the soil, society and culture of Iran. The Irani language used in the translation of the sacred hymns of Zarathustra and the Yasts, is the language spoken and written by the children of Iran, from one end of the country to the other, a language which will appeal to the masses as well as to the aristocracy of Iran, a language which will never be misunderstood by Iranis, in whatever part of the world they stay, who claim the Irani language as their mother-tongue. Those who, staying out of Iran, Iranians or non-Iranians, whosoever they may be, have studied the Irani language through the medium of books or book-worm teachers may at first sight, deem it difficult to grasp the meaning of the language, but after going through a few pages, they too will appreciate the Irani translation of an Irani enthusiast, who has faithfully translated the original Avestan text after a deep and careful study of all the existing French, German, English and Gujarati translations with a steady eye on the latest and upto-date translation of Wolff, pupil of Bartholomae.

Perhaps the unique portion of this Irani rendering of the Yasts, will be the copious notes on the Zoroastrian theological concepts and on the historic persons and tales of Iran, prepared after a diligent research into all available sources, whether Iranian or European. A glance at the existing works written in the Arabic or Irani language will show the general ignorance of Iranis of the religion and theology of Zarathustra and of the old history of Iran saved from the hands of barbarians such as Chenghiz Khan and his followers. These long laborious notes, prepared with great patience and research, will open the eyes of the children of Iran and give them sufficient reason to be proud of their renowned ancestors and of the rational religion, which the ancient Prophet of Iran gave to their forefathers centuries ago.

This volume of the Yasts contains the original Avestan text of the Yasts: Hôrmezd, Haftân (short), Haftân (long), Ardibehest, Khûrdâd, Âbân, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (Drvâspa), Mihir, Sarôs Hâdôkht, Sarôs Yast

## FOREWORD

It is a matter of congratulation for the Parsis of Iran and India that for the first time in the history of their sacred literature, a translation of the holy hymns of Zarathustra has been made in the Irani language by an Irani, who is one of the few and foremost writers and poets of the land of his birth. Aga Poor-e Dawood, born in Resht, left his place at a young age and went to Teheran to study medicine. He then went to Beirut to study French, thence to Paris to study International Law, and from there to Germany to prosecute Oriental studies; for a number of years he sat at the feet of great masters of the sacred literature and lore of the Zoroastrians in Germany and France, and has become able to give to the world a translation, in the modern language of Iran, of the hymns of the Prophet of Iran composed in the old Avestan dialect. For the first time in the history of Iran, within a period of twelve centuries and more, the children of Iran, be they Zoroastrian or Mussulman, have been enabled to read in their mother-tongue and understand the story of the divine mission and inspiration of Zarathustra, and the cultural Iran of Iran have begun to take a keen interest in all that pertains to Zarathustra and the sacred lore of the Zoroastrians. Old time-worn prejudices and misconceptions, born of ignorance and intolerance, against the 'Magians', the 'Guebres', and the fire and idol (!) worshippers, are gradually being expurgated, and our Irani brethren, who have embraced Islam, will be disabused of many of the views they may have formed of Zarathustra and Zoroastrianism, after reading this translation of the *Yast*, which will be unto them a treasure-trove of Irani epic poetry and of Irani religious and moral literature. The translation is prepared in a lucid style characteristic of the writer, who is himself a poet and a lifelong student and lover of Irani poetry, and of all that is noble and good in



## DEDICATION

*This Volume No. I of the Holy Yashts*

*is respectfully dedicated to*

**SETH PESTONJI DOSSABHOY MARKER,**

*a Patron of the Irani Zoroastrian Anjuman  
and the Irani League of Bombay, and the  
Founder of Educational Institutions in  
Persian Yashts, who has with a view to the  
uplift of Persian Zoroastrians established a  
fund for promoting researches into Iranian  
history, Zoroastrian religion, philosophy  
and literature, and for strengthening the  
ties of fraternity between the various  
religious denominations of Persia and  
India, especially between the Irani Zoroastrians  
and the Irani Moslems.*

P. D. MARKER AVESTAN SERIES  
VOL. II.

*Published under the joint auspices of the  
Iranian Zoroastrian Anjuman and the  
Iran League, Bombay.*

Printed by Hosang T. Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazaar Street, Fort, Bombay  
and Published by Rustom Khodadad Kucheblogi, Jt Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian  
Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street and Karkhoro Ardeshir Fitter,  
Secy., The Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay.

INTRODUCTION

TO THE

YASHITS

BY

POURE DAVOUD

*Transcribed by*

D. J. IRANI.

1915



CALL No. {

۲۹۵  
۴۴۲۱

ACC. NO. ۳۳۵۰

AUTHOR

پور داور

TITLE

تاریخ



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES :**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

